اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ

معین الاولیاء

مشتمل بر حالات تفصیلیہ ایجنیہ حضرت قطب الوصول والیقین حجۃ اللہ علی العالمین

حضرت خواجہ بزرگ سید المولی معین الدین حسن سنجری ثم الاجمیری

قدس اللہ سرہ وافاض علینا برہ

از تالیفات رائقہ و تصنیفات فائقہ

قدوۃ المحققین زبدۃ المتصوفین حضرت ... اسلام ثمرۃ الشجرۃ النبویۃ ...

اصلحہا نائب ... المؤلفین ناظم المصنفین

جناب قاضی سلیم الدین خان صاحب

ڈپٹی کلکٹر ضلع اجمیر مد ظلہ العالی

در مطبع معین الہند اجمیر شریف باہتمام منشی محمد سکندر خان صاحب مالک مطبع نظامی طبع پوشید

فہرست مضامین نسخہ معین الاولیا کہ بچہار باب و پنج اصل و دو فرع مشتمل است

العبد
قاضی [illegible]
عفی عنہ

بعون الملک المعین الوہاب

کتاب مستطاب جامع حالات و ملفوظات و مناقب و مقامات حضرت خواجہ خواجگان ولی الہند غریب نواز حضرت خواجہ معین الدین چشتی سنجری ثم الاجمیری قدس اللہ سرہ العزیز

مسمی بہ

معین الاولیاء

تصنیف ادیب لبیب و شاعر بلیغ جناب منشی قاضی سید امام الدین حسن خاں صاحب

بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۳۱ھ

مطبع معین الہند اجمیر شریف میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی
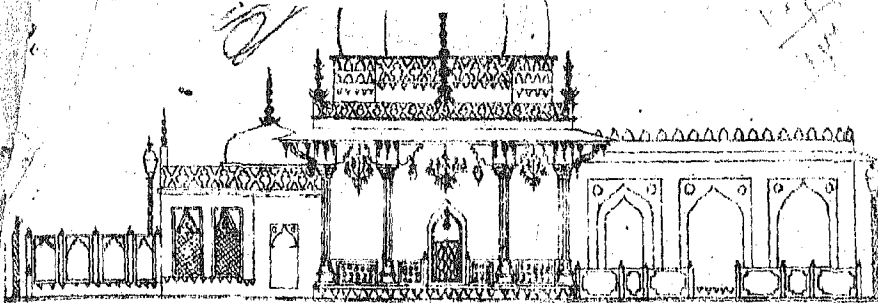
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بلا عد مر خدای را که شاید نوع انسان را به زیور علم و دانش بیاراست و درود نامحدود نثار ختم المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین که تخلیق هجده هزار عالم و تفضیل بنی آدم از وجود باجود ایشان بوجود آمد و از پرتو
جمال عالم افروزش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست. اما بعد فقیر حقیر درویش سینه ریش
قاضی سید امام الدین بن سید منیر الدین که از کمترین زله ربایان خدمت مرشدی و مولائی سراج بزم حقیقت
نور العین عرفان و معرفت شمع شبستان محامد و وحدت حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی است به رهنمونی
طالع بیدار و مساعدت روزگار جمعیت مطالعه کتب سیر و سلوک و تواریخ و ملافیظ بهم رسانید و بر حالات و
مقدمات اولیاء کاملین و بزرگان دین کماهی عز آگهی یافته بتقاضای یاران طریقت شعار و ندیمان درد آشنا
نظر به استعداد و اجتهاد همتی گماشت که شمه از حالات و مقالات مرشد السالکین تاج المقربین و المحققین
مهر سپهر ایمان و ایقان حضرت خواجه معین الاولیاء معین الحق والملة والدین حسن الحسینی چشتی سنجری
اجمیری قدس الله سره العزیز در سلک تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت دارین و مفاخرت
نشاتین خواهد بود. لاجرم کمر همت در بست کرده به ترتیب این رساله که مشتمل بر چهار باب است مسمی موسوم

بجائے خود رسانید۔ باب اول مشتمل بر حالات و مقالات حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا۔ باب دوم بتذکرہ اولادِ جسمانی۔ باب سوم بتذکرہ اولاد روحانی مشتمل بر دو فصل و دو فرع۔ باب چہارم مشتمل بر تذکرہ بنائے اجمیر و آستانہ عالی و مقامات بزرگ قدیم۔

باب اول

مشتمل بر حالات و مقالات حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء

مخفی مباد کہ حضرت خواجہ را اصل از سنجر نواح خراسان است وقتیکہ پدر بزرگوارش داعی اجل را لبیک گفتہ خواجہ بعنوان شباب بود۔ روزے در خانہ باغے کہ از آن خواجہ بود لمعہ ذات بصورت مجذوبے پیدا آمد و پارہ نان طلب کرد حضرت خواجہ بمصداق قول اما السائل فلا تنہر چند دانہ [illegible] ارزانی فرمود صفت مجذوب اطراق ذیل احسان مرغوب آمد و چند ثمرہ بلعاب دہن آلودہ بحضرت خواجہ [illegible] کرد بخوردنش استعداد فرمود۔ از انجا کہ مشیت قضا و قدر ہمچنان بود خواجہ از انکار باز داشتند بتسلیم تحفہ تسلیم نمودند منقول است کہ از آن زمان غلبہ عشق و محبت بر حضرت خواجہ استیلا یافت تا آنکہ [illegible] حب الوطن را از صفحہ خاطر بکزلک حسن طلب حک کرد و حقیقت ترک علائق در بر راست کردند از ہجوم و کثرت یار و دیار رو بر تافتہ باتصال مآل سعی کہ در صورت مجذوب مشاہدہ فرمودہ بودند پائے شوق در وادی طلب و بیابان تعب نہادند و درین صعوبت سفر پیش از ہمہ کہ حضرت آن بار صورت جذب معنی [illegible] فرمودہ علم غیب بود تا بہ اسباب ظاہر علوم دینیہ را در سمرقند و بخارا اکتساب فرمودہ مقام الیقین را بعین الیقین افزودند تا آنکہ بکمال جذبہ شوق عنان [illegible] کشان بصوب آباد بغداد رسانید زیرا کہ ابتداء ازلی انکشاف رموز خفی و جلی ہمہ درین مقام موعود و مقدر بود چنانچہ بخدمت قطب الکونین شیخ المغربین والمشرقین حضرت خواجہ عثمان ہارونی

قدس الله سره العزیز فائز شده بخشش کمال ازان سرمایهٔ بخشش و دریا نوال اخذ فرمودند میگویند که حضرت خواجه
مدت بیست سال در سفر و حضر بخدمت حضرت مرشد برحق بسری شد و انجام کار خلعت خلافت باختصاص
رخصت دریافته نیز باز گشته شدند در آنجا به همدان و تبریز نزول مکرمت فرموده با عیان و اشراف صحبت اکتساب
نعم البدل فرمودند. آورده اند که حضرت خواجه اکثر بمقابر جای خوش میآمد و بعد از هفت یوم یا پاره
نان که بیشتر از پنج مثقال نبود افطار میکرد و ملبوس در تا ماتوس بود و بحالت شکست بخیه با پیوند
درست میفرمودند بیشتر برای اخفای راز و حفاظت امر حق جهد بلیغ منظور و هرگاه عزلت و وحدت مقصود
بود از هجوم و کثرت نفور بودند. اخلاق عمیم و فیض مستقیم داشتند هم درین اثنا حضرت خواجه را در استرآباد
و بعد آن صورت قیام در پیش آمد. از انجمله واقعه زمان ورود بسبزوار قابل بیان است. وقتیکه حضرت خواجه
در سبزوار رسید. حاکم سبزوار محمد یادگار نام که بغایت شقی المشرب و ناهنجار روزگار بود. باشتباه ورود مسعود
بر خویشتن برافروخت و به ترود آزار حضرت خواجه برآمد. اما چون نظرش بر جمال جمیل مبارکه رسید
بی اختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده ناسزا استغفار خوانده تائب گردید و
به تلقین و تصرف حضرت خواجه بیعت اختیار کرده به ترک تعلق اهل و عیال بر کائنات ضمن تنها
تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجه تلقین و تدریس آنجا باو مفوض شد. حضرت
درویش جمالی مولف سیر العارفین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان دیده است. بالآخر
حضرت خواجه بمدینه نبوی عازم شد و بعد ادای مناسک حج بایمای حضرت صدر النبوت بصوب
اجمیر ورود مسعود اتفاق افتاد. دران زمان اجمیر بحکومت هندیان بود و راجه پتهورا نام فرمانروائی میکرد
الحال که حضرت اجمیر منبع اسلام و مرجع اهل اسلام است. در آن ایام معدن کفر و منظر کفار بود. حضرت
خواجه در اجمیر رسیده اولا جائیکه طرح اقامت انداختند درخت سایه دار بود که اکنون مجالس ... بدینک کنگره دروازه
آستانه شریف واقع است. شخصی از ملازمان راجه بطرح و خضر خواجه را ملالی آمد و حضرت خواجه از انجا رخت اقامت بمشهد
برده بر لب تالاب که اناساگر مشهور است قیام فرمودند. ساحل تالاب همه از بت و بتخانها معمور بود و جز
صدای ناقوس غلغله بر صدای دیگر از شام تا سحر جا گزین گوش و هوش نمیشد. روزی

بمقتضائے مذہب و تعصب طینت با خدام حضرت خواجہ برہمن بچگان حسد بردہ از غسل و وضو مانع
آمدند۔ چون حقیقت حال حضرت خواجہ را اطلاع شد۔ بخادمے امر فرمودند کہ از آب تالاب تہید
یک کوزہ گلے بردارد۔ ہنوز کوزہ آب بر نداشتہ بودند کہ ہمگین آب تالاب زرق بین بجانب آسمان کرد
و نشان چاہ و حرارت در ہمہ تالاب معدوم و مفقود گشت۔ ازین ہمہ انقلاب عظیم و آفت کثیر ہلال
نوع انسان و حیوان متاثر شدہ۔ و فریاد العطش گویان محشر و شور نشور بود۔ باظہار اینچنین آیات
ہیبت آیات و خوارق عظمی و کرامت کبری مسمی شادی کہ از قوم جان معبود و مسجود ہنود بود۔ خویشتن را
بحضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہ رسانیدہ بتسلیم اسلام و بیعت خدام معزز و مباہی شد۔ چون
این واقع ہوش ربا براجہ پتھورا رسانیدند۔ مادرش پادش داد کہ با اینچنین صاحب ہیبت و عظمت
مقابلہ و مجادلہ کردن دشنہ تیز بر پائے خود کوفتن است باید کہ خویشتن را ازین نزاع و نفاق باز داری
اما راجہ پتھورا کہ شقاوت ازلی و سفاہت سرمدی تقدیرش بود بگفتہ بیزال خیال کرد و بسبب
یکے از پرستاران خویش اجیپال جوگی را کہ در فن سحر و افسون ید طولے داشت اطلاع فرستاد و استمداد
و استعانت درخواست کرد۔ جوگی مذکور بنا برش اسباب سحر و فسون کہ از قبیل مار خونخوار و عقرب جرار
بودند ہمہ را باجمیر رسانید۔ و با خدام حضرت خواجہ بزرگ طرح مقابلہ انداخت و عاقبت کار منہزم و مخذول
گشتہ و خود با جمعیت راجہ پتھورا در حضرت خواجہ رسانیدہ بصد تضرع و ہجایا عفو تقصیر التجا کرد
حضرت خواجہ مرشدش فرمودہ اجیپال را بخلعت اسلام معزز و مفتخر فرمود۔ اما راجہ پتھورا کہ سعادت ازلی
مقدرش نبود از صراط مستقیم سعادت و ہدایت آوارہ دشت ادبار و ضلالت گشتہ بدست لشکر اسلام
گرفتار آمد و بالآخر در اسفل جہنم شد۔ آوردہ اند کہ حضرت خواجہ با مجاہدت عمل و محافظت کلام چندان بود
کہ در یک سنہ دو ختم و بیک شب ہزار رکعت بنیاد میکردند و گاہے بسکون و گاہے [illegible]
اقوال وجد انگیز با اول دوست مقابلہ میفرمودند۔ حضرت خواجہ بار سوم کہ از سفر حجاز معاودت فرمودند
تا مدت چہل سال کہ مدت حیات بین الوصال بود۔ در دار الخیر اجمیر علی الاتصال قیام فرمودہ بیا
نشر تصحیح و تنقیح عرفان و موضع نامدن کہ وجہ معاش فرزندانش بود کیا متانہ بدہلی انتقال فرمودند

تا گزیر افتاد و سلسلهٔ نسب پاکش بواسطهٔ امام موسی کاظم رضی الله عنه به امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه منتهی میشود - سید حسن ملقب بخواجه معین الحق والدین حسنی حسینی بن سید غیاث الدین -
بن سید نجم الدین - بن سید عبد العزیز - بن سید ابراهیم بن سید ادریس - بن حضرت امام موسی کاظم
بن حضرت امام جعفر الصادق - بن امام محمد باقر - بن امام علی سجاد - بن امام حسین شهید ابن علی
مرتضی شیر خدا رضی الله تعالی علیهم اجمعین - بعضے که در نسبت سیادت حرف زده اند قصور تحقیق و غلط
فاش است منقولست که حضرت خواجه بزرگ را مریدان و متبعان بسیار بودند اما صفی را که
به تصدیق ریاضت و تشریف خلافت سرافراز فرمودند تفصیل اینست - خواجه قطب الدین
شیخ حمید الدین صوفی - شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجه بزرگ - سید ضیاء الدین فرزند دوم
حضرت خواجه بزرگ - شیخ معین الدین - قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری - اجپال معروف به عبد الله
سید وجیه الدین مشهدی - شیخ برهان الدین - شیخ احمد - شیخ محسن یا حسن - شیخ سلیمان غازی
شیخ شمس الدین - شیخ حسن خیاط - شیخ احد الدین کرمانی - بی بی جمال حافظه بنت حضرت
خواجه بزرگ شیخ مسعود نجیر سالار مسعود غازی - از ینها هر یکے صاحب مقام و مرجع کافه انام بود
اما بنام قطب الاولیا خواجه بختیار کاکی قدس الله سره العزیز - و شیخ حمید الدین صوفی التوالی
الناگوری که به سلطان التارکین معروف است قرعه فال زده بودند و ازین هر دو یکے را به دهلی
و دیگرے را به ناگور سر آیاے خلافت ارشاد فرمودند و از کلمات نفیس آیات اوست
کما قال فی دلیل العارفین فرمود دل عاشق آتشکدهٔ محبت است هر که در وے در آید بسوزد
ازینکه هیچ آتش مشتعل تر از نارهٔ محبت نیست و فرمود که از سیل آب جان صدا بر مے خیزد و چون
که در دریا میرسد خاموش میگردد و فرمود شنیدم از خواجه عثمان هارونی رحمة الله علیه که رب العزت را
دوستانند اگر در عالم دنیا یک چشم زدن محجوب باشند نابود شوند فرمود که از حضرت خواجه
عثمان قدس سره با استماع رسیده که هر آنکه این سه خصلت دارد حضرت حق تعالی او را
دوست میدارد - اول سخاوت بحر دوم شفقت آفتاب شفقت خورشید بنصف النهار

سوم متعلق باشند زبین فرمود مصاحبت صاحب‌دلان به از کار نیک و صحبت بدبختان بتر از اعمال
بد فرمود دست مرید استحکم انگاه شمارند که فرشته چپ هیچ عمل بد تا مدت بیست سال بنام او ننویسد
فرمود هیچگاه حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که درویش بحق درویشی انگه باشد
که از وی در عالم فنا هیچ باقی نماند علامت محبت طاعت است و ترس که مبادا دوست آزرده شود
مر عارفان را مقامیست و چون که بران مقام فائز باشند همه عالم و عالمیان را در فصل دو انگشت
ببینند عارف کسی است که هرچه خواهد در پیش آید و هرچه گوید جواب آن بشنود کمتر
قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد و اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید به کرامت
او را بحجت الزام رساند فرمود سالها درین کار مجاهده بودیم عاقبت کار غیر از هیبت
نصیب نشد فرمود گناهی چندان مضر نیست که تشهیر و تشویر برادر مسلمان فرمود آیت
حق شناسی فرار از دنیا و سکوت در معرفت است رهروان منازل معرفت به مقصد نرسند
تا از معارف حقیقی سراغ نیابند فرمود دلیل شقاوت اینست که با وجود گناه نازش قبول دارد
فرمود کسیکه انعام یافت از سخاوت یافت درویش کسی را گویند که ارباب حاجت را محروم
نگذارد مطبوع خاطر درویش آن بود که با درویش بنشیند و غیر مطبوع آن که درویش از همنشینی
درویش احتراز کند عارف بودن بحق اینست که محو و منسی باشد تارک و متوکل کسی را
گویند که رنج و درد که از خلائق رسد بران شکایت باشد نه حکایت عارف را مرگ
محبوب باشد و راحت متروک و یاد حق مانوس عارف را چون بامداد شود و از واقعات شب هرانچه
که گذشت یاد نشد نماز عشق قلزم ناپیدا کنار است و معرفت جوی ناپیدا کنار پس علم خدا
و معرفت همه از انجاست فرمود ذات عارف چون آفتاب تابد و همه عالم از ان انوار
فرمود نماز قنطره بقرب است و معراج مومن نماز هرکه نماز را بتصدیق ادا کند بر بالا علم
حقیقت و قرب تنها نرسد

۴۶۱

در تذکره خوارق عادات حضرات خواجه بزرگ منقول است که حضرت خواجه همه شب بخواب

اختیار حسبیل نفرمود - و بر زمین لشت زده پنجاه بسوز - زمانیکه سپس از افاقه مراقبه نظر شد بر
از اہل فسق و فجور می افتاد تا شب تا رک می شد و اگر بر کافر می نگاه میکرد بشرف اسلام
و دولت ایمان می یافت روزی حضرت خواجه در یاد حق مستغرق بود - همدرین زمان یکی از
مریدان خدمت دولت پابوس دریافت و التماس کرد که بادشاه در باب اخراج او
فرمان داده است - پرسیدند که بادشاه کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفرج بیرون شهر
مرغزار بر اسپ سوار رفته است حضرت خواجه تامل فرمود - و بعد ساعت ارشاد کرد که تو در دو
و از این اندیشه بیجا مطمئن باش امروز بادشاه را اجل بر سر رسیده است از پشت اسپ
بر روی زمین افتاده هلاک خواهد شد - ساعتی نگذشت که از مرگ بادشاه خبر آوردند - فرمود حضرت
خواجه [illegible] یار آورده است بیست سال در خدمت حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بودم هیچگاه
نشنیدم که در باب صحت و عافیت خود سخنی گفته باشد اما بجناب باری عزت التجا میکرد
که هر آنکه درد و محنت قسمت جهان و جهانیان است به فقیر دلگیر معین الدین نصیب باشد
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعت درویشان نشسته بود - درین اثنا سلطان
شمس الدین التمش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر بگذشت چون حضرت خواجه بزرگ بدید
فرمود که این پسر بادشاه دهلی شد نیست عاقبت همچنان شد نقل است روزی حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء با جماعت فقرا همنشین بود و درباره فقر و سلوک ذکر میرفت درین گفت و
شنید دیدند که حضرت خواجه بوقت به نوبت دست یمین و یسار نظر میکند و قیام میفرماید از مشاهده
این آثار حاضران متعجب شدند وقتیکه یاران جلسه از هم جدا شدند حضرت خواجه بختیار
سبب قیام بار بار و موجب دیدن سمت یمین و یسار استفسار کرد فرمودند که مرقد منور حضرت خواجه
عثمان هارونی چون میدیدم تعظیم میکردم حضرت خواجه بختیار میگویند که فرمود خواجه بزرگ رحمة الله علیه
که فقیر معین الدین در صحبت شیخ نخواهد رفت تا مریدان و فرزندان الشیخ را بدلیل او نجات یابند
منقول است که هفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند - و بعبادت و ریاضت مشهور بودند

هر یکے از ایشان شہرت کمال داشت روزے بارادہ امتحان قصد خدمت حضرت خواجہ کردہ جمع آمدند
زمانیکہ جمال باکمال حضرت خواجہ مشاہدہ کردند از خود رفتہ شدند قشعریرہ بر اندام ایشان روئے داد چون
حضرت خواجہ قدس سرہ بدیشان فرمود کہ با آنکہ شمارا از قوت و قدرت حضرت آفریدگار خطرے ہست امادر
خالق و مخلوق احتیاج ندارید چہ حیف است کہ بہ پرستیدن آتش و کوشیدن ناحق کار خود را خراب کنید
جواب بلوند کہ مارا از آتش و دوزخ از بس خوف و خطر است باشد کہ از پرستیدن دعویٰ داشتن خیلے بما
رعایت و مسامحت روادارد حضرت شیخ الاسلام خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز باستماع
اینمعنی تبسم کردہ فرمود کہ این ہمہ غیر از طاعت و پرستیدن ذات مطلق بدست نہ آید آتشے را
زہرہ آن نباشد کہ بے حکم حضرت خداوندگار احدے را بسوزد کافران عرض کردند کہ حضرت شیخ
کہ غیر یاد حق کار دیگر نہ دارد اگر از آتش سوزان خویشتن را پیش ما محفوظ و مصئون داشتن توانند
مارا بنماید تا یک لخت از پرستیدن آتش کہ معبود و مسجود ما است احتراز و اجتناب کنیم حضرت خواجہ
چون این سخن بشنید فرمود کہ اگر مردان خدا را در خرمن آتش بیندازند ہمہ آن وقت سرد شود و لطافت
پذیرد و ہیچ زحمتے نہ رساند این بگفت نعلین پائے راست کشیدہ در انبار آتش بینداخت
آن ہمہ آتش تیز کہ شعلہ خیز و شرر انگیز بود در طرفۃ العین سرد شدہ لطافت پذیرفت چون نعلین
پاک از ان انبار بر آوردند دیدند کہ ہیچ آسیبے نرسیدہ است ہمچنان بود کہ انداختہ بودند باظہار
اینچنین عظمت عظمٰے و کرامت علیا ترسا بچگان باعتراف حق و الوہیت حضرت خواجہ بزرگ علیہ
زبان حال بکشادند و از شیوہ نار پرستی و عقائد ناروا تائب و تارک شدہ بدست حق پرست حضرت
شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق و الدین قدس سرہ تصدیق ایمان و تسلیم اسلام کردند و در اندک
زمان از واصلان خدمت شیخ گشتند حضرت خواجہ معین الحق قدس اللہ سرہ فرمود کہ یکے بود
کہ خواجہ عطا سلمی نام داشت او تا بہ چہل سال روئے بسوئے افلاک نکرد استفسار کردند کہ چندین زاری
و بیقراری از چیست گفت کہ از خجلت و شرمساری گور و ہیبت فردائے محشر باز پرسیدند کہ سبب
آسمان ندیدن چون است جواب داد کہ از بسیاری گناہ دانستہ ام کہ در مجلس ہا زدہ ام فارغ نشستہ ام

و هم درین محل فرمود که خواجه فتح موصلی از یاران طریقت و بزرگان با عمده صوفیان بود و گریستن و
اندوهگین نشستن مداومت داشت از اثر آن گریه گوشت رخسار ریخته بود. بعد وفات او را در واقعه
دیده پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد در جواب داد. انعام فرمود و از گناهانم درگذشت و زمانیکه مرا به بهشت
بردند خطاب آمد که فتح از چه بود که سالها به گریستی. آیا از رحمت ما امیدوار نبودی. سر به سجده آوردم و
عذر خواستم که خداوندا از عفو آمرزش تو حرمان نداشتم. آیا از اندیشه منزل گور و پرسش دیوان حشر
و سپردن جان به فرشته موت خائف و سهمناک بودم و میگریستم. فرمان آمد که پیش ازین مترس ایمن باش.
حضرت خواجه معین الحق میفرماید که خدمت حضرت شیخ المشائخ خواجه عثمان قدس سره در سفر همرکاب
بودم. جائے خانقاه بود. و در آنجا خدمت شیخ حمید الدین محمد احمد را دیدم که هر که دران خانقاه
می آمد محروم نمیرفت با هر که چیزے میداد میفرمود که در حق من دعائے استقرار و استمرار ایمان باید
فرمود. و چون آن بزرگوار ذکر گور و قیامت میشنید میترسید. و چندان میگریست که از چشم
خون جگر میتراوید. و به همین نمط هفت شبانه روز در شدت اضطراب و شیدون بسر برد.
زمانیکه تمام گریه و بکا فرصت میداد و بحال خود باز می آمد روئے به سوئے خصما طلب میکرد و
میگفت کسے را که خصم مرگ در عقب و حریف نفس و پندار در پے باشد. او را به سکون و شکیب
چه کار. حضرت خواجه معین الحق قدس سره فرمود که فاتحه به نظر گشاده کار و بر آمدن احتیاج
از بس نافع است. از حضرت ختم رسالت صلی الله علیه وسلم در خبر آمده است که هر آنکه کار
دشوار و مشکل صعب در پیش دارد فاتحه الکتاب باین نهج بخواند........
بسم الله الرحمن الرحیم میم آخر کلمه را با لام کلمه الحمد ضم کند و آمین سه بار بخواند حضرت سبحانه تعالی
شانه رحمت فرماید و از زحمت و صعوبت محفوظ دارد. و مرام او به تعجیل و تسهیل بر آید و هم دران
محل فرمود که روزے حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به یاران خدمت فرمودند که حضرت رب العزت
هر آنچه که برکات و خیرات بر من لطف فرموده است پیش ازین بر کسے از انبیاء مرسل مرحمت نبوده
دلیلے مهتر جبرئیل نزول کرد و از حضرت کبریا خطابم آورد که در مصحف قدس سوره ایست که اگر در

توریت و انجیل بوئے احدے از امم کلیم و مسیح علیہم السلام موجود و ترسا گشتے۔ ہمدران زمان حضرت
خواجہ بزرگ فرمود کہ سورۂ ام الکتاب کلی و جزوی ہر عارض و درد را نزا دواست۔ دردمندے کہ
از بیماری و درمان عاجز آید و خوشحال نگردد سورہ مذکور را بانیت سنت و فریضہ صلوٰۃ سحرگاہ مع
بسم اللہ چہل و یک بار بخواند و بدمد۔ حق سبحانہ تعالیٰ شانہ شفائے کامل و صحت عاجل ارزانی فرماید
ہمدرین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجہ بزرگ فرمود کہ وقتیکہ از مشاہیر دیار شام بشہرے ادر
بودم بیرون شہر در غارے درویشے را دیدم کہ در آنجا ساکن و بکثرت مجاہدہ و شدت فقر و فاقہ از بس
نحیف و ضعیف و لاغر و ناتوان شدہ بود و غیر استخوان از گوشت و پوست چیزے نہ داشت
شیر درندہ محاذ غار نشستہ بود۔ گوے کہ خدمت حاجبے تعلق داشت۔ از بیم آنچنین گزند قوی در
معرض تخویف شدم و نتوانستم کہ تقدم کنم۔ آنگاہ نظر درویش برمن افتاد۔ و بہ آواز بلند گفت
کہ پیش بیا و از سگ مترس۔ چون نزدیک شدم بنشستم اشارت کرد نشستم روے ادب
بزمین آوردم۔ اول سخنے کہ بر زبان شیخ بیانش رفت اینست درویشے کہ قصد کسے نکند آنہم
قصد او نکند و ازین قبیل بسیار سخنہا گفت بعد ازان از من پرسید کہ از کجا مے آئی جوابش
گفتم از بغداد۔ فرمود نیک آمدی۔ باید کہ خدمت درویشان و عاملان شعار کنی تا بزرگتر باشی۔
چندین سال است کہ بدرین غار نشستہ ام از خلق و خلائق رمیدہ در گوشہ قناعت و عسرت آرمیدہ ام
و از ترس نماز مدام میگریم۔ کسے کہ نماز میگزارم۔ در بدن دل خدشہ دارم کہ اگر دقیقہ از دقائق نماز
از دست برود اندیشہ کہ کردم و خواہم کرد باطل و عاطل گردد جملہ عبادت و طاعتہم نامقبول و ہیچکارہ
شمارند۔ ہر آن کسے کہ از عہدہ نماز بر آید کارے عظیم کردہ باشد۔ خواجہ معین الدین قدس سرہ
میفرماید کہ در شہرے جماعہ مسلمانان دیدم کہ قبل از ہنگام نماز انتظار اذان میکردند ازیشان موجب
انتظار پیش از وقت پرسیدم گفتند کہ بوجہ اینکہ وقت نماز بہ اہتمام و سستی ضائع نہ باشد و بوقت
وقت ادا کنیم۔ ہمدرین محل خواجہ بزرگ فرمود کہ تقاضا از حضرت رب العزت بحضرت موسیٰ علیہم السلام
در صفت جہنم ایجاب شد و فرمان آمد کہ یا موسیٰ علیہ السلام در دست جہنم وادی ہا دیدہ آفریدہ ام آن

طبقه هفتم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تار و هم از انجا عقرب معمور است اگر
نائره از ان آتشخانه جهان سوز درین تنگنای عبرت آباد افتد ارض و فلک و شجر و حجر جمله بسوزد
و آب بحار ربسان و غن مشتعل گردد و این همه عقوبت و عذاب به دو طائفه مخصوص است اول آنکه
در نماز تغافل و تکاهل روا دارند دوم آنکه سوگند دروغ و بهتان آرند و همدرین اثنا فرمود که بزرگی
محمد اسلم طوسی نام داشت وقتی به باده حصول کار سوگند راست بر زبان آورد و این زمان
سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد فرمود که اینک سوگند راست برآورده ام
گاه باشد که بوجه دیگر بر زبان آید این بگفت و پیمان کرد که مدت العمر بسکوت و خاموشی بگذارد
بعد ازین تا زمان چهل سال و صد حیات بود آتا لب نکشاد و هیچ سخن نگفت همدرین سلسل
بیان فرمود که روزی رابعه بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار و خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیهم
در بصره همنشین بودند و کلام در صدق محبت بود خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
صادق آن باشد که چون درد و محنت در پیش آید صبر کند رابعه گفت ازین سخن بوی
مادمن می آید مالک دینار فرمود که هرچه از دوست آید بران راضی و شاکر باشد بعد ازین
سخن در رشته قاده قاده افتاد فرمودند که انچنین بخشنده و بر مقابر منع آمده است که جای
عبرت است از انکه از حضرت رسول برحق صلی الله علیه وسلم در خبر است که هر گاه کسیکه در گورستان
رود آسودگان قبور گویند که ای غفلت شعار اگر آگاه باشی و خبر داری که بما چه میگذرد تا از هوا و هوس
بگذری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روا نداری همدرین محل حضرات خواجه فرمود که بزرگی
دیدم که از بس ضعیف و منتهی العمر بود و مشغول و استغراق بمرتبه غایت داشت چون خدمت
او دریافتم سلام کردم و بخواندیشیم که از احوالش چیزی بپرسم پیر بزرگ بصفای قلب
بکاشفه کرد و فرمود که روزی با یاری در گورستان بودم یاری که در صحبتم بود سخنی لاابالی و
خرافت آمیز گفتن آغاز کرد مرا خنده و قهقهه فرا گرفت ناگهان از درون گور که بران تکیه کرده بودم
ندا آمد که تاسف و حیف بران کسانیکه آنها را منزل قضا در پیش است و ملک الموت در کمین است

خنده غلاغلا نه را نگار بیند - و بر آن کار نظر ندارند - حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ میفرمایند که در سلوک
مذکور است که فردای قیامت از عاشقان حق تعالی فرمان رسد که به بهشت درآیید ایشان در جواب گویند
ما را بهشت مطلوب نیست کسے را باید که بهشت بهشت پرستیده است - همدرین اثنا حضرت
خواجه بزرگ فرمودند که دیدن پنج چیز هر یکے از عبادت است - اول هر فرزندے که در روے والدین
بنظر شفقت حق تعالی ببیند اجابت حج اکبر بنامش رقم کنند و زانکه پیر برقدم مادر و پدر بوسه زند
ثواب عبادت هزار سال باو رسانند و بیامرزند - وقتے جوانے گناهگاری و تبه کاری در بیابان
شکست نیان نقل کرده بود - ویرا در خواب دیدند که به فضل قرب حاجیان میرود پرسیدند
که این همه علو پایه و سمو مرتبه از چیست - جواب داد که مادرے پیر زال داشتم - چون از خانه
میرفتم سر در پای ضعیفه نهاده رخصت میخواستم و آن ضعیفه عفیفه دعای از دل میکرد
و میگفت که حق سبحانه تعالی ترا ثواب حج روزے کند - چنانکه دعای مادر ضعیفم بپایه اجابت
پیوست و مستجاب شد و همچون من آواره و سرگشته را نجات دادند و بخشیدند - حضرت شیخ الاسلام
خواجه معین الحق میفرمایند که ایمان مرکز انوار است که در دل مومن قرار گیرد و سینه مخلص چندان
که براه ثواب رود ضیای قلب مترقی باشد چون بنیکی و صلاح استقامت و استحکام پذیرد
دل مومن بقعه نور گردد - درشتی اعمال - تاریکی بیفزاید - چون زشتی اعمال و خباثت سرایت کند
شقی القلب و منافق گردد - چون منافق شد از رحمت حق محروم و مایوس گشت - آنگاه فرمودند که
بر دل مومن هفتاد حجاب است بر ذره - بر حجاب هفتاد فرشتگان در تسبیح و تهلیل مامور
باشند - هر آنکه مومن را بیازارد همچنان است که همه فرشتگان ایمان حجاب مامور باشند
آزار رسانیده است - منقول است از کتب سیر که حضرت خواجه بزرگ را با حضرت غوث الثقلین
سلطان المشرقین و المغربین دو بار ملاقات واقع شد - اول آنکه نخست حضرت غوث الاعظم حضرت
خواجه بزرگ را بدید و فرمود که روزے معین الحق و الدین از قدوه مشائخان زمان خواهد بود - دوم آنکه
در قصبه جیلان اتفاق مصاحبت و همنشینی دست داد - وقتے حضرت خواجه حضرت غوث الاعظم

درخواست کرد که چیزی از سخنان حق بیان فرمایند فرمود که سخن حق را از او به تنهائی مطلوب است
حضرت خواجه بزرگ گفت که در کنج تنهائی نشستن از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
حق نیوش پیر دستگیر من رسیده باشد که از روی غیرت خاطر پاکش برنجد و موجب نقصان
من باشد زیرا که سوا از کلام و کمال احمدیت بمقابل رضای پیر دستگیر خود بهتر نمیدانم دیگر اینکه
حضار جلسه از دو حال خالی نباشند یا غنی محرم باشند یا نامحرم و نمیدانم که بدلها چها اندیشند
و خیال خام پزند. چون این بشنید حضرت غوث الاعظم هیچ نگفت و سکوت فرمود. بعد ازین حضرت
غوث الاعظم اذن دعوت فرمود و قبول فرمودند. چون از باحضر سفره آوردند حضرت خواجه بزرگ
گفت که طعام بی نمک است گفتند نمک از کجا آید. القصه بعد از کهن سال که بیرون شهر
سکونت داشت طلب فرمودند و برای سماع اشارت کردند گفت که مزامیر ندارم. اما چون سماع آغاز
شد همه مزامیر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره نگاه داشته بودند بی منت دست کسی
نغمه آغاز کردند. در آن وقت حضرت غوث الاعظم را یکی از مریدان خدمت سوال کرد که امروز اینجه دیدیم
فرمود معین الدین سجزی چشتی مهمان ما بوده است همان روز حضرت غوث الاعظم پارچه ام قسم کتان بحضرت
خواجه بزرگ داد. چون حضرت خواجه بزرگ آن پارچه را در خدمت حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز گذرانیدند. خدمت حضرت خواجه عثمان رحمة الله علیه از آن پارچه دستار کرده بر
فرق خواجه بزرگ از دست خود بسته کردند. همدرین اثنا فرمود که هر که موی سر اند گوید باشد که با مادر خود زنا
کرده است و دعایش نهار مستجاب نشود و اگر بغیر توبه فوت کند عاصی خاطی بماند. همدرین محل فرمود
که سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناه. و ثواب عظیم است هر آنکه از مجلس خیزد
و سلام گوید رحمت حق سبحانه تعالی بروی فرود آید. و همدرین زمان فرمود که چون به مسجد برود باید که پای
راست پیش نهد و بگوید بسم الله و علی الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله من الشیطان الرجیم
چون مومن نخست پای راست در مسجد نهد فرشتگان برای آمرزش او دعا کنند و چون از
مسجد بیرون آید اول پای یسار بیرون نهد فرشتگان گویند یارب نگاه دار و حفاظتش کن و

بهشت و نعمت جاوید او را نصیب گردان و همدرین مقام فرمود که زمان آخر پدید آمد اندران زمان
مرگ بهتر از حیات باشد زیرا که عیش و راحت بر مسلمانان تلخ گردد امرا جبر و تطاول و ظلم روا دارند و
عالمان عهد رشوت بگیرند اندران وقت خیر و برکت از خلق برخیزد و شر و فساد و بغض و عناد در ظهور آید
انگه فرمود که صدقه کسی باید داد که درویشی و فقیری و روا دارد هر که صدقه برین نهج بدهد خدا تعالی
او را بخشاید بعد ازین فرمود که هر آنکه توبه نصوح کند قبل آن باید که باب توبه بسته نشود و فرمود که توبه
و استغفار کردن بر جمله مسلمانان فرض است باید که پیش از آنکه شحنه مرگ بر سر رسد به توبه و
استغفار عمل کند و در توبه باز است تا آنکه آفتاب از سمت مغرب طلوع نکند حضرت خواجه معین الحق
رحمة الله علیه میفرمایند که روزی با شیخ محمد اجل شیرازی یک جا بودم وقت نماز مغرب بود
خواجه اجل تجدید وضو کردند اما خلال انگشتان در سهو افتاد ناگاه هاتف غیب ندا داد
که شیخ اجل دعوی دوستی ما میکند و سنتی را از مسنون ما ملحوظ ندارد بعد ازان خواجه اجل
سوگند خورد و پیمان محکم بست و تا زیست سنتی از سنن رسول اکرم علیه السلام ترک نداد از نجابت
که ترک سنت خلل است و موجب نارضامندی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم
و همدرین محل فرمود که طائفه عارفان اهل فضل و فضائل اند و مستغرق و متحیر بجمال دوست چون
عارفی در شب بحالت طهارت خواب استراحت کند فرمان آید به فرشتگان تا آنکه او بیدار نشود
در پهلویش قرار گیرند و آنگاه که بیدار شود به اشتغال درآیند که خدایا بخواه و بیامرز این بنده را
که با طهارت خفته بود و همدرین محل فرمود که روزی حضرت رسول حق صلی الله علیه وسلم
ابلیس را در غم رسیده و اندوهگین دریافت و پرسید که این همه اندوه و تعب را چه سبب است
جواب عرض کرد که از چهار چیز که از امت حضرت بظهور می آید اول موذنان که الله اکبر میگویند
و هر که میشنود بجواب می پردازد و همه ها ساحل سلام رحمت و بخشایش جای می یابند دوم
دوم از تکبیر غازیان که به جهاد و جدال حق بر می آید سوم از وجه حلال درویشان که ایشان از وجه
حلال بدیگران بخش میدهند موجب آمرزش دیگران میشود چهارم از آنانکه نماز صبحگاه بگذارند

و تا طلوع آفتاب به احسن الاذکار به جاے نماز قرار میگیرد و در نماز اشراق مشغول میباشد. یا رسول الله
زمانیکه من در عالم ملکوت بودم در صحف دیده ام که هر که نماز صبح بگذارد و تا بر آمدن آفتاب به جاے نماز
قرار گیرد و اشراق تمام کند حق تعالے او را با هفتاد هزار کس که از آن او تعلق داشته باشند ببخشد
بیامرزد و بعد ازین نقل فرمود که نباشی که چهل سال به دزدی کفن مصروف و کار داشت بمرد و مردم او را در خواب
دیدند که در بهشت مقام دارد متحیر ماندند و باستفسار رفتند. جواب داد که به برکت نماز بامداد که تا بر آمدن
آفتاب و نیز اداے نماز اشراق بر جاے بودم و بعد ازین به مهمات نباشی مصروف مے شدم
چون حضرت حق سبحانه تعالے اندک پذیر و بسیار بخش است بمن نوازش فرموده آورده اند که چون
حضرت خواجه را زمان وصال انتقال نزدیک رسید بیشتر از یگانه و بیگانه ترک تعلق نگاه داشته
بودند و با اوقات بر لعدی و تعب فرزندان دلبند که سوانح آینده مکشوف ضمیر منیر بود تحسر و
تاسف میفرمودند. روزے پسر بزرگ خواجه فخر الدین را به صبر و تسکین اشارت کرده ارشاد فرمودند
که بابا فخر الدین اینهمه که از ما و شماست فانی و ناپایدار است و غیر از محبت حق سبحانه تعالے شانه
هر آنچه از موانست زن و فرزند و خویش و پیوند باشد و بے ثبات و ناپیدار است باید که در رضاے
الٰهی محکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقلال در زمان اذیت و غربت و مسافرت از دست ندهی
چون این حکایت تمام شد. فرزندان جمیع را وداع فرمود و شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ به مشاهده
جلوه شاهد حقیقی مشغول گردیده پیش از وقت زمان وصال در حجره محکم کرد تا آنکه بروز ششم
ازین واقعه در حجره بکشادند و دیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز ازین سراے فانی
بعالم جاودانی رحلت فرموده است و بر جبین پاکش از قلم قدرت بخط نسخ رقم زده اند هذا
حَبِیبُ اللهِ مَاتَ فِی حُبِّ اللهِ. و از لمعات چهره مبارک آثار برکات و تجلیات و انوار ساطع
و طالع بودند. نقلست که حضرت خواجه بزرگ را از بندگان خدمت که بخصوصیت علم و عمل ممتاز

تا اینکه در سال سیزده صد و سه هجری که درستی در و دیوار و سقف و فرش خانقاه شریف مے نمودند از ته فرش سنگ سبوچه بزرگ مملو از خاک پاک که بر آورده شد
و آن خاک که بعد از [1] حضرت خواجه بزرگ است که هنگام غسل میت خاکی که آلوده شده بود به سبوچه مملو نموده دفن کرده بودند چنانچه سبوچه آن بر آمده بدستور سابق در پاے دیوار در خرقه شریف دفن نموده شد ۱۲

بود غسل داد. و همانجا خانقاه شریف بسمت جنوب با مسجد بزرگ اکبر بادشاه دهلی نمودار است
و صاحب سجاده بعد ختم محفل قبل که شاعت سجاده نشینی در آن راست کرده می آید همانجا که جای غسل
حضرت خواجه بزرگ است بر در آن مسند می نشیند و جمعی از ارباب طوائف وغیره ملازمان آستانه عالیه
و فقرا و خدمت رسیده نذور و فتوح میرسانند. تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ بقول صحیح در سال
ششصد و سی و سه قرار داده اند. جمعی از اهل اسلام و قوم هنود جمع می آیند و فیض می یابند.

آئین عرس شریف

بر رویت هلال رجب المرجب که تاریخ عرس شریف معین است مجالس سماع بنیاد میکنند و هر شب که
تا شش شب میگردد. شامیانه مجلس قیمتی افتاده و چراغان شور مزین میشود و حضرات صوفیه
صف بسته می نشینند و ذکر پاک و تهنیت و سلام بخفا داده و مولودیان مجتمع اند و سامان جلوس نقره
مثل مجمره عود سوز وغیره در وسط محفل می باشد و بعد اتمام اهتمام ضروریه بحضرت صاحب
سجاده اطلاع میرسد و چون حضرت صاحب سجاده مجلس می آید جماعت فقرا [illegible]
صفها بتعظیم و سلام می خیزند و پیران تا لب فرش استقبال میکنند [illegible]
برگدیله سجاده عود سوز کلان در وسط صف صدر مقرر است و بعد از آن که صاحب سجاده داخل
محفل می شود حافظان [illegible] و خوانان فاتحه بروح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ [illegible] دعای
سلامتی بادشاه و حضرت صاحب سجاده بنیاد میکنند و بعد ختم فاتحه محفل سماع گرم میشود
نوبت بوجد و حال می رسد. چون نصف شب بگذرد صاحب سجاده برای غسل مرقد مقدس
میرود. اول از دروازه بکی داخل گشته در گوشه مشرق و شمال متصل [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] تبدیل لباس میکنند [illegible] تا ایوان که بسمت گوشه مغرب و جنوب [illegible]
واقع است و بحجره صندل معروف است و در یک سبوچه گل در آنجا چراغ می سوزند [illegible]
سجاده دست و پا می شوید و بعد از آن درون گنبد رفته مرقد مبارک را [illegible]

رکسان بہ قسمت چوکی حسب احکام وارادات خدمت آب رسانی و آفتابہ برداری وغیرہ مصروف مے باشند
وبعد غسل حضرت صاحب سجادہ عرق گلاب خوشبو و صندل و گل بر مزار شریف مے پاشد و
قبرپوش پوشانیدہ بیرون گنبد مے آید و بدستور سابق تبدیل لباس فرمودہ در محفل سماع میرسد
و بدستور اصحاب قرب صدر بودہ تا اختتام محفل قیام دارد۔ الغرض از آن شب تا بہ
شب ششم بہمین طریق محفل سماع برپا مے شود۔ و بتاریخ پنجم بعد از نماز صبحگاہ حضرت صاحب سجادہ
اقسام شیرینی و طعام کہ نیاز مخصوص حضرت خواجہ بزرگ است بہ صادر و وارد تقسیم مے فرمایند و
و فقرا و مشائخ و امرا و عمائد مدعو مے باشند و بعد از نماز ظہر کہ از اکل و شرب فراغت مے یابند مجلس سماع
شروع مے شود و بسوز و گداز و راز و نیاز باختتام میرسد۔ بروز ششم محفل قل کہ عبارت از ختم آخر است
از وقت یکپاس روز برآمدہ بنیاد میکنند تا از ہجوم فقرا و ارباب تماشا چندان اژدہام مے باشد
کہ در وسعت سماع خانہ مجال نفس برآوردن و تاب بجا ماندن بمشکل تمام دست میدہد و از رائحہ عطریات
و عرق گلاب و دود مجمر عود سوز مشام جان تفریح عجیب و تفتیح غریب مے یابد و از نزول خیرات
و برکات بر اصحاب قرب فتح الباب سعادت و قبول روے میدہد و از کثرت انوار و تجلیات
در دیدہ حیرت بیان سلک حقیقت و معرفت جلوہ شگرف مے در آید زہے بختیاری بختمندی کہ اہل
صدق و یقین بدست مے آید و بہرہ یکے از ایشان از خوان انعام و التذاذ بخشش کافی و بہرہ وافی
مے رباید و بہمین حال و احوال چون آفتاب بخط استوا میرسد التزام و اہتمام فاتحہ بوقوع
مے آید و التہاب آتش سماع انطفا مے پذیرد۔ اول چادرے خوش رنگ و لطیف در وسط بزم
گستردہ بالش گوزہ صندل سائیدہ و تخشہ گل و گلاب و برگ پان مے نہند و حفاظ و
مولود خوانان خوش الحان و پاکیزہ جمال گرد پارچہ گستردہ کہ باصطلاح دسترخوان میگویند جمع آمدہ
بذکر خیر و سعادت اشتغال مے نمایند۔ و بعد از آنکہ رسم فاتحہ بانجام میرسد بحاضران مجلس
صندل و بیرہ برگ پان تقسیم میشود و پس از آنکہ چوبداران چوب نقرہ بالا میکنند این علامت
است باختتام محفل و ہمین نشان و علامت۔ بالاے نقارخانہ نوبت شادیانہ مے نوازند و

اول از همه پیش صاحب سجاده دستار و خرقه نفیس بها که مکلف و مکلل می‌باشد می‌آرند و این
خلعت جانشینی و صاحب تعیناتی حضرت خواجه بزرگ است و بعد آنکه خلعت مذکور حضرت صاحب سجاده
زیب بر و دوش می‌فرماید بحاضران مجلس هم دستار تبرک علی قدر مراتب مرحمت میشود و هر یکی
از شاه و فقیر و غریب و امیر این عطیه گرامی را موجب سعادت دارین و مفاخر شاتین دانسته
و بچشم و لب نهاده زیب سر میکنند بعد آن حضرت صاحب سجاده بنظر ادای رسم فاتحه درون
قبه شریف بر مرقد مقدس می‌روند اما از هجوم و کثرت نظارگیان به یک نظر رفتن نمیتوانند
بالآخر بهزار کشمکش راه می‌یابند و حضرت صاحب سجاده دست بدست اندرون روضه شریف
میرسانند و حضرت ممدوح بعد از هزار خشوع و خضوع جبین نیاز بر پائین مزار مالیده بسمت مشرق
زیر طاق مصحف لطیف قبله رو بهزار می‌نشینند چون ازین خدمت خاص فارغ میشوند حضرت
معز الله بهزار عز و امتیاز با دلهای شاداند بیرون روضه آمده به خانقاه شریف متوجه شده و از
مسند مشیخت ارشاد می‌نشینند و جمعی از اهل حال و عمائد و ارباب وظائف و عمله و فعله درگاه شریف
برسم سلام و قدمبوسی جمع می‌آیند و صف فقراء آزاد وغیره که بیشمار می‌باشند بنعره یا
فضل پنج تن ـ یا علی مدد گویان شرف خدمت می‌یابند و مقدمات و نزاعات که درمیان ایشان
مابین سال بوقوع آمده باشند حسب الامر حضرت صاحب سجاده تصفیه می‌یابند و دران محل
کسی را درینجا آوردن حکم صاحب سجاده مجال دم زدن و سرپیچیدن نباشد ـ احیاناً اگر کسی
سخن عذر و معذرت درمیان آرد تاج و خرقه او فوت ضبط میشود و از صف فقراء در حق او
حکم اخراج میرود ◆

آئین محفل پنجشنبه

مقرر است که بروز هر پنجشنبه بوقت نماز عشا که دو گهڑی شب بحساب ساعت هندی میگذرد
روشنی چراغان و درستی فرش میکنند و باختر سوی قبه شریف پیش صحن سنگی دالان برای محفل

پنجشنبه جائے مخصوص است بعد اهتمام تیاری محفل متولی درگاه شب بیک پاس مشعل و یک کس پیش
بخدمت صاحب سجاده مے فرستد و چون حضرت صاحب سجاده از خانقاه برآمده در جماعت خانه
که احاطهٔ سماع خانه سر آسمانجاه بنیاد داده اند میرسد گهڑیالی درگاه ساعت سه میزند و این
علامت خبر است از مقدم صاحب سجاده. اول صاحب سجاده از دروازه پائین در قبه شریف
داخل میشود و بعد ادائے فاتحه از جانب دروازه شرقی برآمده براه سنگی دالان قصد محفل میکنند
چون لب فرش میرسد چوبداران استقبال میکنند و ارباب مجلس در تعظیم تقدیم مے نمایند
بعد از آنکه حضرت صاحب سجاده برافراز گدیله محاذ حجرهٔ نقره کلان رو به مزار و پشت به شرق
مے نشینند. حافظان و مولود خوانان فاتحه بروح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ میگویند و دعائے
سلامتی صاحب سجاده میخواهند و بعد ختم فاتحه شیرینی که بزبان هندی ڈلی میگویند و به قوام
شکر و میده و روغن زرد مے سازند بحضار محفل تقسیم میشود و نیز حسب دستور قدیم بخشش
مقرره بهر اہل استحقاق داده میشود و هم قوالان سماع بنیاد مے دهند چون ساعت پنج میشود
مجاوران و خدام فرش قبه شریف از جاروب صاف میکنند و این جاروب خاص است که
از پر دم طاؤس درست میکنند و این خدمت خاص را فراشه گویند. چون فراشه ختم مے شود
دروازه قبه شریف بند میگردد و باز تا به صبح صادق وا نمیشود. چون نوبت ساعت شش میرسد
باز بطریق اول فاتحه میخوانند و همه اہل محفل قیام نموده دست بسته رو به قبه میکنند و قوالان
اشعار هندی که به کڑکا معروف است و در محامد و اوصاف حضرت خواجه بزرگ مشهور است به الحان
خوش مے سرایند و بعد ختم آن محفل برخاست میشود و هر یکے بجائے خود میرود ◆

آئین محفل ششم

بشب تاریخ ششم هر ماه مقرر است. و زمان و مکان محفل پنجشنبه مخصوص. امّا صاحب سجاده
نمے آید و به همین جهت عصائے نقره و مجمرهٔ نقره که لوازمهٔ منصب سجادگیست مستعمل نمیشود. و شیرینی که

بعد فاتحه تقسیم مے شود و حلوا ... است نمکینے که به آرد نخود و قوام شکر ساخته مے شود +

آئین بسنت

بتاریخ پنجم ماه که بماه ماگهه واقع شود از خانه قوال درگاه گڑوه مے آید۔ گڑوه عبارت از گلدسته مے باشد که از گل شگوفه فصل بهار تیار مے شود۔ و از راه بازار پیش زینه مے گزرد و همه قوالان نغمه سرایان و لولیان شهر به لباس بسنتی در جلو مے باشند۔ و همه عمله و فعله درگاه شریف از متولی تا به سگان همراه مے باشند۔ عجب رسم دلربا و تماشائے روح افزا است که حصر به دیدن دارد۔ و قوالان که به نغمه بسنت بهار غزلیات تازه مے سرایند۔ ذائقه عجیب و لذت غریب مے دهد۔ بالآخر همین طریق و التزام بهمراه در قبه شریف گردیده و گنبد حضرت خواجه حسین نبیره حضرت خواجه بزرگ مے برند و از آنجا در خانقاه شریف حضرت سجاده نشین رسیده بادائے رسم معینه مے پردازند +

آئین گل بنگله

بماه ماگهه هندی که فصل بهار گل گلاب است بروز پنجشنبه چادر گلهائے سرخ و سفید مے کنند و لڑیهائے مسلسل و رشته رنگین در کشیده بعد صلوٰة شام بسقف مزار شریف که از چوب خوشبو نصب کرده اند و هم در پیرامون آن همه سلکهائے گل شگفته ابر ابر قطار در قطار به ادائے مطبوع و طرز خوش اسلوب بسته مے کنند و اندران شب هجوم اهل استحقاق و تماشا و ازدحام عام بمرتبه غایت مے شود و از زن و مرد و خورد و کلان جم غفیر گرد قبه شریف و صحن فضائے آستانه عالیه حاضر آمده بادائے فاتحه و تحیه و سلام اشتغال مے ورزند +

آئین ماه صیام

چون رویت هلال رو مے دهد بنظر آگاهی عوام الناس بر سر نقار خانه که مقام بلند است

نوبت شادیانه می نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگرچه بیشتر جاها در آستانهٔ
عالیه قرآن مجید میخوانند - اما در مسجد جهانگیری پهلوی قبهٔ شریف جم غفیر و گروه کثیر تراویح میخوانند
و حافظ فرح شاه خان امروهی که ملازم آستانه عالیست تنها بالحان مرغوب و بآواز بلند
و بصحت تمام و حزم کلام میخوانند و در مسجد شاهجهانی خطیب درگاه که از ملازمان روضهٔ شریف است
باداے مطبوع و الفاظ فصیح قرآن خوانی میکند - و همین جهت محفل پنجشنبه بین العصر والمغرب
در ماه صیام مقرر کرده اند - و به شب بست ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است اندران شب
از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضاے حرم آستانه عالیه بقعهٔ نور می نماید ⁂

آئین عیدین

چون رویت هلال عید الفطر بشهادت ثقات ثابت می شود - نوبت شادیانه بنیاد می نهند
و روز هنگام نماز بامداد صاحب سجاده حاضر قبهٔ شریف گشته چادر گل بر مزار می پوشانند
و بر قبور اجداد خویش که در جوار آستانهٔ شریف آسوده اند گل و عطر می افشانند - بعد از آن چون
وقت نماز میرسد - اول صاحب سجاده برسم سلام حاضر آستانه شده بر پالکی سوار میشود
و ماهی و مراتب شتری وغیره که لوازمه منصب سجادگیست همه قاضی شهر و عامیان شهر در جلو میباشند
پیش ازین کافه اهل اسلام در عیدگاه رسیده انتظار میکشند چون صاحب سجاده داخل عیدگاه میشود
تکبیر آغاز میکنند - و بعد ختم نماز و خطبه - چون صاحب سجاده معاودت میکند اکثر آن از عمله
درگاه انتظار میکشند - و چون سواری صاحب سجاده پیش زینه درگاه میرسد - و او از سواری
پالکی مفارقت کرده پیاده است بر زینه اول درگاه شریف می نهد شادیانه تهنیت بر نقاره
خانه می نوازند - بالآخر صاحب سجاده باداے شاهی برسم سلام در قبه شریف حاضر می شود
و در زیر طاق مصحف نشسته فاتحه بر روح پرفتوح حضرت خواجه بزرگ میرساند - چون فارغ میشود
به خانقاه شریف آمده در مسجد سجادگی می نشیند و همه ارباب و طائف و نوبتیان و باد فروشان و چوبداران

نغمہ گویان متعلقہ استانہ عالیہ گرد آمدہ مراسم تہنیت بتقدیم میرسانند و علی قدر مرتبہ انعام میابند و قریب بہم عید الفطر دستور عید الضحے ہم معین و مقرر است +

آئین ایام عشرہ محرم الحرام

از رویت ہلال محرم رسم نغمہ و سرود موقوف میگردد۔ و فاتحہ شہیدان کربلا و اہلبیت مجتبے بر کوزہ شربت ناب و رائحہ عطر و گلاب میرسانند۔ و تا بروز سوم عشرہ محرم ہمین نمط دستور دارند و آثار حزن و ابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ موثر میشود کسے بیند کہ دیدہ بینا دارد۔ و کسے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر اوست +

آئین محفل میلاد شریف

سرور عالم نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم

شب دوازدہم ماہ ربیع الاول بوقوع مے آید و بطریق محفل پنجشنبہ باحسن وجوہ باختتام میرسد +

آئین عرس

(حضرت پیران پیر شیخ المشائخ و مغارب خواجہ عثمان ہارونی قدس اللہ سرہم)

دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر در مقام سماع خانہ محفل مے شود۔ و برسم معمولی صاحب سجادہ زیب محفل میگردد۔ و بروز ششم محفل قل بنیاد مے مایند و بہر طور اہتمام و التزام محفل بطریق محفل قل حضرت خواجہ بزرگ بوقوع مے آید۔ چون محفل ختم مے شود۔ دستار مشیخت بر فرق مبارک حضرت صاحب سجادہ قریب و مزین میگردد و بہ دیگرے دستار دادہ نمے شود +

آئین عرس بزرگان سلسلهٔ معینیه

جانب پائین روضهٔ شریف پیش قوالان آراسته گردد محفل سماع بر سطح فرش سنگ چین است
صوفیان صف بسته می‌نشینند و قوالان رسم سماع ادا میکنند و آغاز محفل بعد نماز عشا میشود
که سماع معمول و اکثر تا ختم می‌شود مقرر است قریب نصف شب ختم محفل گشته شیرینی تقسیم کنانیده
اما درین محفل ها عصا و مجمرها، نقره که لوازم سجاده گیست مستعمل نمیشود ❊

باب دوم

در تذکرهٔ اولاد و اخلاف حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس الله سره العزیز

آورده اند که حضرت خواجه را تا سن هشتاد سال در تجرید و تفرید گذشت و هنوز تاهل اختیار نفرموده بود
شبی در عالم رؤیا که چشم ظاهر آشنائی خواب و دیدهٔ دل شاهد رب الارباب بود از حضرت ختم رسالت
و صدر النبوت اشارت رفت که معین الدین تو معین دین ما هستی اما سنتی از سنتهای ما بگذاشتی چون
حضرت خواجه بزرگ بیدار شد و بعد ادای فریضهٔ سحر به جلوت ارباب محبت صحبت اتفاق یک
خطاب نام که حاکم قلعه بتلی بود خاتونی از قبیله راجپوت که به غنیمت یافته بود بخدمت سامی
حضرت خواجه بارادهٔ ادبی آن جمیلهٔ عفیفه را به سلسلهٔ زوجیت مباهی فرمود و اتفاقاً
که در خاتون دیگر نسبت سید وجیه الدین مشهدی است که به اشارت و بشارت حضرتنا و مولانا امام جعفر صادق
رضی الله عنه در حبالهٔ نکاح حضرت خواجه درآمد از هر دو عفیفه سه پسران و یک دختر بوجود آمدند
اما در بطن اختلاف است بعضی برآنند که از بطن سیده محترمه خواجه ابوسعید و بی بی حافظه جمال
متولد شدند و از بطن جمیله دیگر خواجه فخر الدین و خواجه حسام الدین بوجود آمدند والله اعلم بالصواب

خواجه ابوسعید را دو پسران بودند. خواجه احمد و خواجه جنید که ذکر پاک اینها در فواید الفواد از حضرت
سلطان المشائخ منقول است و بی بی حافظ جمال را حضرت شیخ رضی الدین بود که بر کنار حوض
منډولا در نواحی قصبه ناگور است سید حسام الدین بعین شباب از چشم مردان نهان شد و صحبت
ابدال و رجال الغیب پیوست. اما حضرت خواجه فخر الدین را پسری بوجود آمد که حسام الدین سوخته
نام داشت و او بس عابد مجاهد ممتاز و مرتاض مولع و متورع سوخته آتش محبت و آسوده
درد و محنت بود و فیض صحبت حضرت سلطان المشائخ از امثال و اقران گوی سبقت
ربوده بود. مرقد پاکش در قصبه سانبهر باشد که بر سر راه اجمیر واقع است و خلق خدا از آن حظیره
گرامی فیضها می ربایند. او را دو پسران بودند معین الدین خورد و قیام الدین بابر بال اول از این
کامل و اکبر بود. کمالات علمیه و آثار حالیه داشت و نسبت واسطه کسی با حضرت خواجه چشتی بود. اما
انجام کار باشارت خواجه بزرگ به خواجه نصیر الدین چراغ دهلی رجوع کرد و خلافت یافت. اولاد
پاکش به سبب ناهمواری و ناهنجاری کفار سکونت مالوه اختیار کرد و از مدینة الهدایت و دار الولایت
اجمیر هجرت فرمود. سید قطب الدین که بعهد سلطان محمود خلجی خداوند دوازده هزار سوار بود و حشمت
خان خطاب داشت از نبائر پاک خواجه معین الدین خورد است و دیگر هم صاحب مقام عالی و برگزیده
حضرت آفریدگار بود و جوهر شجاعت و جلادت نگاه میداشت و بمقابله کفار داد جرات و شهامت
می داد حتی که گروه مخالف از دست او بستوه می آمده و از هیبت نامش سپاه باک کرده بود
شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد علیخان حسنی الحسینی لاریب خیر از اولاد امجاد حضرت
خواجه بزرگ است سلمه الله تعالی سلسله نسب شریفش به نوزده واسطه بخواجه قیام الدین بابر بال
منتهی می شود. شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان سید امام علی احمد بن دیوان سید محتشم علی احمد بن دیوان سید اصغر علی احمد
بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید منیر الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجه ابو الخیر احمد بن شیخ

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید رفیع الدین احمد بایزید خورد بن شیخ المشائخ سید نور الدین احمد طاہر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ۔ بن شیخ شہاب الدین احمد بن شیخ کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خالد۔ بن خواجہ قیام الدین بابر بال ہیٹیلا باکلہ رحمتہ اللہ علیہم اجمعین۔ بعضے از اہل نسب کہ در باب وجود با جود اولاد احفاد حضرت خواجہ بانکار آمدہ الحق از جادہ مستقیم تحقیق بر استی دور افتادند و منازل خویش در نہانخانہ نکبت و ذلت بنیاد دادند۔ زیرا کہ فقیر مولف منشاء تحقیق بتصدیق اینعنی کتب سیر و سلوک و فرامین شاہان ہند و جریدہ ہا را کہ در آنہا اولاد و احفاد حضرت خواجہ مشہور و مذکور بودند از دفتر تولیت دیوان اوقاف آستانہ مقدس و مطہر بہمرسانیدہ مقام الیقین را تا بحق الیقین افزودہ است و ہر آنکہ اقوال بزرگان سلف و علم و عمل حضرات خلف را بچشم انصاف دیدہ باشند میدانند کہ وجوب وجود اولاد حضرت خواجہ بزرگ را اولیاء کاملین و بزرگان دین در ہر زمان و مکان تصدیق و تحقیق فرمودہ باعتراف و اقبال گرائیدہ اند۔ غیر ایشان کسیکہ بہوائے نفس و تقاضائے ہوس حرف دیگر میزند۔ دلدادہ نفس و سرگشتہ ہوا و ہوس است۔ لاجرم مناسب حال و شایان مقال اینست کہ بعضے اقوال از ملفوظات و مکتوبات و غیرہم بطرز استنباط و انتخاب و ضبط تسوید و ربط تسطیر در آوردہ شود کہ شاہد حال و مشہود مقال باشد ❊

منقول است از فوائد الفوائد

کہ بر زبان مبارک حضرت سلطان المشائخ گذشت۔ پانزدہم محرم سن عشرہ و سبعمائۃ شنیدم از خواجہ احمد نبیرہ شیخ معین الدین قدس اللہ سرہ العزیز۔ و این خواجہ احمد عظیم صالح بود سن عشرین و سبعمائۃ پنجم رمضان المبارک۔ الغرض چون چندگاہے بگذشت خواجہ وحید الدین نبیرہ خواجہ معین الدین سجزی رحمتہ اللہ علیہ بخدمت شیخ کبیر آمد و بیعت طلبید و دستور حلق خواست شیخ فرمود من اینمعنی از خاندان شما دریوزہ دارم مرا واجب نیست کہ شما را دست دہم خواجہ وحید الدین الحاج

بسیار کرد کہ البتہ من پذیشوم بخدمت شیخ و نسبت باد وفرمود سر حلق کن القصہ آن روز کہ خواجہ وحید الدین محلوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز محلوق شد ؀

منقول است

از مولانا سید محمد مبارک علوی الکرمانی خلیفہ مستند حضرت سلطان المشائخ محبوب الاولیا شیخ نظام الدین قدس سرہٗ

کذا فی سیر الاولیاء

فرزندان شیخ الاسلام معین الدین سجزی را در حدود اجمیر دیہی احیا بود مقطعان جہت مقرر داشت مزاحمت مے نمودند فرزندان شیخ را ایران داشت کہ در شہر بروند و از بادشاہ مقرر داشت بیارند یعنی ضیر خواجہ از اجمیر بہ دہلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواجہ احمد نبیرہ شیخ معین الدین سجزی قدس اللہ سرہٗ واین خواجہ احمد عظیم صالح بود ؀

تنبیہ فرمود اشارت بحضرت سلطان المشائخ زیرا کہ صاحب سیر الاولیا ملفوظات حضرت شیخ را ترتیب دادہ است

منقول است

از درویش جمالی کہ او از اہل محقق صاحب نسبت و از بزرگان طریق چشتیہ بود۔ کما قال فی سیر العارفین نقل است از خواجہ معین الدین چشتی۔ کہ روزے بزبان دربار فرمودند کہ اولاد معین الدین و حمید الدین یکیست۔ این قول قبل از پیوند بود و آخر کار نتیجہ قول ایشان ظاہر شد کہ باہم یکے شدہ اند چنانچہ میر شیخ تاج الدین کبری ابی محمد الحسنی الحسینی سلمہ اللہ تعالے فی بقائہ نبیرہ اولاد سبیر صلبی حضرت خواجہ معین الدین میشود۔ و نبیرہ دختر سلطان التارکین برہان المجردین شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعیدی عمری فاروقی یار و غار مرید و خلیفہ بزرگ حضرت این بودہ اند۔ اے خواجہ معین الدین قدس اللہ سرہ العزیز رضی اللہ تعالے عنہ و درمیان حضرت خواجہ و شیخ حمید الدین خویشے در قدیم است تا معلوم بودہ باشد و بہمان طریق در اولاد

ایشان ہم خویشی میبود۔ تا معلوم بوده باشد۔ و دران ایامیکه این حقیر بدولت زیارت مرقد
پر طهارت حضرت معین الملة مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان۔ صاحب سجاده
شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمة الله علیه۔ و او شیخے کلان و عظیم الشان بوده است سید شمس الدین
طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت۔ خرقه خلافت از خدمت شیخ المشائخ بایزید محمد ثانی یافته بود
و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود که در بنگاله آسوده است و خدمت سید شمس رحمة الله علیه را
با حضرت ملک المشائخ والاولیاء سماء الحق والدین قدس سره اعتقادے بیحد۔ و اتحادے
بیحد بود و با این حقیر محبتے و شفقتے عظیم بود۔ از ایشان استماع است که حضرت بدیع المشائخ
معین الحق والدین را در آخرها تاهل واقع شد۔ و فرزندان متولد شدند۔ فاما چون این حقیر
بزیارت روضه متبرکه حضرت بدیع المشائخ معین الحق رحمة الله علیه رسید همراه و باتفاق بهمیت
خدمت پیرزاده سجاده شیخ المشائخ نصیر الملة والدین رحمة الله علیه یکجا بزیارت حضرت ایشان
بحصول پیوست۔ در انجا مجاورے بود عظیم السن مولانا مسعود قریب هشتاد سال عمر داشت
چنانچه پدر و آبائے و اجداد او مولانا احمد شرف خدمت حضرت شیخ مشار الیه قدس الله
سره العزیز یافته بود۔ و مولانا مسعود از مولانا احمد که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که انچه
حضرت شیخ رحمة الله علیه از اجمیر اول بار به دهلی رفتند و باز آمدند ایشان را تاهل واقع
شده و آنچنان بود که سید وجیه الدین محمد مشهدی عم سید حسین مشهدی داروغه خطه مذکوره بود
دخترے داشت در کمال عصمت و عفت که نام مبارک ایشان بی بی عصمت است و
این عجوزه مسطوره چون به بلوغ رسیده بود نخواست که بحبال ازدواج بزرگ زاده درآرد۔ و حواله نتیجه
وجود مانند آن شرافت نماید هیچکس را در خور کمال و لائق حال نمی یافت که بدو پیوند فرماید۔ اکثر
درین تامل و تفکر مے بود۔ ناگاه شبے از شبها حضرت امام جعفر صادق را در واقعه دید که
میفرماید که فرزندم وجیه الدین اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برین است که

له یعنی محمد بن محمد بن قاضی تاج الدین محمد بن قاضی شمس الدین ... نبیره امام محمد شیبانی رحمة الله علیه ۱۲

این عجوزه دراسه شیخ معین الدین سجزی بسیاری خود حب الله و در آن سید حمید الدین مذکور
از پسرگان حضرت شیخ بود. این واقعه بحضرت شیخ اظهار نمود. و حضرت شیخ رحمة الله علیه
فرمود که عمر من به آخر رسیده است یعنی نود ساله شده ام فاما چون اشارت حضرت رسول است
قبول نمودم و جفت شریعت ساختم. این فرزندان پاک نهاد و درست اعتقاد از ان دودمان کرام
و خاندان عظیم اند ❊

نقل

از عارف معارف توکل و تجرید سالک مسالک الوهیت و تفرید سلطان التارکین شیخ حمید الدین
صوفی ناگوری این نقل آورده اند. هکذا فی سرور الصدور که بتوجه خاص حضرت خواجه فرید نبیره
حقیقی حضرت سلطان التارکین ترتیب تدوین یافت. چون خواجه جیو در اجمیر فرود آمد
ملکے که در آنوقت بود شیخ جیو را مرید شد و دخترے فرستاد. خواجه جیو در آنوقت معمر شده
بود. عمر ایشان به نود سال رسیده بود. خواجه جیو را از ان فرزندان شدند تا وقتیکه شیخ بزرگ
را گفت حمید حسیبت این هرگاه که ما را در ان جوانی که مجرد بودیم حاجتے که پیش شد دعا می کردم
در ان حال اجابت میشد. و این ساعت که پیر شده ام. و فرزندان آمدند. هر گاه که حاجت
مے پیش شود بسیار وقت مے باید. و دعا کرده شود. لیکن بعد از دیر باجابت میرسد و حاجت
بر مے آید. اینچه حکمت است شیخ بزرگ فرمود. گفتم با خواجه جیو شما را بهتر روشن است از قصه
مریم که در آنوقت که مجرد بود. مے خواست و میوه زمستانی به تابستان میرسید
و به تابستان میوه زمستان میرسید. که دلش با خدا یکتا بود. چون عیسی علیه السلام
ازو متولد بود همچنان خواهد رسید. فرمان شد تا دلت با یکتا بود نخواهی تسلیم کرد برای تانے
ده ولها باشی. خواجه جیو چون این شنید پسندید ❊

منقول است

از عالم علم حقیقت و یقین۔ قدوۂ بزرگان دین مولانا عبد الحق محدث دہلوی و بخاری رحمۃ اللہ علیہ

کما قال فی اخبار الاخیار

خواجہ فخر الدین بن خواجہ معین الدین بزرگ بود بکسب زراعت مشغول و موضع ماندل کہ قریب
به اجمیر است احیا ساخت و حکام مزاحمت میکردند۔ خواجہ بتقریب آن بدہلی تشریف
آورد۔ ہمین شیخ فخر الدین است کہ بعد از پدر بیست سال در صدر حیات بود۔ در قصبہ سروار
کہ شانزده کروه از اجمیر است وفات یافت و نزدیک حوض در قصبہ سروار مدفون است
رحمۃ اللہ علیہ۔ شیخ حسام الدین پسر خورد حضرت خواجہ معین الحق والدین است چنین گویند کہ او
غائب شد و بصحبت ابدال پیوست قدس اللہ سرہ العزیز۔ خواجہ حسام الدین سوختہ پسر شیخ
فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین سجزی است سوختہ آتش محبت و دوختہ ناوک مودت
با شیخ نظام الدین اولیا صحبت داشت۔ مدفن او در قصبہ سانبھر طرف غرب بر سر راه
اجمیر افتاده است۔ او را پدر او بنام برادر مفقود حسام الدین بن خواجہ معین الدین نام نہاده۔ و حضرت
خواجہ بزرگ را دو جفت بود یکے ستّ وجہ دختر سید وجیہ الدین مشہدی عم سید حسین خنگ سوار
کہ به بالاے قلعہ اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت و دیگرے نام امۃ اللہ آنچنان بود
کہ حضرت خواجہ بکبر سن رسیده بود و ہنوز متأہل نشده۔ شبے حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
بخواب دید میفرماید کہ معین الدین تو معین دین ما ہستی سنتی از سنتہاے من ترک کرده۔ اتفاقاً ہمان شب
حاکم قلعہ پتھلی ملک خطاب نام بر سر کافران آنجا دو تاختہ بود دخترے از دختران راجہاے
آن دیار بدست افتاده۔ ملک خطاب مرید خواجہ بود۔ آن دختر را بخدمت گذرانید خواجہ
او را قبول کرد کذا فی تاریخ بلاد خانی ایضاً۔ سید وجیہ الدین مشہدی دخترے داشت بکمال
عفت آراستہ و به پیرایہ عصمت پیراستہ این دختر بحد بلوغ رسیده بود موقوف وجود کفو بود

ناگاه شبے امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بخواب دید کہ میفرماید فرزندم وجیہ الدین اثبات
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم درین است کہ این دختر را بخواجہ معین الدین حسن سجزی
بسپاری و وجیہ الدین [illegible] سید وجیہ الدین نمیدانست کہ او از پیوستگان حضرت خواجہ بود این واقعہ
را دید و باز نمود۔ خواجہ گفت با او چہ وجیہ الدین عمر من آخر رسیده است لیکن فرمان حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است۔ از قبول آن چاره نیست۔ و هر یکے از هر دو خاتون اولاد شد
بی بی حافظ جمال از آن دختر است نہ دختر را چنانکہ در عوام مشهور است۔ و قبر بی بی جمال
در پایان حضرت خواجہ است جفت شرعی او شیخ رضی است و حظیره او در یکے از قصبات
ناگور است بالائے حوض کہ آنرا اسندولا میگویند۔ و از بی بی جمال دو پسر شده بودند هر دو
در ایام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواجہ را سہ پسر اند۔ شیخ ابوسعید۔ شیخ
فخر الدین۔ شیخ حسام الدین۔ شیخ ابوسعید از دختر شیخ وجیہ الدین است و در شیخ
فخر الدین و شیخ حسام الدین اختلاف است۔ سید محمد گیسو دراز و جماعہ درویشان برآنند
کہ از بی بی عصمت اند و سید شمس الدین طاہر و طائفہ درویشان میگویند کہ از بی بی
امۃ اللہ واللہ اعلم۔ خواجہ معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است ابرا
خورد بہ نسبت خواجہ بزرگ میگویند بہمین منقبت او را لبس است۔ درویش کامل بود پیش از آنکہ
مرید شود بکسب ریاضت کار را بجائے رسانیده بود کہ بے واسطہ از حضرت خواجہ استفاده
میکرد۔ عاقبت بحکم خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقہ خلافت از وے بستند
و پسر خورد شیخ حسام الدین سوختہ شیخ قیام بابر بال در غایت حسن صورت و هیبت و عظمت
بود۔ از یکے خواجہ معین الدین خورد شیخ قیام اولاد خواجہ معین الدین خورد نام او شیخ
قطب الدین است و سلطان محمود خلجی او را چشت خان خطاب داد و خداوند دوازده
هزار سوار گردانید سلطان محمود کہ در اجمیر اسلام کرده مسجد است چشت خان را بدو [illegible]
چون [illegible] سند و از خوردی کلان شده بود۔ اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بربال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند - دانشمند بود در روضه خواجه درس میگفت
شیخ احمد مجد شیبانی و دیگر بزرگان شاگرد او بودند - و اختلاف دوم که در فرزندان حضرت
خواجه مشهور است - در همین شیخ بایزید است و منشاء آنست که چون سلطنت دار الملک دهلی
فتنه پذیرفت و کافران بر دیار اجمیر غالب آمدند - فرزندان خواجه در اینجا نتوانستند بود و فرزندان
خواجه معین الدین خورد جانب مندو رفتند و در آنجا سکونت کردند و بایزید شیخ قیام بابربال
بجانب گجرات رفتند بتعلیم علم کردند - و شیخ بایزید جانب بغداد رفت و تحصیل علوم
کرد - چون سلطان بود بعد از سالها دیار اجمیر اسلام کرد و بر کفار این دیار استیلا یافت شیخ
بایزید از مسافرت مندو قدوم آورد - و شیخ محمود دهلوی - شیخ الاسلام مندو بود - و صدارت
علما و صلحا او بتعلق داشت - وی دختر بایزید داد و سلطان محمود معتقد شیخ بایزید شد
چشت خان را بسبب عصبیتی که داشت اعتقاد بادشاه نسبت وی خوش نیامد -
سلطان محمود در مقام نصب علماء و مدرس در اجمیر بود و چشت خان باعث شد
بر آنکه بایزید را نیز باجمیر فرستند تا در روضه متبرکه درس بگوید بعد از وی جماعه انکار فرزندی
او کردند - و به بادشاه رسانیدند و بادشاه از علما و مشائخ آن زمان استفسار کرد و مخدوم
خواجه حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که یکی از علما و قدماء اجمیر بود و علماء دیگر گواهی دادند که
شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابربال بن شیخ خواجه حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الدین است و فی الحقیقت اگر خواجه حسین اعتراف بنسب او کرده باشد بس است
زیرا که وی ولی بود و مقتدا و عارف بسلسله ایشان و از آنکه به فرزندان شیخ بایزید سخن نفی
کردند و دختر داد ظاهر میشود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است - الغرض وجود
اولاد احفاد حضرت خواجه متیقن شد - آنچه بعض عوام گویند که خواجه حصور بود و فرزند نداشت
غلط فاحش است ذکر اولاد خواجه در ملفوظات مشائخ چشت واقع است - شیخ فرید نبیره
حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه

ما را قدس سرہٗ فرزندان تولد شد روزی از من پرسید کہ حمید چون است پیش ازین کہ
قوی و جوان بودم ہر چہ از درگاہ عزت می طلبیدم زود می یافتم اکنون کہ چون کہ پیر و ضعیف
شدہ ام چون حاجت بدعا میشود کار بہ درنگ میکشد بندہ عرض کرد کہ خواجہ را روشن است
کہ چون مریم رضی اللہ عنہا عیسی علیہ السلام تولد شدہ بود میوہ زمستانی در بستان
و میوہ تابستانی در زمستان بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی علیہ السلام
تولد شد مریم منتظر بود کہ رزق ہمچنان خواہد رسید فرمان آمد کہ ہر دو شاخہای درخت خرما
را بہ سوی خود بجنبان کہ تا بر تو خرمای تر بریزد در این حال و در آن حال این مقدار تفاوت است
خواجہ این جواب را از بندہ قبول کرد و پسندید میان نجم الدین ہندی مرید شاہ حسیب است
و صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین ہندوی بود عارف بود و
صاحب حال و مجرد از علایق از لباس بہ ستر عورت اکتفا داشت ہفت سالہ بود
کہ پیر او نظر کرد و بجانب خود کشید گویند کہ در احمد آباد زمانی احیاء میت واقع شدہ
بود بعد ازین قضیہ از انجا غائب شد ہیچکس از اہل آن دیار نشان او نیافت و بہ دہلی
آمد اکثر اوقات در مقام خواجہ قطب الدین قدس اللہ سرہٗ می بود بعد از ان از روحانیت
حضرت خواجہ رخصت طلبید و بمقام اجمیر رفت و در اقرب اوقات مغفرت یافت گویند
کہ خواجہ معین الدین بزرگ یکی از اولاد خود بخواب نمود کہ شاہ نجم الدین در صد و فات است
او را پیش حجرۂ من جا باشد الآن گور او ہمانجا است ۞

منقول است

از ملا عبد القادر بداونی کہ یکی از مقربان و ملتزمان دولت اکبر شاہ بادشاہ بودہ است
و مذہب پاک و مشرب صوفیہ داشت و در فن تاریخ عدیم النظیر راست گفتار بود کما فی
منتخب التواریخ در سنہ نہ صد و ہشتاد و نہ ۹۸۹ ہمچنین شیخ حسین نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین نیز بود

تسلیم خاطر خواه نمیکرد بعد از اخراج به مکه معظمه و آمدن او از آنجا در فتحپور و بهمان دستور
سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای شیء اخلاصی از فهمیدن دریکبر فرستاد
در حال هزار او دو نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپور تعن لاریکبره و شیخ
کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی که زمین بوسی بجا آوردند
حاضر زمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند و در فتحپور فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدد معاش دریکبر فرموده نامزد و همانجا ساختند. چنانکه از این پیشتر مذکور شود
انشاء الله تعالی شیخ حسین اجمیری شهرت چنان دارد که از نبائر حضرت کتب المشائخ
سلطان الواصلین حضرت خواجه معین الدین سجزی چشتی است. قدس الله سره. اما چون
بادشاه را در اوائل حال اعتقاد بحضرت خواجه اجمیر نسبت باو انکاری دست داد معاندان
بر بنموی بعضی مشائخ فتحپوری که ایشان نیز در استیصال و قهر ابنای جنس بودند مساعی جمیل
بلیغ فرموده اند جزاهم الله و در نفی نسبتش ادای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه
عقبی نمانده و درین باب صدور و قضات نیز بموجب زمانه سازی محضر

تلک اهرا وبها فکن فی بابه

محضر نوشتند و آن تولیت چندین ساله بدیگران تفویض یافت و شیخ چون دستگاه
عظیم داشت و دران صوبه بادشاهانه زندگی میکرد و سوانح دیگر علاوه آن شده غیرت
اولوالامری تاب نیاورده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر بانس واله
رخصت گرفت و بزیارت حج اسلام فائز گردیده باز آمد. روزیکه از فتحپور بر آمد بعزم
توجه کابل بر سر حکیم محمد مرزا روانه شدند. شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نموده و شرائط
آداب بکه نوبند هیبان نومسلم و نو مریدان و نو دولت حالا قرار داده از و بوقوع نه انجامید
بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیشانی او معائنه بی اخلاصی بزعم خود مشاهده نمود
حکم حبس در قلعه بکر فرمودند و چند آنجا بسر میبرد تا در سن یک هزار و دو بسعی بعضی

مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از نجا شد و چون همراه بعضی از محبوسان مثل شیخ کمال
بیابانی که شمه ذکرش بالا مذکور گشت و قاضیان فتحپور که بسعی شیخ ابراهیم چشتی تا چار ده سال
آنجا محبوس بودند و بوسیله میرزا نظام الدین احمد خان بنام ایشان رقعه بود آمده
کورنش نموده سجده نکردند و حکم بخلاص ایشان صادر شد و رهایی یافت. چون شیخ پیر معمر
هفتاد ساله بود و آداب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان هرگز نورزیده و ندیده بود بوضع قدیم
تعظیمی نیم بجا و تسلیم ناتمام کرد. باز از ورنجیده و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان
کرد فرمان سه صد بیگه زمین مدد معاش در بکر نوشته او را بار دیگر روانه آنجا سازد
و بیگم پادشاه والده خلیفه الزمانی به اندرون محل در مقام شفاعت در آمده گفت که
اینهم او والده پیر فرتوت دارد در اجمیر بود و پس از برای دیدن فرزند کجا بایست میشود
اگر او را رخصت وطن فرمایند و هیچ مدد معاش از شما نخواهد قبول نفرموده گفتند
اجمیر جای است که پیر و باز دوکانها برای خود و مسکین و فتوحات و نذر و نیاز بسیار پیش
می آرند و جماعه را گمراه میسازد. غایتش والده خود را از اجمیر اینجا طلب دارند. خیلی او را
بغایت دشوار تر از رفتن بکر بود. شبی که صدر جهان بتقریب تسلیم تولیت اجمیر چنانچه
جامع انتخاب از نظر گذرانید. آن مهم را که خود یافته بود بهم زده و رضا بآن امر نداده
در خدمت نگاه داشتند و از صدر جهان پرسیدند که آن پیر بلوچ ساده لوح که عبارت
از شیخ حسین باشد کجا است. فقیر یاد دهانیدم که در لاهور است. و صدر جهان بمبالغه
گفتم که چون من قابل این سعادت نبودم بجای او امتثال آن بار محفوظ سازند که
حق بمرکز قرار یابد. از انجا که شان هندوستانیان بترتیب بنای جنس نیامده است
هیچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند. در حق من چه پاره سعی [illegible] مشکور شد
و در باب شیخ حسین. و آن پیر مغموم شکسته و خسته حال مضطر و مضطرب در گوشه خمول
افتاده [illegible] نالان [illegible] ناخلف اهل دنیا وارد شد آنگفتن [illegible] سائل بود [illegible]

عرض مسدود دو خانہ شفاعت حجاب است۔ القصہ شیخ مشار اللہ عزیز الوجود خیلے مغتنم و برکت روزگار است۔ و ہر چند مرا با او سابقہ معرفت نبود اما تا دریں ایام کہ از سفر حجاز آمدہ و محنت بند کشیدہ چنان مے نماید کہ تودہ نور است بلکے اسب مجسم و سخن دنیا معلوم نیست کہ ہرگز خلا و ملا بر زبان او مے گذشتہ باشد ہمیشہ بریاضت و عبادت مجاہدت و صائم الدہر و قائم اللیل است۔ امید کہ بحق سبحانہ تعالٰی بموجب اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا و اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا او در فتحیابی حاصل شود۔

منقول است

از عالم باعمل واقف معقول و ماہر منقول امام الطریق شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسٰے شطاری رحمۃ اللہ علیہ قال فی گلزار الابرار۔ ارجمند فرزندان معین الدین اولیا قدس اللہ اسرارہم بعضے برآنند کہ فرزند نداشت حصور بود۔ و جمعے برگزارند کہ دو کدبانو داشت یکے دخت سید وجیہ الدین مشہدی۔ دوم بنت راجہ کہ در بند ملک خطاب مرید خواجہ افتادہ بود۔ بخدمت پیر فرستاد ہمچنین گزارش سلطان التارکین ناگوری نیز بر عیالمند بودن خواجہ دلالت دارد۔ آنکہ پورا شیخ سرور لصدر نگاشتہ۔ روزے معین الدین اولیا پس از عیالمندی و فرزند آوردن بمن گفت۔ حمید الدین پیشتر در ہنگام جوانی و تنہائی آنچہ بضمیر من مے گذشت بطلب ولی طلب لباس صورت مے پوشید۔ اکنون دریں روزگار کہ پیری و عیالمندی فراپیش آمدہ ہمہ آمدہاے خاطر از سرابے حلم بد معین نمے خرامد عرض کردم پیش از زادن عیسٰی علیہ کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا حال مریم بود۔ و پس از تولد وھزی الیک بجذع النخلۃ مقام او گشت۔ بہ شنفتن ایں جواب خوش وقت گردید۔ الجملہ باندازہ ایں گزارشہاے کہ معین الاولیا را حصور پندارند محض پندار ند باشد۔ بی بی حافظ جمال دختر خواجہ است۔ زادہ او شہرت عامہ بر واقع است۔ در حبالہ شیخ رضی بود کہ خوابگاہش

درکنار حوض مسند ولا که یکے از مضافات ناگورست و قبر بی بی دریایان حضرت خواجه
دیگر فرزندان را سید محمد گیسو دراز از بی بی عصمت سیده اند و خواجه شمس الدین طاهر
از امت الله سره میگوید مصرعه

بجز خدائے نداند کسے حقیقت حال

چندے برادرانے آنکه فرزند داشت لیکن همه از دائره حسن میه سانی پاے بیرون نیاورده
بازگشت بعالم قدس فرمودند - و بعضے بزنگاشته اند - چند تن از فرزندانش
بپایه بزرگواری و شرف به رهنمونی رسیده بود و این گزارش بهر درستی مسجل است که
سه پسر داشت رشید و مرشد از انجمله حسین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیر لیست بکمال
هر دو عالم آراسته و صاحب تصرف بود - پس از پدر بزرگوار آئین صدر و شیخی وارشاد
بوجودش آرایش پذیرفت پنجم شعبان سال شش صد و شصت و یک از دنیا رفت میانگی
برادرش خواجه ضیاء الدین ابوالخیر نیز در سخن گفتار ابوسعید است - خدیو کمالات
وحالات بود بجای پیش نشست او نیز سال شش صد و نود و پنج رخصت بربست شیخ
حسام الدین از همه خورد تر بود از چشم مردم نهان شد - و به طائفه ابدال رجال الغیب
بپیوست سجاده نشینی بر نبائر و بندگان رسید سلسله پیرانے و خانواده داری خدیو
مشرب چشت معین الاولیاء خود بخدمت قطب الاولیاء سپرده بود - شیخ رشید بایزید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از نبائر اند بروش صفوت و آئین سلوک پیراسته ظاهر و باطن
بودند فراوان سال بر سجاده آبائے کرام رهنمونی خدا طلبان کردند - شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیر لیست سینه داغدار سوز محبت - و دیده اشکبار در طلب داشت
بصحبت نظام الاولیاء رسیده خوابگاهش در قصبه سانبهر باختر سوئے بر سر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده او را اهتمام گردانید او نیز دو پسر داشت یکے خواجه معین الدین خرد
مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است پیش از ارادت آوردن به آویزش نفس

نافرجام فیروزمند بود. و از باطن معین الاولیا بهره‌ای داشت. دوم شیخ قیام الدین
بابر بال خوش شکل و زیبا چهره. دلاور و دلیر و بزرگ منش بود. این هر دو نیز فرزندان نامور
دارند. شیخ قطب الدین پور نخستین است. از اجمیر بدرسه آغاز آگهی به بند شد و رفت و
سلطان خلج در نوجوانی او را چشت خانی داده چند بود و دوازده هزار سوار گردانید چون
به فیروزی نیروی سلطان پس از فراوان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت خواست
چشت خان به بهره خوبی پیوند و گرفته بود نپذیرفت. شیخ بایزید بزرگ پسر پسین است
دانشمند بود. در روضه معین الاولیا سالها درس میگفت. شیخ احمد مجد و دیگر بزرگان شاگرد
او بودند. در هنگام شورش فرمانروائی دهلی از خیرگی بت پرستان او بسوی بغداد
شتافت. عمری در آن گل زمین گذرانید چون از رونق اسلام آگهی یافت از آن
دیار مند و آمد. سلطان از حسن عقیدت خود او را انبار چشت خان گردانید. خان
شیارست بداشت. به بهانه مهم سازی دور اندیشی آن خیال بسته بعرض سلطان رسانید
پیش ازین برادرش شیخ بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود. سستی اسلام آنجا بر دانش پژوهان
پیرایه صواب نمود. اکنون چون دولت آنجا بنای اسلام از سر نهاده آمد. رفتن آن
سبب استواری آن بنیاد نماید. بنابر سخن چشت خان شیخ بایزید را بیرون اجمیر شد
در آن روز جمعی بعرض سلطان رسانیدند که او نژاد معینیه نیست. ازین رو دانشوران
و درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال قسام خود را فراهم آورده در پرستش باز کرد
شدند. دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که در علماء مشائخ اجمیر یکتا
بودند. و دیگر چند آگاهان به درستی نسب او گواهی دادند. پیوند خویشی کردن شیخ حسین
ناگوری به فرزندان خویش بایزید نیز گواه عدل است +

منقولست

از ملفوظات با برکات قبلهٔ عالم و عالمیان قدوة الاصفیا و سند الاولیا عاشق جانباز خواجه سید محمد بنده نواز گیسو دراز قدس روحه هذا فی جوامع الکلم +
بعد نماز خفتن عرضه داشتم که نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایام غیاثی است فرمان شد حکایت که میگویند دلیل میکنند ایام شمسی است آن حکایت چیست گفت بندگی شیخ الاسلام معین الدین از اجمیر آمدند خدمت شیخ قطب الدین شنید استقبال کرد چنانکه مرید با پیر باشد هیچ کم نکرد بعد ازانکه در خانه آمد عرضه داشت که چه سبب بود که حق تعالی این شهر را قدوم منور گردانید فرمودند با بختیار من مزرعه کرده بودم آن مزرعه استقامت گرفت منقطع فرمان میخواهد فرزندان مرا مغدور نمیدانند جبر کردند این سو فرستادند تو از ما چندگاه پیشتر بودی ما را راهی بنما برگویم تا این عرض حاصل شود عرضه داشت بنده را اجازت شود تا این کار بکند شیخ فرمود برو بکن خدمت شیخ در سرای سلطان شمس الدین آمدند بمجرد آنکه سلطان شنید که شیخ می آید از تخت فرود آمد پا پیاده دوید در صحن دوم ملاقات کرد شیخ را بالا برد همانجا و لیجه فراز کرد و چند بار سلطان بر در شیخ رفته بود و شیخ در نگشوده و بر خود نخوانده امروز خود آمده بادشاه بیک متحیر ماند که این مرد بکدام سبب خود آمده است پرسید که چه سبب شیخ بنده خود را نواخته اند شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمده است فی الحال سلطان نشست و بهم دران مان فرمان پیش خود مرتب کنانیده فقط

منقولست

از ملفوظات پاک زبدهٔ ارباب معرفت تاجدار کشور حقیقت حضرت شاه ابراهیم چشتی خلف ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمۃ اللہ علیه هکذا فی رساله ابراهیمیه مولفه سنه هجری خواجه بزرگ
قدس سرہ را از زنان دو فرزندان بود چنانچه در ملفوظ سلطان التارکین شیخ حمید الدین
سوالی الناگوری قدس سرہا خلیفه خواجه بزرگ مینویسد که شبی خواجه بزرگ پیغمبر علیه السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود که ای معین الدین تو معین دین ما هستی و سنتی از سنتهای ما
ترک میدهی چون صبح شد مقطع قلعه بٹیلی ملک خطاب نام از مریدان خواجه بود دختری
از راجهای دار حرب اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد او را قبول بی بی امۃ اللہ
نام کرده در خدمت خود نگاه داشت و بی بی حافظ جمال از وی متولد گشت بعد از چند روز سید
وجیه الدین مشهدی را امام جعفر صادق رضی اللہ عنه در خواب فرمود که دختر خود را در عقد نکاح
خواجه معین الدین در آر چون این مقدمه بخواجه بزرگ رسانید بامر باطن امام جعفر صادق
رضی اللہ عنه دختر سید وجیه الدین را که بی بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آورد از وی
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود و برای بسیار دوست
میداشت وی بکسب زراعت مشغول بود موضع ماندل که قریب باجمیر است احیا ساخت حاکمی
مزاحمت کرده بود از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان درست کنانیده آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجه بیست سال در صدر
سرور که شانزده کروه از اجمیر است آنجا وفات یافت نزدیک حوض قصبه سرور مدفن او است
و او را پسری بود حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود با سلطان
المشائخ صحبت داشت قبرش در قصبه سانبهر طرف غروب سر راه اجمیر است و مرقد بی بی حافظ جمال
دختر خواجه بزرگ پایان مرقد حضرت خواجه واقع است بسی صاحب کمال و عالی درجات
و معارف کامله بود بنظر خاص خواجه بزرگ تربیت یافته چنانچه بزرگی و کرامات بی بی حافظ جمال
تا امروز ظاهر است رحمۃ اللہ علیها خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بن حسام الدین
سوخته عارف کامل بودند و خواجه معین الدین خورد بیش از آنکه مرید شود بکسب ریاضت کار بجائی

رسانیده بود که بواسطهٔ آن روحانیت خواجه بزرگ چه از واحد فوائد میشود و از اشارت
باطن حضرت خواجه بزرگ مرید شیخ نصیر محمود شد و خرقه خلافت از وی پوشیده و در
فوائد سلطان المشائخ میفرماید که خواجه احمد نبیره خواجه بزرگ عظیم صالح بود خواجه وحید
برادر وی پیش گنج شکر آمد که مرید شود گنجشکر فرمود که من این را از خانواده شما دریوزه کردم
مرا چه مجال است که دست شما بگیرم خواجه وحید بسیار عجز کرده مرید شد و مخلوق
گشت الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود و او را اولاد نیست محض غلط است
از تصانیف پیران چشت مگر به تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت و لیکن در کتاب
اخبار الاخیار می نویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان سلسله چشت درین واقع شده است
که میر سید محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متولد شده بود و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
قطب عالم و طائفه از درویشان بر آن رفته اند که از بی بی امة الله بوجود آمده بهر حال فرزندان
خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امروز اولاد آن پاک نهاد موجود است و
فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شدند
احوال آن جماعه معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
در حضرت اجمیر سکونت داشتند و جانشین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
یکی از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه صاحب
سجاده خواجه بزرگ بود قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گذرانید
بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او بر مسند سجاده خواجه
بزرگ نشسته نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تا قیام قیامت بر جاده اکرام خود باقی و پاینده در مقام
متبرک اجمیر که مرجع سکان اسلام نگاه دارد بحرمت النبی و آله الامجاد

منقول است

از صاحب تاریخ فرشته در مقاله دوازدهم ذکر سلطان المشایخ حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره در کرت دوم که از دهلی مراجعت کرده او را تاهل واقع شد و شرح این چنین است که سید وجیه الدین مشهدی که عم سید حسین مشهدی داروغه اجمیر بود دختری داشت در کمال حسن و عفت و چون بحد بلوغ رسیده بود میخواست که او را بحباله یکی از دودمان بزرگ در آورد و در تعیین آن متردد بود تا آنکه امام همام جعفر صادق علیه السلام را در خواب دید که میفرمایند ای فرزند وجیه الدین اشارت رسالت پناه محمد صلی الله علیه وسلم بر آن است که این صبیه را بخواجه معین الدین چشتی بسپاری و بحباله نکاح او در آری که او از واصلان درگاه الهی و محبان خاندان رسالت پناهی است۔ چون وجیه الدین این معنی بخواجه معلوم نمود۔ خواجه گفت عمرم به آخر رسیده اما چون اشارت حضرت رسالت است و امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس بمقتضای شریعت مصطفوی آن را جفت خویشتن ساخت۔ چنانچه از و فرزندان شدند۔ و بعد از هفت سال در ششم ماه رجب سنه ثلث و ثلثین وستمائة ۶۳۳ از قید جسمانی بالکلیه وارسته بعالم قدس پیوست غرضکه مدت عمرش به نود و هفت سال رسیده بود و بعد از وفات او جمیع پادشاهان نذر روضه او فرستاده تبرک همی جستند +

منقول است

از پادشاه کیوان جاه سپهر سریر مهر کلاه۔ نور الدین جهانگیر شاه کما قال فی تزک که زاده طبع وقاد او هست و هر آنچه که در زمان سلطنت خود او را در پیش آمد قلمبند فرمود در سال هفتم جلوس +

خواجہ حسین نبیرہ خواجہ معین الدین چشتی را یک ہزار روپیہ برائے خرچ شش ماہ دادم۔
لمولف۔ جہانگیر بادشاہ قریب سہ سال در اجمیر بود۔ بحضرت خواجہ بزرگ اعتقاد وثوق
داشت۔ او کہ اعتراف اولاد خواجہ بزرگ کردہ پیشکش داد و مراعات فرمود۔ از ہمین مفہوم
کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت وعقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزندی حضرت
خواجہ بزرگ بادشاہ را بالیقین اعتراف بود +

مذکور است در عالمگیر نامہ

سن ہشتم از آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی مولفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ
بحکم بادشاہ بہ تطبیق واقعات دفتر بادشاہی تالیف نمودہ +
شیخ سید محمد صاحب سجادہ جناب قدوة الواصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
بعنایت خلعت و انعام یکہزار پانصد روپیہ کامیاب شد۔ و ہو منہ آغاز سن نہم جلوس
دولت عالمگیری +
سید محمد صاحب سجادہ جناب قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجہ معین الدین چشتی بانعام
دو ہزار روپیہ سربلندی یافتند۔ و ہو منہ سن چہارم از جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی
شیخ سید محمد متولی مزار فائض الانوار خواجہ ابرار و ہو قدوة الفقراء الواصلین خواجہ
معین الدین قدس سرہ العزیز بہ عنایت خلعت و مادہ فیل و انعام یکہزار روپیہ نوازش یافت +
لمولف۔ شیخ سید محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابو الخیر برادر حضرت
خواجہ حسین نبیرہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلج و گورگان
منصب تولیت اوقاف و سجادگی مزار فیض آثار حضرت خواجہ بزرگ باستحقاق فرزندی
بسبیل وراثت باو رسیدہ بود۔ از حضرت شیخ علاء الدین اجمیری بزرگ است گنگ نفید

در احاطهٔ روضه حضرت خواجه حسین رح بر کنار حوض جهالرا که بسوله تهه عرف دارد۔ و از حضرت
سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینهٔ آستانهٔ عالیه یادگار است که فقیر جامع اوراق بچشم خود
دیده و از کتبه که بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاهر و باهر است

منقول است

مریم زمانی جهان آرا بیگم بنت شاه جهان بادشاه غازی کما قال فی مونس الارواح
بعضے گفته اند که آنحضرت در اصل متاهل نشده اند و بعضے گفته متاهل شده اما فرزند نشده
و این هر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست که آنحضرت متاهل شده اند و
فرزندان حاصل گشتند۔ چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب اخبار الاخیار خود نوشته
که آن حضرت دو کتخدائی داشتند۔ یکے بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکه پیر دستگیر شبے در واقعه دیدند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میفرمایند
اے معین الدین محمد تو معین دین مائی سنتی از سنت ہاے ما ترک کردی۔ اتفاقاً همان شب
حاکم قلعه بتهلی ملک خطاب نام بر سر حدود کافران آن نواح تاخته بود دختر
راجه آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب مرید پیر دستگیر بود آن دختر را آورده بخدمت
حضرت ایشان گذرانید۔ آنحضرت قبول کردند۔ نام او را امة الله نهادند و از هر یکے
ازین دو خاتون اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظ جمال در رتبه پاے پدر بزرگوار خود است و
و جفت شریعت ایشان شیخ رضی بوده اند۔ و قبر شیخ در یکے از قصبات ناگور است
بر کنار حوض که آنرا مسند ولا گویند و از بی بی جمال دو پسر شده بود که در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کرده اند و بعضے از مردم عوام میگویند که بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند۔ دختر خواندهٔ آنحضرت اند لیکن سخن عوام را اعتبارے نیست چرا که این
مقدمات در کتب مندرج است منقول است که حضرت پیر دستگیر را سه پسر بود شیخ ابو سعید

شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین و اختلاف است درین که هر سه از بی بی عصمت اند یا از
بی بی امته الله سید محمد گیسو دراز که مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سره العزیز
با یک جماعه درویشان بر آنند که هر سه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
با یک جماعه بر آنند که شیخ ابو سعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی امته الله
والله اعلم بالصواب ـ شیخ فخر الدین قدس الله سره بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
عالی بوده اند و بکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع ماندل که در حوالی اجمیر است احیا
ساخته اند ـ آنچه در ملفوظات مشائخ چشتیه مسطور است که فرزندان آنحضرت را دیهی احیا بوده و
حاکم مزاحمت میساند بدینجهت بدهلی تشریف آوردند ـ همین شیخ فخر الدین بوده اند و
ایشان بعد پدر بزرگوار خود بست سال در قید حیات بوده قصبه سروار که از خطهٔ اجمیر
شانزده کروه است برحمت حق پیوستند و مدفن شریف ایشان نزدیک حوض قصبهٔ مذکور است
و شیخ حسام الدین پسران خورد حضرت پیر دستگیر بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
بصحبت ابدالان پیوستند ـ در اخبار الاخیار شیخ عبد الحق محدث دهلوی نوشته اند
احفاد آنحضرت متیقن است و آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصور
بودند و فرزندان نداشتند غلط فاحش است ـ ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشائخ
چشت واقع است ـ شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین ناگوری از جد خود نقل کرده اند که چون خواجه
ما را فرزندان حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قوی و جوان بودیم
هرچه از درگاه حضرت عزت می طلبیدیم یافتیم ـ اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
بر جا می شود ـ و کار به درنگ می کشد بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون مریم
را علیها السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نشده بود میوهٔ زمستان در تابستان
مریم صدیقه می یافت و محراب جا حاضر می یافت ـ چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
مریم منتظر شدند که رزق بی ایشان خواهد رسید فرمان آمد که بر و شاخهای درخت را بجنبان

تا بر تو خرمائے تر ریزد، در انحسال و ارجال این قدر تفاوت است حضرت خواجه را
این جواب از بنده قبول افتاد و به پسندیدند۔ شیخ فخر الدین را آنحضرت پسرے
بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بداؤنی
قدس الله سرہٗ صحبت داشته بودند و قبر شیخ حسام الدین سوخته در سانبهر طرف مشرق
سر راه اجمیر واقع است۔ خواجه معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
ایشان را خورد بنسبت بحضرت خواجه بزرگ میگویند۔ و همین منقبت و افتخار ایشان
بس است۔ خواجه خورد درویشے کامل بود و پیش از آنکه مرید شوند بکسب ریاضت و مجاهدت
کارے بجائے رسانیده بودند که بے واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیر دستگیر استفاده میفرمودند
آخر بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرہٗ شدند و خرقه خلافت
از ایشان پوشیدند یکے از نبائر حضرت پیر دستگیر خواجه بایزید بزرگ بودند۔ وقتیکه
سلطان محمود خلجی بادشاه ماندو بود شیخ بایزید بعد از عمرها دراز از سفر باز آمدند و
ادعائے فرزندی نسبت آنحضرت کردند سلطان محمود خلجی ایشان را به تدریس خطه
اجمیر نصب کردند ایشان عالم کامل بودند۔ شیخ احمد مجد گفته که اختلاف مردم که در
فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
مدتها اقامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزندی ایشان کردند و به بادشاه وقت رسانید
بادشاه از علما و مشائخ آن زمان استفسار کرد شیخ حسین ناگوری و ملا رستم اجمیری که از
قدوة علماء عصر و قدماء اجمیر بودند با علماء عصر و قدماء اجمیر بودند با علماء دیگر گواهی دادند
که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الحق والملة والدین است قدس الله اسرارهم و شیخ حسین به فرزندان شیخ بایزید نسبت
خویشی کرده اند و دختر داده اند۔ ازین ظاهر است که نسبت فرزندی ایشان بر شیخ حسین محقق
شده. حضرت پیر دستگیر خواجه معین الحق والدین محمد قدس الله تعالی سره از سادات حسینی بودند

و بلا شبہ از اولاد امجاد حضرت سید المرسلین اند صلی اللہ علیہ وسلم و درین سخن نیست
و بدانکہ حضرت پیر دستگیر را چشتی از انجہت گویند کہ چشت نام قصبہ ایست از ولایت
خراسان چون اولیاء اللہ مثل حضرت خواجہ ابو احمد ابدال چشتی و حضرت خواجہ ابو محمد
چشتی و حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی قدس اللہ ارواحہم از ان قصبہ بودہ اند بنابر آن
این سلسلہ را چشتیہ میگویند و ہر کس کہ از مریدان ایشان ہست او را چشتی می نامند۔
و حضرت پیر دستگیر خواجہ معین الدین حسن سجزی درہمین سلسلہ مرید شدہ اند و نسبت ارادت
ایشان بہ پانزدہ واسطہ بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرسد و مرید خاص و خلیفہ
بزرگ حضرت پیر دستگیر حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوسی کاکی اند و مرید و خلیفہ
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجودھنی۔ و مرید و خلیفہ خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمود اودہی قدس اللہ اسرارہم و صاحب سیر العارفین منویسد کہ حضرت شیخ
نصیر الدین محمود خرقہ خلافت ہیچ کس ندادہ اند و در وقت دفن بموجب وصیت ایشان
خرقہ و عصا و تسبیح و کاسہ چوبین و نعلین را با ایشان در قبر گذاشتند با تمام رسید شمہ از
ذکر حضرت پیر دستگیر قدس اللہ سرہ ❊

منقول است

از قدح کش صومعہ کشف و تحقیق ملا عبد الباری بخاری الاجمیری کذا فی رسالہ او ہمچو کہ در
عہد امن مہد شہنشاہ ہفت کشور محمد شہاب الدین شاہ جہان بادشاہ غازی ترتیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد جلال الدین اکبر بادشاہ برائے طلب فرزند درین درگاہ آسمان جاہ
آمدہ التجا کرد و باکثر درویشان متعلقان روضہ مقدسہ نیز دعا میخواست چنانچہ
بعد عشا نزد شیخ بودم۔ بادشاہ با پوستین و کلاہ پشمین در حجرہ شیخ آمدہ نشست (مراد
شیخ از شیخ ملک نبیرہ خواجہ ابراہیم ادہم بلخی چشتی است) و کسے نہ شناخت قدرے زمان

سگ حاضر بود پیش نهادند خوردو خوشوقت گردید وگفت بادشاه ازین درگاه طلب
فرزند دارد و خدمت درویشان بجای آرد در باب او دعا باید کرد شیخ فرمود که اگر اعتقاد
بادشاه بصدق است اولاد ببرکت خواهد شد بادشاه از انجا فتیت در دل کرده
برخاست چون دیگر بار که بامراد و مطلب رسیده پا پیاده به در حضرت خواجه چشت اهل بهشت
آمد و آنچه نذر قبول کرده بود بجهت لایق آگاه معارف دستگاه شیخ حسین مرحوم دادند
متعلقان روضه منوره یکدمه هر کدام و هیچکس محروم نماند و در حجره شیخ ملک آمده آنچه نیت
در دل قرار شده بود ظاهر فرمود که پانصد روپیه و دو لک تنگه پیش شیخ نهاده که مستحقان
قسمت کرده بدهند ایشان گفتند من دفتر نام نویسی ندارم که قسمت کنم پیش دروازه
روضه منوره که بنهید هر کرا احتیاج خواهد بود خواهد گرفت همچنان کردند هر که احتیاج
داشت برداشت عمر شیخ ملک یک صد و سی سال شده بود بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی
وفات یافتند و قبر ایشان در روضه منوره نزدیک سبیل کلان مقابل چراغ کلان
واقع است متصل سنگ کهنو بران قبر است از آن شیخ دو پسران بودند شیخ عبد الملک
و شیخ شهاب اکثر نقلیات و مذکورات را جمع کرده مرقوم نموده شد نقل است که شیخ عبد الملک
مرحوم اکثر اوقات با صحبت هم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
قطب الاقطاب پیر دستگیر میکردند از زبان و دل من معتقد آنحضرتم مقرر کرده ام که در شب
اول ماه نماز استخاره میکنم و همان شب خود را بحضور پرنور آنحضرت می بینم چون برای طلب خود
که استخاره کرده حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب با صواب می شود و تتمه روز جمعه
بعد ادای نماز شیخ عبد الملک و هم نشینان ایشان و غیره عزیزان آمده در داخل روضه
منوره نشستند در آن وقت نیز مذکور لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب در میان آمد
شیخ عبد الملک گفتند آنچه که در باب من لطف و کرم حضرت پیر دستگیر شده است آن را اظهار
میکنم چند بار که عرض کردم مراد دل رسیدم تمام مذکورات و اجرا ها بر زبان آوردند و گفتند

که گاهے گاهے در خاطرم میگذشت که حضرت پیر دستگیر ما را بچه روش میدانند آیا در زمرهٔ خاصان خود یا در عوام الناس. شب اول ماه بود. بعد نیم شب نماز استخاره کرده تسبیح میکردم که خواب غلبه کرد و در مراقبه شدم معائنه شد خود را حضور پر نور دیدم که میفرمایند عبدالملک ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست منسوب کرده‌ایم و بر جمعیت شما این چیزها مهیا کرده‌ایم. همدران شب بحقائق آگاه بندگی حضرت خواجه حسین مرحوم هم بدینباب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزے گفته شد به عبدالملک اظهار خواهند کرد. بوقت صبح آن حقائق آگاه ما را طلبیدند و اظهار کردند و گفتند شما در معامله چه دیدید باید بیان کنید و آنچه درباب شما مرا بشارت شده آنرا من بیان کنم. گفتم که از مدت آرزو داشتم که درباب خود بخدمت قطب الاقطاب عرض کنم و جواب حاصل نمایم. ما را جواب باصواب حاصل شد که فرمودند ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست منسوب کرده‌ایم و بهر جمعیت شما این چیزها اختیار نموده‌ایم. حقائق آگاه فرمودند. آنچه بشما حضرت فرمودند همین نمط بمن فرمودند و سوای آن دیگر نیز فرمودند که عبدالملک نبیرهٔ ابراهیم ادهم است او را دوست داشته درباب او متوجه باشید و از طریقه چشتیه ممتاز کنید. حقائق آگاه فرمودند. الحال هرچه بیخواهید همه موجود است. گفتم بیعت داده و عمامه و پیراهن خود پوشانیده و چند اوراد و وظیفه خود عنایت کرده اجازت دادند و خلافت نامه نوشته بمهر خود مزین کرده نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه و محضر نامهٔ ریاست بمهر غفران پناه حضرت خواجه حسین چشتی و از مهر اهالی و موالی دار الخیر اجمیر مسلم و موجود است. بعد ازان روز غفران پناه بے نهایت متوجه بودند و بسیار التفات میکردند. وقتیکه میرفتم دیدن میفرمودند بیایید نبیرهٔ ابراهیم ادهم بیایید. که آنحضرت قطب الاقطاب چنین فرموده اند. بے سعادتمندی شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت غفران پناه اظهار میکردند که روزے نورجهان بیگم بخدمت آن غفران پناه یک شال الوسی

بقیمت دو صد و پنجاه روپیه خوش قماش بود که در انگشتری بجے آمد فرستاده بود و اکثر مردمان
بخدمت آن غفران پناه رفته بشوند و دیده تحسین میکردند رفتے بخدمت غفران پناه
رفتم آن شال را بمن نمودند من نیز قماش و لطافت آن بیان کردم چون از انجا بر خاستم
حقایق آگاه آن شال را معه قربے نیلک بدست خادم خود بخانه ما فرستادند بعضے از مقربان
بخدمت حضرت حقایق آگاه رفته گفتند که آن شال بسیار قیمتی بود مے بایستی که حضرت
نگاه میداشتند و یا بما یان مے بخشیدند که ما آرزو داشتیم فرمودند این مقرر است که هر کسے بهر چیز
آرزو دارد باو نمے رسد چنانچه شیخ عبد الملک اشناے شما سید او یکے از خاصان
این درگاه است و از ان روز آن حقایق آگاه همیشه از نقد و جنس هر سال تا دو صد
امداد میکردند و برادرم شیخ شهاب را نیز التفات میکردند و چنان اختیار داده بودند
که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میکردند پسند
میشد و از احوال این فقیر امداد میکردند که محتاج چیزے نبود و بعض ها بحضور حقایق آگاه
غیبت چغلی میکردند با نها سرزنش میشد و گفته آنها پیش نمیرفت و من گاه گاهے بخدمت آن
حقایق آگاه میرفتم و شیخ شهاب همیشه در آنجا مے بود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
تا کجا بیان کنم که نهایت ندارد و نیز دیگر مذکور از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
میفرمودند۔

منقول است

از حضرت شیخ الهدیه چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه علی خیی صابری است رحمة الله علیه

کذا فی سیر الاقطاب

نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه دو مرتبه به دهلی تشریف ارزانی
فرموده مرتبه اول که از اجمیر تشریف میبردند متاهل گردیده و آنچنان بود که میر سید وجیه الدین مشهدی

در اجمیر حاکم بود دخترے داشت۔ پاک و پارسا نام بی بی عصمت چون بحد بلوغ رسیده پدرش
میخواست که در نکاح شخصے درآرد اما کسے را از خود حالی و نمے یافت۔ درین اندیشه بود که
شبے امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بخواب دید میفرمایند که وجیه الدین حکم
حضرت شاه رسالت صلی الله علیه وسلم چنانست که این عجوزه را بقطب المشائخ حضرت
خواجه معین الدین چشتی الحسینی بسپاری چون بیدار شد۔ بخدمت آنحضرت آمد و این حقیقت
ظاهر نمود۔ آنحضرت فرمود۔ اگرچه پیر شده ام۔ اما فرمان که بمن مطاع سرکار عرش اشتباه
یا انکار نمے توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت
نمود۔ باین حساب عمر شریفش یکصد و هفت سال بود۔ آنحضرت زن دیگر
که خواست این چنین بود که شبے حضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که میفرمایند یا معین الدین
تو معین دین مائی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم قلعه شیخ علی ملک خطاب
بر سر کافران تاخت آورده و دختر راجه آن دیار بدست آورد بخدمت حضرت خواجه گذرانید و
آنحضرت میرا قبول فرمود و بی بی امة الله نام گذاشت پس ازان تاج المستورات دخترے
به وجود آمد۔ بی بی حافظ جمال نامش کردند۔ و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود۔ و
ریاضت و مجاهده بخدمت والد بزرگوار خویش بحد نهایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن
زین المخدرات پائین مرقد آنحضرت است و جفت شرعی آن عفیفه شیخ رضی الدین نام داشت
از وے دو پسر بوجود آمده بودند۔ و آن هر دو در طفولیت درگذشتند مردم عوام میگویند که بی بی
حافظ جمال دختر حقیقی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است۔ ازانکه این مقدمات در
کتب معتبره تحریر دیده ام قول عامی اعتبار ندارد۔ ازینجهت اهل عام همچنان حرف نادراست
در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت
سه پسران ارجمند در عرصه جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت [illegible] بعض گویند که خواجه ابوسعید
از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امة الله سوائے این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچه شیخ فریدالدین نبیرهٔ سلطان التارکین حضرت شیخ حمیدالدین ناگوری قدس الله سره العزیز
از جد بزرگوار خود نقل کرده میگفت که چون خواجه ما را فرزندان حاصل شدند
روزے با بنده میفرمودند که حمیدالدین پیش ازین که جوان بودم بحضرت رب العزت
جلشانه مے طلبیدم نے احسال می‌یافتم حالانکه پیر شدم و فرزندان پیدا گشتند بدعا
حاجتے مے شود و کار بے درنگ حاصل میگردد. بنده عرض نمود که بحضرت پیر دستگیر روشن است
که چون عیسی علیه السلام از حضرت مریم علیها السلام تولد نشده بود میوه زمستان
در تابستان از غیب بدو میسر مے شد و بے محنت و منت در محراب مییافت چون
مسیح علیه السلام تولد شد حضرت مریم انتظار مے کشید که همچنان بے تلاش بیابد
فرمان شد که شاخهاے خرما بجنبان تا خرماے تازه بر تو بریزند. ازان باز جنبانیدن
نمود و به تردد رزق مے یافت در اوقات سابق و حال این قدر تفاوت است لیکن
در قدر و مرتبه دوستان خداے عز و جل نقصان نیست و تصرف ولایت ایشان باقی است
آنحضرت چون جواب شنید پسند کرد و فرمود آرے همچنین است و گویند که خواجه فخرالدین
ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و بعد حضرت خواجه بیست سال
زنده ماندند پس در قصبه سرواڑ که از اجمیر شصت کروه است برحمت حق پیوست همانجا نزدیک حوض
آن قصبه مدفون است و خواجه حسام الدین فرزند خورد آنحضرت غائب شد و بصحبت ابدالان
پیوست و پسر خواجه فخرالدین خواجه حسام الدین سوخته نام داشت که نبیره خواجه باشد بسیار صاحب
کرامت و بزرگ روزگار بود با ارواح جد بزرگوار خود نسبت تمام داشت و بیش از ارادت ریاضت
و مجاهده از حد گذرانیده بود و بحضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله
سره العزیز صحبت داشت قبر شریفش در قصبه سانبهر سمت است و یکے از نبائر حضرت خواجه
شیخ بایزید است او در خوردی جائے رفته بود. در زمان سلطان محمود خلجی بعد مدت بسیار باز آمد
سلطان او را ریاست اجمیر داد. چون مدتے بگذشت مردم از روے عناد در فرزندی او

سخنی چند اشنودند. حتی که با سلطان وقت رسانیدند. بادشاه علما و فضلا و مشائخ و
اکابر ملک و نواحی جمع ساخت و استفسار این معنی نمود. آخر الامر شیخ حسین و مولانا رستم که قدوه
علمای زمانه بودند و دیگر اکثر اکابر نامدار گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین
ابن خواجه حسام الدین سوخته ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان العارفین حضرت خواجه
معین الدین حسنی الحسینی است. بعد از آن شیخ حسین ناگوری به فرزندان شیخ بایزید نسبت کرد
و دختر داد. بعضی مردم که در فرزندان حضرت خواجه سخن اختلاف دارند همین شیخ بایزید است
و دیگران هیچ سخن ندارند. ولیکن همه بر غلط رفته اند. از آنکه این ماجرا پیش اکثر سلاطین دهلی و
اند و گذشته است و از اکابران متحقق شده. قول عام چه اعتبار دارد. سبحانه تعالی این قدس
این اولاد امجاد آنحضرت ابد الآباد پاینده دارد بحرمت النبی و آله الامجاد ۞

منقول است

از عارف معارف خدا آگاه صوفی فضیلت دستگاه محمد عبد الرحمن چشتی کما قال فی مرأة الاسرار
و در باب نفی اولاد خواجه بزرگ قدس سره آنچه که براه تعصب مورخان در تاریخ اکبرنامه و غیر آن
نوشته اند بر همه کسی ظاهر است لیکن از ملفوظات پیران چشت متحقق معلوم میشود که خواجه بزرگ را
زنان و فرزندان بوده است چنانچه در ملفوظات سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری
قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شبی خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواب دید
آنحضرت فرمودند که ای معین الدین تو دین ما هستی. اما سنتی از سنت ها من ترک میدهی
چون صبح شد مقطع قلعه سنبهل ملک خطاب نام که از مریدان خواجه بود دختری از راجه ها ...
در حرب اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد. خواجه وی را قبول نمود بی بی امة الله نام نهاد فرزند
و در خدمت خود نگاهداشت. بی بی حافظ جمال از وی تولد گشت. بعد از چند روز سید وجیه الدین
[illegible]

در عقد نکاح خواجه معین الدین درآمد۔ چون انمیعت در عقد بیعت حضرت خواجه بزرگ رسانیدند
بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی الله عنه دختر سید وجیه الدین را که بی بی عصمت نام داشت
در نکاح خود آورد۔ از وی سه پسر بوجود آمدند۔ یکی شیخ فخر الدین۔ دوم شیخ ضیاء الدین
ابو سعید۔ سوم شیخ حسام الدین که او در صغر سن بصحبت ابدالان پیوست۔ از نسل تو الد و
تناسل نشد۔ شیخ فخر الدین محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود۔ در اکثر بیان بیار دوست میداشت
وی بکسب زراعت مشغول بود۔ موضع ماندن که قریب باجمیر است احیاء ساخت حاکم
مزاحمت کرده بود۔ ازان جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین به دهلی تشریف برده
فرمان درست کنانیده آوردند تفصیل این اجمال بیشتر بجای خود نوشته آید۔ و شیخ فخر الدین
بعد از وفات خواجه بزرگ بیست سال و صد در حیات بود۔ در قصبه سروار که شانزده
کروه از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک حوض قصبه سروار مدفون است۔ او را
پسرے بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود
با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبر وی در سانبهر است طرف غروب سر راه اجمیر۔
مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجه بزرگ پایان مرقد خواجه بزرگ واقع شده است۔ بسے
صاحب کمالات و عالی درجات و عارف کامل بوده اند و خواجه معین الدین خورد پیش از آنکه مرید
شود بکسب ریاضت کار خود بجای رسانیده بود که بے واسطه از روحانیت خواجه بزرگ
اخذ فوائد مے نمود۔ و از اشارت باطن خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقهٔ خلافت
از دست وے پوشیده۔ در فوائد الفواد سلطان المشائخ میفرماید که خواجه احمد نبیرهٔ خواجه
بزرگ عظیم صالح بود و برادر وے خواجه وحید پیش شکر گنج آمد که مرید شود۔ شکر گنج فرمود که
من این را از خانواده شما دریوزه کرده ام۔ مرا چه مجال که دست شما بگیرم۔ خواجه وحید بسیار
عجز کرد۔ مرید شد و مخلوق گشت۔ الغرض آنکه بعضے مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود
و او را اولاد نیست محض غلط است۔ از تصانیف پیران چشت بتحقیق پیوسته چنانچه بالا

گذشت و در کتاب اخبار الاخیار مینویسد که اختلاف میان بعضے بزرگان چشت درین واقع
شده است که میر محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت تولد شده اند و میر شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور قطب عالم
و طائفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی امته الله بوجود آمده اند - بهر دو حال فرزندان خواجه بزرگ اند
اما قول اول اصح مینماید - چنانچه تا امروز اولاد پاک نهاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجه معین الدین
خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت مالوه رفته متوطن شده اند و احوال آنجماعت
معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت اجمیر
سکونت اختیار کردند و جانشین خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شدند - چنانچه خواجه
حسین یکے از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
بادشاه صاحب سجاده خواجه بزرگ قریب صد سال عمر داشت و همیشه بعبادت و حق پرستی
گذرانیده - بسیار بزرگ و عالیشان بود و بعد از وے شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
شد - و الحال شیخ علاء الدین برادرزاده صاحب سجاده بر مسند خواجه بزرگ قدس الله سره
نشسته است نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالے فرزندان خواجه
بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد کرام خود باقی و پاینده در مقام اجمیر شریف نگاه دارد
بحرمت النبی و آله الامجاد - چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجمیر شریف
رسیدم - شیخ علاء الدین صاحب سجاده خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شجره نسب خواجه بزرگ
اظهار نمود - چند واسطه بحضرت امام موسے کاظم میرسد و در رساله مونس الارواح تصنیف
مریم زمانی حضرت جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بادشاه صاحبقران ثانی علیه الرحمته نیز بنظر آمد
که اثبات سیادت خواجه بزرگ نموده - اما در تصانیف پیران چشت جائے تقیدمه یافته نمے شود
بهر حال خواجه بزرگ فرزند صوری و معنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده مجاوران
آن آستان متبرک خواجه بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سید فخر الدین میگویند که سید فخر الدین از کده

مانکپور بوده است و از غلبهٔ اعتقاد و محبت روحانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته در اجمیر اقامت اختیار نمود ـ چنانچه فرزندان او هنوز در خدمت آستانهٔ متبرکه موجود اند ـ و صلاح و اهلیت پسندیده دارند و با همه کس به تواضع و اخلاص پیش مے آیند ـ و از ملفوظات پیران چشت بثبوت پیوسته که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین التمش دو مرتبه در دهلی تشریف بردند ـ مرتبهٔ اول از کمال مهربانی محض برائے دیدن و سرفراز ساختن خواجه قطب الاسلام رفته بودند ـ و در آنجا آمده در اجمیر شریف متاهل گشت و مرتبه دوم بخاطر درست ساختن فرمان مضع نماندن بجهت فرزند سعادتمند شیخ فخر الدین ـ و این نکته بغایت نازک است نیک نگاه باید کرد که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین بود ـ اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در ساعت سلطان مذکور سعادتمندی دارین دانسته فرمان درست کرده ارسال مے نمود ـ ولیکن کاملان اولیا بیشتر در ترک جاه و مشیخت کوشیده اند ـ و خود را در نظر محقر نموده اند ـ چنانکه رسول علیه السلام با این کمال در بازار بجهت خرید و فروخت میرفت و دیگر کار این طائفه بر راستی و دیانت است هرگاه مقصود و حاجت به شخصے داشته باشند آنرا مستور برائے چه سازند و ناموس برائے کدام مصلحت کنند ـ چرا که حقتعالے ناظر بدل است و رسوم خلق نیک یا بد گفتن ایشان پیش عارفان اصلا وجود ندارد ـ دیگر آنکه رفتن خواجه پیش امیر از برائے حاجت رحمتے بود در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نه کنند و بر جاه شیخی مغرور نشوند ـ و اصل سخن آنست که این طائفه مامور مے شوند یا مرتی و اختیار خود میان نمے آرند چنانچه سلطان المشائخ میفرماید در نظم خود

عشق آمد چو خونم اندر رگ و پوست	تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزاء وجودم همگین دوست گرفت	نامیست ز من بمن باقی همه اوست

منقول است

از عارف باللہ مرشد خدا آگاہ شاہ رشید حق والدین نبیرہ حاجی حرمین الشریفین حضرت
خواجہ یحییٰ مدنی احمد آبادی رحمۃ اللہ علیہ ؛

ذکر فرزندان حضرت قطب المشائخ خواجہ معین الحق والدین حسن سجزی اجمیری چشتی قدس اللہ سرہ
آنحضرت سہ پسر رشید و مرشد داشت از آنجملہ مہین پور خواجہ فخر الدین محمد اجمیری است دوم
خواجہ ضیاء الدین نزد برخے کنیت ابوسعید است سوم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی
حافظ جمال ہر سہ پسران را خواجہ شہباز راست باز سید محمد گیسو دراز قدس اللہ سرہ از بی بی
عصمت شنیدہ اند و خواجہ شمس الدین طاہر از بی بی امۃ اللہ نیز خیال مے برد۔ و
بی بی حافظ جمال دختر حضرت خواجہ است بہ روایت صحیحہ۔ و آنحضرت دو کدبانو در خانہ
داشت یکے دختر سید وجیہ الدین مشہدی دوم بنت راجہ کہ در ہند ملک خطاب مرید خواجہ
افتادہ بود۔ بخدمت پیر فرستاد۔ بر عیالمند بودن خواجہ بلا فیض شاہد عدل اند۔ و ہمچنین
گذارش سلطان التارکین قدس سرہ بر عیالمندی آنحضرت دلالت دارد۔ و
پوتر پور حضرت سلطان التارکین قدس سرہ در سرور الصدور آوردہ است۔ روزے
معین الاولیا پس از عیالمندی و فرزند آمدن بمن گفت۔ حمید الدین پیشتر در ہنگام
جوانی و تنہائی آنچہ بضمیر من میگذشت بطلب بے طلب صورت مے پوشید اکنون
درین روزگار پیری و عیالمندی فرا پیش آمد۔ ہمہ آمدہائے خاطر از سرائے علم بدر این شدہ
اند۔ عرض کردم پیش از زادن عیسیٰ علیہ السلام دخل زکریا المحراب وجد عندہا رزقا حال مریم
بود۔ و پس از تولد ہزی الیک بجذع النخلۃ مقام او گشت۔ بشنفتن این جواب خوش وقت
گردید۔ بالجملہ باندازہ این گذارش ہا آنہا کہ خواجہ معین الاولیا را حصور پندارند محض
پندار است۔ حضرت شیخ فخر الدین قدس سرہ ارادت و خلافت از پدر بزرگوار

خویش داشت و بکمال بهرهٔ عالم آراسته و صاحب تصرف بود۔ و پس از پدر بزرگوار مسند شیخی
وارشاد بوجود او آرایش آئین پذیرفت و چون اورا بهی احیا بود و آن موضع ناندن نام
داشت که قریب به اجمیر است و چون حاکم آنجا به آنحضرت مزاحمت می نمود۔ خواجه بتقریب
آن در دهلی رفته بود۔ و از خواجه قطب الدین مثال تیار کنانیده آورده۔ و همین خواجه فخر الدین
بود بعد وصال پدر پست سال و صد در حیات بود۔ در قصبهٔ سرواڑ که شانزده کروه از اجمیر
شریف است بتاریخ پنجم ماه شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شتافت و
نزدیک حوض قصبهٔ سرواڑ مدفن یافت بنده بزیارت آنحضرت مستعد بوده است رحمة الله علیه
حضرت خواجه ضیاء الدین قدس سرهٔ خدیو بکمالات بود بجای پدر بر مسند مشیخت جلوس
فرموده بسال ششصد و نود و پنج رخت هستی ازین جهان بربست حضرت حسام الدین قدس سرهٔ
خوردترین فرزندان آنحضرت بود از چشم مردم غائب شده طایفهٔ ابدال و رجال الغیب
پیوست حضرت حسام الدین سوخته قدس سرهٔ پوپر پور حضرت خواجه فخر الدین است
سینه داغدار سوز محبت و دیده اشکبار در طلب داشت و دل دوخته ناوک مودت بود۔
بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا بسر برده خوابگاهش در قصبهٔ سانبهر
بالای کوه سر راه اجمیر است۔ پرستش بیاد بر او دیگر شده او در اهتمام گردانید۔ او نیز دو پسر
داشت۔ یکی سید معین الدین خورد مرید خلیفه با فر و حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی است
و همین بحکم حضرت خواجه بزرگ صورت بسته پیش از ارادت آوردن باویزش نفس نافرجام
فیروزمند بود۔ و از باطن معین الاولیا بهرهٔ وی داشت۔ و او را خورد نسبت خواجه بزرگ
میگویند و این منقبت او در آسمان است درویش کامل بود و از ارادت و ریاضت کار خود را بجای
رسانیده بود که بیواسطه از حضرت خواجه بزرگ استفاضه میکرد۔ دوم شیخ قیام الدین بابال
قدس سره خوش شکل و زیبا چهره دلاور و بزرگ منش بود۔ و این هر دو نیز فرزندان نامور
دارند شیخ قطب الدین قدس سره پوپر پور نخستین است او اجمیر در سر آغاز آگهی منه رخت

سلطان محمود خلجی او را خطاب چشپت خانی داده جیب بود دوازده هزار سوار گرد نهید۔ چون به فیروز دریچه
نیروی سلطان پس از فراوان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت خواست که به چشپت خان پنج
هوی مفت و گزنده بود سه نپذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ پسر یسین است یعنی از اولاد شیخ قیام الدین
دانشمند بود و در روضهٔ معین الاولیا درس میگفت۔ شیخ احمد مجد لشیانی و دیگر بزرگان شاگرد
او بودند۔ در هنگام شورش فرمانروائے دهلی از خیرگی پیکر پرستان اجمیر برخواسته رفت و
بعد از دیر مبعوث شد و آمد۔ سلطان از حسن عقیدت خود او را بجای چشپت خان نیاز است به او شده است
به بهانه سازی دور انداختن او خیال بسته بغرض سلطان رسانید۔ پیش از این برادر من شیخ
بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود۔ اکنون رفتن آن بانجا سبب استواری اسلام مینماید بنابرین
چشپت خان شیخ بایزید را دستوری بودن اجمیر شد۔ دران روزگار جمعی بعرض سلطان رسانیدند
که او از نژاد معینه نیست۔ ازین رو دانشوران درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال قلم و
خود را فراهم آورده در پرستش بازگرد مخدوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که علما و
مشائخ یکتا بودند و دیگر خدا آگاهان بر درستی نسب او گواهی دادند۔ پیوند خویشی کردن مخدوم شیخ
حسین ناگوری به فرزندان شیخ بایزید گواه عدل است۔ اما شیخ جمالی رحمة الله علیه در
سیر العارفین می آرد۔ در ایامی که این حقیر بشرف زیارت مرقد مبارک شیخ معین الدین مشرف
گشت از فرزندان ایشان صاحب سجاده شیخ بایزید[1] بود رحمة الله علیه و او شیخے بغایت
عظیم الشان بود شمس الدین طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خلافت از شیخ
بایزید یافته بود و سید شمس الدین را با حضرت سماء الحق والدین اتحادی تمام بود و با این
احقر الانام شفقتی و محبتی داشت انتهی۔ و چون این بندهٔ کاتب حروف بزیارت روضه
مقدسهٔ خواجه بزرگ از سر قدم ساخته رفته بود۔ در آنوقت صاحب سجاده با جاده آنحضرت
دیوان میر اسعر علیخان بود که وجود آشخصی او با حلیه حضرت خواجه مشابهت تمام داشت

[1] این شیخ رفیع الدین بایزید خورد نبیره شیخ بایزید بزرگ است نه شیخ تاج الدین بایزید بزرگ ۱۲

و از علوم عربیه نیز بهره گرفته بود و شیخ ملا بخدمت حضرت مفخر الصوفیین محب النبی مولوی فخر الدین گذرانیده بود و از علوم فرس بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که از کدام قبیل خانه هستید بنده عرض داشت که از فرزندان حضرت قطب العالمین شیخ الحرمین الشریفین شیخ یحیی مدنی چشتی گجراتی ام فرمان که معلوم شد شما از نبیرگان حضرت سید محمد سرور[له] که از اولاد حضرت خواجه بزرگ قطب المشائخ معین الحق والدین حسن سجزی نبیره شیخ است بوده باید از ان باز هر گاه که بنده بخدمت شریف میرسید استقبال و تعظیم تمام میکردند روزی التماس کردم که آنحضرت از بزرگواران ما هستید چرا چنین باید کرد فرمودند

گدا اگر تواضع کند خوی اوست

روزی این فقیر این ابیات مدح آنحضرت گفته بخدمت گذرانید

مدحت سلطان عالم آشکارا گفتنیست	شاه ما را آفتاب دین و دنیا گفتنیست
گوهر تاج الولایت سید سالار چشت	بی تکلف جا بجا این هر سه یکجا گفتنیست

این ابیات گرفته زیر مسند خود داشتند بنده را ظن غالب شد که شاید پسند خاطر گرامی نیفتاد بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جد من خواجه معین الدین خورد مرید و مستفیض از جد شما حضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی اند چنانچه این معنی در کتب سیر این خانواده مرقوم است و جهان آرا بیگم در مونس الارواح که تصنیف اوست بدستخط خاص خود نوشته و اشتیاق بخدمت جد آنحضرت نگاشته و نسب نامه بمهر خود مسجل ساخته بود آنرا باین بنده نمود و نسب سامی آنحضرت بقبول و بدین وسائط به حضرت خواجه بزرگ می پیوند و حضرت دیوان سید اصغر علیخان چشتی بن سید امام الدین بن سید منیر الدین بن سید سراج الدین بن سید ابو الفتح بن سید علم الدین بن سید ابو الخیر برادر خواجه حسین بن سید معین الدین ثالث بن سید رفیع الدین بایزید خورد بن سید نور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید

[له] شیخ کمال الدین محمد معروف به شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قیام الدین نبیره حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین اولیا است ۱۲

کمال الدین اعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید قیام الدین بن سید خواجہ حسام الدین سوختہ بن خواجہ سید فخر الدین بن حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی اجمیری قدس اللہ اسرارھم تمام شد بحر الاولیا مولفہ حضرت پیرزادہ سجادہ مہرانچہ کہ بحق شاہ رشید الدین احمد آبادی در باب منسلکی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد تصدیق فرمودند۔ این شیخ احمد اشارت بہ شیخ کمال الدین عرف شیخ احمد بودہ باشد۔ زیرا کہ از کتب تواریخ مبرہن است کہ بنابر خواجہ قیام الدین بزبان چیرہ دستی بہکارپرستان بصوبہ گجرات رفتہ بودند ✣

منقول است

از محقق با خبر غلام سرور نبیرہ مفتی رحیم اللہ قریشی الاسدی اللاہوری۔ ھکذا فی خزینۃ الاصفیا

بہ ثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ را دو اہلیہ پارسا و عفیفہ بودند۔ اول دختر سید وجیہ الدین مشہدی عم سید حسین خنگ سوار است کہ والد بزرگوارش بحکم باطنی امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ او را در عالم رویا شدہ بود نکاح دختر خود بحضرت خواجہ کرد و نام نامی آن عفیفہ بی بی عصمت بود و سہ پسر والا گوہر از بطن آن عفیفہ بوجود آمدند یکے خواجہ ابو سعید۔ دوم خواجہ فخر الدین سوم خواجہ حسام الدین قدس اللہ سرھم العزیز و آنانکہ میگویند کہ حضرت خواجہ لاولد بود ہرگز این سخن لائق اعتبار نیست چرا کہ شیخ فرید نبیرہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بزبانی جد بزرگوار خود نقل کردہ است کہ روزے حضرت خواجہ بزرگ معین الدین بہ بندہ مخاطب شدہ فرمود کہ اے حمید الدین پیش ازین کہ قوی و جوان بودم و اولادہم نبود۔ ہرچہ کہ از رب العزت میخواستم بلا تکلف و دعا دندا میرسید۔ حالا کہ پیر شدم دفرزندہم بوجود آمدند مقصود بدعا دندا حاصل میشود۔ بندہ عرض کرد کہ بآنحضرت روشن است کہ تاوقتیکہ عیسیٰ علیہ السلام از بطن مادر خود بی بی مریم متولد شدہ بود۔ میوہ ابستان در زمستان بے طلب و خواہش

با ایشان میرسید۔ چون عیسیٰ علیہ السلام متولد شد بی بی مریم انتظار رزق میکشید
فرمان شد که شاخهای نخل خشک را بجنبان تا خرمای تازه بر تو بریزد۔ چون
جنبانید خرمای تر یافت پس در وقت سابق و حال این قدر تفاوت است
حضرت خواجه جواب او شنیدند و پسندیدند و میگویند که عمر خواجه ابوسعید فرزند آنجناب
به پنجاه سالگی رسیده بود و دو فرزند داشت و خواجه فخر الدین فرزند ثانی آنحضرت
بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد انتقال خواجه بیست سال زنده ماند و هفتاد سال
عمر داشت و در سیاق پنج پسر سعادتمند بوجود آمدند و در قصبه سرور که از اجمیر بفاصله شانزده
کروه است برحمت حق پیوست و همانجا مدفون گردید و خواجه حسام الدین پسر خورد آنحضرت
غائب شد و بصحبت ابدال پیوست در آن وقت او چهل و پنجساله عمر داشت و در سیاق هفت
فرزند بودند و خواجه حسام الدین سوخته بسیار صاحب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
اولیا مصاحب قبر شریفش در قصبه سانبهر بجانب مغرب از اجمیر واقع است
و اهلیه ثانی خواجه دختر یکی از راجهای هند است و سبب آمدنش بنکاح آنجناب
این است که حاکم قلعه بتهلی که ملک خطاب نام داشت بر سر هندوان آن نواح تاخت
آورده بسیاری را از ایشان بقتل رسانید و دختر راجه را اسیر کرده آورد و بطور نذر
بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب او را قبول فرموده بنکاح خود سرافراز
نموده نامش امة الله نهادند۔ و از بطن عفت آن تاج المستورات اول دختری متولد
شد که بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بغایت عابده بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود
داشت و آنحضرت خرقه خلافت او را عطا فرموده برای هدایت و تلقین مستورات
ارشاد کرد۔ چنانچه هزارها عورات به توجه آن تاج المستورات بمقام قرب رسیدند
و شوهر عالی گوهر آن عفیفه شیخ رضی الدین نام داشت چنانچه مزار پر انوار بی بی حافظ جمال
متصل روضه مقدسه حضرت خواجه واقع است و از وی دو پسر بوجود آمدند و در طفلی درگذشتند

رحمة الله علیهم رحمة واسعة۔ خواجه فخر الملة والدین چشتی اجمیری قدس الله سره از فرزندان دلبند و خلفای ارجمند خواجه معین الدین حسن سجزی است جامع علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی بود و برای حصول قوت حلال بکسب زراعت اشتغال داشت و بموضع ناندکه متصل اجمیر است سکونت میورزید۔ و تمام عمر در هدایت خلق گزرانیده در سال ششصد و پنجاه و سه برحمت حق پیوست وی را بعد وفات پدر بزرگوار تا بیست سال بعد حیات بود و وفات در قصبه سرور بوقوع آمد۔ و همانجا بر لب حوض سرور مدفن اوست۔ شیخ حسام الدین سوخته قدس الله سره پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المومنین خواجه معین الدین سجزی است۔ سوخته آتش محبت و دوخته ناوک عشق بود و به شیخ نظام الدین بدایونی بسیار صحبت داشت۔ پدر بزرگوارش او را بنام برادر خود خواجه حسام الدین بن خواجه بزرگ معین الدین موسوم کرده بود که غائب شده صحبت ابدال پیوسته بود وفات وی حسب شجره چشتیه در سال هفتصد و چهل و یک ارقام فرموده است و مزار پر انوارش در قصبه سانبهر بجانب غروب بر سر راه اجمیر است وی عمر طویل یافته که زیاده از صد سال بود و از غایت سوز عشق و محبت مخاطب بخطاب سوخته شد۔ خواجه معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است خرقه فقر و ارادت و خلافت از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی پوشید و بکمال کرامت معروف و بریاضت و مجاهده موصوف بود۔ کار بجای رسانیده بود که بلا توسط غیرے از روحانیت خواجه بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی استفاده میکرد۔ برادر خوردش شیخ قیام نام داشت که بغایت حسن و صورت و شجاعت و هیبت و عظمت بود و از هر دو بزرگوار بسیار اولاد ماند۔ وفات شیخ معین الدین در سال هفتصد و شصت و یک است۔ قطعه تاریخ وفات ؎

معین الدین چو از دنیا سفر کرد   به پیش اهل جنت گشت مامور   معین الدین متوکل قدم کرد
بتاریخش چو سفر گشت مامور   دگر سال وصال او رقم کن   معین الدین کامل مطلع نور

قطعہ تاریخ وفات خواجہ حسام الدین سوختہ قدس سرہ

چون حسام الدین زدنیا رخت بست — سال وصل آن ولی متقی
عاشق اللہ صدیق آمدہ است — ہم حسام الدین سید جنتی

قطعہ تاریخ وفات حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین قدس اللہ سرہ

معین الدین معین ہر دو عالم — دلش روشن ز انوار تجلی
بتولیدش امام مجتبی خوان — وصالش نیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجہ فخر الدین بن خواجہ بزرگ

خواجہ دین جناب فخر الدین — نقل کرد رفت چون بباغ جنان
وصل او جو ز خواجہ والا — حلتش خوان ز مقتدای زمان

نقل فرمان

فرمان محمد جلال الدین اکبر شاہ — جمیع مطالب و اسعاف تمام — خواجہ معین الدین قدس سرہ

ومراتب آمال اولاد امجاد

درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان از مکمن عاطفت جہان بادشاہی شرف نفاذ یافت ـ نبیرہ از چیتور کہ جمع آن مبلغ یک لک تنکہ مرادی است حسب الحکم حقایق دستگاہ قطب العارفین غوث الواصلین از تغیر متقدمے آصف خان مقرر باشد کہ حاصل سال بسال بہ زبدۃ اماجد الاتقیاء فے الایام ـ کمال رتبت شیخ حسین وجہ سیورغال ابدی وضروریات آن دادیم باید کہ بدعاے دوام دولت ابد انجام قیام اقدام نمائ

حکام کرام و دیوانیان و عمال و متصدیان مہمات سرکار بدانند کہ مقرر گشتہ مبلغ
مذکور را بتصرف گماشتہ ہائے سیادت پناہ مشار الیہ گذارند و از مال و جہات
و تمامی حوالات و اخراجات و کل تکالیف دیوانی معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم شناختہ
بہیچ اسم و رسم تعرض نرسانند و کشیدہ داشتہ مطلقاً پیرامون نگردند و جانب
شریف آن سیادت پناہ را عزیز داشتہ در تعظیم و تکریم او و کسان و مردم او را
موفور دانند و ہر سالہ بہ فرمان و پروانچہ مجدد محتاج ندانند حسب الحکم جہان مطاع از
مضمون صدور و نگذرند +

المطاع العالی　　تحریر

بالمشافہ العلیہ العالیہ خاقانیہ سہس

فرمان محمد جلال الدین اکبر بادشاہ غازی

خواجہ معین الدین چشتی بخط طلاء

مہر بادشاہ

وکلاء حاکم متعہدان مہمات خطہ اجمیر بدانند

کہ ورثہ قطب الاقطاب　　بموقف عرض رسانیدند کہ در اراضی ایشان کہ در
جوار مقبرہ متبرکہ قطب الاقطاب مومی الیہ واقع است بعضے مردم اموات خود را
بے اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم فرمودیم کہ بعد الیوم ہیچکس میت
خود را در اراضی جوار مقبرہ متبرکہ مذکورہ بے اذن فضیلت مآب کمالات اکتساب نتیجۃ المشائخ
والعظام خواجہ حسین نبیرۂ آن قطب الاقطاب و باقی ورثہ دفن نکنند میباید کہ حسب الحکم عالی
عمل نمودہ بتقدیم رسانند و اعمال مراقبہ کہ در آن آستانہ از قدیم الایام الی غایتہ بودہ برقرار

دارند و مانع نشوند و عهده دانسته درین باب تحجه ننمایند تحریراً فی التاریخ شهر ذیقعده سنه ۹۶۹

خواجه معین الدین بخط طلاء

جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

چون در باب ترجیح و رونق لنگر خانه مرشد الشان لکهن

میان اولاد امجاد آنحضرت سیما مشیخت آئین معرفت تزئین سیادت المشائخ العظام
بقاوی الاولیاء الکرام وجه الزمن شیخ حسن و کمال نسبت شیخ حسین بوجه و اهتمام عالی الدم مرتبت
رالعمدة الملک فضیلت شعار کامل الاخلاص فصاحت و ثار مستحسن الخدمت مستوجب
الرعایت الموصوف بالصفت نموده شیخ حسن را که شیخ و مرشد ایشان است به سجاده نشینی
تصفیه فرمودیم و فرمان حسب الاذعان عز اصدار یافت که از قدیمی و جدیدی بحسب فرامین مطاع
در وجه ضروریات و صادر و وارد آن لنگر منور مدد معیشت مشیخت آئین مشار الیهم مقرر شده بود
بتصرف عمدة الملک مومی الیه باشد که سال بسال تمام و کمال بضروریات لنگر مذکور از عمارت و فرش
و روشنی و مصالح مطبخ یومیه و اعراس طعام مبلغ پانزده هزار تنگه مرادی به والده عفیفه مستوره
آن سیادت المشائخ متعلق بوده تمره آنچه باشد مشار الیهم بسویت فضلاً بعد فضل نهاده به لنگر
فیض اثر صرف آمده باشد مجاوران را موافق معمول قدیم بایشان داده آنچه باقی ماند آنرا هم بسویت
حصه نموده هر یک حصه را الضعف به حیثیت الفت سلوک داشته مطلقاً مناقشه نکرده و تکلیف
منازعت نسانیده و باهم شرائط حرمت خاطر جمعی داشته دقیقه فروگذاشت نکنند می باید که
از مضمون نیکو بصدد مطلقاً عشبا نکنند و هر یک بحصه خود راضی بوده زیاده طلبی نکنند حکام کرام و عمال
و متاجران آن مقرر داشته لنگر فیض اثر جد اسلم و برقرار داشته از جمیع حوالات و اخراجات
و مطالب دیوانی و مساحت مرفوع القلم شمارند و هیچ جهت مدخل نکرده از تغیر و تبدیل مصون

ومامون شناخت فرمان محبسه طلب ندارند ۰

تحریر الی الامر العالی خلیفه زمان

فی شهر شعبان المعظم سنه

پروانه صدارت پناه معالی دستگاه معرفت انتساب واقف مواقف العلوم و الحکم اکابر الفضائل عدیل الوجه اتم مربی العلما مقوی الفضلا صدر شیخ صدر رفیع القدر شیخ عبدالنبی صدر

نقل فرمان

محمد نور الدین جہانگیر بادشاہ غازی مشتمل بر سہ قسمت محاصل دیہات اوقاف یک حصہ در خرچ عرس و روشنائی ۔ و یک حصہ در مدد معاش مشیخت پناہ شیخ حسین اولاد حضرت خواجہ بزرگ و یک حصہ فقرا و تکیہ داران ۰

طغرا باسم بادشاہ آلتمغا

مہر مربع کہ در آن اسما شاہان سلف منقوش اند

حضرت خواجہ معین الدین چشتی

چون مواضعے کہ بصیغۂ وقف مزار فائض الانوار حضرت قطب العارفین غوث السالکین مقرر است قبل ازین بموجب یادداشت واقع ۱۹ ماہ امرداد الٰہی سنہ حکم شدہ بود کہ از محاصل سہ حصہ نمودہ یک حصہ را بجہت خرچ لنگر و روشنائی و اخراجات عرس روضہ متبرکہ نگاہ داشتہ و یک حصہ در وجہ معاش مشیخت پناہ شیخ حسین اعتبار نمودہ و یک حصہ را بہ فقرا و تکیہ داران قسمت نمایند و حاجی مہرک حسب الحکم الاقدس شش موضع را کہ رقبہ آن چہل و پنجہزار و ہفتصد بیگہ زمین و حاصل نہ ہزار و پنجاہ روپیہ میشود ساز ان جملہ یک حصہ پانزدہ ہزار بیگہ زمین باشد و اصل خرچ روضہ منورہ نمودہ قسمت را کہ سی ہزار و ہفت صد بیگہ باشد

بحال شش هزار و هشتاد روپیه بموجب تفصیل علیحده صد و نه نفر فقرا تنخواه داده
و فقرا که از نظر اشرف اقدس گذشتند شیخ عبدالرحیم وغیره شش صد و بست و هشت
نفر که بست و هفت هزار و چهل بیگه مدد معاش و بست یک من غله داشتند بحال خود
حکم شد و تتمه را بر طرف فرمودیم و جماعه فقرا که سه هزار و دولت و سی بیگه و هفت من
و شش آثار غله داشتند بنظر اشرف نگذشت و اکثر از جماعه فقرا و تکیه داران
از اجمیر تا بیانه و در رکاب ظفر انتساب آمدند و بعرض مقدس رسید که زمین و غله مذکور
بآن جماعه از وقف روضه منوره مقرر بوده و حاصل وقف به فقرا و مساکین و حافظان
و تکیه داران که از موضع وقف مے یافته اند بهمین جماعه اند و آنها را بغیر از زمین و غله
لنگر که از روضه منوره مقرر بود از محل وجه معیشت ندارند و جماعه کثیر اند بنابر آن فرمان
عالیشان مرحمت عنوان شرف صدار و عز ایزاد یافت که جماعه در اجمیر بنظر اشرف
گذشته اند و اراضی و غله لنگر آنها از نصفے زیاده مرحمت شد و یادداشت
خود درست ساخته اند بموجب یادداشت واقعه مسطور دارند و جماعه که از نصف کم حکم
شد و بعضے در کل بر طرف شده اند اراضی و غله لنگر انچه داشته اند از قرار نصف
متصدیان مهمات آنجا از ابتدائے خریف توشقان ئیل حسب الضمن تنخواه دهند که صرف
معیشت خود نموده بدعائے دوام دولت ابد قرین اشتغال نموده باشند و نیز حکم
اشرف اقدس بنفاذ پیوست که جماعه بموجب فرمان عالیشان جهانگیری مدد معاش
و غله لنگر دارند و فوت شده اند ورثه آنها تحقیق نموده از محل قدیم از قرار نصف
تنخواه دهند و در آینده همین ضابطه بورثه متوفی مسطور دارند میباید که حکام و عمال و
جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اقدس اعلی
کوشیده اراضی مذکور را بموده چک بسته تبصرف آنها بازگزارند و غله را از لنگر روضه
متبرکه مے داده باشند و تغیر و تبدیل به قواعد آن راه ندهند و بعلت مال و جهات و اخراجات

وعوارضات مثل قنلغه و پیشکش و جرمانه و محصلانه و ضابطانه و زرابنه و داروغگانه و بیکار و بیگار
و دهنیمی و صدی دو و قانونگوی و ضبط هر ساله بعد از تشخیص جک و زراعت
و کل تکالیف دیوانی و مطالب سلطانی مزاحمت نرسانند و درین باب هر ساله فرمان مجدد
طلب ندارند و اگر در محل دیگر زمین داشته باشند آنرا اعتبار نکنند از فرموده در نگذرند
در عهده شناسند

شرح یادداشت

واقع تاریخ روز مهر شانزدهم ماه مهر الهی سنه ۳ موافق یکشنبه ۱۴ رجب المرجب سنه ۲۷ھ
در چوکی لایق المرحمت و الاحسان عاقل خان برساله سیادت و نقابت پناه صدارت
دستگاه میران سید احمد قادری و نوبت واقعه نویسی شیخ عبدالرحیم و غیره چون بعرض
رسید که وقف مزار فائض الانوار قطب الاقطاب مقرر است قبل ازین بموجب یادداشت واقع
۱۹ ماه الهی سنه [illegible] از قرار سه حصه قسمت حکم شده بود یک حصه را بجهت خرج لنگر
درویشان و اخراجات عرس روضه منوره نگاه داشته و یک حصه در وجه مدد معاش
شیخ حسین [illegible] بازنمود و یک حصه را برای فقرا و تکیه داران قسمت نموده بهند جاجی مبرک بموجب
حکم شش [illegible] که رقبه آن چهل و پنجهزار و هفتصد بیگه زمین محاصل نه هزار و پنجاه روپیه
داشته از انجمله یک حصه پانزده هزار بیگه زمین باشد داخل خرج روضه منوره نموده و تتمه
دو حصه که سی هزار و هفتصد بیگه که حاصل شش هزار و هشتاد روپیه بموجب تفصیل ذیل به
[illegible] نفر جماعه فقرا که از نظر اشرف اقدس گذشته شش صد و بست و هشت نفر که بست
و هفت هزار و چهل و [illegible] بیگه زمین و بست و یک من غله داشته نه هزار و پانصد و نود و هشت
بیگه که [illegible] ده من غله بحال خود حکم شد. و تتمه را بر طرف کردند و موازی سه هزار و دو و بست و
سی [illegible] هفت من غله و شش آثار اسامی جماعه بنظر اشرف اقدس نگذشته بحال آنکه
از جماعه فقرا و تکیه داران از اجمیر تا ماندو در رکاب سعادت آمده حقیقت مذکور به تفصیل [illegible] العرض [illegible]

داشتند که جماعه فقرا و تکیه داران او موضع وقف مقرر بود. و حاصل دیهات وقف بجهت فقرا و
مساکین و حافظان و تکیه داران که در موضع وقف از قدیم الایام منحصر رفتند همین جا عائد. و آنها
بجز زمین و لنگر که نوبت وضه مقرر بود از محل دیگر وجه معیشت ندارند و جمع کثیر اند بنا بر آن حسب الحکم
جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که جماعه که از نظر اشرف گذشتند
و اراضی لنگر آنها از نصفی زیاده مرحمت شد و یادداشت واقع خود را درست ساخته بموجب
یادداشت واقع مسطور داشته و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی بالکل برطرف حکم شد
آنها را غله و اراضی لنگر انچه داشته از قرار نصف متصدیان آنجا تنخواه دهند و نیز
حکم شد که جماعه که بموجب فرمان عالیشان مدد معاش و لنگر دارند و فوت شده اند ورثه
او را تحقیق نموده از محل قدیم نصف تنخواه دهند. و در آینده بورثه متوفی همین ضابطه
منظور دارند بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد از پرگنه اجمیر سرکار مذکور شرح یادداشت بخط
حمده الملکی واقعه سازند شرح بخط سید احمد قادری داخل واقع سازند شرح حاشیه بخط واقع نویس
موافق واقع است شرح دیگر بخط مختار الدوله خاقانی مدار المهامی اعتماد الدوله آنکه بعرض
مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زر انداد ۲۵ ماه شهریور الهی موافق واقع در سنه ۲۶ شهر
رمضان سنه ۲۷ ه در واقعه عبد الکریم بعرض اشرف رسید شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهامی
از حریف قوی نیل فرمان عالیشان قلمی نمایند •

اراضی	غله
۱۸ بیگه / ۱۰ بیگه	۲۲ ثار
۱۸ بیگه / ۱۰ بیگه	۸۰ ثار اسامی فوتی
بهولا سماء ... الهداد	اله بخش ولد جلال
محمود ... اراضی غله	اراضی غله
اراضی غله ... بیگه ۲ ثار	بیگه ۳ ثار
۱۸ بیگه ۳ ثار / ۱۰ ...	

خواجه حسین نبیره قطب الاقطاب مقرب بادشاه جبروتی حسب الضمن مقرر باشد که
حاصلات آن از فصل بفصل سال بسال صرف نموده بدعاگوئی دوام دولت ابد پیوند اشتغال
مینموده باشند — می باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال مدد استمرار و استقرار
این حکم اقدس اعلی کوشیده موضع مذکور را بطریق دربست بتصرف مشار الیه بازگذارند و اصلاً
مطلقاً تغیر و تبدیل بدان راه ندهند و بعلت مالوجهات و اخراجات و عوارضات و کل
تکلیفات دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت نرسانند و از جمیع وجوهات و حوالات معاف
و مسلم و مرفوع القلم شمرده درین باب بهر ساله فرمان و حکم مجدد نطلبند و از فرموده تخلف
و انحراف نورزند و در عهده شناسند ٭ مرقوم ۱۵ شهریور ماه الهی سنه ۲۲ جلوس معلی
شرح ضمن — مدد معاش باسم شیخ علم الدین برادرزاده خواجه حسین موافق یادداشت واقعه
روز ماه تیر الهی سنه ۱۳ جلوس مطابق یوم سه شنبه ۱۵ شهر شوال سنه ۱۰۸۰ ھ برساله
سیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دستگاه صدر الصدور موسوی خان و نوبت چوکی نویسی
کمترین بندگان علی نقی آنکه حقایق و معارف آگاه شیخ علم الدین برادرزاده خواجه حسین
نبیره حضرت قطب الاقطاب بنظر اشرف اقدس اعلی گذشت بموجب چٹھی
نواب خورشید احتجاب مهد علیا از قرار ۲۳ امرداد سنه ۲۲ حکم جهان مطاع آفتاب شعاع
گردون ارتفاع صادر شد که موضع گیلوته من العمل پرگنه سانبهر سرکار اجمیر که مبلغ هفتصد و
پنجاه روپیه جمع دارد بطریق دربست در وجه مدد معاش مشار الیه مقرر مفوض باشد بموجب
تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیه بخط واقعه نویس مطابق واقع است شرح بخط قدوه
خوانین بلند مکان عمده مریدان با اخلاص دانشمند نظام الدین آصف جاهی آنکه داخل واقعه نمایند
بخط عمدة الملکی مدار المهامی آنکه بعرض اشرف مکرر رسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناه
موسوی خان آنکه روز ۱۲ امرداد الهی سنه ۲۲ مطابق یوم چهارشنبه شهر ذیقعده سنه [illegible]
مکرر بعرض اشرف اقدس اعلی رسید شرح بخط عمدة الملکی [illegible]

الخاقانی حسب الحکم مدار المهامی خواجه ابوالحسن از خریف نوشتجات حکم فرمان قلمی گشت نشد شرح خط آنکه

بتاریخ جیسا بیست موضع گمبلوته که مبلغ هفتصد و پنجاه روپیه جمع دارد در وجه مدد معاش

شیخ علم الدین اجمیری در بست تنخواه شد تحریر فی التاریخ ۲۷ خورداد سنه ۳۲ شرح بخط

قدوه خوانین بلند مکان نظام الدین احمد صاحب آنکه تصدیق نویسند ◦

در پنجاب سوائیر عماید دفتر صدارت منقوش شده

بصیغه مدد معاش

نقل فرمان

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه خلد الله فی سلطانه بشمول تولیت و اثبات اولاد حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز

طغرا باسم بادشاه	مهر که در آن اسما ما از امیر صاحب قران تا بشاه جهانگیر منقوش اند

خواجه معین الدین حسن الحسینی چشتی قدس سره

چون عنایت و مراقبت حال سالکان مسالک حقیقت و رهبران مناهج تقوی و صلاحیت

سیما جمعے را که قامت با قامت ایشان بسمو حسب و علو نسب آراسته باشد از فرایض

مستحبات امور سلطنت و خلافت عظمی مهمات است لهذا در بیولان فرمان عالیشان مرحمت

عنوان از مکمن لطف و احسان شرف اصدار و عز ایزاد یافت که از ابتدای خریف

سچقان ئیل منصب تولیت مزار فائز الانوار حضرت کرامت منزلت هدایت مرتبت قطب

الاقطاب کنز السالکین برهان المحققین غوث الاسلام و المسلمین بدستور سابق به

سیادت و فضائل مآب بکمالات اکتساب تورع و تقوی شعار قدوة المشایخ الکبار شیخ حسین

نبیره و صاحب مقام آنحضرت است مفوض و متعلق باشد که کما ینبغی بلوازم مر مذکور قیام
و اقدام نموده در رواج و رونق آن مزار کنز الانوار دقیقه نامرعی نگذارد. میباید که حکام کرام
و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی صوبه اجمیر آن
مشیخت پناه را متولی آن مقام عرش احترام دانسته. دست تعدی و تکفل او را
در امور متعلقه آن قوی دانسته. خدام و موذنان و سائر عمله و فعله آن مزار فیض بخش مشار الیهم
را متولی شود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امور تبعیت بتقدیم رسانیده از
صلاح و صوابدید مومی الیه بیرون نه روند مختار الدوله العالیه مستشار الخلافه السلطانیه عمده الملکی
مدار المهامی آنکه یکنفر نویسنده همراه آن فضائل مآب نجابت که آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد مومی الیه
داشته و حصه سد شیخ مذکور باشد بتصرف او بازگذارند و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره
بوده باشد بدستور سابق بعمل آورند باید که از فرموده تخلف و انحراف نورزند و در عهده شناسند

نقل عبارت ظهر فرمان

شرح یادداشت واقعه بتاریخ آذر الهی ۴۲ امرداد الهی سنه موافق یوم چهارشنبه مطابق
۷ جمادی الثانی سنه ۲۱ بعد رساله اعتقاد الملک العظمی اعتماد الخلافه الکبری عمدة الملک
مرتضی خان حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فائض
الانوار حضرت قدس سره و نور مرقده بدستور سابق به فضائل مآب کمالات اکتساب ورع
و دثار هدایت آثار زبده مشائخ الکبار شیخ حسین که نبیره و صاحب مقام آنحضرت است
مفوض و مرجوع باشد و نیز حکم شد که عمده الملکی مدار المهامی نویسند همراه مشار الیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد مومی الیه داشته و حصه سد شیخ مذکور باشد بمشار الیه بگذارند
و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره باشد بدستور سابق عمل نمایند. شرح حاشیه موافق
واقع است. شرح دیگر بخط عمده الملکی مدار المهامی اعتماد الدوله عرض مکرر رساند. شرح دیگر بخط
مقرب الحضرت سلطانی معتمد خان بتاریخ ماه مهر الهی سنه ۷ مکرر بعرض اشرف اقدس رسانید

شرح دیگر بخط حمدة الملکی مدار المہامی بر فرمان قلمی شد +

مہر | مہر | مہر معظم الملک

دستخط محمد باقر . مہر

طغرا خورد

تنبیہ المولف

بر حاشیہ ظہر فرمان تصدیق و یادداشت نشیان دفتر شاہی مندرج است

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ صاحبقران ثانی ادخل اللہ تعالی فی الجنان
بحق محمد الرسول اللہ علیہ وسلم مشتمل بر منصب سجادگی +

خواجہ معین الدین چشتی بخط طلا

مہر مربع کہ اسماء شاہان تمر
از امیر صاحبقران تا بہ
صاحبقران ثانی منقوش اند

طغرا اسم صاحبقران ثانی
محمد شاہجہان بادشاہ بخط طلا

چون بعرض مقدس رسید کہ نذورات و فتوحات روضہ منورہ قدوۃ الواصلین مقرب
بارگاہ جبروتی بموجب محضر متولیان و اہالی موالی مشیخت پناہ شیخ معین الدین
صاحب سجادہ و مجاوران مقرر است و درین بعضی چیزہا مجاوران خرخشہ مے نمایند حکم
جہان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع شرف صدار و عز اجرا یافت کہ

که نذورات و فتوحات آن مزار مورد الانوار بموجب محضر مذکور سوای طلا آلات و نقره آلاتی
که بندگان اشرف اقدس ارفع همایون و شاهزادهای والاگوهر عالیمقدار و دیگر مردم
بیارند بشارگاه الیه و مجاوران حسب الضمن مقرر باشد و هر جنس دیگر جهت روضه
منوره درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار بر آید و مندرس شود بشیخ
موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند۔ و طلا آلات و نقره آلات اگر شکست و
ریخت یافته باشد آنرا راست نموده بر روضهٔ منوره متعلق دانسته نگاه دارند و احدی
در آن مدخل ننماید و تصرف نکند میباید احکام متصدیان مهمات حال و
استقبال بر این موجب مقرر دانسته نگذارند که احدی مرتکب خلاف حکم اشرف
اقدس اعلی گردد۔ درین باب نهایت تاکید و عتاب غضب عظیم دانسته هر ساله فرمان
و حکم مجدد طلب ندارند۔ از فرموده تخلف و انحراف نورزند۔ و در عهده شناسند
تحریراً فی التاریخ دوازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ جلوس میمنت مانوس موافق سنه ۱۰۴۸ هجری +
شرح یادداشت واقع یوم الخمیس ۱۲ شهر شوال سنه ۱۲ جلوس مبارک مطابق سنه ۱۰۴۸ هجری
موافق ۲۵ ماه الهی بسال سیادت و نقابت پناه صفدرت و معالی دستگاه رفیع القدر
رفیع الشان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقعه نویسی کمترین بندها فدوی بعرض
اشرف رسانید که بموجب محضر متولیان و اهالی و موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب
سجاده و مجاوران مقرر است و در بعض چیزها مجاوران خرخشه می نمایند حکم جهان
مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که آنچه نذورات و فتوحات علاوه
از جنس طلا و نقره آلات که بندگان حضرت خلافت پناهی و شاهزادهای
والاگهر و دیگران بیارند بشیخ مشیخت پناه مذکور و مجاوران بتفصیله ذیل مقرر و مفوض باشد
و هر جنس دیگر بجهت روضه درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آن که از کار برود و مندرس
گردد به شیخ موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند۔ و طلا آلات و نقره آلات اگر

شکست و ریخت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگاهدارند داخل تاریخ شهر ذی الحجه سنه ۱۱ جلوس موافق سنه ۱۱۴۳ه بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح دستخط سیادت و نقابت دستگاه صدر الصدور داخل واقعه نمایند وغیره وغیره +

حکم

آنچه تعلق بروضه منوره داشته باشد طلاآلات و نقره آلات آنچه بندگان حضرت خلافت پناهی و شاهزاده والاگهر و دیگران بیارند و هر جنس که شکست و ریخت شود درست نموده متعلق روضه منوره نگاهدارند +

مشترک در میان شیخ پناه صاحب سجاده روضه منوره هر جنس که بخدمت روضه منوره درکار باشد متولیان تصرف نمایند و از آنکه از کار برود و مستعمل شود به شیخ مذکور بدهند +

مسی برنجی آلات هر جنس که درکار باشد از شمعدان چراغدان وغیره

قبر پوش چهپر و سهره پوش و قالیچه و دوچه گلیچه و جاجم وغیره

زربفت وغیره پارچه تاری گجراتی که بر قبر بپوشند

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

نقد از اشرفی و مثقالی یا هرچه سلوک باشد

پارچه سفید از خاصه وغیره ششصدی یا پلنگ پوش سفید و رنگین +

دوحه از فرجی یا تکمه وغیره یا هرچه باشد

شمشیر وغیره تا جمدهر

حیوانات از فیل تا اسپ

تعلق مجاوران

از مرادی و کاری تا پال سیا

پارچه سفید چهارصدی و سه صدی و فروتر از آن و رخته

هیتی و مربع

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی مشتمل بر عطیہ موضع ولواڑہ بوجہ معاش اولاد خواجہ بزرگ قدس سرہ

اللہ اکبر

خواجہ معین الدین چشتی — طغرا باسم بادشاہ بخط شنگرف

مہر مربع کہ اسماء شاہان دہلی تا بہ امیر تیمور صاحبقران مندرج است

چون بموجب فرمان عالیشان سعادت نشان موضع دیوارہ من اعمال حویلی پرگنہ اجمیر در وجہ مدد معاش شیخ علم الدین برادر زادۂ خواجہ حسین نبیرۂ غفران پناہ رضوان دستگاہ مقرر بارگاہ جبروتی معتبر بود داد ودیعت حیات سپردہ در نیولا کہ بعرض مقدس سعید حکم جہان مطاع گردون ارتفاع شرف صدور و عز ورود دریافت کہ موضع مذکور در بدستور سابق بشرط مستحق در تصرف در وجہ مدد معاش مستحقان شیخ علاء الدین وغیرہ اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکور و اناث حسب الضمن مقرر و مفوض باشد کہ حاصلات آن را فصل بفصل سال بسال صرف معیشت خود نمودہ بدعگوئے دوام دولت ابد مدت اشتغال مینمودہ باشند مییباید کہ حکام و عمال متصدیان مہمات و متکفلان معاملات و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشرف اقدس اعلی کوشیدہ آن موضع را بتصرف مشارالیہم باز گذاشتہ از تغیر و تبدل مصئون و محروس شناسند و از جمیع وجوہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع القلم شمرند و اگر در محل

چیزے داشته باشد آنرا اعتبار نه کنند و شخصے را که از اولاد شیخ علم الدین
اند کرباشد شریک شیخ علاء الدین مذکور در آن موضع سازند بسبب آنچه دهریان و مقدمان
و مزارعان و رعایاے آنجا آنکه مال واجب و حقوق دیوانی را فصل بفصل سال بسال آنها
جواب میگفته باشند از فرموده تخلف و انحراف نورزند. تحریر فی التاریخ شهر ذی الحجه
سنه ۹ جلوس مبارک موافق سنه ۱۰۲۵ هجری +

حضرت خواجه معین الدین چشتی رض

شرح یادداشت واقعه بتاریخ یوم الاربعا و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۶ جلوس همایون
مطابق سه روز ماه الهی موافق سنه ۱۰۵۲ هـ بر رساله سیادت و نقابت پناه نجابت و هدایت
دستگاه مورد مراحم بیکران بادشاهی مطلع عنایات نمایان شاهنشاهی صدر جلیل القدر
سید جلال و نوبت واقعه نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجه حسین نبیره قطب
الاقطاب   که در شهر رجب المرجب سنه ۱۶ جلوس همایون بعرض مقدس و معلی رسید
که موضع ولواره من اعمال پرگنه اجمیر بموجب فرمان عالیشان از قرار تاریخ ۱۷ شهریور ماه
الهی سنه ۸ در وجه مدد معاش شیخ علم الدین مقرر بود او فوت شده حکم جهان مطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که موضع مذکور بدستور سابق بشرط قبض
تصرف در وجه مدد معاش شیخ علاء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که فوت گشته با شیخ
علاء الدین شریک باشد بموجب تصدیق یادداشت تعلیقه شد. شرح بخط سیادت
و نقابت پناه عمدة الملکی مدار المهامی آنکه داخل واقعه نمایند. شرح حاشیه بخط سیادت و
نقابت پناه صدر جلیل القدر سید جلال آنکه داخل واقعه نمایند. شرح حاشیه بخط
واقعه نویس مطابق واقعه است. شرح بخط سیادت و نجابت پناه مختار الدوله
الخاقانی عمدة الملک مدار المهامی آنکه بعرض مکرر رسانید. شرح بخط اقبال پناه افادت و

افاضت دستگاه سعد الله خان آنکه بتاریخ ۲۴ شهر رمضان سنه ۱۶ جلوس همایون بکر بعرض
اشرف اقدس رسید شرح بخط سیادت و نجابت حشمت و شوکت دستگاه قدوه خوانین
بلند مکان عمده امرای رفیع الشان ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج ملک و اقبال
گنجور اسرار بادشاهی دانای ضمیر ظل الهی عمده الملک مدار المهامی اسلام خان آنکه فرمان
عالیشان قلمی نمایند ٭

مهر جلال شاه صدر الصدور

مهر محمد مهدی ...

مهر ... اندراس

فی التاریخ سنه ۱۶ جلوس

تاریخ ۲۶ شهر محرم الحرام سنه ۱۶ جلوس مطابق ۲۷ آذر ماه الهی نقل بدفتر خاص نموده شد
بتاریخ ۶ شهر صفر سنه ۱۶ جلوس موافق سنه ۱۰۵۳ هجری نقل گرفته شد معه نور محمد حسب
یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند ٭
بواقع مقابله نموده داخل روزنامچه واقع تاریخ ۱۰ شهر رمضان سنه ۱۶ معرفت نور محمد داخل شد
بتاریخ ۲ شهر رجب المرجب سنه جلوس نقل شروع شد ٭
بتاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانی سنه ۱۷ جلوس همایون موافق سن یکهزار و پنجاه و سه مطابق
بتاریخ ۲۳ ماه شهریور الهی معه نور محمد بدفتر استفسار رسید ٭
متن مولف اصل فرمان از خدمت الوهیت پناه ربوبیت دستگاه مرشدزاده آفاق
رهنمای علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجاده نشین بارگاه ملائک پناه
مسجود عالم و عالمیان قبله برحق و کعبه یقین دریافته سوادش گرفتم و عند الاستفسار فقیر حضرت
مشیخت پناهی فرمودند که پیش از پدر بزرگوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حقیقی حضرت
شیخ علاء الدین یکی بعد دیگری مقرر و مفوض بود تا آنکه در این زمانیکه شاه عالم بهادر شاه غازی
بفتح کامل بخش بزیارت روضه شریف وارد اجمیر شد باستماع کلمات ناشایسته که از زبان

شیخ فخر الدین سجادہ نشین وقت کہ او از نبائر حضرت شیخ علاء الدین بود منصب سجادگی بحضرت غفران پناہ شیخ سراج الدین کہ از بنی اعمام شیخ فخر الدین بودند مفوض فرمود۔

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی مشعر باثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ ٭

طغرا باسم بادشاہ

خواجہ معین الدین چشتی

درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار و عز ایراد یافت کہ منصب سجادگی غفران پناہ رضوان دستگاہ قطب الاقطاب مقرب بارگاہ جبروتی سعادت مآب کمالات اکتساب نتیجہ المشائخ العظام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت و مساہمت احدی حسب الضمن معتبر و مسلم باشد کہ کما ینبغی بلوازم و مراسم منصب قیام و اقدام نمودہ دقیقہ از دقائق حزم و احتیاط دران باب نا مرعی نگذارند میباید کہ حکام و عمال و متصدیان مہمات و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشرف اعلی کوشیدہ مشار الیہ را صاحب سجادہ دانستہ دست تصدی می الیہ را در امور متعلقہ آن مرخی و مطلق داشتہ نگذارند کہ دیگری دران منصب مدخل نماید و پیرامون آن گردد۔ بہ جنہ عملہ و فعلہ وزائران و وطن الفان آن روضہ منورہ آنکہ مشار الیہ را صاحب سجادہ علی الاطلاق دانستہ تمامی امور متعلقہ و مرجوعہ را مخصوص او شمرند از فرمودہ تخلف و انحراف نورزند ٭

ف ... داشت واقع بتاریخ اسفندار آبان الهی سنه ۲ موافق یوم شنبه بتاریخ

۹ ... ۲۹ شهر ... لله برسالت السیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دستگاه

جا ... رفیع المکان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقع نویسی کمترین بندگان

قا ... شیخت پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۹ ماه مهر الهی سنه ۲ بنظر اشرف

اعا ... حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شد که سجادگی قطب الاقطاب

پرشد ... فرموده بلا مشارکت غیرے از تغیر خواجه ولی محمد شرح بخط عمدة الملکی

مدارا ... له داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت و نقابت پناهی آنکه داخل

واقعه ... شرح حاشیه بخط واقع نویس مطابق واقع است شرح بخط عمدة الملکی

بعرض ... ساند شرح بخط مقرب الحضرت السلطانی حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۷ ماه

آذرا ... له بکر بعرض اشرف اعلی رسید شرح بخط عمدة الملک رکن السلطنة القاهره

موتمن ... الباهره مختار الدوله الخاقانی عمدة الملک مدار المهامی علامی افضل خان آنکه

فرمان عالیشان قلمی نمایند

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه غازی به مشمول اثبات اولاد حضرت خواجه بزرگ قدس سره

خواجه معین الدین حسن چشتی

طغرا باسم بادشاه

درین وقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار و عز انفاذ یافت که موضع
گنانهره من اعمال حویلی اجمیر سرکار و صوبه مذکور بطریق دولسبت ابتدای نصف خریف

قوبی نیل دررد جہ مدد معاش مشیخت پناہ حقایق آگاہ شیخ معین الدین نبیرہ حضرت
خواجہ معین الدین چشتی از انچہ کہ بتاریخ ۱۲ ماہ رمضان المبارک سنہ ۱۰۴۱ھ بنظر اشرف اقدس اعلی
گزشتہ بعرض مقدس معلی رسید حکم جہان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع
صادر شد کہ یک موضع از پرگنات سرکار اجمیر کہ یک ہزار روپیہ حاصل داشتہ باشد
دررد جہ مدد معاش مشارالیہ مرحمت فرمودیم ۔ بہ قصاد اشرفی بعد مرحمت شد بموجب بطریق
یادداشت قلمی شد ۔ شرح بخط عمدۃ الملک مدارالمہامی آنکہ داخل واقع نمایند ۔ شرح بخط
صدارت ونقابت پناہی آنکہ برسالہ کمترین بندہا داخل واقع نمایند ۔ شرح حاشیہ بخط واقعہ
نویس موافق واقعہ است ۔ شرح بخط عمدۃ الملکی آنکہ بعرض مکرر رساند شرح بخط اقبال پناہ
حکیم مسیح الزمان آنکہ بتاریخ ۲۱ ماہ مہر الہی سنہ بکر بعرض اشرف اقدس اعلی رسید ۔ شرح بخط
عمدۃ الملک رکن السلطنۃ القاہرہ مؤتمن الدولۃ الباہرہ مختار الدولہ الخاقانی عمدۃ الملک مدار المہامی
علامی فضل خان آنکہ از نصف غریف قوبی نیل فرمان عالیشان قلمی شد +

الف روپیہ ہزار حاصل

موضع گناہیڑہ از حویلی سرکار اجمیر

الاعلیٰ ۔ ہزار رقبہ

حاصل کامل سنہ ۱۰۴۸ھ

۱۱۱ و عصر

جمعے تنخواہی از تغییر جاگیر دار
شرح بخط عمدۃ الملکی آنکہ از صوبہ و سرکار اجمیر از موضع گناہیڑہ تنخواہ نمایند با موضع دلبست

تنبیہ مولف

فقیر مولف موضع گناہیڑہ را دیدہ است قصبیکہ بتماشائے تالاب پکر رفتہ بود موضع مذکور قریب پکر واقع است

نقل چٹھہ فرمان

شاہ عالم بہادر شاہ بادشاہ غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی در باب تقرر عہدہ
سجادگی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز بتاریخ روز
چہار شنبہ نوزدہم شہر صفر المظفر سنہ جلوس مبارک موافق سنہ ۱۱۲۲ھ مطابق ۸ افروری
ماہ برسالہ لائق العنایت والاحسان مورد مراحم خدیو گیہان صدر رفیع القدر صدرالصدور
سید امجد خان صدر جہان و نوبت واقعہ نگاری فدوی درگاہ آسمان جاہ عبد العزیز قلمی میگردد
حکم صادر شد کہ منصب سجادہ نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلدہ دارالخیر
اجمیر از تغیر شیخ فخر الدین۔ بہ شیخ سراج الدین ولد شیخ ابو الفتح بموضع گیلونہ عملہ [illegible]
سرکار و صوبہ مذکور بجمع دو ہزار روپیہ بابت بازیافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ مذکور
باندر و فتوح آنجا مشروط سوائے حصہ موضع دلواڑہ پرگنہ حویلی صوبہ مذکور و پنج آنہ یومیہ کہ
بلاشرط مقرر دارد در وجہ مدد معاش او مقرر نمودیم۔ اگر محصلہ دیگر چیزے داشتہ باشد آنرا
اعتبار نکنند واقع ۲۸ ربیع الآخر سنہ ۴ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل مشارٌ الیہ بلاشرط مقرر است۔

بموجب فرمان تحریر ذالحجہ سنہ ۱۲ عہد حضرت — بموجب فرمان ۱۳ جمادی الاول سنہ ۸

حصہ موضع دلواڑہ — ۵ یومیہ

بموجب فرمان والا شان عہد حضرت مرقوم ۲۱ رجب سنہ ۸ سجادہ نشینی و مدد معاش ذیل
نذر و فتوح روضہ مسطور بہ سید محمد مقرر بود بعد فوت او بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول
سنہ بشیخ فخر الدین پسرش مقرر شدہ۔

سالما

گیلونہ اعہ جمع موضع — الصدر روپیہ بمعہ اصل اضافہ

در سنه ۱ مشار الیه سوائے بلاشرط مقرر شد ٭

شرح دستخط امارت و ایالت پناه نبالت و شهامت دستگاه عمده فدویان عقیدت نهاد
زبده مخلصان با اعتقاد منظور نظر بادشاہے مورد الطاف نامتناهی مهبط اعطاف بیکران
خانزاده شجاعت نشان صمصام الدوله با فرهنگ بخشی الممالک امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
سپه سالار نائب اعتضاد خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی معاقد دین
و دولت سپه آرائی معارک فتح و نصرت گنجور اسرار بادشاهی انا ضمیر انجمن پیرائے محفل دانش
و بینش صاحب الرای عالم آرائے دستور روزرائے ممالک مدار المهام وکلاء ذوالاقتدار صاحب
الشوکت والعظمت والاحتشام واجب الحرمت الشرف والاحترام قدوة خوانین عمده
امرائے عظیم الشان رکن السلطنت العلیه نظام الملک آصف الدوله آنکه داخل واقع نمایند
بحکما فضلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغیر شیخ فخرالدین ٭

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت والاحسان شائسته مراحم
بیکران هدایت الله خان نائب دیوان اعلے آنکه داخل واقعه نمایند شرح دستخط لائق
العنایت والاحسان مورد مراحم خداوند گیهان صدر رفیع القدر صدر الصدور سید محمد خان
صدر جهان آنکه داخل واقع نمایند بعرض اقدس رسید مشار الیه از نبائر قطب الاقطاب
مهذب و مرتاض هست حکم شد خدمت مذکور از تغیر شیخ فخرالدین بشروط معزول مشار الیه
مقرر باشد ٭

معاش مشروط — حکم شد

مددمعاش مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول سنه ۳ بحال و اضافه
بموجب ۲۱ صفر سنه ۴۲ موضع در ولیست الصاعص سالانه ٭

گیلوتہ عملہ پرگنہ فرانشہ سرکار صوبہ مذکور — از خزانہ روضہ مذکور
الف ہزار جمع موضع — الف زر سالانہ الف ہزار

گیلوتہ عملہ گپسہ فرانشہ سرکار صوبہ مذکور — از خزانہ روضہ مسطور
الف ہزار جمع موضع درویست — الف ہزار جمع
تحریر فی التاریخ نہصد سنہ الیہ — مطابق وقائع کل است

مہر صدر جہان

مہر اخلاص خان فدوی شاہ عالم بادشاہ

مہر عبد العزیز فدوی شاہ عالم بادشاہ
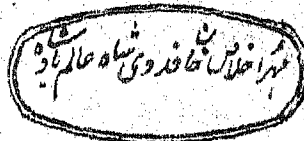
تاریخ ۲۳ صفر سنہ ۵ داخل سیاہہ — تاریخ ۱۲ صفر سنہ ۵ تصدیق بدفتر الیہ گذشت
بست سوم صفر المظفر نقل بہ ثبت دیوان الصدارت رسید معہ جیوراج داخل آوارجہ شد
ثانی الحال بجلد درآمد — پانصد روپیہ دیگر بدستور معزول مرحمت شد

نقل حقیقہ فرما

محمد شاہ بادشاہ غازی بابت تقرر منصب سجادگی بنام شیخ منیر الدین صاحب نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز

تاریخ روز یکشنبہ چہاردہم شہر رمضان سنہ جلوس معلے موافق سنہ ۱۱۳۲ ہجری مطابق شہر ماہ برسالہ سیادت و نقابت ثبت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمدۃ امرائے رفیع الشان زندۂ خوانین بلند مکان ۔ لائق المرحمت والاحسان مقرب حضرت الخاقان معتمد الملک میر جملہ معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان

نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه سپهر احتشام مولانا ناصر ام استملی میگیرد و حکم صادر
شد که منصب سجاده نشینی روضه منوره حضرت قطب الاقطاب واقعه دار الخیر اجمیر
از انتقال شیخ سراج الدین به شیخ منیر الدین پسرش و موضع گیلوته عمله گپته رشا لشته سرکار
صوبه مذکور بجمع دو هزار روپیه بابت بابت متوفی و یک هزار روپیه سالانه از خزانه روضه
مذکور با نذور و فتوح مشروط بسوای حصه موضع ازده عمله گپنه حویلی صوبه مذکور ده پنج آنه
روپیه بلاشرط در وجه مدد معاش او مرحمت شده بود اگر دخل دیگر چیزی داشته باشد
آنرا اعتبار نکنند واقعه غره رجب سنه ۳ موجب تصدیق یادداشت استملی شده
بموجب اسناد ذیل مشار الیه مقرر است

بموجب فرمان تحریره ۱۶ ذی الحجه سنه ۱ عهد حضرت جنت ... بموجب فرمان ۱۳ جمادی الاول سنه ۱۸ عهد حضرت خلد مکان

حصه موضع

در وجه مشار الیه بسوای بلاشرط مرحمت شد

بشرح دستخط

موتمن الدوله العالیه معتمد السلطنه البهیه عمده امرای رفیع الشان نیک خواه بلند مکان
ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال صاحب السیف و القلم رافع الوا
ء العلم وزیر صاحب تدبیر بیگلربیگ عمده الملک مدار المهام قطب الملک یمین الدوله سید عبد الله
خان بهادر ظفر جنگ سپهسالار یار وفادار دستور الوزرا آنکه داخل واقعه نمایند

شرح دستخط

سیادت و نقابت نسبت امارت و ایالت نسبت شوکت و حشمت منزلت عمده امرای رفیع الشان
زبده خوانین بلند مکان لایق المرحمت و الاحسان مقرب حضرت خاقان معتمد الملک میر جمله
معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل واقعه نمایند

سیاہہ

خواجہ معین الدین چشتی

از روئے سیاہہ بمہر عمدۃ الملک بخشی الممالک امیر الامرا بہادر رسیدہ کہ سید منیر الدین پسر سید سراج الدین سجادہ نشین درگاہ حضرت قطب الاقطاب کہ سید مذکور فوت شدہ امیدوار است کہ بموجب پدر سجادہ نشینی آنجا سرفراز شود بعرض اقدس رسید کہ تجویز نامہ بمہر سید احمد علیخان صدر جزو آنجا نیز رسیدہ کہ سید سراج الدین سجادہ نشین فوت شدہ سید منیر الدین پسر متوفی طالب علم بصلاح و تقوے آراستہ لائق سجادہ نشینی است بدستور پدر بنام موصی الیہ سرفراز شود حکم شد منظور ۔

کما فصلت

سجادہ نشینی روضہ مسطور از انتقال شیخ سراج الدین بمنام الیہ پسرش

حکم

معاش بازیافت سابق

مدد معاش مشروط شیخ سراج الدین متوفی بموجب یادداشت واقع عہد مرقوم سوم جمادی الاول سنہ ۳ ۲۵ رمضان سنہ الیہ بعرض مکرر رسید فرمان درست گشتہ ۔

موضع گیلوتہ عملہ گپنہ زانتہ سالانہ

السعر ارحمج. الـ ـہ

گسیلوته عمله گینه نزانه صوبه بذکور ۔ سالانه از خزانه مسطور

السنه ۔ السنه

تحریر فی التاریخ شهر صفر سنه الیه

مهر بلا اسم ۔ مهر مرحله معظم خان خانخانان

معه جان محمد قول ۔ بتاریخ دوم شهر ذیحجه سنه ۲

مطابق واقع گل است

بتاریخ چهاردهم شهر رمضان سنه ۲ ۔ بتاریخ ۱۲ شهر رمضان سنه ۳ جلوس والا ۔ ۱۲ رمضان سنه ۳ جلوس والا

تصدیق بدفتر الگیه گشت معه جان محمد قول ۔ نقل بدفتر وقائع کل رسید ۔ داخل وقائع کل نموده

بتاریخ دوم شهر ذیحجه جلوس والا نقل بدفتر ۔ داخل اوارجه نموده ۔ داخل فهرست ایجیان نموده

دیوان صدارت العالیه رسید جان محمد قول

نقل چٹھه

محمد شاه بادشاه غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاده شیخ سراج الدین صاحب سجاده بتاریخ
روز جمعه ششم ذیحجه سنه احد جلوس مبارک موافق سنه ۱۱۳۱ الهجری به رساله سیادت و نجابت پناه
شجاعت و شهامت دستگاه سزاوار عنایت بادشاهی قابل مرحمت ظل آلهی صدر رفیع القدر
صدر الصدور سید امیر خان در نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه آسمان جاه غلام علی
قلمی میگردد و حکم صادر شد که نیم روپیه بلاقصور یومیه از اوقاف ۔۔۔ حضرت ۔ واقعه بلده
صوبه دار الخیر اجمیر در وجه مدد معاش محمد حسین و غیره متعلقان محمد حسین بن سید اسد الله مرحمت
فرمودیم اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نکنند واقعه ۲ شوال سنه احد
تصدیق یادداشت قلمی شد ÷

شرح دستخط مؤتمن الدولة العلیه معتمد السلطنة البهیه عمدهٔ امرای رفیع الشان پیش خوانین بلندمکان
ناظم و مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال صاحب سیف و القلم رافع اللواء و العلم وزیر
صاحب تدبیر یکرنگ عمدة الملک مدار المهام قطب الممالک یمین الدوله سید عبدالله خان بهادر
ظفر جنگ سپه سالار یار وفادار دستور الوزرا آنکه داخل واقع نمایند
شرح دستخط سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه سزاوار عنایت پادشاهی
قابل مرحمت صدر رفیع القدر صدر الصدور سید امیر خان آنکه داخل واقع نمایند

خواجه معین الدین چشتی

از روی تجویزنامه مهر میر عبدالقادر متولی روضه منوره حضرت   که متعلقات
محمد حسن نبیره حضرت خواجه معین الدین چشتی هیچ وجه معیشت ندارند استحقاق بدرجه کمال دارند
بنابر آن پانزده آنه یومیه بلاقید آنامی تجویز نموده امیدوار درجه پذیرائیست بعرض اقدس
رسید بشرح صدر حکم شد

۸ ر بلاقصور یومیه

مشارالیه	خدیجه
صغیر ۲ ر	۲ ر
رقیه همشیره	سعید النساء
۱ ر	۱ ر

مسماة راحت النساء وغیره همشیره زاده
۲ ر

مشارالیها	مسماة لطیفه
۱ ر	۱ ر

تحریر فی التاریخ صدر سنه الیه

مطابق واقع گل است برحاشیه بعرض مکرر رساند۔

بست و هفتم صفر سنه ۲ جلوس مبارک بعرض مکرر رسید۔

پس پشت جریده دو جمله منشیان دیوان شاهی بسیار است۔

مهر سپهدار خان

مهر امیر خان

چهاردهم صفر سنه احد جلوس

نقل فرمان

ابو العدل عزیز الدین عالمگیر بادشاه غازی ظل الله فی الجهان باسم سبحانه تعالی شانه

خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره

طغرا الخط طلا باسم بادشاه

درینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ بده گانو دست
بجمع شصت و چهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر که پانصد روپیه حاصل آنست از تغیر
اصغر علیخان وغیره در وجه انعام میر غیاث الدین وغیره پسران و متعلقان حضرت شاه
نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاقطاب بطریق التمغا با فرزندان نسلاً
بعد نسلاً بطناً بعد بطن بمعافی توفیر از خریف ستقان ییل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان
نامدار کامگار و الاتبار و وزرای ذوی الاقتدار و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت انجام

ومتصدیان مهمات سلطانی ومتکفلان معاملات دیوانی وجاگیرداران وکروریان حال واستقبال ابداً مؤبداً
در استقرار استمرار این حکم مقدس ومعلی کوشیده موضع مرقومه را در بست نسلاً بعد نسلٍ
وبطناً بعد بطنٍ خالداً مخلداً بتصرف نهایات فرزندان بازگزارند و از ضوابط تغییر
وتبدیل مصئون ومحروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری وفوجداری وبالوجهات و
اخراجات مثل قلعه ومحصلانه وداروغگانه وبیگار وشکار وده نیمی ومقدمی وصده‌دهی
قانونگوئی مزاحم ومعترض نشوند وتوقیر کل تکالیف دیوانی ومطالبات سلطانی وآنچه
از حسن تردد آن بهم رساید معاف ومرفوع القلم شمارند. درین باب تاکید اکید وقدغن بلیغ
دانسته سند مجدد نه طلبند وازپرلیغ کرامت تبلیغ والاتخلف وانحراف نورزند شرح
یادداشت پس پشت مندرج است +

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه بیست وششم شهر محرم سنه جلوس معلی موافق سنه ۱۱۷۱ھ
مطابق ۲۴ شهریور رسالهٔ سیادت ونجابت مرتبت امارت وایالت منزلت دانای برج
دین ودولت شناسای مراتب ملک وملت فرازنده لوای شوکت وعظمت اعتضاد خلافت
وفرمانروای اعتماد سلطنت وکشورکشای ظفر پیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل
کامرانی دستیقه یاب سرائر پادشاهی رمزشناس مزاجدانی وآگاهی جوهر مرات حقیقت وفا
فروغ شمع یکرنگی وصفا محرم دلکشای مجلس اخلاص نشین خلوت سرای خاص کار فرمای
سیف وقلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر
امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنة
پادشاه سلیمان قدر آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار و نوبت واقعه نگاری
خانه‌زادان درگاه خلائق پناه لعل سنگه میسگر دو حکم صادر شده که موضع بدهگانو در بست
بجمیع شصت وچهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر آکرم علیخان وغیره در وجه
انعام نبیرات وتقی سلطان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاقطاب

بطریق آلتمغا با فرزندان نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطن معافی و توفیر و آنچه از حسن ددور جمع آن بفیرا بدینرا حم نه شوند مرحمت فرمودیم واقع چهارم شهر محرم سنه شرح دستخط سیادت ونجابت مرتبت امارت وایالت منزلت دانائے مدارج دین و دولت شناسائی مراتب ملک وملت فرازندہ لوائے شوکت وحشمت طرازندہ قبباطہ ابہت وعظمت اعتضاد خلافت فرمانروائے اعتماد سلطنت وکشورکشائے دقیقہ یاب سرائر بادشاہے رمز شناس مزاج دانی وآگاہی جوہر مرات حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی وصفا ہمدم دلکشائے مجلس خاص محرم خلوت سرائے صدق قیام اخلاص کارفرمائے سیف وقلم مدبر امور عالم وزیر صائب تدبیر عمالک مدار امیر عظیم عالیمقدار . . . . لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاہے سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام نظام الملک آصف جاہ بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ داخل واقع نمایند ۔ شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاہ نظام الملک بہادر آنکہ مکرر بعرض رسانند ۔ شرح دستخط امارت وایالت پناہ اقبال واخلاص دستگاہ رکن السلطنۃ العالیہ سرافراز عنایت خلیفۃ الرحمانی فدوی عقیدت نشان ضیاء الدولہ سعد اللہ خان آنکہ مکرر بعرض مقدس معلی سید شرح دستخط وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ بنظر درآمد ممقدمہ تنخواہ موضع بدگاؤں در لسبت علمگیر حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان وغیرہ وجہ انعام آلتمغا میر غیاث الدین غیرہ پسران متعلقان حضرت شاہ نجم الدین حسن سجزی نبیرہ حضرت قطب الاقطاب

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

بمعافی توفیر مرحمت شد ۔ شرح دستخط وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک بہادر از خریف سیحقان ئیل فرد دستخطی چہارم محرم سنہ ۳ . . . . . .

صاد نقل خط الف

خواجه معین الدین چشتی قدس سره

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر
فتح جنگ سپه سالار آنکه موافق صاد خاص العمل آرند شرح عرض چهارم محرم سنه [illegible]
رسید آنکه میر غیاث الدین و میر عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماة حدیث النساء و زیب النساء
پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن تبریزی نبیره قطب الاقطاب حضرت
خواجه معین الدین چشتی شب و روز بعبادت الهی مشغول و کفاف معین ندارند۔ امیدوار
موضع بدہ گاؤں پرگنه شصت و چهار هزار دام عمل پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان
مزبور در وجه انعام التماس مرحمت شود وغیره ۞

للعہ هزار دام

مشار الیه وغیره پسران شاه نجم الدین حسن تبریزی — حدیث النساء وغیره

از تغیر اکرم علیخان

للعہ هزار دام

موسی الیه	عظیم الدین	نظام الدین	اهلیه مذکور	زیب النساء دختر
للعہ هزار	للعہ هزار	للعہ هزار	لعہ	عہ هزار

مهر
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه
نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار
فدوی عالمگیر بادشاه غازی
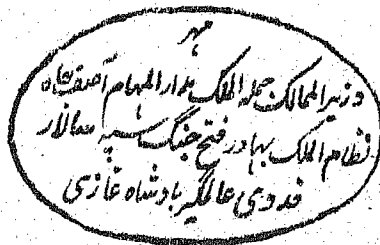
عبارت پس پشت پائین مستر ان شرح یادداشت سند حسب بالا —

عبارت حاشیہ پس پشت فرمان جانب راست در باب نوشتہ شدن فرمان و داخلہ
در روزنامچہ عبارت پس پشت فرمان بر حاشیہ جانب چپ در باب داخلہ دفاتر شاہی ؛
خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

چھٹا

عہد محمد شاہ بادشاہ غازی بمہر وزیر الممالک نواب قمر الدین خان چین بہادر . . . . .
بتاریخ روز جمعہ شانزدہم شہر محرم سنہ ۹ جلوس مبارک موافق سنہ ۱۱۳۹ ہجری رسالہ
سیادت لفقابت رتبت ایالت و امارت منزلت حشمت و شوکت منزلت عمدۃ الامرائے
رفیع الشان بدیع خوانین بلند مکان لائق المرحمت والاحسان مقرب الحضرت الخاقانی
معتمد الملک میر جملہ معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان و نوبت اقرب نگاری
کمترین خانہ زادان درگاہ آسمان جاہ غلام علی فتلمی منگرد حکم صادر شد کہ نسبت
دو بیگہ زمین از محل قدیم پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر در وجہ مدد معاش مسماۃ بی بی کمال دولت
متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ قطب الاقطاب حضرت رحمت فرمودیم اگر در محل دیگر
چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نہ کنند واقعہ سوم شہر رجب المرجب سنہ ۹
رجب تصدیق یادداشت فتلمی شد ؛
شرح دستخط موتمن الدولۃ العلیہ معتمد السلطنۃ البہیہ سیادت و نجابت مرتبت امارت
و ایالت منزلت دانائے مدارج دین و دولت شناسائے مراتب ملک و ملت عضد الخلافت
و فرماندہائے اعتماد السلطنت و کشورکشائے ناظم مناظم ملک و مال ناہج مناہج دولت
و اقبال خلاصۂ مخلصان باعزم قدوۂ پیش قدمان معرکہ رزم عمدہ منیع الشان
زندہ امرائے بلند مکان صاحب السیف والقلم رافع اللواء والعلم وزیر صائب تدبیر
یار باوفا یکرنگ وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المہام اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر چین نصرت جنگ

آنکه داخل واقع نمایند ۞

شرح دستخط سیادت نقابت رتبت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت
عمده امرای رفیع الشان نوئین بن خوئین بلند مکان لائق المرحمت و الاحسان مقرب الحضرت
اسحاقان معتمد الملک میر جمله معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل
واقع نمایند ۞

خواجه معین الدین چشتی قدس سره

حمید مجید مبارک

بالتماس مشار الیهما و غیره متعلقان سید اسد الله نبیره قطب الاقطاب حضرت خواجه
معین الدین چشتی هیچ وجه معیشت معتبر ندارند و جماعه کثیر همراه دارند و شب و روز بعبادت
الهی و نماز و روزه تلاوت قرآن و قرآن مشغول اند. امیدوار فضل و کرم اند که بست
و دو بیگه زمین از پرگنه حویلی اجمیر بموجب اسناد حکام در وجه معاش موعی الیهما مقرر است
سند درگاهی عهد مقرر شود بعرض اقدس رسید منظور حکم شد ۞

بیست بیگه زمین از محال قدیم

مشار الیه ـــــ ساة

اسامی ـــــ بیگه

ساة

شریف بی بی ـــــ بیگه

ساة

بخت بانو ـــــ بیگه

ساة

نجیب النساء ـــــ بیگه

ساة

رحیم النساء ـــــ بیگه

تحریر تاریخ صدر سند الیه مطابق واقع کل است

بتاریخ ... شوال سنه ... جلوس ... بعرض مقدس

معتمد الملک میر جمله معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان

وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ ... الله

غلام علی خانه زاد محمد شاه بادشاه غازی

فدوی علی احمد خان فدوی محمد شاه بادشاه غازی

نقل فرمانچہ

بادشاہ
عہد محمد شاہ

مُہر وزیر میر معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بہادر ترخان

میر جملہ معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بہادر
ترخان خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ غازی

طغرا

گماشتہاے جاگیرداران وکروڑیان پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب
یادداشت واقعہ عہد بادشاہ مرحوم مرقوم تاریخ شانزدہم محرم سنہ ۹ یازدہم شہر شوال سنہ ۱۲
بعرض مکرر رسید موازی دو بست بیگہ زمین محصل قدیم از پرگنہ مذکور بدستور سابق بشرط قبض
وتصرف در وجہ مدد معاش مساۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ
قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ حسب الضمن مقرر گشتہ باید کہ طبق یادداشت واقعہ
عمل نمودہ اراضی مذکورہ را بتصرف آنہا بازگزارند واصلا ومطلقا تغیر وتبدیل بدان راہ ندہند کہ
حاصلات آنرا صرف نمودہ بدعاے بقاے دوام دولت ابد مدت مواظبت نمودہ
باشند واگر در محل دیگر چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نکنند درین باب قدغن
دانستہ حسب المسطور بعمل آرند

تاریخ بست و نہم جمادی الثانی سنہ ۱۳ جلوس قلمی شد

عبارت ضمن پشت فرمانچہ

مقدمہ شرح ضمن در وجہ مدد معاش مساۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ
نبیرہ قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقعہ عہد مرقوم تاریخ
شانزدہم شہر محرم الحرام سنہ ۹ یازدہم شہر شوال سنہ ۱۲ کہ بعرض مقدس رسید
پرگنہ حویلی صوبہ دار الخیر اجمیر بدستور سابق

عسہ بیگہ زمین از محل قدیم

مشار الیہا	مساۃ	مساۃ	مساۃ	مساۃ
مشار الیہا [illegible] بیگم	نجیب النساء [illegible] بیگم	شریفہ بی بی [illegible] بیگم	رحیم النساء [illegible] بیگم	بخت بانو [illegible] بیگم

نقل فرمانچه

عهد محمد شاه بادشاه غازی •

طغرا

مهر خان ترخان

گماشتهای متصدیان مهمات حضور سکنهٔ روضهٔ منوره قطب الاقطاب حضرت
خواجه معین الدین چشتی قدس سره واقع بلده صوبه دار الخیر اجمیر اعلام آنکه بموجب
التماس وکیل سید ظهیر الدین وغیره از فرزندان حضرت بعرض مقدس اعلی
رسید که مذکوران هیچ ممر وجه معیشت مقرر ندارند و اوقات بعسرت بسر میبرند امیدوارند که
پانزده آنه یومیه از اوقاف روضهٔ مذکور سوای علی السویه در وجه معاش مذکوران مرحمت
شود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که یومیه مسطور را از اوقاف روضهٔ مذکوره
سوای علی السویه در وجه مدد معاش مشار الیه وغیره مقرر باشد لهذا حسب الحکم اعلی
قلمی میگردد که یومیه مذکوره را از تاریخ ورود پروانه حسب الضمن بمشار الیه وغیره میرسانیده
باشند تا که آنرا صرف معیشت خود نموده بدعای دوام دولت ابد مدت اشتغال نموده
باشند اگر در محال دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار ننمایند درین باب قدغن دانسته
حسب المسطور بعمل آرند •

تاریخ بیست و هفتم شهر ذیقعده سنه ۲۳ جلوس الاعلی شد

عبارت ظهر فرمانچه

ضمن باسم سید ظهیر الدین وغیره از فرزندان حضرت بموجب التماس وکیل
مشار الیه پانزده آنه یومیه از اوقاف روضهٔ مسطور سوای علی السویه از تاریخ ورود پروانه

۱۵ ار یومیه

مشار الیه
نفر ۴۲

کرامت الله
۴ر

مسماۃ امت اللہ — مسماۃ بی بی صاحبہ

مہر — مہر

نقل فرمان

ابو المظفر محی الدین عالمگیر بادشاہ غازی —

باسمہ سبحانہ تعالیٰ شانہٗ

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ العزیز

طغرا بخط طلا باسمہ بادشاہ

درین وقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد کہ مبلغ دو لک و چہل و ہشت ہزار دام از موضع ارٹرکہ وغیرہ در پشت من اعمال پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر از گذاشت سید حسین خان بہادر وغیرہ کہ یک ہزار و پانصد روپیہ حاصل آن ست در وجہ انعام زبدۃ المشائخ الکرام سید السادات سید امام الدین سجادہ نشین روضہ بطریق آلتمغا با فرزندان از ربیع پارس ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید کہ فرزندان نجابت مدار کامگار والاتبار و وزرائے ذوی الاقتدار و امرائے عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان دیوانی و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال ابداً و موبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلیٰ کوشیدہ مواضعات مذکور را در بست نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطنٍ خالداً و مخلداً بتصرف او با فرزندان باز گذارند و از صواد تغیر و تبدیل مصئون و محروس دانستہ لعلت پیشکش صوبہ داری و فوجداری و مالوجہات و اخراجات مثل قنتلہ و محصلانہ و داروغگانہ بیکار و شکار و دہ نیمے و مقدمے و صدودسیے و قانگوئی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی

و آنچه از حسن تردد و در جمع بیفزاید معاف و مرفوع القلم شمارند درین باب تاکید و قدغن
بلیغ دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ والا تخلف و انحراف
نورزند و بهفتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس والا نوشته شد

عبارت پشت فرمان

برسالت سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانائے مدارج دین و دولت شناسائی
مراتب ملک و ملت فرازنده لوائے شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت اعتضاد
خلافت و فرمانروائے اعتماد سلطنت و کشورکشائے ظفر پیرائے معارک جهانبانی -
عیش افزائے محافل کامرانی دستیاب سرائر بادشاهی رمز شناس فراجدانی و آگاهی
جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم و کشائی مجلس خاص محرم خلوت سرائے
صدق و اخلاص کارفرمائے سیف و قلم مدار امور عالم قدوه خوانین بلند مکان زبده امرائے عظیم الشان مورد مراحم مصاحب و ندیم و مرید خاص
عالیمقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام الامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام
آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار بوسیلت واقع نگاری کمترین بنده هائے درگاه سنتوکهه رام

مهر ملان
وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام
آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ یار وفادار
سپه سالار فدوی بادشاه سلیمان
اقتدار عالمگیر غازی

مهر
مجد الدوله عبد المجید خان بهادر
فدوی عالمگیر بادشاه غازی

مهر
فتح سنگه فدوی عالمگیر
بادشاه غازی

شرح یادداشت واقع تاریخ روز سه‌شنبه شهر شوال سنه ۵ جلوس مبارک معلی موافق ۱۱۷۱ھ
مطابق خورداد ماه پسال سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج
دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت طرازندهٔ
بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای
معارک جهانستانی عیش آرای محافل کامرانی و فتح یاب سریر آرای بادشاهی رمزشناس
مزاج دانی و آگاهی جوهر حقیقت مرآت صفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای
مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر
عالم قدوه خوانین بلند مکان زبده امرای عظیم الشان رزین صائب تدبیر ممالک مدار
امیر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص و الاعزاز واجب الاحترام و الامتیاز رکن سلطنت
بادشاه سلیمان قدرت اقتدار وزیر الممالک عمده الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر
فتح جنگ سپه سالار یار وفادار نوبت واقع نگاری کمترین بندگان درگاه آسمانجاه
سنتوکه رام قلمی میگردد حکم صادر شد که مبلغ دو لک و چهل و هشت هزار کری دام از
بموجب ارشاد کرو غیره دربست عمده پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از گذاشت میر حسین خان بهادر
در وجه انعام التمغا سید امام الدین سجاده نشین روضه حضرت خواجه بزرگ با فرزندان
نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن و آنچه از حسن تردد بیفزاید بمجاجی توفیر مرحمت فرموده ایم
واقعه ۱۷ رمضان سنه ۵ بموجب یادداشت قلمی شد شرح دستخط سیادت و نجابت
مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و
ملت فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت طرازندهٔ بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرماندهی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ظفر پیرای معارک جهانستانی عیش آرای محافل کامرانی
و فتح یاب سریر آرای بادشاهی رمزشناس مزاجدانی و آگاهی - جوهر مرآت حقیقت و صفا
فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص

کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوهٔ خواتین بلند مکان عمدهٔ امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امیر روشن ضمیر با لیمقدار لازم الاختصاص مع الاعزاز و واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بعرض مکرر رساند شرح دستخط مدبر الملک اعز الدوله زکریا خان بهادر منصور جنگ آنکه بتاریخ نهم ذی الحجه سنه ۳ جلوس والا بعرض مقدس رسید. شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه فرمان والا شان قلمی نمایند ❊

شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بنظر درآمد
شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه از بیع پارس تیل فرد دستخطی ۲۰ ارمضان مبارک سنه ۳ جلوس سیاهه محرم سنه الیه ❊

از گذارش میر حسین خان بهادر	از الفرعبد الواحد خان پسران شیخ سعد الله مرحوم
حاصل السنوات عصر	للحالات حاصل حاعصر

شرح دستخط روزنامچه وغیره جانب راست پشت فرمان ❊
شرح ادخال سیاهه دفتر جانب چپ پشت فرمان ❊

نقل فرمان

ابو المظفر جلال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی رحمه الله تعالی
باسمه سبحانه تعالی

مهر کلان بادشاه

طغرا اعلا باسم بادشاه

درینوقت میمنت مقرون فرمان عالیشان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ یک لک نوزده هزار

هشتصد کروری دام موضع نانده مضر رعد رامپوره محله پرگنه حویلی مضافات صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر خالصه
که یکهزار و یکصد روپیه حاصل الست فر روجه انعام سیادت و فضائل آن کمالات اکتساب
سید امام الدین بطریق آلتمغا بافرزندان بلا تسبیا تاهی قسمت معافی توفیر از ربیع پارس ئیل
حسب الضمن مقرر باشد - باید که فرزندان نامدار و کامگار والا تبار و وزرای ذوی الاقتدار
و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت شعار و متصدیان مهمات دیوانی و متکفلان
معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابداً و مؤبداً در استمرار و استقرار
این حکم اقدس اعلی کوشیده دامهای مذکوره را موضع بدستور نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن بحال
و مخلد گذاشته حصه آنها بازگزارند و از مواد هم تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش
صوبه داری و فوجداری و مال و جهات و سائر جهات مثل قشلاق و محصلانه و داروغگانه بیگار
و شکار و ده نیمی و مقدمی و صدی دوئی و قانون گوئی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل
تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی را آنچه از حسن [illegible] آن و جمع آن بیفزاید معاف و
مرفوع القلم شمارند - درین باب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند
و از [illegible] بلیغ کرامت تبلیغ تخلف و انحراف نورزند - بتاریخ یازدهم شهر ربیع الاول سال یازدهم از جلوس
اقبال مانوس سمت تحریر یافت ۰

عبارت پشت ضمن فرمان

سپه سالار شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای
مراتب ملک و ملت مسند آرای زنده لوای شوکت و حشمت طراز بنده بساط ابهت و عظمت اعتضاد
خلافت و فرمانروای عمده سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای معارک جهانبانی نقش آرای
محافل کامرانی - جوهر مرات حقیقت و وفا فروغ ناصیه یکرنگی و صفا همدم دلگشای مجلس خاص
محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوة خوانین بلند
زبده امرای عظیم الشان وزیر صاحب تدبیر ممالک [illegible] امیر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص

والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک
مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاقتدار اعتماد الدوله آصف جاه نظام الملک ابو المنصور
خان بهادر صفدر جنگ

مُهر
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام
اعتماد الدوله آصف جاه برهان الملک
شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
یار وفادار سپه سالار فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

مُهر
عنایت علی خان فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

شرح یادداشت بتاریخ ادینه دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۱ جلوس میمنت مانوس اقدس ۱۱۸۴
مطابق ۹ خورداد ماه بسال شرافت و نجابت منقبت امارت و ایالت منزلت دانای رموز دین
و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط عظمت و
ابهت اعتضاد خلافت و فرمانروایی اعتماد سلطنت و کشورکشایی ظفر پیرای معارک جهانبانی
عیش آرای محافل کامرانی جوهر مرات حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس
خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند مکان
عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار مهر روشن ضمیر عالمتیدار لازم الاختصاص
والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک
مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاقتدار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر
صفدر جنگ و نوبت واقعه نگاری خانه زادان درگاه آسمان جاه عقیدت آسا کش آئین داس
تعلقی مسکیر دس حکم صادر شد که مبلغ یک لک نوزده هزار و هفت صد و دوازده دام موضع ناندمه
مزرعه امیپور در لسیت عمل پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه انعام آلتمغا سیادت مآب

سید امام الدین با فرزندان متعلقان بلا قید اثامی و قسمت نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطنٍ و آنچه از حضور
در جمع آن بغیر ایستادگی تو فیر مزاحم نشوند مرحمت منشور مورخه دویم واقعه چهارم شهر صفر سنه احمد شاهی
تصدیق نموده داشت مسلمی شد شرح دستخط شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت
دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت حضرت فرازنده لوای شوکت و حشمت طراز نده
بساط ابهت و عظمت عضد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ظفر پیرا آرایش
معارک جهانبانی عیش آرای محفل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا
همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوتسرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدار
عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امور روشن ضمیر
عالیمقدار لازم اختصاص معز الاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بعرض که رسانیده اصل واقع نماید شرح دستخط واقعه نگار
کل آنکه مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار
شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان آنکه بعرض که رسانید
شرح دستخط سیادت و نجابت پناه میر احمد علیخان آنکه بست و نهم صفر المظفر سنه جلوس الا
بکر بعرض مقدس اعلی رسید شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار
شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه
فرمان عالیشان مسلمی نماید شرح دستخط وزیر الممالک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک
والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بنظر در آمد مطابق سیزدهم شعبان
که تنخواه موضع باند مزرعه ... در بست عمله گپت ... مضاف صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر غلام
بشرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله
آصف جاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه از ربیع پارس نیل ٥

نقل خط انور

عرضی گزرانیده وکیل سید امام الدین مع فقیر رسیده از فضل و کرم امیدوار است که موضع نانده معروف ربعه ابوه
درسیت عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه انعام عالتمغا موکل با فرزندان و متعلقان
بلاقید اسامی و قسمت معافی توفیر نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن مرحمت شود سعد و تخطصا وخاص بنام
اعلی مزین شوند که فرمان والاشان بمهر رسد

نقل فرمان

محمد جلال الدین ابوالمظفر شاه عالم بادشاه غازی خلد الله ملکه فی الجهان *

باسمه تعالی شانه خواجه معین الدین حسن چشتی قدس الله سره

طغرا اطلا ـ باسم بادشاه

مهر بادشاه

درینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد که موضع گنگوانه و تهارمعی موضع
نانده معروف امسوره عمله پرگنه حویلی اجمیر که مبلغ دو هزار روپیه حاصل آنست از تغیر تهامت وغیره در وجه
انعام التمغای حقایق و معارف آگاه سید امام الدین سجاده نشین حضرت با فرزندان
بلاقید اسامی و قسمت معافی تصدیق و یادداشت و توفیر انچه از حسن تردد بهم رسد از آن بفصل ابتدا از
ابتدای فصل ربیع یونت ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کامگار والا تبار و وزرای
ذوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی
و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال ابداً مؤبداً در استمرار و استقرار

این حکم مقدس معلی که شیده مواضع مرقومه را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خالداً مخلداً بتصرف
آنها واگذارند۔ و از مواد تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری فوجداری
و مال و جهات سایر اخراجات مثل قنقلیه و محصلانه و داروغگی و ضابطانه و شکار و بیگار و ده نیمی و مقدمی
و صدوی و قانون گوی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و
مرفوع القلم شمارند دریں باب تاکید دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند و از تبلیغ کرامت
تبلیغ و الا تخلف و انحراف نورزند ۞

بتاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس والا زیب تحریر یافت مصر۔
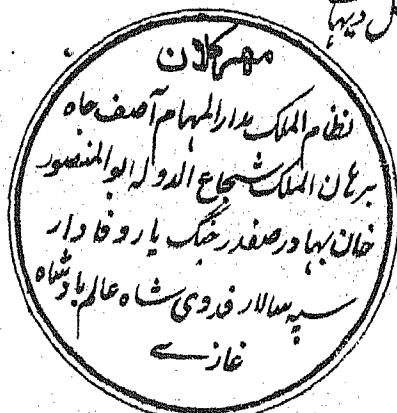
عبارت ضمن پشت فرمان۔ هیچ سطر

تفصیل دیہات

مہر کلان
نظام الملک مدار المهام آصف جاه
برہان الملک شجاع الدولہ ابو المنصور
خان بہادر صفدر جنگ یار وفادار
سپہ سالار فدوی شاہ عالم بادشاہ
غازی

مہر
سید ہدایت علیخان فدوی
شاہ عالم بادشاہ غازی

عبارت حاشیہ پشت فرمان جانب دست راست ۞

شقہ

ابو البرکات معین الدین اکبر شاہ ثانی بادشاہ دہلی بنام صوبہ جمہیر سرکار انگریز بہادر مشمولہ مثل نمبر ۱۲ محافظ خانہ دفتر درگاہ حضرت احمد صاحب

مہر بادشاہ

فدوی عقیدت و ارادت نشان لائق المرحمت والاحسان معین دمراحم اوده بادشاه باشد

چون تمامی امور متعلقه انتظام درگاه شریف و عزل و نصب مردمان متعلقه آن و خبرگیری هرگونه امور از جانب مشفق
مفوض آمده و شیولال کرپا سنگه رسیده که انتظام درگاه شریف از حد ابتر و خراب است و عزیز علی
متولی که از طرف حضور پر نور مسطور سرافراز بود اکثری از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آمدنی
دیهات خورد و برد مینماید و خدمتها و خلق الله را تکلیف ایذا میرساند لهذا نامبرده را از عهده تولیت معزول
کرده نور چشم مرزا محمد تیمور شاه بهادر را عهده تولیت بنیابت بنام دیوان سید [illegible] مستقر فرموده
سرافراز کردیم لهذا به آن مشفق [illegible] خاص ارقام میرود که دیوان صاحب ممدوح را که هرگونه لایق انتظام درگاه شریف اند
و تمامی خدمها و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سجاده هستند راضی و شاکر اند بنده [illegible] خود
ملتمس ساخته از حکم حضور والا مطلع ساز و روپیه دیهات تمامی امور انتظام متعلقه تولیت مذکوره محمل
و تصرف و دخل دیوان صاحب ممدوح کنانیده دهید و [illegible] اهتمام تعیین اوشان باشد حسابات کتاب تولیت
مسطور و آمدنی دیهات از عزیز علی متولی به دیوان صاحب فهمانش کنانیده دهید و درین باب که [illegible]
حسب المسطور بعمل آرد که موجب رسندی حضور والا و اظهار کمال رسوخ و عقیدت آن مشفق [illegible] خاص از ان متصور
زیاده تفضلات ✦

مشمول مثل نمبر ۱۲۰ محافظ خانه جیپور درگاه حضرت خواجه صاحب

فرد سطات [illegible] والا تبار و دستخط حضور بنام کول [illegible] صاحب سجاده نوشته شده ✦

بند اول - انتظام جمیع امور درگاه شریف حسب دستور قدیم و اسناد بادشاهی باختیار صاحب سجاده
باشد و همه املاک دیهات خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا [illegible]
شده آمده است عهد و بست آن نیز از طرف صاحب سجاده باشد و [illegible]
داران املاک و غیره علاقه درگاه حسب [illegible] رضامندی صاحب سجاده باشد و [illegible]
و تشخیص دیهات علاقه درگاه و غیره خدام باختیار کل صاحب سجاده باشد [illegible]
دیگر احدی را دخل و مزاحمت نبوده و نباید کسی که [illegible]
باشد لهذا اگر صاحب سجاده [illegible] درگاه خارج کرده [illegible]

روزینهٔ قاصر شخصی موقوف و مسدود ساز و اختیار صاحب سجاده است ❊

بند دوم ـ محاسبه از لغایت تا بدخل و مخارج تحصیل و تشخیص دیهات و هم اسباب کوٹھا کہ مال پادشاهی است از متولی معزول صاحب سجاده از همه مراتب بستاند و آنچه بخورد از جایداد منقوله و غیره منقوله به جناب صاحب سجاده نشان کنانیده و بر هوا زآینده احتیاط دارد که به کوٹھا اسباب پادشاهی که به درگاه شریف هستند کسے خیانت و دست اندازی نه سازد که مالکیت آن یا بحضور یا به صاحب سجاده دیگر کسے را دخلی نیست ❊

بند سوم ـ موضع دانتو علیحده از دیهات درگاه شریف برائے معاش متولی مقرر بوده آمده که متولی باشند موضع مذکور معاش است و برائے ذات متولی نیست که به کسے گرو بدهد اگر گرویدار دعوے دارد از ذات متولی معزول خواه حویلی یا جایداد دیگر که برائے ذات او مقرر است از آن بگیرد و موضع مذکور معزول شد به صاحب سجاده که علاقه تولیت بنام نور چشم تیمور شاه است از طرف نور چشم سپرد ساز و رسید صاحب سجاده بگیرد و اگر سند او مرتهن متولی معزول پیش نماید ساقط از اعتبار است که فرمان حضور والا درین امر نیست و هم متولی از راه فریب از صرف کردن خطیر پیش متصرف اختیار شده بود و همه آمدنی درگاه ماخوذ در جز و خود به کسے بنام اجاره استمرار داشته و بباطن مطلب خود مهیا از انها برآورده آنچه در آن خیانت و غبن متولی باشد از آن به صاحب سجاده بدهانند و دیهات درگاه شریف دخل ساز که بدون مهر صاحب سجاده منظور نشد که او استمرار کسے نیست که هر گونه مالک صاحب سجاده و حضور است هم از روے شرع شریف وراثت وغیره و هم از طرف حضور از قدیم صاحب سجاده بهمه امورات درگاه و مال و کوٹھا و عزل و نصب نوکران خدام وغیره شاگرد پیشه هم تقرر نمودن جمع کردن اجرا و مسدود کردن خزینه و ملک وغیره اختیار صاحب سجاده بوده آمده است حالا هم مالک است ❊

بند چهارم ـ کاغذ جمع خرچ آمدنی دیهات از تحویلی دریافته فهمیده هر چه از اخراجات روزمره

درگاہ شریف بموجب دستور قدیم وما وجب باشد و آنچہ در باہر داران و روزینہ داران بموجب دستور قدیم الایام
یا بموجب اسناد بادشاہی باشند آنرا بحال و برقرار حسب تجویز صاحب سجادہ داشتہ آنچہ نو
احداث یا فضول و بیجا بہ سبب عنایت و یا مروت اختیار ہر کس کہ باشد موقوف ساختہ
کاغذ صاف بدستخط خود بطور دستور العمل کردہ حوالہ صاحب سجادہ کنند و تغیر و تبدل و بیجائے بدون
سند دستخطی حضور یا نور چشم مرزا تیمور شاہ بہادر نگردد تا کہ آیندہ را بندو بست قرار واقعی گردد فقط
بند پنجم ـ رقوم فوج و خرچ کہ دیہہا بہ سبب اخراج کسی سید ہند متولی چسپانیدہ بود حالا از عین مال گرفتہ میشود
در پرگنہ اجمیر معاف است و از دیہات درگاہ ہم و صاحب سجادہ گرفتہ نمیشود سہ
بند ششم ـ ناظم اجمیر مدام معاونت صاحب سجادہ و اہلکاران میرزا تیمور شاہ و متولی حال میکردہ باشد
و ہر گونہ دستگیری ساعی و مستعد باشد و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم مداخلت امین و تحصیلدار کہ
از حضور شدہ اند بخوبی گذرانیدہ دہد سہ

نقل شقہ بادشاہ

مشمولہ مثل نمبر ۱۳۰ محافظ خانہ رجسٹر درگاہ حضرت خواجہ صاحب

چون بکثر بسمع اشرف رسیدہ کہ انتظام درگاہ شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ معین الدین چشتی
واقع دار الخیر اجمیر نہایت ابتر و برباد و خراب است و باعث ابتری و بربادی عزیز علی متولی وغیرہ
عملہ تحصیل کہ ہمہ خائن بودہ اند و در تحصیل دیہات و دیگر اخراجات وغیرہ متعلقہ درگاہ شریف بتجویز خود
آرائے امور لوا حداث جاری ساختہ و غبن اقسام نمودہ چنانچہ چندین بعصیلہ دکہ بدریافت تغلب
و تصرف بیجا نے انتظامی درگاہ شریف تقرر متولی از طرف حضور معمول قدیم بودہ است و بدل
فیض منزل منظور است کہ صلاحیت جمیع امور درگاہ شریف کہ مقام بزرگان پیران ما ست خواست
عزیز علی متولی خائن معزول فرمودہ خدمت تولیت بنام نور چشم مرزا تیمور شاہ بہادر و نیابت بنام
سید ... صاحب سجادہ درگاہ شریف کہ بموجب شدآمد قدیم و فرامین سلاطین سابق و حضرت

فردوس منزل انار اللہ برہانہ است مقرر فرمودیم چنانچہ بر کار مرقومہ الصدر بحال اند لیکن چنانچہ بر کمونِ خاطر
اقدس عالی است بسبب شعبدہ بازیٔ بدنہادی و فیلسوفی متولی معزول کہ چشمی خار است در انجاح
مدار نتیجہ در انتظام آنجا دقایق باقی است لہذا تجویز مقدمات و تدارک بندوبست آن از تہ دل منظور پیش نہاد
خاطر انور است و ازبس ضرور است مزین بدستخط حضور ملفوفہ شقہ کرامت مرقومہ نزد آن فدوی خاص
فرستادہ شد مرقوم کلک عنایت سلک می گردد کہ اصل یا نقل بند مقدمات مرقومہ ملف چٹھی خود
موسومہ ناظم اجمیر شریف بتاکید بمضمون روانہ نمایند کہ ہر مقدمات مرقومہ قرار واقعہ
رسید کواغذ سابق بدستور اندرون کوٹھہ و صاحب سجادہ برآوردہ معاینہ و فدوی عقیدت سرشت
مولوی محمد خان کہ از حضور روانہ شدہ است کار امانت تحصیل از دست نامبردہ میگرفتہ باشند
و آنچہ امین مسطور و دیوان مہد العلیخان صاحب سجادہ ظاہر کنند بموجب آن بندوبست قرار واقع کنانیدہ
مدام خبرگران بودہ ہر وقت معاونت میکردہ باشند۔ و بعد فراغ انتظام کامل حسب رضائے صاحب سجادہ
صاحب ممدوح بحضور پرنور اطلاع دہند تا ساہل درین باب نبرود ۔

روبکار

کچہری صاحب سپرنٹنڈنٹ ضلع اجمیر بہ اجلاس ہنری میدلٹن صاحب بہادر واقع یکم جون ۱۸۲۷ء

امر فرمان شقہ خاص کرامت اختصاص حضور معلی محمد اکبر شاہ بادشاہ دام اقبالہ بنام انجانب
ملفوف خط انگریزی صاحب جج دہلی ورود یافت و بوضوح انجامید کہ حضور معلی میر وزیر علی را
کہ بر عہدہ تولیت درگاہ شریف مقرر بودہ از عہدہ مذکور معزول کردہ و بہ بعضے وجہ مامور داشتن موصی الیہ
برین عہدہ اکنون منظور مزاج معلی نیست و دیگر کس از پیشگاہ حضور معلی برائے این عہدہ تجویز
شدہ خواہد آمد۔ از انجا کہ در ہجوامر متعلقہ درگاہ مداخلت بہ اہالیان سرکار منظور و متعلق نیست و
ظاہر اعزل و نصب این عہدہ کہ ہمیشہ از حکم حضور معلی شدہ آمدہ است نظر برینہا اندرین باب امتثال امر فیض...

[illegible] انتہا —

حکم شد

که از تاریخ نهم امیر عزیز علی متولی از عهده تولیت درگاه دست بردار شود و در امری از امورات متعلقه درگاه مداخلت نسازد و نقل روبکار هذا جهت اطلاع نزد دیوان صوبه جات و میر عزیز علی و امین درگاه و تحصیلدار درگاه فرستاده شود و نقل شقه لفف خط دیوانجی فرستاده بدرج خط دیوانجی کرده که اگر بعد این حکم میر عزیز علی در امور درگاه چیزی مداخلت نماید بانجانب اطلاع دهند که تجویز تصفیه فوجداری عنوان [illegible] حاکمی بعمل خواهد آمد و عرضداشت بجواب شقه حضور منشی انگریزی نوشته سازد ✤

تذکره

در باب تقرر منصب سجادگی به شیخ مصلح الدین و باز استقرار منصب مذکور به شیخ سراج الدین بعد انتقال شیخ مصلح الدین

ذکریست در بیان آنکه چون غفران پناه حضرت ظل سبحانی از راه قدردانی خدمت سجاده نشینی زبدة الواصلین قدوة العارفین مقرب بارگاه جبروتی قطب الاقطاب حقائق و معارف آگاه شیخ سراج الدین از تغیر سید فخر الدین عطا فرموده بعد رحلت حضرت از تغیر حقائق و معارف آگاه مرحوم خدمت مسطوره به سید مصلح الدین مقرر گردید محصول فصل ربیع سنه ۱۱۱۹ فصلی موضع گیلوته تنخواه مقرری سجاده نشین که حق سراج الدین بود با وجود یکه جنس نخود بتصرف خود آورده سید مصلح الدین محصول آن از شیخ سراج الدین استرداد کرد و جنس گندم و جو و غیر ذالک که در خرمن بود تمامی را متصرف شد و بنابر بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت از راه کرم و فضل من ابتدای تاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه ۲ خدمت مرقومه به شیخ سراج الدین مرحمت فرموده سید نجم الدین که از انتقال سید مصلح الدین بخدمت مسطوره در ایام جهالت قیام داشت بمجرد استماع این خبر تمام محصول فصل ربیع سنه ۱۱۲۰ فصلی موضع مرقوم که حاصل آن مبلغ یکصد و یک روپیه دوازده آنه نقد و موازی یکهزار و دوصد و یازده من و بست و هشت آثار غله بوزن اکبری پیدا شده بود بتصرف خود آورد و هر چند وزارت پناه خواجه محمد مقیم دیوان

میر عباد اللہ نائب تولیت پناہ عوض خواجہ قانی متولی بموجب نالش کسان شیخ سراج الدین پیادہا
تعین کردند کہ محصول ضبط نمایند اشہ کردو تمام محصول انجم الدین گرفتہ گریختہ رفت چنانچہ
تصرف طومار او بد ستخط قانونگو وغیرہ عملہ و فیصلہ موضع مرقوم موجوداست اگر اندرین باب حسب الحکم
بنام ناظم صوبہ دارشود محصول فصلہا مسطورہ از متصرف استرداد نمودہ بہ شیخ سراج الدین
رساند تا بہ جمعیت خاطر بدعائے دوام ابد مدت اشتغال نماید ۰

تفصیل مہرہا کہ خواندہ شد

غلام حسین ابن سید
ابو الوالی

مہر شکستہ

غلام علی

مہر عطاء اللہ
خادم درگاہ

شریف اللہ
غلام خواجہ معین

سید قاسم
ابن نور الدین

محمد باقر ابن
سید مرتضی بندۂ درگاہ

محمد طاہر خادم
درگاہ

مہر غضنفر اللہ خادم

غلام محمد بن جان
محمد بندۂ درگاہ

عاشق اللہ ابن صبغۃ محمد

محمد مراد بن سید
ابو المعالی

سید اللہ بخش

عبدہٗ شیخ سیف الدین

اشرف احمد

احمد بن محمد ناصر

سید دوست محمد

سید جعفر

محمد فاروق

حیات اللہ

محمد مسعود

دلبیگ غلام خواجہ
معین الدین

اشرف احمد

میر محمد علی فدوی
فرخ سیر بادشاہ

سید لعل محمد خادم
خواجہ معین الدین چشتی

عبد الوہاب
ابن شہاب

دیگر مہرہا کہ اندراج آنہا خواندن نمے توانستم بحال خود بگذاشتم اصل تذکرہ بدفتر

دیوان اوقاف موجود است ۱۲۸۴

تذکرہ

حساب عزل شیخ فخر الدین و نصب شیخ سراج الدین چشتی بمنصب سجادگی بصدارت سید محمد جان عہد الصدور و استقرار منصب مذکور بہ شیخ منیر الدین صاحب مد ظلہ العالی بعد وفات شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +

تا اینکہ جمیع پیرزادہا و ارباب وظائف اکابران و خادمان و فقرا و صلحا متعلقان روضہ منورہ زبدۃ الواصلین قدوۃ العارفین ایم ہرگاہ حضرت بعد فتح کام بخش باجمیر تشریف آوردند و برای زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف فرمودند۔ درآنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بودہ۔ از زبان او بجناب کرامت مآب الفاظ ناشائستہ برآمد۔ نعوذ باللہ منہا۔ ہو بہو آواز او بگوش حضرت رسید۔ چون از ادا و وظایف فارغ شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند۔ بصدر الصدور سید امجد خان حکم شد کہ فخر الدین لائق سجادگی این مکان متبرک نیست تغیر فرمودیم شخصی کہ از اولاد حضرت لیاقت و قابلیت سجادہ نشینی داشتہ باشد بنظر انور بگذراند صدر الصدور حکم از اکابران و بزرگان شہر تحقیق نمودہ سید سراج الدین ولد سید ابو الفتح ابن سید علیم الدین عم فخر الدین معزول بود بصلاح و تقوی آراستہ شب و روز بعبادت و ریاضت و تلاوت قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گذرانید چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راہ تفضل سید سراج الدین را منصب سجادہ نشینی مفوض فرمود بعنایت خلعت خاصہ و زنجیر فیل و یک ہزار روپیہ سرفراز فرمودند۔ بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ قابل و لائق سجادگی بود در عہد مبارک از انتقال پدر خود سرفراز شدند چنانچہ سید منیر الدین بر سجادہ نشینی از آبا و اجداد بدستور سجادہای پیشین سرانجام میدہد و لیل و نہار بعبادت و ریاضت

حق اشتغال دارد ... مدام بوقت سہ گھڑی شب باقیماندہ در گنبد مبارک حاضر می شود
دعا برای ازدیاد دولت ابد مدت خلیفہ زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فاتحہ میخوانند
و خدمت شیخ زادہ غربا و صلحا و مردمان صادر و وارد حتی المقدور بجا می آرد یا مردم
جمیع اکابران و خادمان و بزرگان وغیرہ از حسن سلوک مومی الیہ راضی و شاکر ایم ✣

مواہیر پیشانی و حاشیہ بر سند کہ خواندن آن اسد امانت داد مواہیر

مہر قمر الدین بن شمس الدین

محسن خان خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ

مہر سید محمد خیر اللہ محتسب خادم شرع شریف

قاضی ظہور اللہ

سید جعفر

شیخ محمد اسعد الرشید خادم درگاہ

سعد اللہ بن شیخ فیض محمد خادم درگاہ

ولادت محمد خان

محمد بن فاروق

محمد عاشق

تذکرہ
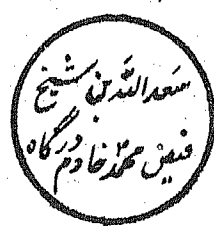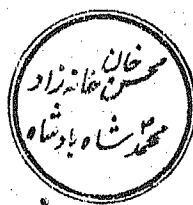
درباب باغیچہ واقع اندرکوٹ من محلات دار الخیر اجمیر

عرش آشیانی بر خدمت سجادہ نشینی قطب الاقطاب دیوان خواجہ حسین
مرحوم قیام داشت یک باغیچہ واقع اندرون اندرکوٹ کہ بقبض و تصرف دیوان
مغفور بود بعد ازان سجادہ ہا کرسی بہ کرسی شدند و بر باغیچہ مذکور قابض متصرف
میبودند و در عہد حضرت خلد منزل خدمت سجادہ نشینی بحقایق و معارف آگاہ

شیخ سراج الدین گشت شیخ موسی الیه نیز بر باغیچه سجاده‌هاے نشستین بر باغیچه مذکور قابض و
متصرف بوده و حالا هم صاحب سجاده بر باغیچه مسطوره قابض و متصرف اند هیچ کس
سهیم و شریک در آن نیست هر که سجاده نشین شود باغیچه مرقومه را متقبض و تصرف خود در آرد
هر که بر صدق این مقال و تبیین این حال آگاهی داشته باشد حسبتاً لله گواهی خود
ثبت نماید یا اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد

مواهیر

شیخ احمد فدوی فرخ سیر بادشاه

قاضی عبد اللطیف

عطاء الله

محمد علی فدوی فرخ سیر بادشاه

مهر خادم درگاه

سید قاسم بن نور الدین

محمد عزیز نبیره سلطان التارکین

باقر ابن سید مرتضی بندهٔ درگاه

محمد فاروق بندهٔ درگاه

عبده مسیح الدین

غلام علی

اسد الله

محمد افضل

محمد مراد

عاقل

سید الله بخش

دولت محمد

سید محمود

حیات الله

دستخط قانون گو بخط هندی

نقل محضر

بشهادت جمیع پیرزاده‌ها و ارباب وظایف و خدام باغیچه و وابستگان درگاه شریف بوقت

سجادہ نشینی سید امام الدین صاحب سجادہ .

قطب الاقطاب قدس سرہ العزیز

ما اینکه جمیع پیرزادہ ها و ارباب وظائف خدام و غیرہ وابستگان درگاہ حضرت سلطان العارفین زبدۃ الواصلین مقرب بارگاہ جبروتی کاشف اسرار لاهوتی حضرت و جمهور سکنه بلدۃ دار الخیر اجمیر ایم ۔ اقرار معتبر اسباب فیصلہ ایا مینمائیم بدین وجه که چون از ان روز یکه از انتقال سید سراج الدین پیرزادہ سجادہ نشین از روے ارث خدمت منصب سجادگی روضه متبرکه به حقایق و معارف آگاہ سید منیر الدین مقرر و مفوض گشته در هر امور مرجوعه ما مردم سعی غور و پرداخت و بذل و توجهات شفقت اوان میکردند ۔ و در حق ما مردم بر طبق استعداد مراعات نیز مبذول مودند چنانچه ما بندها در عهد امن بوده از حقایق آگاہ راضی و شاکر ماندیم ۔ و بهنگام تشریف آوردن خلد مکان در بلدہ اجمیر کامل حضرت خدیو گیهان ستی خدا سید سراج الدین والا حقایق آگاہ در روضه مقدسه از دست خود تراشیده بودند ۔ در پیولا معارف آگاہ مذکور به قضائے الهی ودیعت حیات سپردہ ۔ و سید امام الدین و سید فیض الدین ورثه ماندند ۔ سید امام الدین خلف کلان سجادہ نشین مرحوم که بزیور فضیلت و تقوے آراسته و پیش از شش ماہ مشار الیه بموجب ایمائے والد بزرگوار خود در اجمیر رسیدہ و ترک معاملات دنیا کردہ و زاویه قناعت گزیدہ شب و روز در خدمت والد حاضر مے ماند ۔ و در خبر گرفتگی احوال ما مردم یگانه روزگار تصور مے توان نمود و از مشار الیه بسیار راضی ایم ۔ چون جماعت کثیر البته همراہ دارد و معیشت هیچ نیست اگر خدمت منصب سجادگی بر سبیل حقوق وراثت به سید امام الدین مستقر شود مقدمه درگاہ رونق خواهد یافت و ما مردم به آرام خواهیم بود بنا بران این چند کلمه به طریق راضی نامه نوشته دادیم ۔ ۱۴ ربیع الآخر سنه ۱۲۳۰

حسب درخواست وکیل دیوانجی بموجب حکم کپتان ڈیوڈسن صاحب بہادر اسسٹنٹ کمشنر مورخہ ١١ فروری ١٨٥٥ء

واقع ١٧ مارچ ١٨٥٥ء

دستخط

بخط انگریزی

دیوان سراج الدین علی خان سجادہ نشین درگاہ خواجہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ | درخواست بجائے جانے شادیانہ کے درگاہ میں بتقریب
میر مظفر علی متولی درگاہ خواجہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ | زیارت مراجعت سفر کے از روئے گواہی گواہان رسم قدیم

پہلے ماہ جون ١٨٤٧ء میں سوال وکیل دیوان جیو کا بدرخواست مندرجہ بالا کے اس زمانہ
میں دیوان جیو سفر سے آئے تھے گزرکر متولی کو فہمایش اجراء رسم قدیم کے حضور
صاحب اسسٹنٹ کمشنر بہادر سے ہوئی تھی مگر متولی نے انکار لکھا تھا کہ یہ رسم جدید
دیوانجیو جاری کرانا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے - اور پہلی جولائی ١٨٤٣ء میں کپتان
مکنوس صاحب بہادر نے بعد دریافت و تحقیق کے بسبب عدم ثبوت قدامت کے
یہ درخواست دیوان جیو کی منظور نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف بہ فہمایش عمل درآمد قدیم
اکتفا ہوا تھا - اب عرصہ چھ سات برس سے دیوانجی سمت حیدرآباد دکن کے گئے تھے
١٢ ماہ جولائی ١٨٥٤ء کو سوال وکیل دیوان جیو کا بمضمون پر کہ دیوان جیو اجمیر میں آنے والے
پہلے سے بندوبست و تجویز بجائے جانے شادیانہ درگاہ کی وقت زیارت درگاہ کی
کے بتقریب مراجعت سفر کے ہوجاوے محکمہ محتشمہ کمشنری میں گذر کر اس محکمہ میں آیا
اور متولی سے جواب طلب ہوا - وہی جواب طلب ہوا - وہی جواب انکاری اور تحویل
سابق کپتان مکنوس صاحب بہادر اسسٹنٹ کہ متولی نے لکھا مثل سابق کے ورثی
کا حکم ہوا مطلق نہ ملی - باوجودیکہ متولی نے کتاب دفترگاہ سے نقل درخواست قاضی
منیر الدین برادر جیو و جواب اپنے و خدام و اظہارات لفتا جیان وغیرہ نسبت مگر آخر

اصل یا نقل اصل مثل بالکل دستیاب نہوئی۔ من بعد ۷۔ اکتوبر ۵۴ء کو وکیل دیوانجیو اثبات
قدامت رسم نواخت شادیانہ پر مامور ہوا۔ وکیل دیوان جیو نے فہرست بیس نفر گواہ کے
گذرانی۔ وزیر علی پیرزادہ و خدا بخش فراش۔ و محمد علی سلامی خوان درگاہ۔ و امین الدین۔ و
واحد علی خادم درگاہ۔ و خدمت علی۔ حسین علی پیرزادہ۔ و قادر بیگ فراش درگاہ و ہمت علی
ملازم درگاہ۔ نو نفر گواہان دیوان جیو نے بالاتفاق تصدیق مظہرہ دیوان جیو کی کری کہ
وقت واپس آنے دیوانجی کے سفر سے ہمیشہ شادیانہ نواخت ہوتے ہین۔ اور من بعد عرضی
خادمان درگاہ بتائید تحریر متولی کے گزر کر بدریافت تکرار زیادہ کے جاگیرداران و
رئیسان شہر سے بھی یہ دستور پوچھا گیا۔ آغا م علی جاگیردار دلواڑہ و شیخ چشتی بخش ادہمی
و میر ارشاد علی جاگیردار۔ و قربان علی و محمد علی جاگیرداران و محمد بخش اندرکوٹی و
عبدالوہاب ولد میر حسینی بخش و دلیل جمعدار کان سرب اندرکوٹی و محمد خان ٹھیکہ و نواب
عبدالکریم خان خلف نواب عنایت اللہ خان و شاہ نظام علی و میر علی جاگیرداران ہاتھی کھیڑہ و غفور علی
جاگیردار اگھرے۔ و عنایت اللہ شاہ جاگیردار۔ و نارائن بخش و جوالا ناتھ و موتی چند فہمیان
قانونگوے اجمیر نے برابر تصدیق ...... قدامت رسم بجائے جانے شادیانہ وقت
مراجعت سفر دیوانجیو کے کری۔ مگر حسین علی خادم جاگیردار لصفے نا ندلہ و حسین بخش و
وزیر و قطب بخش نقارچیان و سکندر خان و فتح محمد و سیوا فرمانروانے نے مطابق بیان
متولی نہونا دستور نواخت شادیانہ کا بتقریب مراجعت سفر دیوانجیو کے ظاہر کیا فقط یاد
مثل سابق کے پھر بھی بہت تلاش سے نہ ملی۔ جو کہ از روے تحقیق کے بگواہی گواہان
معتبر جاگیرداران و رئیسان شہر کے برابر ثابت ہے کہ دستور قدیم ہے کہ جب دیوانجی
سفر سے آتے ہین اور آتے ہی اول مرتبہ جب زیارت کو درگاہ مین جاتے شادیانہ
نواخت ہوتے ہین۔ اور مقابلہ اسکے متولی نے کوئی وجہ تردید کامل نہین گذرانی مثل
سابق جو متولی نے لکھی تھی۔ باوصف تلاش کے نہ ملی نہین اور خادم درگاہ اور نقارچی

وغیرہ چند نفر جو تائید متولی کی کرتے ہین وہ مجہول برعایت متولی انکرہ خادم مقوم متولی اور نقارچی تابعدار متولی ہین۔ بیان اُن کا قابل اعتبار نہین اور قطع نظر اسکے مروک نواخت شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہ ضد وکد ہے ورنہ نواخت شادیانہ مین کچھ ہرج متولی یا درگاہ کا نہین ہے دیوان جیو اولاد خواجہ صاحب ہین اگر انکی توقیر کے لئے بتقریب مراجعت سفر کے شادیانہ بجے تو کیا قباحت ہے بہرحال ہماری رائے مین یہ درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسمین قباحت بھی نہین ہے اور بعد تحقیق کے دو تین روز سے دیوان صاحب سفر سے آکر بانتظار صدور اسی حکم باہر شہر کے قطب صاحب مین مقیم ہین اور شہر مین نہین گئے بجوا دینا شادیانہ کا ہر گونہ مناسب ہے اس واسطے . . . .

حکم ہوا

کہ دیوانجیو شہر مین جاوین اور زیارت درگاہ کو اول جاوین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے درگاہ مین شادیانہ معمولی نواخت ہووین اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہے ؛

دستخط انگریزی

مقابلہ شد

بقراء بسماعت

العبد سردار مل نقلنویس — العبد منالال نقلنویس

نقل

STAMP OFFICE

EIGHT ANNAS

ہشت آنہ

اسٹامپ آفس

دستخط حاکم بخط انگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر مشمولہ مثل بمقدمہ مذبند و لسبت

دنگہ فساد وقت غسل مزار خواجہ صاحب ما بین میلہ عرس شریف بموجب حکم پنڈت سہاگرام صاحب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر بہادر واقع ۲۲ جولائی ۱۸۷۳ء حسب خواہش محمد علی مختار عام دیوانجی حسب

حکم ہوا

خط دیوانجی و جواب متولی درگاہ کا حضور نے سماعت فرمایا۔ تحریر متولی درگاہ کی بہ نسبت حضور ناواجب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جیو لکھا ہے اور یہ بات نہیں ہو سکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس ادب دیوان جیو رہنا ہر صورت سے واجب ہے کیونکہ دیوان جیو پوتا خواجہ صاحب ہے اور متولی درگاہ نوکر سرکار اور توقیر اسکے تعلق دیوانجی بہ نسبت دیگران زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگاہ لکھا جاوے کہ حسب دستور سابق پاس ادب دیوانجیو کا کرتا رہے۔ اور آئیندہ سے وقت تحریر جواب احکامات کے احتیاط رکھے۔ یکم اپریل ۱۸۵۶ء۔ و خط بنام دیوانجی لکھا جاوے کہ وہ بموجب دستور سابق کاربند رہیں اور کوئی نئی بات نہیں کریں۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمودہ شد

بقرات	لسماعت
العبد	العبد
علی محمد خان	فتح چند

نقل

نقل روبکار ہذا مشمولہ مثل نمبری ۷۵۳ دستخطی جناب کرنیل چارلس ڈکسن صاحب بہادر کمشنر اجمیر حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب بموجب حکم جناب جوڈیشل اسسٹنٹ بہادر مورخہ ۱۸ دسمبر ۱۸۷۶ء کو دیگئی

روبکار محکمہ کمشنری ضلع اجمیر باجلاس کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر کمشنر واقع یکم ماہ ستمبر ۱۸۵۵ع

عرصہ تخمیناً چھ ماہ کا ہوا بانقضا لایا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب مین باہم اہلیان درگاہ دنگہ و فساد و نوبت زد و ضرب کے پہنچی بعد تیاری مثل و صدور حکم آخر کے کچہری صاحب اسسٹنٹ بہادر سے اپیل اس کا حضور مین ہوا کہ اب تک مثل و پیش ہے ایک مقدمہ اپیل شادیانہ بھی رجوع ہے اور اصل منشاء اس فساد کی یہہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے سفر سے شادیانے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا اسی باعث سے جو دستور ایام عرس مین ہاتھ دیوانجی و متولی اور خادمان سے ہوتا تھا اس مین کمی و بیشی ہوئی۔ اور تکرار و فساد زیادہ بڑھ گیا اور منظور حضور یہہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا سلف سے ہے اسی موافق رہے طرف سرکار سے کچھ کمی و بیشی ضرور نہین اور اسی لئے ہر سہ فریق سے اقرارنامہ دستور العمل ایسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آنے سے توجہ کئی قسم کی نار استگی دیوانجی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مند رسوم فوقی ناگتی ہین یہہ بات تو باختیار بحکم سرکار ہے متولی کو کچھ اختیار نہین الا کسر آداب دیوانجی البتہ ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانجی رکھتے تو یہہ نوبت مفسدون کے نہین پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانجی کہ صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب کے ہے بہر صورت واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانجی کا رکھین اور حضور نے کئی بار متولی کو کہلایا اور عام کچہری مین بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھنا چاہتا ہے تو ادب و قواعد دیوانجی کا رکھے۔ الا باوجود اسقدر فہمایش کے تا حال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل اسکی متولی نے کری ہو اور حضور کو بہر حالت انتظام خاطر خواہ طرف نوکران درگاہ سے مطلوب ہے اس لئے کہ جب تک آپس مین اہنود انتظام آیندہ کا بہر صورت نہین ہے اور اگر متولی درگاہ جو یلی دیوانجی رہ چاہے اور اطاعت انکی کرے اور گفتگو فتنہ و فساد بہت درستی ہو

یہ امر کچھ مشکل نہین اس واسطے ۔

حکم ہوا کہ

مضمون روبکار ہذا سے حسین علی خان متولی درگاہ کو اطلاع دیا جاوے کہ حسب الحکم حضور
تعمیل کر کے دربارہ ادب قواعد صاحب سجادہ کوشش کرے اور متفق الصلاح
و رضامند ہو کے سرکار مین اطلاع کرے کہ بہت بہتر اور عین خوشی خاطر حضور و باعث نظم
کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم ثانی یہ امر ظہور مین آویگا اور جو کوئی شکایت
اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لاچاری اور حکم
ہوگا و بندوبست مناسب بابت کامون درگاہ کے کرنا پڑیگا۔ اور بابت خاندان نوابی کہ پہلے
بارہ سال کے حضور مین دل لگا کر اور سنبھال کر دیوانجی کر کے اور قرض چالیس ہزار روپیہ
قرضخواہان اُنکے کو دیکے سب کو راضی کئے۔ اور ایسا بندوبست کیا تھا کہ بیس پچیس برس
مین سب قرضہ بیباق و خلاص ہو جاتا۔ اور صدر الامین صاحب اول کو کہ کار بندوبست
تعلق اُن کے ہے بار بار لکھا الاٰن تک قرضہ قلیل زر جمع ہوا ہے۔ اور جیسا بھروسہ پہلے
وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول و قرار پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا
اور جو زر کہ بیر و پنجاب مین ہاتھ لگنے آیا اگر اس سے مدد کرتے قرضہ پورا اتر جاتا۔ اور یہ بھی
ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت جب گھر اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے
ویسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہے کہ دیوانجی صاحب اپنی جائداد کی جگہ
سے بولکر اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کبھی بارہ سال خبر نہ لی سکہ صاحب سجادہ کہ پوتے حضرت
خواجہ کے ہین۔ باوجود اسکے نیک راہ نہ چلتے اور پرواہ جگہ اپنی کی نہ رکھتے تو دوسرے
لوگ بھی اتنے بے پروائی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ پہلے سے عزت اور جائداد
و جاے خود رکھینگے۔ تو پھر اسمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگران کے نہ ہوگی
بلکہ جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے اس سے زیادہ نیکنامی دنیا و دین مین پیدا ہوگی فقط

اور نظر آتا ہے کہ جو وکیل دیوانجی و متولی ہین حکم عدالت سے خبر صحیح و راست موکلان اپنے
کو نہین پہنچاتے اور اسی گروہ ناراض و ناخوش ہوتے ہین اور فساد زیادہ بڑھتا ہے
انکے دونون وکلا کو چاہئیے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا
کرین اور راہ غمازی کو چھوڑ دین۔ اور اس پر بھی کچھ عمل نہوگا تو نسبت وکلاے
مذکورین حکم مناسب نافذ ہوگا صاحب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجاوے
اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دیجاوے کہ اصل روبکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع
یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کر حضور مین رپورٹ کرے ؛

العبد	العبد	العبد
دیوانجی صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب	میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف	رحمت اللہ وکیل
اطلاع ہوئی	مضمون روبکار ہذا سے اطلاع ہوئی	درگاہ شریف مضمون روبکار سے اطلاع ہوئی

مقابلہ نمودہ شد

بقرأت	بسماعت
عبد العلی نقلنویس	منشی ہزنائب محافظ دفتر اجمیر مرحوم

تذکرہ انساب اولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا معین الحق والدین قدس سرہٗ

خواجہ بزرگ یک دختر و سہ پسر داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سید حسام الدین ۔ و حافظ بی بی جمال ✣

خواجہ سید حسام الدین بہ صحبت ابدال پیوست و از چشم مردم پنہان شد ✣
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید دو پسر داشت ۔ خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر ایشان
در نسخہ فوائد الفواد مذکور است اما بیش ازین معلوم نیست ✣
خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ماندن سکونت داشت
و بہ جد و کاشتکاری ارضی کہ حضرت خواجہ بزرگ بجہت آن پیش پادشاہ دہلی رفتہ
فرمان آوردہ بود ۔ زندگی میکرد ۔ و بعدہٗ در قصبہ سرواڑ کہ از اجمیر شانزدہ فرسنگ است
سکونت اختیار کرد ۔ و ہمون جا بوصال حق پیوست ۔ مرقد پاکش در آبادی
قصبہ بر لب حوض بزرگ واقع است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ ✣
و از جملہ پسران او سید حسام الدین پسر بزرگ کہ احوال او در اکثر کتب مذکور است باقی حال
دیگران معلوم نشد سال وفاتش ۶۶۱ھ ہجری است ✣
بی بی جمال حافظ دختر خواجہ بزرگ ۔ از وے دو پسران بوجود آمدند ۔ و برحمت
حق پیوست ۔ قبر بی بی جمال و فرزندانش پائین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
جفت شرعی بی بی جمال شیخ رضی الدین بود کہ در قصبہ ناگور بر کنار تالاب مندولا
آسودہ است ✣

خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه سید فخر الدین برگزیده آفاق و هم صحبت سلطان المشائخ
خواجه نظام الدین اولیا بود. و بجهت سوز و گداز و عشق که داشت در اقصای عالم بلقب
سوخته مشهور گشت. مرقد پاکش در قصبهٔ سانبهر باختر سوی بر سر راه اجمیر نمودار است و متحقق است
که از وی دو پسران بوجود آمدند. خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بربال. خواجه سوخته
موصوف در سال هفتصد و چهل و یک برحمت حق پیوست +

خواجه معین الدین خرد. خواجه حسام الدین سوخته خلیفهٔ اعظم خلیفه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا
بود. مرقد پاکش پائین مزار حضرت خواجه بزرگ است در حجرهٔ سنگ سفید. از وی یک پسر
بود سید نظام الدین و از وی سید فرید الدین و از وی سید قطب الدین است که چشتیان ملقب بود
و سپه سالاری افواج مالوه داشت. یکی از نبائر خواجه معین الدین خورد سید [illegible] بود که از سلطان محمود
خلجی خطاب سید الملک یافت. دیگر حال مفصل اولاد خواجه معین الدین خورد معلوم نیست چونکه
از اولاد و احفاد او کسانی چند در نواح [illegible] مالوه مشهور گشتند [illegible] حضرت خواجه خورد
در سنه [illegible] رحلت فرمود +

خواجه قیام الدین بابربال بن خواجه حسام الدین مرد دلیر بود. و با سکندر [illegible] شمشیر زدی
از این جهت او را [illegible] پیلا [illegible] می‌گفتند. از وی یک پسر بود. قبر خواجه قیام الدین پائین
خواجه بزرگ برابر [illegible] پدر خود خواجه معین الدین خورد واقع است در حجرهٔ سنگ سفید. خواجه بابربال
در سنه [illegible] از این دار ناپایدار انتقال کرد +

خواجه نجم الدین خالد بن خواجه قیام الدین است. از وی دو پسران بوجود آمدند سید عبدالعزیز
بن خواجه نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجه احمد و خواجه حسین از حال ایشان
معلوم نشد. خواجه خالد در سنه [illegible] هجری وفات یافت +

سید کمال الدین حسن احمد پسر دوم خواجه نجم الدین خالد است (و او را بقول بعضی [illegible]
سید نجم الدین خوانده اند که خواجه سید نجم الدین او را بفرزندی هم قبول کرده بود. سال وفاتش

سنه ۸۶۷ھ هجری قدسی است. و شهاب الدین فرزند خواجه سید کمال الدین است از
بس متورع بود و از دست پیکر پرستان اذیت ها برداشت و در سنه ۸۱۱ھ فوت شد و او را پسری
بود سید تاج الدین بایزید بزرگ دانشمند بزرگ و عالم متبحر بود و کسب علوم دینیه کرد
دران زمانیکه از چیره دستی پیکر پرستان بنای اسلام در دار الخیر اجمیر قطع گردیده بود
بالآخر وقتیکه سلطان خلجی رونق اسلام تازه کرد سید تاج الدین را به درس و تلقین جامع
اسلام در اجمیر مامور فرمود چنانکه در گلزار ابرار و خیار الاخیار و غیره بشرح و بسط مندرج
است و در سنه ۸۸۰ھ این سالک پنجروزه رحلت فرمود. زوجه او دختر مفتی محمود
دهلوی شیخ الهند بود ٭

...... سید نور الدین طاهر پسر حسن شیخ تاج الدین است زوجه او دختر پاک حضرت
خواجه محمد دوم حسین ناگوری بود چنانکه از اخبار الاخیار مونس الارواح مبرهن است او تا مدت
دراز بر سجاده مشیخت و ارشاد تمکین داشت و در سنه ۹۰۵ هجری جان بحق تسلیم کرد ٭

سید رفیع الدین بایزید خرد پسر دلبند نور الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
خوارق و کرامات بود. سالها در روضه حضرت خواجه معین الاولیا جد بزرگوار خویش درس
گفت و بیشتر گمراهان را از ضلالت براه راست نمود. زوجه او از خواندان خواجه حمید الدین
صوفی السوائی است در باب احوال آن برگزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شاهد است سال
وفات نهصد و بست و دو نبوی قدسی ٭ (۹۲۲)

سید حسام الدین ثالث فرزند جگر پیوند سید رفیع الدین بایزید خورد وقتیکه در اجمیر
ظلم و تعدی راجگان هنود از حد گذشت. او خورد سال بود. خادمان جان نثار او را
از ینجا در ناگور رسانیدند که وطن مادری ش بود. همینجا اقامت ورزید و از خانواده
بزرگ خواجه حمید الدین صوفی سوانی جفت عفیفه یافت. همینجا در سال نهصد و چهل
رخت رحلت بربست. در جوار مرقد حضرت خواجه حمید الدین صوفی سوانی مدفن یافت.

مادر این سه پسران خواجه حسن و خواجه حسین و خواجه ابو الخیر بود ۔

خواجه حسن۔ مجذوب بود و دو دختر داشت یکے بی بی سلطان خاتون که به سید ولی محمد بن خواجه ابو الخیر منکوحه شد۔ و دوم ملکه جهان که بعقد نکاح سید شاه محمد بن خواجه ابو الخیر درآمد ۔

دیوان خواجه حسین متاہل نگشت ۔

خواجه ابو الخیر۔ دوازده پسر داشت پنج پیشتر از زمان آگہی مند حیات پدر فوت شدند و ہفت باقی ماندند۔ سید ولی محمد۔ سید علم الدین۔ سید شاه محمد۔ سید معین الدین۔ سید شهاب الدین۔ سید محمود۔ سید محمود و سال وفاتش ۲۹ سنه ہجری بیست ۔

سید ولی محمد بن خواجه ابو الخیر از بطن زوجه خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر ۔

سید عبد الستار بن ولی محمد مجذوب بود ذکر فضائل او در رسائل معین مذکور است گروه سوندھا شاہی باو منسوب بود و سید ولی محمد را دو زن دیگر بودند که از بطن او دو پسر شدند و به طفلی وفات یافتند ۔

بی بی جھنجی دختر سید ولی محمد بن ابو الخیر با سید بایزید بن سید شاه محمد بن خواجه ابو الخیر منکوحه شد ۔

سید شاه محمد پسر سید خواجه ابو الخیر بن معین الدین ثالث زوجه شرعیه او ملکه جهان بنت خواجه حسن بود۔ از وی سه پسران بوجود آمدند۔ اول سید ابراہیم۔ دوم عبد الصمد سوم سید بایزید۔ از سید عبد الصمد اولاد سلف تا زنده نماند۔ از سید ابراہیم دو پسر بوجود آمدند اول سید غیاث الدین که لا ولد رفت دوم سید محمد طاہر که بسمت آرکاٹ رفته سکونت اختیار کرد۔ اولاد و احفاد او تا الآن ہمانجا باقی است و به اولاد سید محمد طاہر چشتی مشہور است و سید بایزید پسر او زوجه شرعیه بود یکے بی بی جھنجی بنت سید ولی محمد۔ زن دیگر غیر کفو بود

امّا از بطن بی بی جهنی یک دختر مسمات بی بی راستی بود که او را راج بی بی هم میگفتند۔ و از وے
ثمر عقیمه سید فخر الدین عرف سید هزاری بود۔ و دختران سید بایزید که از زن خاندان اسلان
نارنول بودند۔ اول بی بی نصرت که از خواجه نعمت الله مشولی منسوب گردید۔ دوم عزت بی بی
که عجوزه فوت شد +
سید محمد۔ و سید مودود۔ پسران خواجه ابو الخیر مجردانه زندگی کردند و لاولد فوت شد
شهاب الدین۔ پسر سید خواجه ابو الخیر دو پسر داشت۔ اول سید محی الدین۔ دوم
عاشق محمد عرف سید اچها۔ از محی الدین یک پسر شد۔ سید فخر الدین عرف سید هزاری
و دو دختر بودند۔ اول جان بی بی که از سید شمس الدین منکوحه شد۔ دوم فاطمه که از سید
عبد النبی بن سید ابو البرکات منسوب بود۔ و از سید فخر الدین عرف سید هزاری دو دختر
شدند۔ اول بزرگ نسا که از مفرح الدین بن دیوان فخر الدین منکوحه شد۔ دوم بی بی
فرزانه که از سید مصلح الدین بن دیوان فخر الدین منسوب گشت۔ و از سید عاشق محمد پسر
دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید منصور و شش دختران شدند۔ یکے بی بی حفیظ النسا
که در عقد نکاح سید شرف الدین بن سید نظام ..... در آمد و حال دیگر دختران ظاهر نشد
و از سید منصور بن سید عاشق محمد عرف سید اچها یک پسر شد سید غلام حسین که پیش از
تاهل به سفر رفت و باز نه آمد +
سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو الخیر اسم گرامی زوجه عفیفه او زینب النساء از
اولاد صحیح خواجه حمید الدین سلطان التارکین ناگوری بود۔ و از وے سه پسر بوجود آمدند
اول سید علاء الدین۔ دوم سید حسام الدین۔ سوم سید ابو الفتح +
بدانکه از سید علاء الدین سه پسران و سه دختران اولاد شد پسر اول۔
سید محمد۔ سجاده نشین بود و او را دو اهلیه بودند یکے از خاندان پاک سلطان التارکین منکوحه
شد۔ زن دوم مسماة ملیح النساء از کفو غیر بود و یعنی بنت شیخ بهنیا ساکن قصبه کیرانه از بطن او

۲ے و از بطن او یک دختر متولد شد۔ فخر النساء نام که با شیخ عبد الرزاق نبیره سلطان التارکین م

چهار پسران ستوده اول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاده نشین بود۔ امّا بجهت ملال
که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب با او بود از منصب سجادگی معزول شد۔ و سید سراج الدین
بن سید ابو الفتح سجاده نشین گردید تا الان منصب سجادگی در اولاد او برقرار است۔ سید
فخر الدین بن سید محمد سه زن داشت اول بی بی حبیبی بنت نواب فیض الله خان از اولاد
مخدوم سید جلال بخاری اما از وی اولاد نشد۔ دوم بی بی عزیزه بانو که از بطن او دو پسر شدند
اول سید مفرح الدین دوم سید مصلح الدین زن سوم از غیر کفو بود از وے یک پسر شد
سید نجم الدین ؛

سید سیف الله پسر دوم سید محمد بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند زن
او بی بی صالحه بنت مقبر خان از وے اولاد نشد۔ بالآخر سیف الله زن دیگر
کرد۔ او از کفو غیر بود۔ از وے یک پسر شد سید حبیب الله۔ و سید حبیب الله
دو زن داشت یکے که غیر کفو بود از بطن او دو دختر تولد شدند۔ یکے پیش از زمان
آگهی بمرد۔ دوم در عقد نکاح سید حمزه بن عظیم الدین بن عظمت الله بن جمال الدین
بن علم الدین در آمد۔ زن دوم سید حبیب الله بی بی رضائی نام داشت از بطن او
یک پسر شد سید فیض الله و دختر شرعیه و بدیع النساء نام داشت ؛

سید عماد الدین پسر سوم سید محمد نام زوجه او وجیهه النساء بنت شیخ نظام گوری
نبیره سلطان التارکین است از بطن او بسیار اولاد شد۔ امّا در صد حیات نماند
پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام چشتی نام داشت۔ و با دختر سید نجم الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علاء الدین بن علم الدین کدخدا شد بیش ازین احوال
او معلوم نیست ؛

سید امام الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آورده
بود۔ امّا لاولد رفت ؛

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه او بی بی بزرگ النساء بنت فخر الدین
عرف سید بزازی بود۔ از وے دو پسر شدند حمید الدین و مجید الدین۔ و زوجه
دیگر بی بی عائشه هم سید مفرح الدین را بود۔ اما از وے اولاد نشد ❖

سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید نقی نام داشت و زوجه او مسماة بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود ❖

سید مجید الدین بن مفرح الدین از بطن مسماة سعادت بانو بنت قاضی ابو الفتح ساکن
سانبهر یک پسر شد که سید علام محی الدین نام داشت۔ و او را هفت دختران بودند
اول کفایت النساء که از سید نجیب الله نبیره سید حسام الدین بن علم الدین منکوحه
شد۔ اما از وے اولاد نشد۔ دوم نور النساء که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علاء الدین منکوحه شد۔ سوم رشیده بانو
که او امین الدین نبیره سید حسام الدین بن سید علم الدین منکوحه گشت چهارم صاحب
دولت که در عقد نکاح سید یونس بن سید وارث محمد بن شریف محمد بود۔ پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد نبیره سلطان التارکین منکوحه شد۔ ششم زینب النساء
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی نبیره سلطان التارکین منکوحه بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و در عقد نکاح سید تاج الدین بن وارث علی در آمده۔ اما از وے اولاد نشد
ذکر دختر هفتم سید محی الدین در مدائن معین نوشته نشاید که در کم سنی فوت شده باشد ❖

سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه او بی بی فرزانه بنت سید فخر الدین عرف
سید بزازی بود از وے یک پسر و یک دختر شد سید خرم نام که لا ولد رفت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منکوحه شد ❖

سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه خود از دهلی آورده بود۔ از وے

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر علام سے الدین بنا حال اولاد و بابل او معلوم نشد و مسماة کمال دولت بسید علام حسینی بن سید عماد الدین بن دیوان سید محمد منکوحه شده بود.

سید زین العابدین پسر دوم دیوان علاء الدین زوجه او بی بی رحمت بنت سید سالم الدین بن دیوان علم الدین بود و ازوے یک پسر شد سید صدر الدین و یک دختر بود سعادت بانو که از شیخ عبد القوی نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد و سید صدر الدین را زوجه عیشه بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بود ازوے یک دختر داشت رضیة النساء که در شیر خوارگی فوت شد. زن دیگر سید صدر الدین مسماة گلاب بی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین نبیره سلطان التارکین بود ازو سه پسران شدند اول سید عبد العلی دوم سید همت علی سوم سید وارث علی مخفی مباد که در آخر سید صدر الدین معه پسر خود مسمی عبد العلی بدیار شرعی رفته وفات یافت و پسر او سید عبد العلی به دهلی آمد. و زنے در نکاح خود آورده همونجا سکونت اختیار کرد.

سید همت علی پسر دوم سید زین العابدین از بطن بی بی سیف النساء بنت سید حمید الدین بن سید مصلح الدین یک پسر بود سید علن و یک دختر بود سعید النساء که از سید حمید الدین بن امین الدین منکوحه شد. و سید علن را سید ناصر علی بن سید وارث علی بمقام شهر بوندی شهید کرد. و سید علن را یک پسر بود ساتو نت علی که او لاولد برفت......

سید وارث علی بن سید زین العابدین از زوجه خود بود را بنت سید مجد الدین بن سید مفرح الدین بن فخر الدین بن دیوان علاء الدین شش پسر و سه دختر بوجود آمد دختر اول شمس النساء که از امین الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری منکوحه بود دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیز محمد نبیرهٔ سلطان التارکین منکوحه گردید۔ دختر سوم سراج النساء که در عقد نکاح سید علن بن سید بہت علی بن سید صدر الدین بن سید زین العابدین در آمده بود ✤

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیت بی بی بنت شیخ نور الدین منکوح بود امّا لاولد رفت ✤

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجهٔ او زلف النساء بنت شیخ رضا محمد نبیرهٔ سلطان التارکین او ہم لاولد رفت ✤

سید بہادر علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شد ✤

سید عزیز الدین پسر چہارم سید وارث علی زوجهٔ او مسماة شفیع النساء بنت شیخ غلام نبی نبیرهٔ خواجه سلطان التارکین بود۔ امّا از بطن او اولاد نشد۔ سه پسران از بطن کنیز بوجود آمدند۔ اول رمضان علی دوم محمد حسین۔ سوم امراؤ علی ✤

سید اشرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجهٔ او امانت النساء بنت سید علی ساکن مادھوپوره بود لاولد رفت ✤

سید لطف علی پسر ششم سید وارث علی زوجهٔ او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی نبیرهٔ سلطان التارکین بود۔ از وے سه پسران و دو دختران تولد شدند۔ دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکے بعد دیگرے به سلسلهٔ زوجیت شیخ امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد نبیرهٔ سلطان التارکین پیوست۔ و از ہر دو اولاد نماند ✤

سید رستم علی پسر اول سید لطف علی زوجهٔ او فہم النساء بنت شیخ الٰہی بخش بن شیخ شریف الله ساکن قصبه جھونجھنون بود از وے دو پسران موجود اند و کدخدائی ایشان در قصبه جھونجھنون شده است ✤

سید نجم الدین پسر دوم سید لطف علی نام زوجه‌اش قمر النساء بنت شیخ شهاب الدین ساکن
قصبه شیخوپورین است از وی یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین احمد
و نام دختر ظهور النساء که ظهور النساء در عقد نکاح شیخ نور احمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
مناقب الحبیب در آمده دختر دوم مسماة عظیم النساء به شیخ مولا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد
سید غلام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه او مسماة بختاور بانو بنت شیخ غلام رسول است
از وی یک دختر شد قمر النساء نام که در عقد مناکحت شیخ اصغر علی بن شیخ سلطان بخش
در آمده غلام حسین زن دیگر از شهر جهندی آورده بود نام او مسماة بهوری از قوم سقا که ازو
دو پسر دارد. اما مسماة بهوری به مرتبه ثانی در نکاح غلام حسین آمده باشد زیرا که مسماة بهوری
پیش ازین شوهر دیگر داشت. حال او معلوم نیست که مرده یا در حیات است الحمد لله که احوال
اولاد حضرت زین العابدین باختتام رسید +

سید فضل علی بن دیوان سید علاء الدین بن سید علم الدین زوجه او عفیفه بانو از دودمان
سلطان التارکین است از وی اولاد نشد. و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین بدست
حرامیان افتاده کشته. دیگر احوال ایشان از کتب شجره انساب واضح نشد. والله اعلم بالصواب +

سید حسام الدین پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر رحمة الله علیهم. چهار پسر و یک دختر
داشت. نام ایشان سید احمد، سید ضیاء الدین، سید جلال الدین، سید عظمت الله در طفلی
فوت شد. مسماة رحمت بانو +

سید احمد پسر اول سید حسام الدین زوجه او عفیفه سلطان بی بی بنت شیخ شاه محمد نبیره
حضرت سلطان التارکین است. از وی چهار پسران و دو دختران شدند دختر اول
خورشید بانو که از سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد و دختر دوم شریفه بانو که از سید
عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد +

سید محمود پسر اول سید احمد بن حسام الدین. سید محمود معروف به حبشی خان بود و او در عهد شاهی

منصب عالی داشت زوجہ او بی بی نصرت بنت سید عظمت اللہ بن سید حسام الدین بود
امّا اولاد نداشت ✣

سید امجد پسر دوم سید احمد بن حسام الدین زوجہ او بی بی شیخ النساء بود بنت سید جلال الدین
بن سید حسام الدین ازوے دو پسران و دو دختران بوجود آمدند - دختر اول نور النساء که به شیخ
عبد القوی نبیرہ خواجہ سلطان التارکین منکوحہ شد و دختر دوم را نام ننوشت شاید که در
صغر سن وفات یافت ✣

سید مجید الدین بن سید امجد در زمان طفلی فوت شد ✣

سید امین الدین پسر دوم سید امجد را زوجہ بود رشیدہ بانو بنت سید مجید الدین عرف شرف الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید علاء الدین سه دختران و دو پسران بوجود آمدند دختر اول
ساجدہ بانو که از سید بدیع الدین بن سید مجید الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح
منکوحہ شد - دختر دوم فضیلت النساء عرف بی بی چاند که در عقد مناکحت سید میران جی
عرف امام بخش بن سید عزت اللہ و سید در آمد ازوے یک پسر شد سید قمر علی و دختر سوم حمیدہ بانو
در عقد نکاح شیخ امین الدین سہروردی ناگوری نبیرہ قاضی حمید الدین در آمد ✣

سید قوام الدین پسر اول سید امین الدین او را از بطن بی بی نجابت[1] بنت قاضی سید حسن محمد
بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح دو پسر شدند اول قاسم علی دوم سید راحت علی - امّا
قاسم علی را اولاد نشد ✣

سید راحت علی پسر دوم سید قوام الدین از زن کفو خود دو پسر داشت سید کھبکو و
سید امام علی ✣

سید حمید الدین پسر دوم سید امین الدین زوجہ او سعیدہ بانو بنت سید ہمت علی بود
امّا حال اولاد او تحقیق نه رسید واللہ اعلم بالصواب ✣

[1] عله او را [illegible] بنت [illegible] گدا [illegible] دہلوی [illegible] سید [illegible] خویشی و رشته داری خاندان صاحب [illegible] ترک شد ۱۲

سید عبد الاحد۔ پسر سوم احمد بن سید حسام الدین وجہ عزت النساء از وے سہ پسران بوجود آمدند۔ خیر اللہ و نجیب اللہ و عظیم اللہ و زوجہ سید عبد الاحد عزۃ النساء من الام از آل و اولاد دیوان سید علاء الدین بود و من الاب از نسل خواجہ سلطان التارکین ناگوری بود ✤
سید عظیم اللہ را از بطن کنیز یک پسر بود۔ سید حمزہ و حال توالد و تناسل سید خیر اللہ و نجیب اللہ معلوم نشد ✤
سید نجم الدین چلکش پسر چہارم سید احمد حال او معلوم نشد۔ چنان شہرت دارد کہ بسفر ہندوستان رفتہ بود و باز نہ آمد۔ و قبر او بہ دہلی در جوار آستانہ عالیہ خواجہ نظام الدین نظام اولیا است ✤
سید ضیاء الدین پسر دوم سید حسام الدین بن سید علم الدین بن سید ابو الخیر او را از بطن زوجہ خود کہ از نسل سادات نواح پشاور بود دو پسر و یک دختر بوجود آمد۔ پسر اول را نام ننوشتند عرف سید پشاوری نوشتہ است۔ او را از بطن زن غیر کفو یک پسر شد شیر علی نام داشت ولا ولد فوت شد۔ پسر دوم سید ضیاء الدین۔ سید حمید الدین بود کہ زوجہ او دختر سید حسین بنت سید نعمت اللہ بودہ است۔ اما از وے ہم اولاد نشد۔ و نیز حال دو دمان زوجہ او تحقیق نشد رسید ✤
سید جلال الدین پسر سوم سید حسام الدین بن سید علم الدین زوجہ او از نواح افغانستان بود از وے یک دختر بود فیض النساء و پسران سید شہاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد اما ذکر سید غلام محمد ننوشتند در زمان صغر سن وفات یافتہ باشد ✤
سید شہاب الدین بن سید جلال الدین او را از زوجہ خود کہ بنت سید شمس الدین بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاہ بود و بخت دولت نام داشت یک پسر شد سید نصیر الدین و او را از زوجہ خود جمیعت النساء نام کہ بنت سید سراج الدین بن نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاہ بود یک پسر شد سید عزیز الدین از وے اولاد باقی نماند ✤

سید جمال الدین بن سید جلال الدین او را دختری بود لطیفه بانو که در عقد نکاح سید ضیاء الدین
بن ہدایت اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابوالفتح در آمد ❖

تتمہ ذکر اولاد سید حسام الدین بن علیم الدین

سید ابوالفتح سوم خواجہ سید علیم الدین بن خواجہ اکبر زوجہ او عصمت النساء بنت شیخ
شہاب الدین نبیرہ حضرت خواجہ ابراہیم ادھم بلخی در ۸۵۸ھ وفات یافت و چہار پسر گذاشت ❖
سید سراج الدین پسر اول سید ابوالفتح سجادہ نشین بود زوجہ شہ بیبی او بی بی رحیمہ بود از وے
سہ پسران و دو دختر بوجود آمدند۔ پسر اول سید منیر الدین۔ پسر دوم سید ظہیر الدین۔ سوم
سید سعید الدین۔ دختر اول ماہ بانو کہ از سید صدر الدین بن زین العابدین منکوحہ شد۔ دختر دوم
صاحب دولت کہ از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شاہ منکوحہ بود سال
وفات ۱۱۳۲ھ ❖

سعید الدین بن دیوان سراج الدین در زمان طفلی فوت شد ❖

سید ظہیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجہ او صاحب النساء بنت سید حبیب اللہ بن
عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود از وے دو پسر و یک دختر بوجود آمدہ در زمان طفلی وفات یافتند
و او لاولد رفت ❖

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجہ او بی بی صاحبہ بنت سید شرف الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاہ بود۔ از وے سہ پسران و دو
دختران شدند۔ دختر اول فخر النساء از سید عزت اللہ بن اسد اللہ بن ابوالفتح منکوحہ شد
دختر دوم سیف النساء از سید محسن بن سید خضر محمد بن نظام الدین منکوحہ شدہ
در سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت ۱۱۵۸ ہجری وفات یافت ❖

سید فخر الدین بن دیوان سید منیر الدین در صغر سن بمرض چیچک فوت شد ❖

سید فیض الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجہ او سعیدہ بی بی بنت شیخ جمال الدین بن
شیخ نظام الدین نبیرہ سلطان التارکین بود ازوے یک پسر و یک دختر بوجود آمد پسر شیرخوار
بعارضہ دردِ پہلو فوت شد و دختر بسالت النساء نام در عقد سید حمید علی بن دیوان سید
امام الدین درآمد۔

دیوان سید امام الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجہ عفیفہ او بی بی بنت النساء
بنت سید قمر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود کہ ازوے سہ پسران و
دو دختران بوجود آمدند دختر اول بی بی عصمت کہ در حالت صغر فوت شد دختر دوم بی بی
ولی النساء کہ بہ سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح منکوحہ شد اما از پسران وے سہ پسر سید اکبر علی و سید رضی الدین
و سید حسن در عالم طفلی فوت شدند سال وفاتش ۱۱۸۹ھ است۔

سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین زوجہ او بی بی بسالت النساء بنت سید فیض الدین
بن دیوان سید منیر الدین بود ازوے یک پسر شد سید ارشاد علی عرف سید نتھن و دو
دختران شدند امیر النساء و وجیہ النساء۔

سید ارشاد علی عرف نتھن بن سید حمید علی زوجہ او بی بی عصمت بنت سید عصمت اللہ
جی عرف امام بخش بود ازوے یک پسر تولد شد سید اشرف علی اما دختر سے اولاد ہم شد
و سہ دختران بودند بی بی بدرن - بی بی مینا - بی بی چھبندو - بی بی مینا در عقد نکاح سید
مظہر عرف میان منشو بن سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
درآمد و لاولد رفت و مسماۃ بی بی بدرن زوجہ منکوحہ سید نظر علی بن سید نوازش علی بن
سید شاہ علی بن سید فتح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ
بن سید ابو الفتح بود و بی بی چھبندو زوجہ سید امام علی بن سید محتشم علی سجادہ نشین بود۔

سید اشرف علی بن سید ارشاد علی معروف بہ نتھن زوجہ او بی بی چھوٹی بنت دیوان محتشم علی

سجادہ نشین بود. امّا از وی اولاد نشد و لاولد رفت ٭

سید اصغر علی بن دیوان امام الدین سجادہ نشین بود. زوجۂ او دختر سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود و نام آن بی بی خجستہ بانو. از وی دو پسران یک دختر شدند. سید ذو الفقار علی. و سید محتشم علی. و نام دختر ہدایت النساء و زوج شرعی بی بی ہدایت النساء سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود. در سنہ ۱۲۱۱ھ از این جہان فانی رخت رحلت بربست ٭

سید ذو الفقار علی بن دیوان اصغر علی سجادہ نشین بود. زوجۂ او بی بی امیر النساء بنت سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود. از وی پسر نشد. امّا دو دختران شدند. بی بی مومن بی بی سکینہ بی بی. زوج شرعی مومن بی بی سید مہدی علی سجادہ نشین بود. و زوج شرعی بی بی سکینہ سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود ٭

دیوان سید محتشم علی بن دیوان سید اصغر علی. زوجۂ او بی بی وجیہ النساء بنت سید حمید علی بن دیوان سید اصغر علی بود. دو پسر سید مہدی علی و سید امام علی سہ دختر بوجود آمدند. بی بی عمدہ بی بی زینب بی بی چھوٹی. زوج شرعی بی بی عمدہ سید نوازش علی بن سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح. و شوہر بی بی زینب قاضی سید قمر علی بن سید عصمت اللہ جی عرف امام بخش بن سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود. و شوہر بی بی چھوٹی سید اشرف علی بن سید ارشاد علی بن سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین بود. سال وفات سنہ ۱۲۳۳ھ

سید مہدی علی بن دیوان محتشم علی سجادہ نشین و صاحب عزم و احتشام بود. زوجۂ او بی بی مومن بنت دیوان سید ذو الفقار علی بود. امّا از وی اولاد نشد. از زن دیگر کہ داشت اولاد شد. دو پسر چہار دختران بوجود آمدند. نام پسران سید ہادی علی و سید اسد علی ٭

و در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج فوت شد*

سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی زوجه اول بی بی حمیده بنت سید ارشاد علی بن سید حمید علی بن سید دیوان امام الدین سجاده نشین بود از وے یک پسر سید سراج الدین زوجه دوم بی بی ولی النساء از دودمان پاک وے همے بنت شیخ شکر الله نبیره خواجه ادهم بلخی بود از وے چهار پسران و چهار دختران بوجود آمد نام پسران قاضی سید منیر الدین سید شفیع حسین و سید اصغر علی و پسر چهارم شش ماهه فوت شد۔ نام دختران جواهر النساء که سید محمد حسین بن سید نوازش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود و شوهر مزاج النساء سید قدرت علی بن سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح در صدر حیات است و دختر سوم امام النساء را زوج نبود و در آغاز عمر وفات یافت۔ و دیوان موصوف در سنه ۱۲۵۶ھ ازین دار فانی رحلت فرمود*

سید سراج الدین بن سید امام علی دیوان و صاحب سجاده بود زوجه اول مسماة لاڈلی بی بی بنت قاضی سید قمر علی بن سید عصمت الله عرف عالم بخش بن سید عصمت الله بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح اما از وے اولاد نشد زوجه دوم بی بی خیر النساء بنت شیخ عنایت الله بن شیخ شکر الله ادهمی فاروقیست از وے یک پسر بوجود بوجود آمد۔ دیوان سید غیاث الدین علیخان چشتی سجزی اجمیری که الحال سجاده نشین و صاحب مقام حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیا است طال الله عمره زوجه او بی بی رئیس النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان محتشم علی سجاده نشین تا الآن از وے اولاد نشد حبیبش فرزندش بخشا یکه نام و نشان اولاد و احفاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا برقرار و بر جا تا قائم بماند۔ اما از دیوان سید سراج الدین از بطن ثانی دیگر اولاد هم است۔ یک پسر سید نظام الدین و دو دختر جهانگیرن و حسینن بی بی که بفرزندان سید

شفیع حسین عم حقیقی ایشان درعقب مناکحت آمده اند یاد سید نظام الدین اولاد است
پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام اوست سال وفات سنه ۱۲۸۲ھ +
تاج حسین [illegible] الدین بن سید امام علی زوجه اولش بی بی بنت سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید [illegible] الله بن سید ابوالفتح از وے دو پسر و
پنج دختران بوجود آمد سید امام الدین دوم سید فیض الدین ثمره النساء در زمان صغر سنی
بمرد دختر دوم شبیر النساء [illegible] بمرد دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید
خدا حسین بن سید نوازش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید
هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابوالفتح در آمده بود اما از بطن وے اولاد نشده در عمر
نوجوانی برحمت حق پیوست دختر چهارم صغیر النساء زوجه شرعی سید شرف الدین بن سید
قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح است از وے یک پسر و یک دختر
دختر شده بود اما در طفلی وفات یافتند خدائے عزوجل بطفیل حبیب پاک رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم فرزند رشید بعمر دراز و اقبال و سعادت آثار نصیب نماید آمین
تمیز النساء دختر پنجم زوجه پاک شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین علی خان سجاده نشین
است حق سبحانه تعالی اولاد دهد و در حفظ و حمایت دارد قاضی سید منیر الدین را زوجه دیگر
هم بود علیم النساء بنت سید [illegible] الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح اما از وے اولاد نشد و او در زمان صغر سنی از زمان
آگهی وفات یافت زن سوم از قوم مرهٹه است که بشرف اسلام مشرف گشته بزوجیت قاضی
سید منیر الدین در آمده از بطن او دو پسر و دو دختر شدند پسر سید شهاب الدین و سید ضیاء الدین
نام دختران سکینه بی بی و امة الله رکهی سکینه بی بی به سید اولاد حسین بن سید شفیع حسین
بن سید امام علی بن دیوان غضنفر علی منکوح شده و امة الله رکهی به سید رشید الدین بن سید
نظام الدین بن دیوان سراج الدین منسوب است سال وفات سنه ۱۲[illegible]ھ +

سید فیض الدین پسر قاضی سید منیر الدین حیف کہ بہار گلشن شباب بسموم شدید وداع حضرت برہان الدین نہادہ در صغر سن برحمت حق پیوست ٭

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین جامع اوراق معین الاولیاء است و بمنصب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنری بمشاہرہ چہار صد روپیہ مامور است زوجہ شریعہ او بی بی گھسیٹی بنت سید قدرت علی بن سید بدالدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است ہنوز اولاد ندارد حق سبحانہ تعالے بتصدق رسول و اہلبیت رسالت حضرات صوفیہ صوت و طریقت اولادش بدہد و بسیار زندہ و از بلائے حوادث روزگار مصئون و محفوظ دارد آمین بحق شہ الہ والہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ٭

شفیع حسین بن سید امام علی بن ولد ابن محتشم علی زوجہ شریعہ او بی بی چھوٹی بنت سید فتح علی بن سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود از بطن او یک پسر شد و شیر خوارہ بمرد و مادرش ہم بہت دق ہمراہ آن زبان وفات یافت و ایشان را از زن دیگر اولاد ہست سید امداد حسین و سید الطاف حسین و سید اولاد حسین و سید صفدر حسین و سید اکبر حسین و سید افتخار حسین ٭

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ولد ابن سید محتشم علی زوجہ او نصیب النساء بنت سید بدالدین بن قطب الدین نبیرہ شمس الدین بن سید ابو الفتح بود از وے یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد و مادرش ہم از ینجہان سے بنیاد ناشاد رفت الحال سید اصغر علی زن دیگر دارد و ہم اولاد نیست الحمد اللہ کہ

تمام شد ذکر اولاد سید سراج الدین بن سید ابو الفتح

سید شمس الدین پسر دوم سید ابو الفتح کہ پسر سوم خواجہ سید علم الدین است زوجہ او خورشید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از وے سہ پسران و سہ دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید محب الدین سہ دختران لطیفہ بانو

ضیاء النساء که در زمان صغر فوت شدند دختر سوم حفیظه بانو از سید هیبت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه سید ⁂

سید قمر الدین بن سید شمس الدین زوجه او بی بی خیر النساء بنت سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود دو پسر و سه دختر داشت نام پسران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء دوم سیف النساء که هر دو بزمان خوردی فوت شدند سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن دیوان منیر الدین بن دیوان سراج الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد و هر دو پسران بدر الدین و سعد الدین طفولیت فوت شدند ⁂

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح زوجه او زیب النساء بنت سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود. چهار پسر و دو دختر داشت نام پسران سید غیاث الدین. سید عظیم الدین سید نظام الدین سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیز النساء هر دو در حال غیر آگهی و صغر وفات یافتند ⁂

سید غیاث الدین بن سید نجم الدین زوجه او سیف النساء بنت سید محمد بن سید احمد بود از وی دو پسران شدند و یک دختر شد نام پسران سید فصیح الدین و سید قوی الدین. اما سید قوی الدین و یک دختر که نام معلوم نیست در طفلی فوت شد ⁂

سید فصیح الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن ابو الفتح زوجه او علی النساء بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از وی یک پسر سید مظهر علی عرف میر مینڈو که بسفر رفته بود و خبر اش باز نه آمد مفقود الخبر است ⁂

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح زوجه اول بی بی شایسته بانو بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از بطن او یک پسر شمه بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم بعارضه تپ دق وفات یافت و زوجه دوم بی بی رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری بود از وی دو پسر شدند

سید قطب الدین و فرید الدین ؁

سید قطب الدین بن سید عظیم الدین زوجہ او بی بی فہمیدہ بنت سید حفیظ اللہ بن سید
ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح از بطن او سید بدر الدین و سید نصیر الدین دو پسر
بودند۔ دختر نبود ؁

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجہ او بی بی سکینہ بنت دیوان سید ذو الفقار علی
بن دیوان سید اصغر علی لا اولاد رفت ؁

سید بدر الدین بن سید قطب الدین زوجہ عظیم النساء بنت سید نوازش علی بن سید شاہ علی
بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید
ابو الفتح بود از وے یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم النساء نصیب النساء
و مسماۃ علیم النساء زوجہ اول قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی خان
بود لیکن در عین شباب برحمت حق پیوست و مسماۃ نصیب النساء در عقد نکاح سید اصغر علی
بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی در آمدہ بود ؁

سید قدرت علی بن سید بدر الدین زوجہ او مزاج النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی
بود از وے سہ پسران و سہ دختران بوجود آمدند اما دو پسر و دو دختر بعالم صغر سن وفات
یافتند۔ و یک پسر و یک دختر باقی ماند۔ پسر شرف الدین کہ زوجہ او صغیر النساء بنت
سید قاضی نصیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است۔ و نام دختر بی بی
گھسیی کہ در عقد مناکحت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین است ؁

سید فخر الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح۔ زوجہ او لطیف النساء بنت غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ
بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود از بطن او یک پسر بود و یک دختر۔ نام پسر سید مظہر الدین

که زوجه او شرف النساء بنت سید فتح علی بن غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابو الفتح بود آنا لاولد فوت سید و یک دختر بود بی بی فرخنده او هم فوت شد و از بطن او اولاد نشد ❊

سید حمید الدین پسر سوم سید شمس الدین بن سید ابو الفتح از زوجه او که صحیح النسب بود یک پسر شد سید بدیع الدین که به سفر رفته بود و مفقود الخبر است ❊

سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بن سید حسام الدین از وی چهار پسر شد و دو دختر پسر شدند و دو دختر پسر اول هدایت الله پسر دوم حفیظ الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند و نام دختران خیر النساء و زینت النساء زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح بود و شوهر زیب النساء عرف جھبو بی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح بود ❊

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجه حفیظه بانو بنت سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود سه پسر شد و سه دختر دختر اول ظفر النساء که از سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء در زمان خردی فوت شدند ❊

سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجه او دل آسته بانو بنت شیخ بزرگ نبیره شاه حمزه و هر سوی بود از وی یک پسر شد سید مسیح الله و یک دختر فهمید النساء که به سید قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح منکوحه شد ❊

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجه او هدایت النساء بنت دیوان سید اصغر علی سجاده نشین بود از وی یک پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمید النساء که به سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد ❊

سید [illegible] ظفر الدین زوجه او [illegible] بانو بنت سید [illegible]

سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ زوجہ او بی بی کمن بنت سید غلام معین الدین بن سید قلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابوالفتح بود ازو یک پسر شد ✤

سید نوازش علی بن سید شاہ علی زوجہ او بی بی عمدہ بنت دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود. ازو دو پسر شدند و سہ دختر نام پسران سید نظر علی و سید فدا حسین و نام دختران عظیم النساء کہ زوجہ سید نذیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابوالفتح بود. دختر دوم چھوری بی بی کہ زوجہ سید حسین علی بن کرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح بود سوم دختر ہدایت النساء کہ ناکتخدا فوت شد ✤

سید نظر علی بن سید نوازش علی زوجہ او بی بی بدر النساء بنت سید ارشاد علی عرف سید شیخن بن سید علی بن دیوان امام الدین سجادہ نشین بود. ازو اولاد نشد لاولد رفت ✤

سید فدا حسین بن سید نوازش علی زوجہ او جواہر النساء بنت سید امام علی بن دیوان سید محتشم سجادہ نشین است ازو یک پسر و چند دختران شدند. اما پسر باقیست و دختران بزمان صغر وفات یافتند ✤

سید ضیا حسین بن سید فدا حسین زوجہ او مسماۃ منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود. در عالم جوانی ازین دار فانی برفت و سید رضا حسین را ہنوز زوجہ دیگر بہم نرسیدہ ✤

واضح باد کہ زمانیکہ سید مسیح اللہ بعد وفات زوجہ خود ترک اجمیر کردہ بہ دہلی رفت زوجہ دیگر خواست وازو سید کرم علی و سید فضل علی بوجود آمدند کہ اولاد ایشان در موضع چھولکوٹہ ضلع گوڑگانوہ موجود است ✤

سید ضیاء اللہ پسر دوم سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح زوجہ او لطیفہ نو

بنت سید جمال الدین بن جلال الدین بن حسام الدین بن خواجہ سید علم الدین بود. از وی یک دختر
نام پسر مکرم علی و نام دختر ستّ نصیرہ بانو عرف بی بی کھولا کہ زوجہ اول سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابوالفتح بود۔

سید مکرم علی بن سید ضیاء اللہ زوجہ او فہیم النساء عرف بی بی مدو بنت سید
غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن ابوالفتح بود. از وی یک
پسر بود سید حسین علی کہ بسفر رفت و مفقود الخبر شد و یک دختر بود صاحب النساء کہ بہ
شیخ نظام الدین نبیرہ خواجہ سلطان التارکین منکوحہ شد۔

سید کلیم اللہ پسر سوم سید ہدایت اللہ در زمان صغر سنی فوت گردید۔

سید اطیع اللہ پسر دوم سید عطاء اللہ بن سید ابوالفتح زوجہ او عفیفہ بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود. از وی یک رزق اللہ پسر بود و یک پسر در زمان خردی فوت شدہ و نام
دختر بی بی صاحب النساء کہ بہ سید ظہیر الدین بن دیوان سید سراج الدین سجادہ نشین منکوحہ
شد لیکن از وی اولاد نشد۔

سید رزق اللہ بن سید اطیع اللہ زوجہ او لطیفہ بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نبیرہ خواجہ سلطان التارکین ناگوری بود. از وسہ دختران شدند۔ دختر اول
لطیفہ بانو عرف زمرد النساء بہ سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شدہ لاولد رفت
و دختر دوم رحمت بی بی کہ بہ سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ
بن سید ابوالفتح منکوحہ شد۔ و دختر سوم الفت بی بی کہ بہ سید عصمت اللہ عرف امام بخش
منکوحہ شد و از سید رزق اللہ اولاد پسرے نبود۔

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء اللہ بن ابوالفتح

سید اللہ بن سید ابوالفتح بن خواجہ علم الدین۔ زوجہ او خواجہ مبارک خاتون بنت شیخ
محمد فرید بن شیخ عبد المومن نبیرہ خواجہ سلطان التارکین بود. از وے پنج پسر شدند

ار دختر نام پسران سید عصمت الله که بزبان طفلی فوت شد دوم سید محمد حسن سوم
خلیل الله چهارم سید عزت الله پنجم سید عبد الجلیل که در زمان طفولیت وفات
یافت نام دختران مهر النساء و نام سه دختران دیگر در این جا ننوشتند احتمال کل
و صغر سن وفات یافتند اما شوهر بی بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نبیره خواجه سید سلطان اتکین بود +

سید حسن محمد بن سید اسد الله قاضی شهر اجمیر بود زوجه اولش بنت بیگم بانو بنت
شیخ نجم الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود از وی یک پسر بوجود آمد و به صغر سنی
وفات یافت زوجه دوم او مسماة محمد دانه خانم بنت میرزا گدا بیگ دهلوی بود از وی یک دختر
و سه پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن امین الدین بن سید امجد
منکوحه شد نام پسران اول رضی الله حسن که بطفلی فوت شد دوم سید حسن علی
او را از زوجه خود یک پسر مکرم علی و یک دختر شد که نام او بی بی عزت و به سید قاسم علی
بن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید امجد منکوحه شده بود اما بی بی نجابت و
عمی مکرم علی هر دو لا ولد رفتند +

سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر اما هر چهار
دختر بزبان طفلی فوت شدند +

سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله زوجه او بی بی رحمت بنت سید رزق الله
بن سید سعد الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود از وی یک پسر شد سید
شاه علی و چهار دختر کریم النساء و لطف النساء و فهیم النساء شوهر کریم النساء سید شاه علی
بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابو الفتح بود دوم لطف النساء زوجه او سید منیر الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود۔ سوم فہیم النساء عرف مُدو بی بی شوہر او سید کرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح دختر چہارم بی بی فاخرہ عرف بی بی جھنڈو قبل از شباب فوت شد و نوبت مناکحت نرسید ⁂

سید فتح علی بن غلام معین الدین۔ زوجہ اول شریفہ بی بی عرف بی بی پکھو بنت سید ضیاء الدین بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح بود از وے یک دختر شد شرف النساء شوہر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح۔ اما سید فتح علی را زوجہ دوم بود بی بی فضیلت النساء بنت شیخ لعل محمد نبیرہ خواجہ ادھم بلخی از وے دو پسر و دو دختر بوجود آمدند نام پسران سید احسان علی و سید گوہر علی کہ ہر دو در زمان طفولیت درگذشتند۔ نام دختران بی بی ننھی و بی بی چھوٹی کہ بہ قاضی سید منیر الدین و سید شفیع حسین پسران سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین منکوحہ بودند ⁂

مولف۔ سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح را دو زوجہ دیگر بودند زن اول نان بی بی سکنہ دہلی کہ از وے تنک پسر شد سید نجم الفتح و چہار دختران نور النساء و حرمت النساء و نام دو دختران بقیہ معلوم نیست۔ زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود از وے دو پسران شدند و سید عبد الوہاب و سید میرزا بیش ازین احوال ایشان معلوم نشد ⁂

سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح زوجہ او فخر النساء بنت دیوان سید منیر الدین سجادہ نشین بود از وے دو پسر و سہ دختران بودند۔ اول دختر جمعیت النساء کہ در زمان صغر فوت شد دوم شائستہ بانو کہ بہ سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود سوم خجستہ بانو زوجہ دیوان سید اصغر علی سجادہ نشین۔ نام پسران سید نصر اللہ کہ در طفلی فوت شد ⁂

سید عصمت اللہ عرف سید امام بخش بن سید عزت اللہ زوجہ اول بی بی زلفت بنت زرق اللہ بن سید اصطفیٰ اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابوالفتح از وے یک دختر شد بی بی عصمت نام۔ و دوم او کھوندا بی بی بنت سید امین الدین بن سید محمد بن سید احمد بن سید حسام الدین بن خواجہ علم الدین از بطن او یک پسر شد سید قمر علی +

سید قمر علی بن سید عصمت اللہ بن سید عزت اللہ۔ زوجہ زینت النساء بنت دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین از بطن او یک دختر تولد شد لاڈلی بی بی شوہر او دیوان سید سراج الدین سجادہ نشین بود۔ و شوہر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف سید چھن بن سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود +

ذکر اولاد

سید معین الدین رابع بن خواجہ ابوالخیر بن خواجہ معین الدین ثالث از وے یک پسر شد سید مبارک عرف دیوان شاہ۔ واز وے سہ پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید نظام الدین۔ سید نجم الدین۔ سید احمد۔ و نام دختر بی بی عصمت +

سید نظام الدین۔ نام مادر او بی بی انبیا خواہر مخدوم الہند و نام زوجہ او جان بی بی بنت شیخ محمد افضل نبیرہ شاہ حمزہ و ہر سہ از بطن وے سہ پسر و چہار دختر آمدند۔ نام پسران شرف الدین عرف شرف محمد۔ دوم خضر محمد۔ سوم شمس الدین کہ در طفولیت فوت شد نام دختران بی بی فاطمہ و بی بی آمنہ و بی بی گلاب - بی بی ہدیہ +

شرف محمد پسر اول سہ پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد۔ سید وارث محمد۔ سید مودود +

سید خلیل محمد یک پسر داشت کہ لاولد رفت و یک دختر داشت مسماۃ دولن کہ از وے یک پسر شد شرف الدین و لاولد رفت +

سید وارث محمد۔ پسر دوم۔ دو پسر داشت۔ خواجہ بخش و معین الدین بخش سید خواجہ بخش

لاولد رفت و از معین الدین بخش چہار پسران شدند محمد بخش خدا بخش و نبی بخش ہر سہ
لاولد رفت شدند الٰہی بخش را یک پسر شد حسین بخش و اولادہم لاولد گذشت۔
سید موقعہ دو پسر سوم دو پسر داشت محمد علی و سید علی کہ ہر دو لاولد گذشتند۔
بی بی صاحب دولت بنت سید محمد زوجہ دیوان سید منیر الدین سجادہ نشین بود و
بی بی بخت دولت دختر دوم در حبالہ عقد سید شہاب الدین بن سید جلال الدین در آمد۔
سید خضر محمد پسر دوم سید نظام الدین بن سید مبارک دیوان شاہ از وے سہ پسر
یک دختر شد نام دختر دولت بی بی کہ لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن و سید محمد مقیم
سید علی اکبر و سید محمد مقیم لاولد رفت۔
سید محسن بن خضر محمد دو پسر داشت شمس الدین و نظام الدین از سید نظام الدین دو
پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی آغا میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید وزیر علی
دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم و صاحب بیگم زوجہ سید واحد علی بود کہ از وے
یک پسر موجود است و وزیر بیگم را زوج شرعی سید احسان علی جاگیردار ضلع ہتھی کھیڑہ بود
کہ از وے سہ پسران و یک دختر بوجود آمدند۔
سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید حیدر علی و سید سعد الدین از
سید حیدر علی دو پسر و دو دختر بوجود آمدند سید امیر علی و سید خدمت علی از سید امیر علی
یک پسر بود سید غفور علی کہ لاولد فوت شد و از سید خدمت علی دو پسران شدند و دو دختران
پسر اول سید راجعلی کہ در صدر حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
بود کہ لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم سید شمس الدین دو پسر داشت سید حسین علی
و سید واحد علی از سید حسین علی و سید واحد علی۔ از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
عبد العلی و سید عبد الکریم۔ و از سید واحد علی یک پسر در صدر حیات است و سید نجف حسین نام است
سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و یک دختر داشت نام پسران فتح علی و

و امیر الدین۔ امّا از امیر الدین اولاد پسرے نشد و از فتح علی یک پسر و سہ دختر بوجود آمد۔ نام پسر سید محمد علی کہ از و اولاد پسرے نشد و یک دختر شد کہ او ہم لاولد رفت ۔

سید نجم الدین بن سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین رابع۔ دو پسر و چہار دختر داشت نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد۔ اما سید سلطان محمد لاولد فوت شد و از سید نظر محمد دو پسر بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید سراج الدین و محمد حیات اما سراج الدین لاولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر بوجود آمدند و دو دختر۔ نام پسران سید غلام امام و سید محمد تقی۔ امّا از سید محمد تقی اولاد پسرے نشد و چہار دختران بوجود آمدند کہ از بطن ایشان توالد و تناسل جاریست اما سید غلام امام یک پسر داشت نام سید علی اردو۔ یک پسر شد و سہ دختر۔ نام پسر سید نادر علی کہ اولاد پسرے نداشت و از بطن دختر او کہ زوجہ سید خدمت علی بن سید بندہ علی بود اولاد باقیست ۔

سید خواجہ احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین رابع۔ او را پسر نبود۔ چہار دختر داشت سعیدہ بی بی۔ عائشہ بی بی۔ بزرگ بی بی۔ عابدہ بی بی۔ اما سعیدہ بی بی زوجہ سید برہان و بی بی عائشہ زوجہ سید سبحان نارنولی بود کہ از بطن ایشان اولاد کثیر باقیست و بی بی بزرگ بہ شاہ حسین بن شیخ صادق محمد اولاد شیخ لطف اللہ نام نارنول منکوحہ شد و بی بی عابدہ اسم با مسمے بود و بعبادت و ریاضت درگذشت و شوہر نخواست ۔

مولف۔ بر ضمائر ارباب دانش و بصیرت مستور و محتجب نماند کہ از باستان ہنجار روزگار بر این منوال بودہ است کہ فرمانروایان کشور دولت دنیا را۔ با تاجوران مملکت فقر و فنا منازعتے و خصومتے پدید آید چنانچہ در ہر زمان و مکان صاحبدلان آرب دستگاہ و خداوندگان حق آگاہ را آفتے عظیم و حالتے سقیم روے دادہ است۔ جائیکہ حسین علیہ السلام بود۔ بہ یزید لعین را ہم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زہے بنیاد خلوص و محبت قرار دادند لاجرم زحمت کشیدن و بعزلت آرمیدن طریق بزرگان دین بودہ است و از ینہا۔ ہر یکے را دشمنے صعب روے نمودہ است حضرات خواجگان و منتسبان خواجگان ما را کہ دردمندان

دور دطلب بوده اند بیشتر اینچنین حادثات سانحات و پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکے و از
بسیار اندکے بر سبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشات خواهد بود کما قال فی سیر الاقطاب
قاضی صادق و قاضی عماد دانشمندان دهلی به آنحضرت مخالف گشتند و بسلطان گفتند
که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع مے شنوند با آنکه در شرع مقدس حرام است
و خواجه قطب الدین هنوز ریش هم نیاورده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخانقاه
حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجه دست بسته
استاده بودند قاضی عماد بسوے حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که امرد را نه شاید که در
مجلس سماع حاضر باشد آنحضرت فی الفور هر دو دست مبارک خود بر روے مطهر خود بسم الله الرحمن الرحیم
گفته فرود آورد و فرمود آرے امرد را نشاید که در مجلس سماع حاضر گردد یا اهل سماع ایم و سماع را
مباح میگوئیم خلق چون چنان بدیدند معترف و معتقد گشتند آن نااهلان سیاه دل دهشت
خوردند و پیش آمدن نتوانستند و واپس رفتند و مصلحت کردند که اگر این فتنه فرو نه نشست تا
قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجهولان ناحق شناس بحضرت خواجه و قاضی حمید الدین گفته فرستادند
که ما قاضی و صدر جهانیم شما آمده بدار العدالت حاضر شوید و عذر آنکه خلاف شرع میکنید
باز بگوئید یا تائب شوید بمجرد استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که اے
حرافان سے مانید یا زیر زمین رفتن میخواهید قاضی حمید الدین آنحضرت را گرفت
خواجه فرمودند اے قاضی تیر به هدف اجابت رسید پس فردا گفته فرستادند که فردا عرس پیران است
مهلت دهید تا سماع بشنویم پس فردا هم علما را حاضر آرید اگر سماع درست خواهد بود خواهیم شنید
و گرنه توبه خواهیم کرد قاضی و صدر جهان چون این جواب شنیدند قبول کردند بشرط اینکه
غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگرے سماع نه شنوند در آن
هنگام قلعه دهلی دو دروازه داشت شرقی و جنوبی در خانه و خانقاه هر دو بزرگوار درون قلعه
بود قاضی صادق و عماد بر سر دروازه صد صد نفر نشاندند تا کسے را راه نه دهند مبارک نام

خادمے بخدمت آنحضرت عرض نمود کہ بدو شہر مردم شنیدہ اند تا کسے نہ آید طعام بنہیم یا نہ قاضی
حمید الدین گفت دو چند طعام پختہ کنید کہ از بہرہ است کہ خلق را مجلس با منع کند۔ حضرت خواجہ
فرمود کہ قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آمدہ اند بیخود ہستند کہ زود از جہان سفر کنند پس مبارک
خادم رفت و استعداد طعام کرد و قاضی حمید الدین دوگانہ ادا نمود و گفت برادرم شیخ الاسلام
حضرت شیخ بہاء الدین زکریا صاحب است اینک از ملتان میرسد درین اثنا آن بزرگوار
از راہ در مشرق آمدہ دربانان گو رسیدند۔ پس حضرت خواجہ خبر نمود کہ برادرم جلال الدین تبریزی
نیز مے آید۔ وے از دروازہ جنوبی در رسید دربانان گو رسیدند۔ پس سماع در دادند و جہان
غلغلہ شد کہ صدائے آن بگوش قاضی صادق و عماد افتاد۔ حیران شدند و گفتند کہ بارہا در
خانقاہ خواجہ قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شدہ لیکن ہمچنین غلغلہ ہرگز نشنیدیم کسے را
فرستادند کہ خبر بیارد آنکس برفت و دیدہ آمدہ و گفت مردمان آنقدر جمع شدہ اند کہ
جائے مردن از ہجوم تنگ گردیدہ و محفل سماع گرم است۔ قاضی صادق و عماد چون اجل
فرا گرفتہ بود خود را ضبط کردن نتوانستند و حیران شدہ گفتند کہ حالا ایشان را فرصت دادن
خوب نیست برویم و بحضور خلایق ایشان را از سماع باز داریم۔ پس آن ہر دو جاہلان بیباک با جماعت
بسیار آمدند حضرت خواجہ در سماع بود و قاضی حمید الدین دست بستہ ایستادہ و جمعی کثیر در گریہ
درین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن افتاد فرمود "ہمانجا باشید اے سنگدلان"۔ ہر دو ہمانجا
استادہ ماندند۔ ہر چند در غضب گشتند و خواستند نزدیک شوند۔ پائے آنہا چون ستونی کہ در
زمین نصب کنند محکم شدند تا آنکہ حضرت قطب الاقطاب در سماع بود ہمچنان استادہ بودند
و بعد اقامت نظر حضرت خواجہ بر آنہا افتاد فرمود کہ بیائید اے برادران وداع شوید۔ الا لذت
سماع ہم پارہ بخشید تا در دل شما حسرت باقی نماند بعد ازان سفر کنید۔ سخن آن حضرت بہ ہر دو اثر کرد
و در گریہ شدند۔ و در تواجد آمدند و بعد از دیر بہوش آمدہ سر در پائے حضرت خواجہ نہادند و گفتند واللہ
جل جلالہ ما از سر سماع آگاہ نبودیم این خود نعمتے است از انعامات ایزد جل شانہ حضرت خواجہ فرمود

که اقرار حالا چه سود دارد ـ چون کار از دست رفت" پس آن هر دو کس پشیمان نزد سلطان رفته تمام
ماجرا عرض نمودند ـ و همان روز بمردند ◆

منقولست

از اخبار الاخیار مولفه حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی البخاری رحمة الله تعالی علیه که سلطان
قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین رومی بود ـ روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشائخ خواجه نظام الدین اولیاء قدس سره ـ به رسم فاتحه برفت ـ سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود اما تعظیم حضرت سلطان المشائخ نکرد و جواب سلام هم نداد ـ آورده اند
که وقتیکه حضرت خواجه فرید مسعود رحمة الله علیه در اجودهن رسید ـ قاضی شهاب الدین
که در آنجا بود و منصب طلبی میکرد از ورود حضرت خواجه کساد بازاری خویشتن تصور دیده خلاف
ورزیده ـ و به حاکم ملتان حکایت ها رسانید ـ که اصلی نداشتند ـ و بزور و فتور میخواست که بنای قیام
حضرت خواجه را از آنجا بر کند ـ چون حاکم ملتان بر تحریر و تقدیر قاضی مذکور التفاتی نفرمود
و انجام کار غیر از خجالت و ندامت به دستش نیامد بکشتن حضرت خواجه علیه الرحمة سعی موفور
بکار برده قلندری را بطمع زر مامور کرد ـ روزی که فرصت وقت دریافته قلندر از در در آمد
حضرت خواجه علیه الرحمة بنور باطن بر شناعت مقصدش کشف فرموده به خادمی که حاضر خدمت
بود امر فرمودند که تا او را برآرند ـ آورده اند که با حضرت سلطان المشائخ سلطان قطب الدین را
خصومتی بود و مدام در آزار ایشان نظر میداشت روزی به سلطان المشائخ حکم فرستاد که
کم از کم بخدمت بادشاه بهر غره ماه باید رسید ـ اگرچه حضرت سلطان المشائخ بر این حکم
هیچ التفات نه فرمود ـ اما دیگران که در کمین گاه نفاق و عناد بودند خاطر بادشاه را
مشتعل ساخت غایت آنکه اگر بوقت مقرره حضرت سلطان المشائخ بخدمت بادشاه نخواهد
رفت غیرت اولوالامری بادشاه تاب نیاورده در آزار حضرت سلطان المشائخ دقیقه نخواهد گذاشت

اما ازان روکه به ناحق در آزار مردان حق کوشیدن و در چشم زدن دولت صد ساله را پایمال میکند پادشاه
را مرگ مفاجات در گرفت و بروز غره ماه باشارت خضر خان از دست کسی کشته شد و از دولت دنیا و حسنات
عقبی محروم و ناکام برفت +

صاحب اخبار الاخیار می نویسد سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین چراغ دهلی را باین کمال نسبت که داشت
ایذاها کردی و در سفرها همراه خود گردانیدی گویند که او را وقتی جامه دار خود گردانیده بود و این
همه ها بموجب وصیت پیر خود تحمل کرد و دم نزد رحمة الله علیه وقتی سلطان محمد تغلق بجای
نصیر الدین محمود خوان طعام فرستاد و در آوندهای زر و نقره و باعث فرستادن این جز
ایذا نبود یعنی اگر ابا آورد و طعام را نخورد همین را ماده ایذا سازم اگر بخورد بگویم که در کاسه
زرین خوردی و نامشروع کردی خدمت شیخ هیچ نگفت تختی از کاسه زرین که در آن بود برآورد
و بر دست نهاده خورد بماند سلطان خائب و خاسر ماند. شاه جلال گجراتی که صاحب کشف و
کرامات بود و در ظاهر و باطن مرتبه عظیم و منزلتی رفیع داشت میگویند که اصل وی از ولایت
گجرات است و در گور بنگاله بر تخت نشسته حکم کردی چنانکه پادشاهان می نشینند و حکم میکنند
پادشاه گور او را شهید کرد از جهت توهم و دغدغه که قول غرض گویان بخاطر او راه یافته بنقل است
که چون قاتلان خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند شمشیر میزدند شیخ میفرمود یا قهار
یا قهار. چون تیغ بر وی زدند گفت یا رحمن و بر همین کلمه جان بحق تسلیم کرد. گویند سر او
بر زمین افتاده بود الله الله میگفت رحمة الله علیه +

منه

شیخ شهاب الدین حق گوی پسر شیخ فخر الدین زاهد است و را حق گو ازان لقب است که
سلطان محمد تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او از گفتن این مضمون ابا کرد که ما ظالم را
عادل نتوانیم گفت سلطان محمد تغلق او را از قلعه دهلی در زیر انداخت قبر او هم در زیر قلعه است +

از صاحب منتخب التواریخ ملا عبد القادر بدایونی

واقعات زمان اکبر شاه بادشاه که با بزرگان و مشائخان بظهور پیوست این است و دران ایام
شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خراباتی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با اخبار فرنگیان
در بحث انداختند و او را باب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند۔ شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من با معارض خود در آییم و هر که به سلامت بر آید حق است همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی
زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
در بکر فرستادند تا همانجا درگذشتند۔ و همچنین خیلی از مشائخ و فقرا را بجاها فرستادند و
همچنین شریعت و دین اسلام در روزها جدا جدا باختراع نام نهاده بودند نبیرهای شیخ ادهن را
از کبار مشائخ جونپور با اهل و عیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند یک دو کس در انجا
درگذشتند و بعضی تا الحال بعسرت میگذرانند۔ همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین
قدس سره را که تسلیم خاطر خواه نمیکرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از فتحپور به بهانه دستور
کورنش باستغنا نمودن و ادای نیت خلاصی او و فهمیده در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو
نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور
ساخت و همه را طلبیده از انجا روانه که زمین بوس بجا آوردند حاضر زمان طلبید بسته حکم
خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهای او را در حبس خانه که نسبت با خانخانان بر آوردند و در بهکر فرستادند و شیخ حسین را باز حکم

مدد معاش دیگر فرموده نامزد آنجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی

وله منه

شیخ عبد النبی صدر الصدور ولد شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس گنگوهی است چند مرتبه بمکهٔ معظمه
و مدینهٔ طیبه رفته علم حدیث اخوانده و بعد ازان که باز گشته آمد او روش آبا و اجداد کرام سماع و غنا
منکر بوده و بروش محدثین سلوک می نمود و به تقوی و به طهارت و نزاهت و عبادت ظاهری
اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین و مدد معاش و وظائف و اوقاف
بخلائق بخشید چنانچه در زمان هیچ پادشاهی هیچ صدری باستقلال نه گذشته و عشر عشیر
این کار داده نه داده و پادشاه را چندگاه بنسبت به او آنچنان اعتقاد پیدا شده بود که کفش
پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سائر علماء نفس حیله گر که شعر

خویشتن را علما کرده لقب جاهلانند همه جاه طلب

و اعظم اسباب هبوط او این بود که زمانیکه پادشاه در سفر بانسواله فتحپور اقامت نمودند
قاضی عبد الرحیم قاضی متهرا استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمول متمردی ازان قصبه مصالح
عمارت مسجدی را که تعمیر آن میکردم بستم کنم برده بتخانه بنا کرده و چون معارض و متعرض او شدم
بروش استهزا در حضور خاک در دهانش بازبان بنسبت نبی علیه السلام کشاده و اهانت گوناگون
باهل اسلام رسانیده چون طلب رسید آن برهمن بطلب شیخ نیامده بیربر و شیخ ابو الفضل را فرستادند
و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود بعرض رسانید و گفت که سب بتحقیق ازو
بوقوع پیوسته و علما بعضی قتل بعضی به تشهیر و مصادره او قائل شده دو فریق گشتند
درین باب گفتگوی بسیار بود و چون شیخ از پادشاه رخصت قتل او میگرفت بصریح نمیدادند
و در پرده میگفتند که سیاسات شرعی تعلق بشما دارد از ما چه می پرسید و همین مدتی باین
تقریب در بند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ
درمیان بود چون مبالغهٔ شیخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن همانست که گفته ایم شیخ

بمجرد رسیدن بمنزل حکم بقتل او کرد. و چون این معنی بعرض رسانید خیلی در هم و برهم شدند و اهل حرم
از درون و سایر مقربان هنود از برون گفتند که این ملایان را شما نوازش بسیار نمودند که کار ایشان
حالا بجای رسیده که ملاحظه خاطر شما هم نمیکنند و بی حکم برای اظهار حکومت و جاه خویش مردم
را بقتل میرسانند. و چندان مقدمات گوش پادشاهی پر ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد
و ماده که از مدتی پارهٔ غلیظ شده بود بیکبارگی سر کرد و بیرون بجهت شبی در حوض انوپتلاو
آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مقتضیان احداث تحقیق این مسئله می نمودند یکی
میگفت که گواهانی که گذرانند که جرح و تعدیل کرده باشند. و دیگری میگفت که عجب از شیخ
عبد النبی آنکه او خود را از اولاد امام اعظم رحمة الله علیه میگیرد. حالانکه سب نبی از کفار مطیع الاسلام
موجب نقض عهد و ابراء ذمه نمیشود چنانکه در کتب فقه حنفی مبسوط است پس شیخ مخالفت
جد خویش چگونه نمود. بیکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخته متوجه بانجانب شده
نام برده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا. رفتم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت متفقا
مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مفتیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند
عرض کردم که بلی چنین است که حضرت میفرمایند مسئله انیست ان الحدود والعقوبات
تندرئ بالشبهات و معنی آن را بهندی ادا کردم بطریق تاسف پرسیدند که مگر شیخ عبد النبی
بر این مسئله مطلع نبود که آن برهمن بیچاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهرا از برای مصلحتی بوده باشد
فرمودند مصلحت چیست معروض داشتم که سد باب فتنه و قلع ماده دلیری عوام و روایت
شفاء قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خبایث گفتند که قاضی
عیاض مالکی است سخن او در دیار حنفی سند نیست. پادشاه از من پرسیدند که چه میگوئید گفتم
اگرچه مالکی است اما اگر مفتی محقق اگر بجهت سیاست عمل بر فتوای او کند شرعا جائز است
درین باب سخن بسیار گذشت و موی سبلت شاهنشاهی را در آن وقت مردم می دیدند که چون

مے بر سر جماعت بودند و از عقب سر ما مانع از بحث مے آمدند یکبارگی اعراضے شده فرمودند
که این نامعقول است که مے گوئی در حال تسلیم کرده و باز پس آمدن در جرگه استادم از آن روز باز
ترک لیسی مجلس مباحثه گوشه انزوا گزیده گاه گاهے از دور کورنش میکردم و کار شیخ عبد النبی
روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت حجاب و اعراض و تفاصل مطلب جدید و قدیم کشید و اصلا
هر بار کہ میرفت و در همان ایام شیخ مبارک از آگره به فتحپور بجهت تهنیت امرے آمد و باعث این
ماجرا در میان نهادند ارشاد نمود که شما امام زمان خود و مجتهد اید و در اجرائے احکام شرعی ملکی
چه احتیاج باین جماعه دارید که هیچ بهره از علم بجز شهرت کاذب ندارند گفتند هرگاه شما
استاد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا ما را از منت این ملایان خلاص نمے سازند
او مکرر جد و اجتهاد بمیان حقد و عناد بسته گفت علے الیقین اجتهاد فرمائید و از ایشان محضرے طلبید آن بود محضرے
در باب اجتهاد بادشاه و فضیلت ایشان بر جمیع مجتهدان نوشت و شیخ عبد النبی و مخدوم
الملک را چون آحاد الناس در آن مجلس با جبیان بزور گرفته آوردند و هیچکس تعظیم ایشان
نکرد و در صف نعال نشستند. و خواهی نخواهی به جبر و کره بر این داشتند تا گواهی خود
نوشتند چنانچه در ضمن وقائع سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر هر دو را بسفر حجاز رخصت
دادند. وفات شیخ در سن (سنه ۹۹۱) نهصد و نود و یک بوده است. در سن خمس و تسعین و تسعمائه میرزا
هندال شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را که از اکابر اهل دعوت اسماء و تسخیر
بود بادشاه با وی اعتقاد و اخلاص تمام داشت باغوائے مفتیان واقعه طلب بکشت و سال
آن واقعه فقدت شهیدا یافتند و میرزا هندال در ین سال خطبه بنام خود خواند ٭

در تزک جهانگیری

بادشاه مے نویسد شنیدم که شیخ ابراهیم بابا افغانے دکان پیری و مریدی جلے من مضافات
لاهور آراسته کرده و بسیاری از افاغنه غیرهم بر او جمع مے آیند و باعتقاد انقیاد مے گرایند

حکم داد کہ او را حاضر آوردہ بہ سلطان پرویز حوالہ نمایند کہ در قلعہ چنارگڈھ او را نگاہدارند

تا آنکہ بافراط شہرت و رجوع خلائق بہ تفریط گراید ؎

آخر مقالہ ششم در ذکر فتح قلعہ آسیر از تاریخ فرشتہ

و درون آن عمارات رفیع و خوش طرح و باغہاے و حوضہاے مکلف و مطبوع کہ مثل آن مسجد جامع در شہرہاے معظم کمتر بنظر در آید گویند وقتیکہ اکبر بادشاہ فتح آن قلعہ کردہ بآگرہ معاودت کرد از انجا کہ اعتقاد تمام باطوار کفر داشت فرمانے نوشت تا مسجد را شکستہ بجاے آن بتخانہ بسازند ؎

از خزینۃ الاصفیا

مولوی نکرم خلیفہ مولانا فخر الدین فخر جہان دہلوی روزے بتقریب ملاقات سید محمد خان داروغہ الہ آباد رفتہ بود در انجا مجلس سماع گرم شد و مولوی در وجد آمد ناگاہ قاضی الہ آبادی را انجا گذر افتاد مولوی نکرم را بدان حال دیدہ از راہ تمسخر گفت کہ مولوی نکرم را چہ شد کہ اینچنین بیسر و سرپا مے جنبانند ہمان شب قاضی در سراے خود خوابیدہ بود کہ صورت مثالی حضرت مولانا فخر الدین در آنجا رسیدہ و قاضی را از زمین بر داشتہ بر زمین زد علی الصباح چون قاضی برخاست دنبلے سخت بر سرین قاضی پیدا شد و شب و روز سر و سرین مے جنبانید آخر بخدمت مولوی نکرم آمدہ معذرت کرد و شفا یافت ؎

من مولفہ فی الجملہ در زمان اوائل سلطنت سلطان ابو الفتح جلال الدین اکبر شاہ آنچہ از عہد بابت حضرت خواجہ حسین نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء فتنہ و فساد ایجاد شدہ بناے آن بر غرض ارباب غرض و ابناے جنس متیقن است چنانکہ صاحب منتخب التواریخ بشرح و بسط ارقام نمودہ شیخ ابو الفضل جامع اوراق اکبرنامہ کہ از وجود اولاد حضرت خواجہ بزرگ

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاده شیخ عبد النبی[1] و قاضی[2] قصبه فتحپور و قطب جلیسری[3] و نبیرهای شیخ ادهن
جونپوری[4] و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبش و غیرهم رحمة الله علیهم اجمعین - اما شیخ ابو الفضل
که علامه وقت بود و در سخن سازی و حیله گری ذهن رسا داشت - هر آنکس که با قهر و عتاب بادشاهی
خطاب کرد و بیشتر حکایات ناسزا و روایات خلاف واقع در تفصیل اعمالش استوار کرده جزو اوراق
اکبرنامه گردانید تا بچشم ظاهر نگر حقیقت راز مخفی و مستتر ماند - اما ژرف نگهبان بلکه شناس که
از کید و شید ارباب دنیا غافل نبوده اند بربط کلام و طرز بیان مے پندارند که این همه جو فروشی و گندم نمائی
بتقاضاے نفس غدار و خودستائی پندار اوست القصه هر آنچه کتاب شیخ حسین به پیرایه نظم شرح یکے
فقر او فقدان وجود اولاد حضرت خواجه بزرگ حکایت آورده این همه اقوال شیخ را به ثقات و عدول
آن زمان که ساقط العدل و عدول الثقات بوده باشند - حواله میتواند نمائیش انیکه خواجه را حصور
میگویند - و ازین جهت دعوے فرزندی خواجه حسین را بتکذیب و ابطال میرسانند - اما عبد القادر
بداؤنی که صوفی مشرب حنفی المذهب بود و بصحبت بادشاه در سفر و حضر زندگی بسر کرده و نیز خدمت
کتابت واقعات و غیر آن باو مفوض بود تفصیل احوال شیخ انتقال را در منتخب التواریخ بشرح و بسط
ضبط نموده و نقاب جهل و احتمال از پیکر نفس الامر برداشته - شاید سخن را بکنار حصول الیقین فرو برده
است - پس در مقام حیرتم سخنے گزارد - و بوالعجب مے نماید که شیخ ابو الفضل با آنکه از علوم عرفی بهره وافی
داشت بخلاف تواریخ سلاطین پیشین - و ملفوظات اولیاء کاملین بر اساس اینچنین حرف و حکایت باطله
چگونه مبادرت کرد و شهادت ارباب غرض و ابنائے جنس که درپے قهر و استیصال بودند مرکز اثبات

---

۱ نبیره شیخ عبد القدوس گنگوهی ۱۲ ۲ درویش فقیه بود ۱۲ ۳ احداث ملت بادشاه و شیخ مبارک را باید گفت ۱۲ ۴ در اخراج شیخ مبارک
سعی نموده ۱۲ بر محضر اتحاد شیخ مبارک اتفاق نموده بود و شیخ نظام الدین تهانیسری بود و صاحب چشتی که جلال الدین اکبر شاه
ا بجهت آنکه خلائق با و رجوع زیاده داشتند و خلاف شیخ مبارک بود حکم اخراج او بمکه معظمه داد و سلطان نور الدین
جهانگیر بادشاه شیخ محمد داود گنگوهی صاحب چشتی را بوجه صلح با شیخ و ابو الفضل اندیشیده در حبس فرستاده بود -
۶ به شیخ مبارک خلاف داشت ۱۲

قرارداده اصل قضیه را منعکس ساخت و به سعایت و شکایت خدمت شناس صوف لیش و رعایت
وحمایت فرومایگان خیرا فراموش جد بلیغ و سعی موفور بکار آورده و بزعم خود نقش مراد را به دعا نشانیده
اما در نظر الولاة اسباب تا این همه کارنامه ریو و ریا همچو نقش بر آب است ـ و خط جاده سراب ـ زیرا که آنان کسی
که منقولات و ملفوظات حضرت خواجه سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی و حضرت
خواجه فریدالدین مسعود شکر گنج رحمة الله علیهم را که ایشان همزبان و همنشین حضرت خواجه بزرگ
بودند بچشم شوق و ارادت دیده باشد بیقین سے پندارند که هر آنچه که به علم حضرات ایشان
عین الیقین بود برائے ما و یاران طریق ما حکم حق الیقین دارد ـ و بعد از آنکه حضرت سلطان المشائخ
محبوب الٰہی در فوائد الفواد نقل فرمود ـ تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالائے تحقیق است در تمام
شیخ بوالفضول و ثقات و عدول او کیانند و کیستند که تجاوز و مقابل آنچنین اثبات عظیم حرف
دیگر بر زبان آرند ـ و حضرت خواجه را حضور پنداشته و جود او را دستوده نهادر لیے اصل و
مقصود قرار دهند ـ لَعْنَتُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ ـ دوم آنکه حضرت شیخ بسیار اولوالعزم و
صاحب جال بود و بادشاهانه زندگی میکرد ـ و خلائق بشمار با و رجوع داشتند و نذر و فتوح
بغایت میرسید و وقتیکه بادشاه را بحضرت او ملاقات دست داد حضرت شیخ که سخن و نیاز
نمید انست و از آداب خدمت شاهان غیر مانوس بود بطبیب خاطر متوجه نشد ـ و همچنین ادائے
زمین بوس که نوبد صبان دولت سلطانی در معزل ستائش ولابه گرے تسلیمش نام کرده بودند و
امتیاز خلوص و محبت و امتحان یگانه و بیگانه همیران ادائے نامشروع منحصر بودند بپرداخت
بادشاه را از ینمعنی خیلے واہمه در سر شد ـ و نیز دیگران که منتظر و متمنی مرام بودند باظهار این آن
خاطر بادشاه را متغض کرده به پیرایه شکایت فقرا و مساکین و تطیلم و تعدی خواجه شیخ حسین
افسانها ساختند و به ترغیب از کثیر که تقریب نذور و فتوح بحضرت شیخ حسین از همه اطراف
و اکناف میرسید به قرار داد اخراج شیخ عزالله از مجهولان تنگ نظر کسانے چند را به داد
خواهی بیداد ـ به ایوان بادشاه رسانیدند ـ بادشاه که از حقیقت راز آگهی نداشت و هم دا[illegible]

بے خلاصی و استغنا که از حضرت شیخ پیش ازین بظهور آمده بود قیام او را در اجمیر وجه حقارت
و اهانت صولت و سطوت بادشاهی می اندیشید حکم فرمود که بسرعت تمام حضرت شیخ ترک
اجمیر تحمل کرده سفر مکه معظمه اختیار کنند از انجا که مظلومی و بیجرمی اهل بیت امر ستمدیم بوده است
و به مداشت رسیده و هرچه بر سر ایشان می آید با صبر و سکون بر آن استقامت دارند
حضرت شیخ با دل غم رسیده و دیده نم دیده از خدمت مزار جد بزرگوارش محروم و بایوس غربت
بعد از انکه بمرور سنین مشهور از سفر حجاز باز آمد همون آتش وحشت یافت و لحاظ اندیشه سابق
کدورت نشین بود و قلعه بکر فرستاده بزندان ادب بر نشاندند و نادرت وار شیخ رحمه الله در همان
گوشه عسرت به تجرید و تفرید زندگی کرد تا که بعد از رفتن شیخ ابو الفضل بر جهات دکن یکی از مقربان
بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت دانسته بشفاعت و وساطت حرم محترم بادشاه مساعی
بجای رسانید و حضرت شیخ از ان بلای ناگهان بدر دیده [illegible] رستگاری یافته به دستور
سابق بمنصب تولیت مرقد جد بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیه عمر در تنعم و کامرانی بسر برده
برحمت حق پیوست و در جوار مرقد جد پاکش عقب مسجد جامع در قبه عالی مدفون شد مرقد پاکش
مرجع انام و مطاف عوام است رحمة الله علیه و لی سر آنرا ن و نا شیان که تحقیق اینچنین شیخ بزرگ
اشتاد و بنیاد دعا داشته بمقتضای نا منجلی منش مهما امکن و رونق را فروغ دادند و مهر زا ها انچه
که بهنهو فی پندارد در اکبرنامه نوشته اند خارج از دائره وهم و قیاس است عقل فهیم صحیح سلیم
نمی پذیرد معنی اگر کرت اول بادشاه را تحقیق پیوسته بود که وجه [illegible] شیخ حسین نبیره
حضرت خواجه بزرگ غلط است تا از چه بود که او را باین همه با منصب تولیت رسانیدند و
بعد عقب دختر زادی او که بتفاخر و شرف همعنان و همقران عقب فرزندی بسکوت در زدیدند
حرف دیگر درمیان نه آوردند و بخلاف احکام شرعیه که بحالت فقدان عقب فرزندی

اشکارست است [illegible] محبت تسلیم [illegible] والسه بے خلاصی که از حضرت غلام حسین بظهور پیوسته بود در زندان [illegible]
رحمه الله در مقام اجمیر [illegible] نوشتند ۔ [illegible] اختیاری [illegible] اجمیر [illegible] ۱۲

منصب وراثت به اولاد دختری منجر میشود - آن مخدوم زاده فائق اکثر استحقاق موروثی باز
داشته با تلافی حق و مرافق او پرداختند مگر اینکه حضرت شیخ حسین را بدعوے اولاد دختری
دانمودن محض افترا بود - و اینجمله سخن سازی و روباه بازی شیخ ابوالفضل شد هم نظیر مولف ازینجهت
بوده باشد که بچشم ظاهر نگر انکار ماضی[1] و اعتراف حال که در اکبرنامه نموده است بصورت تنقیح
ننماید - زیرا اگر قول شیخ ابوالفضل در باب تکذیب دعوے اولاد خواجه حسین بودے زنهار
منصب مشیخت و تولیت مزار حضرت خواجه بزرگ باز بدستور سابق به شیخ معز الله سبحان
عزت و حرمت استقرار و استمرار نیافتے - نور الدین جهانگیر بادشاه در روزنامچه خود که
به تزک جهانگیری موسوم است - در سن ششم جلوس خود شیخ حسین را نبیره خواجه بزرگ نوشتے و
یکهزار روپیه بطریق خرچ ششماهه ندادے و در فرمان اوقاف مزار شریف حضرت خواجه بزرگ
که قسمت کرده یک حصه بحضرت شیخ معز الله رسانیدے و تجدید فرمان تولیت مشیخت
مزار حضرت خواجه بزرگ بعهد دولت خود ترتیب داده عطیه این منصب گرامی بحواله نبیرگی حضرت
خواجه بزرگ منسوب نکردے - و بعد ازین که شاهجهان بادشاه فرمان جلی صاحب تقسیم نذور
فتوح صادر نموده جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بادشاه کتابے موسوم به مونس الارواح در حالات
حضرت خواجه بزرگ نوشته به قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دهلوی اتفاق کرده
وجود اولاد امجاد به حق قرار داده - سلطان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر در چند نوبت
بحضرت شیخ سید محمد سجاده نشین زر کثیر و خلاع و فیل بخشید چنانکه در نسخه عالمگیرنامه مولفه محمد کاظم
مورخ عهد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چهارم و هشتم و نهم و غیر آن که بزبان دولت سلطان
قطب الدین شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر بهنگام نصب سجادگی حضرت
شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ منیر الدین تذکرها به مواهیر نگین شهزادها و ارباب طائف

---

[1] انکار ماضی عبارت است از انکار اولاد و اعتراف حال عبارت است از سکوت که بعد عرصه [illegible] حضرت خواجه حسین
نموده در همین از پایه تحقیق در منزل [illegible] اتفاقا [illegible] ۱۲ ٭

وفقرا وصلحا واکابران خدام روضۂ منورۂ حضرت خواجہ بزرگ لقب کتابت آوردہ اند۔ ودیگر
فرامین واسناد شاہان دہلی وبالخصوص سند مطالبات کہ بطور دستور العمل انتظام اوقاف
روضۂ منورہ ابو البرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاہ دہلی بحوالہ آئین ستدوم وتصدیق فرشاہی
ترتیب وتکمیل فرمودہ بہ حکام دولت انگلشیہ فرستادہ وحکام عالیمقام باتباع آن بالاستحکام احکام
نافذ فرمودند۔ وحوالہ سرور الصدور بلفوظ حضرت خواجہ سلطان التارکین وفوائد الفواد ملفوظ
حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا وسیر الاولیا مولفہ سید محمد کرمانی خلیفہ حضرت سلطان
المشائخ وسیر العارفین مولفہ ملا درویش جمالی وگلزار الابرار مولفہ شیخ محمد غوث بن حسن بن موسے
شطاری واخبار الاخیار مولفہ حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی ومنتخب التواریخ مولفہ ملا عبد القادر
مورخ عہد اکبری وتاریخ فرشتہ مولفہ ملا محمد قاسم وسیر الاقطاب مولفہ شیخ الہ دیا چشتی ومرات الاسرار
مولفہ شاہ عبد الرحمن چشتی وخزینۃ الاصفیا مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری ومناقب الحبیب
مولفہ مولوی نجم الدین جھونجھونوی ومخبر الاولیا مولفہ شاہ رشید الحق نبیرہ حضرت شیخ یحیے
مدنی احمد آبادی ورسالہ ادھمی مولفہ ملا عبد الباری بخاری الاجمیری واقتباس الانوار۔
وجوامع الکلم واشجار الجمال ورسالہ ابراہیمیہ بلفوظ حضرت شاہ ابراہیم چشتی ومدائن المعین مولفہ
مولانا شیخ رحمت اللہ دہلوی کہ در عہد حضرت محمد شاہ بادشاہ تالیف یافت درباب تاہل
حضرت خواجہ بزرگ معین الحق معین الاولیا قدس سرہٗ ونیز تولید وتناسل وبقائے
اولاد پاک ورونق وزینت منصب سجادہ نشینی بوجود باجود ایشان در ذہن منکران اولاد امجاد
خاک مے انداز د۔ مولف ہیچمدان اکثر از کتب وتذکرہا وفرامین سند جہ باسبق وغیر آن
سوادہا گرفتہ جزو رسالہ ہذا گردانیدہ است کہ مقام تشکیک واشتباہ را در مدخل نباشد۔ علاوہ
آن کہ بالا مرقوم گشت جماعہ از اکابران وبزرگان دار الخیر اجمیر سانحۂ دیگر بر زبان دارند وآن انسیت
کہ دوران زمان کہ شیخ مبارک در قصبہ ناگور سکونت مے داشت بانوئے از قبیل کنیزان حضرت صاحب
سجادہ خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی سوالی متاہل شد۔ واز بطن او پسران و

یک دختر بوجود آمدند۔ شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الفضل و غیره چون شیخ ابو الفضل را دولت و
کامرانی دست داد۔ و بسلک خدمت ملازمان شاهی سربلندی یافت بعاصران او حسد بردند
و از پستی نسب او سخن هائے زشت و زبون تا به بادشاه رسانیده۔ از کنیزک زادگی او حکایت
آوردند۔ چون بادشاه را بدین معنی آگهی شد۔ و از شیخ ابو الفضل استفسار کرد۔ او جواب داد که
مادر من از دودمان حضرت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگوری صحیح النسب است و نسبت
خاله زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او هم من لام نبیره حضرت خواجه تارکین است و در زمان
طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبه ناگور یکجا بودیم۔ زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
معین الدین ثالث بزمان غلبه کفر و تاخت آوردن پیکر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگور طرح
اقامت می‌داشت و همونجا دختر جمیله و عفیفه از نبیرگان حضرت خواجه تارکین قدس سرهم
که نسبتاً عینه خواهر مادر من باشد در عقد نکاح آورده بود۔ با استماع این معنی بادشاه تصفیه این
قضیه را به استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرد۔ و وقتیکه حضرت شیخ مغفر الله از سفر
حجاز باز آمده بمقام فتحپور به بادشاه ملاقی شد پرسید که آیا شیخ ابو الفضل را با حضرت شیخ
نسبت خاله زادگی صادق است۔ چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید در غضب شد۔ اما بنظر
مصلحت وقت هیچ نفرمود۔ و سخنهائے دیگر پرداخت بالآخر چون بادشاه بدریافت این حال
استبداد کرد حضرت شیخ طوعاً و کرهاً فرمود کل مومن اخوة۔ از آن روز شیخ ابو الفضل با حضرت
شیخ کینه در دل گرفت و مدام متسعی وقت بود و بتائید و تقلید مشائخ فتحپوری که از شفاعت ایشان
روئے فلاح دیده بود حکایت و شکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنهائے مکر ساخته
خاطر بادشاه را مکدر و منغض کرده بودن او در قلعه بکر دستورے خواست۔ القصه کسانیکه دست احکام
خدا و رسول خدا بتحریف و تجدید بعمل آرند و مناسک دین و اسلام و مسائل فقه و اصول را غیر از قیاس
و معقول قرار داده به دلائل عقلی و براهین رسمی آئین نو بنیاد کنند۔ و در کلمه طیبه تصرف نموده نام
بادشاه احداث نمایند و پرستیدن آتش و آفتاب صلاح دنیا و فلاح عقبی پنداشته در امر

نواہی شرعیه اختلاف درمیان آرند و به استیصال مسجد که حکم خانهٔ خدا دارد امر فرموده بتاسیس
و بنای صنم خانه سَوَّدَ الوَجْهُ فِی الدّارَین گشتند و اذیت و آزار ارباب حق و تالیف و توفیق
مسلمان و کافران مطلق هنجار و شعار کردند و انهم بنظر حصول جاه و خاطر و پاسداری راجگان
باطنیه بود حیف است و هزار حیف که [illegible] ناسید و بنا طبی [illegible] اولوان دین و اسلام بر باد دادند
و باستحکام آیین و آرایش پیکر و صنام پرداختند اگر بمقتضای طینت و عادت با حضرت
خواجه حسین انکار اولاد کرده بتعصب دست تشدد دراز کردند و باستیصال و تخریب او نظر برگمارند
بوالعجب نیست بهرحال از بیان قال و مقال هم درکشیدن و مهر خموشی بر لب زدن بهتر
از گفتن و بسیار گفتن است فردای قیامت قریب و دیوان محشر و دادگری داور محشر موعود
و متیقن است اینک زمان جزا [illegible] تلافی ستم و دادرسانی بیداد و جفا مقرر فلهذا از
شکایت زمانه و ارباب زمانه درگذشته نظر بر عدالت و نصفت منتقم حقیقی برگماشته فارغ باشیم

باب سوم

در تذکرۂ اولاد روحانی حضرت خواجه بزرگ قدس سره مشتمل است بر دو اصل و دو فرع

اصل اول

از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره

آن واقف اسرار حقیقت آن سالک مسالک عرفان و معرفت آن [illegible] قطب الاولیا
قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار قدس سره اصل او از خاک پاک اوش است سال

هنوز هم از علوم صوری و معنوی بهره کامل بدست آورده دولت اختصاص ارادت و تشریف خلافت
از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجه بزرگ دریافت و تلمیذ الرحمن بود و غیر آنکه
چشم را بحرف آشنا کند کلام الهی تا به پاره چهاردهم محفوظ دل و ملفوظ بر زبان میداشت شرف بیعت
در سال پانصد و نود و هفت و فضیلت خلافت در سن شش صد و بست منقول است زمانیکه خواجه بختیار
قطب الاولیاء در مصر سعادت ملتان ورود فرمود جنود چنگیزی بر نواحی پنجاب هجوم آورده
با ناصر الدین قباچه در آویخت و بازار جدال و قتال را با تاثیره تفنگ و بوارق تیغ گرمی هنگامه
درداد ناصر الدین قباچه از چنین دار و گیر ستوه آمده استمداد همت از خواجه بختیار قطب الاولیا
درخواست کرد و خواجه بختیار یک نوک تیر باو مرحمت فرمود فاتحه خیر گفتند ناصر الدین قباچه این عطیه
گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و ظفر پنداشته حمله دلیرانه و جرات مردانه بکار آورد و ترکان
چنگیزی تاب مقاومت و مجال استقامت در خود ها ندیده آئین اضطراب و مسلک فرار اختیار کردند
آورده اند که خواجه بختیار از ملتان بدهلی آمد و موضع کیلوکهری که الحال در آنجا مقبره همایون است
مقیم شد محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دگرها از ارباب یقین سعادت دریافتند و سلطان
وقت هم بطریق ارادت و انقیاد جبین نیاز بر سنگ آستانه می فرسود و شرف حضوری خدمت
را بهبود صوری و معنوی پنداشته توسل عقیدت و ارادت می افزود نقل است که خواجه بختیار
قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیه السلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تعلیم و تعلم
قدغن بلیغ فرموده بود تا آنکه خواجه قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
ملا ابوحفص رخصت شد و بصحبت آباد بغداد رسیده با شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین
کرمانی رحمته الله علیه مراسم صوری و روابط معنوی افزوده بعزم هندوستان با شیخ جلال الدین
تبریزی تا بملتان رسیده شد و بصحبت شیخ بهاءالدین زکریا رحمته الله علیه یک چند توقف ورزیده
به دار السلطنت دهلی نزول کرامت فرموده از انجا به پیرایه عریضه ادب اجازت حضوری ملازمت از حضرت
معین الاولیاء خواجه بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجه بزرگ ارشاد رفت که بعد مکان عارض

قرب جان نیست ہمو بنجا مشغول بودن شاید۔ و باہم بعالم اسباب بہ شمانخواہیم رسید۔ آوردہ اندکہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بعد ازین عزیمت دہلی فرمودہ بہ اہالی و موالی آن دیار فیض و انعام علیقدر مرام بخشید۔ و شیخ فرید مسعود گنج شکر بہ آن زمان حاضر خدمت خواجہ قطب الاولیاء بود۔ و در گوشہ تنہائی و کنج بینوائی اعتکاف داشت۔ چون بملازمت لازم الاطاعۃ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید۔ فرمودند بابا بختیار شاہبازی بدست آوردہ کہ غیر از سدرۃ المنتہیٰ بجائے دیگر آشیانہ نہ بندد۔ و ہمین محل باتفاق ہر دو خدیو بزرگ انعام حقائق و معرفت بہ حضرت خواجہ مسعود شکر گنج مفوض شد۔ و پس از ایام چند خواجہ بزرگ معین الاولیاء بصوب دار الخیر اجمیر معاودت فرمود۔ و حضرت خواجہ بختیار ہم تاب مفارقت نہ آوردہ فائحہ اطاعت سفر بر دوش ہمت برداشت ہنوز دور از نظر نرفتہ بودند کہ جماعہ کثیر با دل ہائے دردمند و جانہائے مستمند در تعاقب رسیدند۔ و بہزار خشوع و خضوع سکون خواجہ بختیار قطب الاولیاء در دہلی التجا کرد۔ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء بر حسب حال نظر فرمودہ خواجہ قطب الاولیاء را وداع کرد۔ و بہ قیام دہلی دستورے داد۔ خواجہ بختیار قطب الاولیاء با دل اندوہگین و دیدہ اشکبار برگشتند و در تلقین و تدریس ارباب سلوک و سیر اشتغال فرمود۔ روزے خواجہ را برین بیت وقت خوش بود شعر

کشتگانِ خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانِ دیگر است

و مدت چار روز در حالت سکر و استغراق در گذشت۔ ناگاہ سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری فراز کردہ قدم پاک بر زانوئے مولانا شیخ بدر الدین غزنوی دراز فرمودند۔ قاضی محمد عطا از حال با کمال بشارت قرب و اشارت وصال دریافتہ استفسار کرد کہ در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمہ استقرار آئین جادہ خلافت تر دد چیست فرمودند کہ خرقہ و عصا و نعلین و مصلا کہ بواسطہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بما رسیدہ است بہ شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد۔ و بعد ازین ہیچ نگفت و محمل زندگانی از اقامت دار فانی بر بست

قدس ارواحہم ◆

تفصیل خلفاء بزرگش اینست

خواجہ فرید مسعود ۔ سید بدرالدین غزنوی ۔ شیخ برہان الدین بلخی ۔ سلطان شمس الدین التمش ۔ مولانا فخرالدین حلوانی
شیخ احمد ۔ شیخ حسین ۔ شیخ فیروز ۔ شیخ بدرالدین موتاب ۔ شاہ خضر قلندر ۔ شیخ نجم الدین قلندر
شیخ سعدالدین ۔ شیخ محمود ۔ مولانا محمد ۔ مولانا سید ۔ شیخ صوفی بدھنی ۔ شیخ ابوالقاسم ۔ شیخ
نظام الدین ابوالموید ۔ شیخ تاج الدین منور رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ◆

ذکر خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکر گنج قدس روحہٗ

سالک مسالک تفرید و توحید مرد میدان توکل و تجرید بدر السالکین شمس المجاہدین
قدوۃ العارفین برہان الاولیاء تاج الاصفیا حضرت خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکر گنج
قدس روحہٗ کہ پدر بزرگوارش بزمان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بلاہور آمدہ با دختر ملا
وجیہ الدین خجندی متاہل شد ۔ نسب پاکش بہ شش واسطہ بسلطان ابراہیم بن ادھم میرسد ولادت
باسعادت حضرت خواجہ فرید در سال پانصد و ہشتاد و چہار بوقوع آمد ۔ وقتیکہ خواجہ بختیار قطب الاولیا
بملتان آمد خواجہ فرید را در مسجدے مشغول بکتاب دید پرسید چہ میخوانی عرض کرد نافع است فرمود نافع خواہد شد ہمدم
خواجہ فرید مسعود روئے نیاز بر قدم پاک نہادہ بیعت کرد ۔ و پس از چند سال بدہلی آمدہ بجہت کشیدن ریاضت
و اکتساب مراتب صفوت از ملازمت حضرت خواجہ قطب الاولیاء خرقۂ خلافت دریافت ۔ چون طنطنۂ
کرامت و شہرت ولایت او در اقصائے عالم مشہور است ۔ جوق جوق اہل محبت جمع مے آمدند خلقے
خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت منزل وحدت عزلت گرفتہ بسمت ہانسی آمد و از انجا باجودھن کلبۂ [illegible]
ورزید ۔ با اینہمہ ارباب فقر و فخر عقب نمیگذاشتند و در آن زمان قاضی شہاب الدین در اجودھن بود و
دنیا پرستی میکرد ۔ بر حال و احوال خواجہ فرید وقوف یافتہ در نائرۂ حسد گرم بسوخت ۔ و اعیان و اشرف
اجودھن را بر انگیختہ بتکلیف خواجہ فرید مشوش ترغیب داد ۔ و از حاکم ملتان باظہار مقدمات خلاف واقع

برائے اخراج و استیصال خواجه فرید مسعود درخواست کرد. اما حاکم ملتان که از حقیقت حال کماهی آگهی داشت
قاضی مذکور را معتوب و مقهور نمود. الحاصل چون قاضی مذکور را بجز از خجلت و تشویر چیزے بدست نیامد
به قبول صله معقول قلندرے را به آزار خواجه فرید مامور کرد. روزے که خواجه فرید ردا بر روئے خدانما
کشیده مشغول بحق بود. قلندر بے ازور درون حجره در آمد و میخواست که بخواجه آزار رساند. خواجه بتصرف باطن
آگاه شد. به خادمے امر فرمود که قلندر را بگوئید که ازینجا برود. وگرنه رسوائے جهان خواهد شد. قلندر چون
این سخن بشنید بحال خود نماند و روبه فرار نهاد. فرمود صاحب اخبار الاخیار که خواجه فرید را در آغاز مجاهده
بروزه طے اتفاق افتاد. روزے کسے بوقت افطار طعام آورد. خواجه فرید مسعود هنوز تمام نخورده بود
که استفراغ شد. چون بامداد بملازمت خواجه قطب الاولیا مشرف شد فرمود بابا فرید طعام شبهه از
مال حلال نبود الحمد لله که ازان محفوظ داشتند. صاحب تذکرة العاشقین آورده است که تاجرے با چند
مهار شتر که محمول نبات و شکر بودند به دهلی میرفت. چون به اجودهن رسید خواجه فرید پرسید که به پشت
شتران چه بار آورده. گفت نمک است. فرمود نمک خواهد شد. چون به دهلی رسید و بارها بکشاد همه نمک بود
از راحت القلوب مولفه خواجه نظام الدین نظام الاولیا منقول است که روزے محمد یار نام که از یاران
خدمت بود. از بس سراسیمه و مضطر بخدمت آمد. چون حضرت خواجه فرید مسعود وجه ملال و موجب اضمحلال
پرسید التماس کرد که برادر من بحال زار باشد. از مرض گرفتار است و او را هنگام نزع گذاشته بخدمت رسیده ام
فرمود نظر بحق را باید داشت. اینک زود برو. و نیک ببین که برادرت از قضائے معلق رستگاری
یافت همانندم محمد یار شادان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مایوس الحیات را مصروف صلواة
نگریست.

و از مشاهیر خلفایش تفصیل انیست

خواجه نظام الاولیا. شیخ جمال الدین هانسوی. شیخ علی احمد صابر. بدر الدین سلیمان. شیخ
نظام الدین شهید. بدر الدین اسحاق. شیخ زین الدین. شیخ نجیب الدین متوکل. شیخ داود پاهی
شیخ جلال الدین. شیخ رکن الدین. سید محمد کرمانی. شیخ منتخب الدین. شیخ برهان الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برہان الدین صوفی - شیخ محمد مکانی - شیخ شکر ریز وغیرہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین - و تاریخ وفات خواجہ خرد در سن ششصد و شصت و چار مرقوم است ❖

شیخ بدر الدین غزنوی چشتی

خلیفہ حضرت قطب الاولیا خواجہ بختیار است بسماع رغبت تمام داشت بزرگان ہمعصر بر عظمت و شیخیت او متفق بودند - و او بصحبت خضر علیہ السلام بود مرقد او پائین مزار قطب الاولیا خواجہ بختیار است و در سال ششصد و پنجاه و ہفت ۶۵۷ تاریخ وفات او منقول است ❖

شیخ نظام الدین ابو المؤید

مرید شیخ عبد الواحد غزنوی است چون بہ دہلی آمد بشرف ملازمت خواجہ قطب الاولیا کار خود بجائی رسانید و خرقہ خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد اوست تاریخ وفات او در سال ششصد و ہفتاد و دو ۶۷۲ رقم نموده اند ❖

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطا است مولد او بخارا و منشاء او ناگور و مدفن او دہلی است در آغاز قاضی ناگور بود بالآخر در تجرید و تفرید پرداخت و در بغداد رفتہ از شیخ شہاب الدین سہروردی مرید شد - و در صحبت خواجہ بختیار قطب الاولیا ارادت واثق و محبت صادق بود - و تا دم واپسین در ارادت و محبت دقیقہ فرو نگذاشت و بفیض صحبت و نسبت خواجہ قطب الاولیا او را در سماع غلو تمام بود و بسیار دوست میداشت تا آنکہ علماء وقت دنبالش گرفتند و محضر ساختند و بآزار کمر بستند - قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از آنجملہ کتاب طوالع شموس شہرت تمام دارد تاریخ وفات او در سال ششصد و ہفتاد و ہشت ۶۷۸ مذکور است ❖

شاہ خضر رومی

مشرب قلندریہ داشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبرے بود چون بہ ہندوستان آمد بملازمت
خواجہ بختیار قطب الاولیا رحمۃ مشرف شد۔ و کلاہ و خرقہ دریافت و بولایت معاودت فرمود
سلسلہ او قلندریہ چشتیہ مشہور است ٭

شیخ جمال الدین خطیب ہانسوی قدس اللہ سرہ العزیز

شاہباز عرصہ لاہوت شیر دلیر بیشہ جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین
خطیب ہانسوی قدس سرہ کہ سلسلہ نسب او بہ امام ابو حنیفہ میرسد و خلافت از حضرت خواجہ
فرید مسعود رحمۃ جامع کمالات بود خواجہ فرید بتقاضائے محبت او دوازدہ سال در ہانسی سکونت
داشت۔ و میفرمود جمال۔ جمال ما است۔ و گاہ میفرمود جمال میخواہم کہ بہ گرد سرت بگردم۔ و ہر کرا
خواجہ شیخ فرید رحمۃ خلافت میداد باو میفرستاد اگر او قبول میکرد درست مے بود۔ اگر او رد میکرد
باز خواجہ فرید رحمۃ قبول نمیفرمود۔ روزے شخصے بخدمت خواجہ فرید آمد۔ ازو پرسید۔ جمال ما چہ حال دارد
جواب داد کہ از ان روز کہ شما نسبت درست کردہ است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد
و محنت سقیم و بلاے عظیم میکشد۔ با استماع این سخن خواجہ فرید مسرور شدہ و فرمود۔ الحمد للہ کہ خوش میباشد
ویرا بعد وفات در واقعہ دیدند و حال پرسیدند گفت چون مرا در گور کردند فرمان رسید کہ بصلہ دو رکعت
صلواۃ البروج متصل نماز شام بخشیدم۔ آوردہ اند کہ بعد چند گاہ بنظر بنیاد قبہ بالائے قبر آن کاویدن
آغاز کردند۔ چون بہ نزدیک لحد رسیدند سمت قبلہ غرفہ نمودار شد و بوئے لطیف و رائحہ بہشت
یافتند۔ ہمان ساعت از آنجا دور شدند و باز پوشیدند۔ رحمۃ اللہ علیہ ٭

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفهٔ شیخ الکبیر خواجه فرید مسعود است صاحب حال و کمال بود. صاحب اخبار الاخیار میفرماید که روزی جمعی درویشان جمع آمدند و ما حضر خواستند در خانهٔ شیخ چیزی نبود. کوزهٔ آب پیش درویشان آورد و گفت که ما حضر همین است درویشان روشن ضمیر بطیب خاطر کوزهٔ آب گرفتند. و آب نوشیدند وفات شیخ در سال ششصد و هفتاد و یک هجری مذکور است ؛

شیخ بدر الدین بن علی بن اسحاق بخاری

از اعاظم خلفای خواجه فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود. در آغاز با درویشان انکار داشت اما بتصرف باطن حضرت خواجه فرید متوجه شده خرقه و خلافت یافت و بمرتبهٔ کمال رسید تاریخ وفات ششصد و نود منقول است ؛

شیخ منتخب الدین چشتی

ارادت و خلافت از حضرت خواجه فرید رض داشت منقول است که از عالم غیب وی را خلعت زرنگار باد رسید. او از قیمت آن به احتیاج درویشان می‌پرداخت در سن ششصد و نود و پنج وفات یافت ؛

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد احباب و اعیان اصحاب خواجه فرید مسعود است. اول بتقریب تجارت به لاهور آمد. و از انجا با جودهن به پابوس حضرت خواجه فرید مشرف شد در سال هفتصد و یازده فوت شد ؛

خواجه علاء الدین بن خواجه بدرالدین سلیمان

نبیره و صاحب سجاده جد خود است تا مدت پنجاه و چهار سال بر مسند مشیخت و ارشاد متمکن بود به زهد و ورع زندگی بسر کرد و با اسباب و ارباب دنیا سر و کار نداشت تاریخ وفات در سال هفتصد و بست و نهم است ٭

مولانا داؤد پالهی

در نواح ردولی سکونت داشت و ارادت و بیعت او با حضرت خواجه فرید مسعود صادق است خواجه نظام الدین رض محبوب الاولیا ذکر او بسیار میکرد و میفرمود که صاحب کمال و محبت بود رحمة الله علیه

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صدر آرای بزم عرفان و معرفت مهر سپهر فضائل و عظمت تاجدار کشور حقیقت لا شے نے مراحل منازل هیبت و الوهیت شاهد المشهودین منظور الناظرین نظام العرفا نظام الاولیا سلطان المشائخ خواجه نظام الدین محبوب الهی قدس الله سره العزیز - خلیفه برحق خواجه فرید مسعود است از سر آغاز آگهی آتش عشق در دل و سودای محبت در سر داشت - تا آنکه بسعی و توسل شیخ نجیب الدین متوکل - بملازمت خواجه فرید مسعود مشرف شد و آنگاه که دولت پابوس و مشاهده و نظر مشتاق بر جمال جمیل شیخ کبیر خواجه فرید مسعود افتاد سالها از خویشتن برفت و عمر عزیز و جهد بلیغ که در اکتساب علوم عقلی و نقلی صرف نموده بود و ثمره آن در طرفة العین به جلوه مشهود وجود نگریست و ذوق تازه و حلاوت بی اندازه دریافت - و از سر حصول منصب قضا که بمقتضای علم ظاهر و منشار دانشمندی بود در گذشته متردد بود که بخدمت حضرت خواجه فرید مسعود از حال و احوال خود چیزی عرضه دهد که بیک ناگاه خواجه فرید باو متوجه شد - و سخن نخست که بر زبان حقائق بیان

حضرت خواجه فرید رفت اینست ❊

اے آتش فراقت دلها کباب کرده　　سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده

چون حضرت سلطان المشائخ خرقهٔ خلافت و ریاست کرده در دهلی آمد بمقام غیاث پور سکونت اختیار کرد۔ از هجوم خلائق که هزار در هزار جمع مے آمدند۔ اندیشهٔ نقل مکان مکنون خاطر میداشت زیرا که انجمن عام مانع خلوت خاص بود۔ ناگاه جوانے از مردان غیب پیدا آمد و به سلطان المشائخ خطاب کرد ❊

آنگه که تو مه شدی نمیدانستی　　انگشت نماے عالمے خواهی شد

و نیز ارشاد فرمود که مقتضاے مرد و مردانگی اینست که انجمن در خلوت و خلوت در انجمن باشد سلطان المشائخ میفرماید که از آن روز اندیشهٔ نقل مکان از خاطرم برفت و هم آنجا بهدایت خلق و عبادت حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید که چون علاء الدین خلجی از دار فنا بمنزل بقا سفر اختیار کرد و تخت دهلی بتصرف سلطان قطب الدین در آمد۔ و خضر خان را که مرید و معتقد سلطان المشائخ بود به قتل رسانید و هم درپے آزار سلطان المشائخ سعے موفور بکار آورد۔ روزے از قاضی محمد غزنوی که از ارباب استشاره بود پرسید که اینچنین زر کثیر و سرمایهٔ خطیر به شیخ از کجا میرسد۔ قاضی مذکور که ضلالت جاوید بنامش رقم زده بودند۔ جواب داد که هر یکے از متوسلان بادشاه و متوکلان خدا آگاه علی قدر مراتب و مناسب نذور و فتوح میرسانند۔ باستماع این معنی سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوخته اعلان داد که هر آنکه با لطائف و تحائف با سلطان المشائخ همت خواهد کرد از دولت بادشاهی محروم و موقوف خواهد شد اما چون این واقعه بگوش حق نیوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجه اقبال خادم را که متولی اوقاف داوارابود امر فرمودند که از امروز صرف مطبخ المضاعف کردیم۔ عند الاحتیاج اسم ذات بر زبان آورده۔ و دست طلب در گوشهٔ طاق برزده۔ بقدر ضرورت میگرفته باشد خواجه اقبال همچنان عمل کرد و سلطان باطلاع این معنی۔ بغایت محجوب و منفعل شده۔ کسے را

بخدمت حضرت سلطان المشائخ فرستاد۔ وبمقدم پاکش التجا کرد سلطان المشائخ در جواب
فرمود کہ خدمت ایوان شاہان شایان درویشان نیست۔ آوردہ اند کہ بادشاہ را کینہ وعناد ازین
جواب در دل جا کرد وبطلب سلطان المشائخ اصرار واستبداد افزود۔ روزے جمیع مشائخ واکابر
دہلی برسم فاتحہ در مقبرہ شیخ ضیاء الدین رومی جمع آمدہ بودند سلطان قطب الدین ہم بجاے
خود نشستہ تلاوت قرآن میکرد۔ انگہ کہ حضرت سلطان المشائخ تشریف آورد۔ غیر از سلطان
کہ او قرآن میخواند جمیع مراسم تبجیل وتعظیم بتقدیم رسانید۔ سلطان بمشاہدہ اینچنین عظمت
والوہیت اندیشہ ناحق در دل پیدا شد۔ وبواسطہ جمعے کہ از اکابر دولت دنیا بودند بحضرت
سلطان المشائخ درخواست کرد کہ بدیدن بادشاہ ہر روز والّا نہ بہ آغاز ہر ماہ یکبار تکلیف
فرمودہ باشد۔ ہرچند کہ سلطان المشائخ بسر انجام جواب التفات نکرد وہیچ نگفت
اما منتظران وقت کہ در کمین گاہ شر وفساد بودند قضیہ را معکوس کردند۔ وخاطر بادشاہ
را از مقدم شیخ مطمئن کردہ غرہ موعود کردند۔ بادراک شہرت اینچنین خواجہ وحید قریشی واعزاز الدین علی
شرف حضور بخدمت حضرت شیخ دریافتہ درباب رفتن نزد بادشاہ استفسار کردند فرمود کہ
ہرگز خلاف طریق پیران ما نخواہد شد وسلطان بارادہ خود ناکام خواہد ماند۔ بعد ازین فرمود کہ
شبے در واقعہ دیدہ بودم کہ بر فراز صفہ نشستہ ام وگاوے با شاخ دراز قصد من میکند تا گویا از جا
برخاستم وہر دو شاخ بدست گرفتہ بر زمین کشان دادم ہمین کہ گاو بر روے زمین افتاد وہلاک شد
آوردہ اند کہ چون غرہ ماہ واقع شد سلطان المشائخ بدیدن بادشاہ تکلیف نکرد وہمون شب شخصے
از نسل مغل باشارت خسرو خان سلطان قطب الدین را بقتل رسانید میگویند کہ
سلطان المشائخ متاہل نبود چون عمر شریفش بنود ویک سال رسید بعوارض مرض اسہال عارضہ مبتلا شد
وبروز ہشتم از آغاز مرض بعد نماز پیشین یک دستار خاص وپیراہن ومصلا ومثال خلافت
بمولانا برہان الدین غریب ویک دستار وپیراہن مبارک بمولانا شمس الدین مرحمت فرمودہ
بہر یکے بندگان خدمت انعام فرمود۔ وتسبیح ومصلا وخرقہ وکاسہ وعصا ہر آنچہ کہ از خواجہ فرید

یافتہ بود و بہ شیخ نصیر الدین محمود سپردہ ارشاد کرد کہ در دہلی باید بود و جفا ہائے مردم را باید کشید پس ازاں بہ نماز مشغول شد و سکرآفتاب اربابِ معرفت آں صدر نشین صحابِ صدق و صفا در جوار رحمت حضرت کبریا پیوست۔ فہرست گرامی اصحاب کہ بہ فخر خلافت ممتاز بودہ اند این است ❋

فہرست خلفا

خواجہ نصیر الاولیا شیخ نصیر الدین۔ شیخ اخی سراج۔ شیخ قطب الدین منور۔ شیخ حسام الدین ملتانی۔ مولانا جمال الدین۔ مولانا فخر الدین۔ خواجہ حسام الدین سوختہ نبیرہ معین الاولیا حضرت خواجہ بزرگ مولانا ابوبکر۔ مولانا فخر الدین فیرمدی۔ مولانا اسلم الدین ہلی۔ شیخ برہان الدین غریب۔ مولانا وجیہ الدین یوسف مولانا شہاب الدین امام۔ مولانا شیخ محی الدین کاشانی۔ مولانا وجیہ الدین پائلی۔ مولانا فصیح الدین مولانا شمس الدین یحیے۔ خواجہ کریم الدین سمرقندی۔ شیخ جلال الدین اودھی۔ قاضی شرف الدین مولانا کمال الدین یعقوب۔ مولانا بہاء الدین۔ شیخ مبارک۔ خواجہ مغز الدین۔ خواجہ ضیاء الدین سنامی شیخ تاج الدین داوری۔ مولانا موید الدین انصاری۔ خواجہ شمس الدین خواہرزادہ امیر خسرو۔ شیخ نظام الدین شیرازی۔ خواجہ بیالا۔ شیخ فخر الدین میرٹھی۔ شیخ علاء الدین۔ شیخ شہاب الدین کنتوری مولانا حجت الدین ملتانی۔ شیخ بدر الدین۔ شیخ رکن الدین چنیری۔ شیخ عبد الرحمن سارنگپوری حاجی احمد بداونی۔ شیخ لطیف الدین۔ شیخ نجم الدین محبوب۔ شیخ شمس الدین دہاری۔ خواجہ یوسف بداونی۔ شیخ سراج الدین حافظ۔ قاضی شاد علی۔ مولانا قوام الدین کشاشہ۔ مولانا برہان الدین ساوری۔ شیخ نظام الدین مولے۔ قاضی عبد الکریم قدوانی۔ قاضی قوام الدین قدوری۔ مولانا علی شاہ جاندار۔ خواجہ تقی الدین خواہرزادہ خواجہ نظام الاولیا۔ سید محمد کرمانی۔ سید یوسف حسنی۔ حمید شاعر قلندر۔ امیر خسرو دہلوی۔ امیر حسن علائی سجزی۔ شیخ برہان الدین ہانسوی۔ قاضی فخر الدین ابجلوری۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ❋

شیخ نظام الدین شیرازی چشتی

فخر خلافت حضرت خواجہ نظام الاولیا فارد بصفات عالیہ آراستہ بود بشیوہ درویشی
پیراستہ و بمرتبہ کمال شیفتگی در سماع داشت سال ہفتصد و ہیژدہ تاریخ وفات اوست
رحمۃ اللہ علیہ ✤

قاضی محی الدین کاشانی چشتی

فضیلت خلافت از خواجہ نظام الاولیا دریافتہ بود بزہد و تقوے ممتاز بود و بعلوم تفسیر
یگانہ آفاق در سال ہفتصد و نوزدہ ۷۱۹ ہجری وفات یافت ✤

خواجہ شمس الدین خواہر زادہ امیر خسرو

برگزیدہ روزگار بود و شیفتہ محبت خواجہ نظام الاولیا۔ وقت تحریمہ بستن تا جمال شیخ ندیدے
تحریمہ نہ بستے۔ چون او را مرض موت در گرفتہ بود خواجہ نظام الاولیا بہ عیادت میرفت بائنا
راہ خبر آوردند کہ او فوت شد خواجہ فرمود الحمد للہ کہ دوست بدوست پیوست ہفتصد بست و دو سال وفات اوست
رحمۃ اللہ علیہ ✤

خواجہ امیر خسرو دہلوی چشتی

سلطان الشعرا برہان الفضلا بود۔ و بحضرت خواجہ نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت
و حضرت خواجہ ہم او را محرم اسرار و شیر بزم خلوت انگاشت و ترک اللہ لقب کردہ بود۔ و دو بار
بہ عطائے خلعت خلافت مشرف فرمود نقل است کہ او ہر شب بنماز تہجد ہفت پارہ قرآن
خواندے و ہر شب بخدمت حضرت خواجہ نظام الاولیا مشرف شدہ در باب سخن گفتے در آتش

عشق و محبت خواجه سوخته و برشته بود که پیرهن مبارک بالای قلب آتش خورده میماند. آورده اند که
هنگام ارتحال حضرت خواجه نظام الاولیا او در دهلی نبود و معیت بادشاه بصوبه بنگاله قیام داشت
چون خبر وفات حضرت شیخ بشنید مراجعت به دهلی کرد و روی گرد آلوده و دیده نم آلود بر مزار مطهر
رسید و کسوت سیاه در بر کشید. بالآخر بوفور درد و رنج در هفتصد و بست و پنج [٧٢٥] رحلت فرمود رحمة الله علیه

شیخ وجیه الدین یوسف چشتی

از مقربان خدمت نظام الاولیا بود و بعد تشریف خلافت بصوب چندیری رفته بهدایت و تلقین خلائق بسر برد و در سال هفتصد و بست و نه [٧٢٩] ازین کهنه رباط انبساط حیات بربست و بمقام چندیری مدفون شد. رحمة الله علیه

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفای نامدار و اصحاب باوقار حضرت خواجه نظام الاولیا است بزهد و ورع و یاران جلیس ممتاز بود. در اکثر اوقات حضرت خواجه میفرمود که شهر دهلی در سایه عاطفت و ظل حمایت اوست. آورده اند که باجازت حضرت شیخ بزیارت حرمین شریفین رفته بود. چون باز آمد حضرت شیخ فرمود که اگر کسی خواهد که بزیارت ختم رسالت و صدر نبوت مشرف شود باید که نیت علیحده کند. اگرچه بذیل حج کعبه بمدینه منوره رفتن موجود است اما شرف زیارت حاصل نشود. چون این سخن بشنید باز بزیارت مدینة الرسول راهی شد. وفات او در سال هفتصد و سی و پنج [٧٣٥] مذکور است رحمة الله علیه

شیخ فخر الدین مروزی

از مردان باخدا و اسوه اصفیا و اصحاب خواجه نظام الاولیا بود. روزی بخدمت خواجه التماس کرد که وقتی مرا تشنگی غالب کرد. کوزهٔ پر آب از غیب نمودار شد. بشکستم و نخوردم. خواجه فرمود که بایست خورد.

هرچه از غیب میرسد بی عیب باشد - آورده اند که او کتابت قرآن مجید و منبر درخت شیشه از چهار آنند بگرفت
و انکار میکرد وفات آن جامع الکمالات در سال هفتصد و سی و شش منقوش است رحمة الله

میر حسن علائی سجزی چشتی

سرآمد فصحای روزگار و سرخیل شاعران نازک خیال بود - و بحضرت خواجه نظام الاولیا رضی محبت
محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و خرقه خلافت دریافته و کتاب فوائد الفواد از ملفوظات
حضرت خواجه مجمع ساخت و در سال هفتصد و سی و شش در شهر دیوگیر وفات یافت رحمة الله علیه

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقربان و معتمد خلفای حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصدر انعام بود و صحبت
حضرت شیخ اکثر کلمات بدیع گفتی و بخواجه خسرو و میر حسن علائی سجزی مودت و اتحاد تمام داشت
بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال وفاتش هفتصد و سی و هشت رقم زده اند رحمة الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی با وقار صاحب ذوق سماع و وجد و حال بود و او را بحضرت خواجه نظام الاولیا
محبت بسیار و خصوصیت بی شمار بود - چنانکه در مدت العمر خود بصوب غیاث پور که مسکن مرشد برحق بود
گاهی پشت نداد - خرقه خلافت از خواجه نظام الاولیا دو بار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
نظام الاولیا بر ولایت دیوگیر مامور شد در آنجا قبول عظیم یافت - آورده اند که شیخ زین الدین غریب ولایت
و طنطنه کرامت و فضائل او شنیده از شیراز بدیوگیر آمد - و چون شیخ را در سماع متوجه دید متردد گشت
شیخ بر خطره او وقوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردن و باز بمنزل
مقصد نرسیده و حصول کار توقف در زمین ولیل دانش و آگاهی نیست - اگر خطره یا وسوسه مانع کار است

از و استفسار باید کرد۔ انشاء اللہ تعالیٰ رفع خواہد شد۔ با استماع این معنی شیخ زین الدین در مجلس سماع
حاضر شدہ روئے بر زمین نہاد و وجد آغاز کرد۔ و خطرہا کہ اکنون خاطرش بود رفع گشتند۔ چنانچہ مرتبۂ
مریدان با اعتنا و جائے یافت و بہ ایام معدود از کاملان وقت گردید۔ و از مریدان وے شیخ حسین
ملفوظات او را جمع کردہ بہ ہدایت القلوب موسوم کرد۔ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کاسانی
و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برہان غریب بودہ اند۔ سال وفات او ہفتصد و چہل[۷۴۷]
و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ شمس الدین یحییٰ

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نظام الاولیاء است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند۔ اصل وے
از ملک اودھ است۔ برائے اکتساب علم بدہلی آمدہ بود۔ و کمال علم بمرتبۂ نہایت رسانید۔ از علمائے عصر
کسے را با او مجال مقاومت نبود۔ روزے بوسیلۂ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نظام الاولیاء
باریافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ بشرف بیعت و خلافت
مشرف شد۔ وفات او در سال ہفتصد و چہل و ہفت[۷۴۷] منقول است رحمۃ اللہ علیہ۔

خواجہ حسام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق والدین قدس سرہٗ

سوختۂ آتش محبت و دوختۂ ناک مودت بود۔ سینہ داغدار و دیدۂ اشکبار داشت۔ با سلطان المشائخ
نظام الاولیاء ہم صحبت و در تجرید و تفرید و محنت و عسرت زندگی میکرد۔ و صاحب مقامات بزرگ کرامت
مشترک بود۔ شب ہا میگریست و بہ درد و غم مے زیست۔ آوردہ اند کہ او ہم جمال خواجہ بزرگ معین الاولیاء
بود۔ و جلوہ پاکش بندگان طریقۂ چشتیہ را از جا مے ربود۔ خواجہ نظام الاولیاء او را دوست داشتے

وبشتر بر حال و احوال او پر داختنے نقل است کہ روزے خواجہ حسام الدین را وقت خوش بود۔ چون
بر تربت پاک خواجہ معین الاولیا جد امجد خود حاضر شد و بہ ذوق و شوق تمام در پائین مرقد پاک
بوسہ دادن و چشم مالیدن آغاز کرد۔ دران حال از درون مزار فائض الانوار ندا برآمد فرزند من
اینہمہ سوز و گداز و محبت و محنت کہ بر خود مے پسندی موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین
انبساط ارواح جد و پدر پشت بیشتر ازین زحمت و محنت بر خود رو امدار کہ کار تو بانجام رسید و خدا
تعالیٰ بر تو انعام فرمود و بیامرزید۔ چون از خدمت مزار رخصت شد بجہت چیرہ دستی سپکہ پرستان
کہ متصرف بودند تاب سعادت و مجال اقامت اجمیر در خود ندیدہ قصبہ سانبھر آمد و بعد از
چند ایام ازین کہنہ رباط زندگانی بعالم قدس شادی و کامرانی رخصت سفر بر داشت و لعوب
باخرسے بر سر راہ اجمیر مدفون شد سال وفات ہفتصد و چہل و یک رقم نمودہ اند۔ تا الآن مرقد پاک
او مرجع انام و مطاف عوام است و از ستر گرد فیض مزار برکات آثار اینست کہ گاہے امراض و بائیہ
دران جا پا شنیدہ نمیشود ۰

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفائے اعظم و مقربان معظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است مادرش دختر خواجہ فرید مسعود
بود۔ کتاب تحفۃ الابرار از ملفوظات خواجہ نظام الاولیا جمع کردۂ اوست روزے کہ او بخدمت
خواجہ نظام الاولیا حاضر شد حضرت خواجہ در حالت استغراق بود۔ چون بحال باز آمد پرسید
کیستی التماس کرد عزیز۔ فرمود عزیز خواہی شد۔ انشاء اللہ تعالیٰ وفات او در سال ہفتصد
و چہل و یک ہجری مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ۰

شیخ عثمان اخی سراج

از محبوب ترین دوستان و خلفائے خواجہ نظام الاولیا است۔ آوردہ اند کہ او بارادہ بیعت

سلطان المشائخ آمده بود۔ اما از علوم دینیه معرفتے نداشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زرادی فرمود
که این جوان صورت خوب و شمائل مرغوب دارد۔ لیکن صحبت نے بهرگی علم حیف است که از
دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرض کرد که باندک التفات حضرت شیخ و شعوار مست
بعد مرور ایام چند از علوم معرفتے بے بهره نخواهد ماند چنانچه مولانا مذکور در تعلیم و تدریس آن مساعی جمیله کرد
و او را در مدت شش ماه مرتبه بکمال رسانید ه بخدمت خواجه نظام الاولیاء حاضر آمد و حضرت خواجه نظام الاولیاء
از بس خوشوقت و مسرور گشته به شرف بیعت او را مشرف کرد۔ و در اندک زمان خرقه خلافت
دریافته بولایت بنگاله مامور شد۔ بارها حضرت خواجه نظام الاولیاء ؓ میفرمود که اخی سراج آئینه
هندوستان است۔ وفات او در سال هفتصد و پنجاه و هشت مرقوم است رحمة الله علیه ؛

مولانا وجیه الدین پائلی

دانشمند متبحر بود۔ و استاد وقت و در ریاضت عبادت و زهد و تقوی یگانه روزگار۔ در آخر
مرید خواجه نظام الاولیا گردید و کمال عقیدت بحضرت او داشت۔ او میگفت که وقتے بپانی پت
میرفتم در اثنائے راه شخصے را دیدم که او صوفی بود و در دل من نوعے انکار آمد۔ او گفت یا مولانا
چیزے مشکل داری و مرا در علم مشکلات مانده بود۔ هر یکے را با او میگفتم و او جواب با موجه میگفت
تا آنکه مسئله قضا و قدر به اسلوب خوب گفت مرا مطمئن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پرسید
تو مرید کیستی گفتم از سلطان المشائخ خواجه نظام الاولیا۔ گفت شیخ نظام الدین ؓ قطب است
قبر مولانا مذکور بر سر حوض شمسی در حظیره قاضی کمال الدین است رحمة الله علیه ؛

خواجه تقی الدین نوح

پسر خواهر زاده خواجه نظام الاولیا است حافظ قرآن بود۔ خواجه نظام الدین ؓ اولیا در حالت
مرض پیش خود طلبیده خرقه و خلافت مرحمت فرمود۔ و وصیت کرد که هر چه بتو رسد نگاه داری

اگر چیزے بر تو نباشد بر آن نگران نباشی کہ خدا ترا خواہد داد۔ و ہیچ یکے را بد نخواہی و جفا را بعطا بدل کنی و او را ز ستانی کہ درویش او را خوار نباشد۔ و در حالت حیات خواجہ نظام الاولیا در عین شباب بجمت حق پیوست رحمۃ اللہ علیہ ❊

خواجہ برہان الدین ہانسوی

محقق است کہ خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین ہانسوی ابد اللہ طفلکی گزشتہ بجمت حق پیوستہ بود۔ حضرت خواجہ فرید شکر گنج او را پیش خود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ مصلا و عصا با نعمتے کہ بہ شیخ جمال الدین روان کردہ بود بہ شیخ برہان الدین عطا فرمود۔ و بخدمت خواجہ نظام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین ہر سال بخدمت خواجہ نظام الاولیا آمدے و تربیت یافتے۔ تا زمان حیات خواجہ نظام الاولیا کسے را بیعت قبول نکردے رحمۃ اللہ علیہ ❊

شیخ قطب الدین منور

خلف الرشید خواجہ برہان الدین ہانسوی است و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است جامع کمالات و مظہر کرامات بود۔ بسبب غوغائے خلق نداشت و در مدت العمر از حجرہ باختیار خود بیرون نہ آمد۔ و بخانہ امرا نرفت و بتوکل و قناعت گزرانید۔ نقل است کہ وقتے سلطان محمد تغلق بہ ہانسی رفتہ بود۔ نظام الدین کہ یکے از عمائد خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ بگذشت۔ پرسید کہ خانہ از کدام است۔ گفتند شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا۔ گفت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ ہانسی بیاید و او بدیدن بادشاہ نہ آید۔ چون بخدمت سلطان رسید گفت کہ اینجا شیخی است از خلفائے شیخ نظام الحق والدین کہ بدیدن بادشاہ نہ آمد۔ سلطان در غضب شد۔ شیخ حسن سر برہنہ را بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد۔ شیخ حسن آمد۔

در و بلیز بنشست شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شما را می طلبد. شیخ حسن برهنه
پیش آمد و گفت شما را سلطان طلبیده است. فرمود که درین باب شما اختیار دارید من هست یا نه
گفت خیر مرا فرمان است که شما را ببرم. فرمود الحمد لله باختیار خود نمیروم. بعده روی بجانب اهل خانه
کرد و فرمود بخدا سپردم و مصلا بر کتف و عصا در دست گرفته راهی شد. شیخ حسن برهنه سواری
اسپ اشارت کرد. فرمود قوت پیاده رفتن دارم. چون متصل خطیره جد بزرگوار رسید پایان قبر
جد و پدر رفت. و بعد زیارت عرضداشت کرد که باختیار خود از کلبه عزلت بیرون نه آمده ام مرا بجبر
می برند. چون از خطیره پاک بیرون آمد شخصی شتره پیش او آورد قبول کرد و با خانه [illegible]
چون بدانه سلطان رسید سلطان اغماض کرده بدهلی روان شد. و آنجا حضرت شیخ را
پیش خود طلبید. و چون سلطان دانست که شیخ آمد بایستاد و کمان در دست گرفته
بکشاد تیر انداختن و بهدف زدن مشغول شد. اما چون شیخ را دید طاقت نیاورد و تعظیم پیش آمد و مصافحه
کرد. حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان بادشاه ستمگر که چندین علماء
مشائخ را تیغ ستم آورده بود معتقد گشت و گفت که ما در شهر شما رسیدیم و التفات نفرمودید
حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات بادشاهان نیست در گوشه دعاگوئی و خیر طلبی که داخل اسلام
مشغول می باشد معذور می باید داشت. سلطان از تقریر شیخ خوشدل شد و حکم داد که آنچنان
بانگ کرد که مقصود شیخ است فرمود مقصود من فقر است و گنج جد و پدر. بعده بادشاه پیشکش
فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیر را نان جوین باید زر و جواهر بچه کار آید. بالآخر بقلیل قبول فرمود
و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز بفقیران داد. مرقد او در قصبه جد پاک اوست. رحمة الله
تعالی علیه ❖

شیخ نور الدین پسر شیخ قطب الدین منور

از مشایخ متشرع و صاحب حال و قال بود. خرقه خلافت از پدر عالی قدر رسیده و مدام

در استغراق و عزلت و وحدت گذرانید رحمة الله علیه مرقد او در خطیره پاک جدا واست ❖

مولانا علیشاه جاندار

از مریدان خواجه نظام الاولیاء است۔ و را کتابیست موسوم بخلاصة اللطائف۔ او بسیار صادق الارادة و واثق العقیدة بود و کار خود بوجه احسن بجائے خود رسانید۔ رحمة الله تعالیٰ علیه ❖

مولانا فخر الدین زرادی

خلیفه ارجمند خواجه نظام الاولیاء است۔ حافظ کلام ربانی بود۔ بکمال تقوے و تورع آراسته گویند او را با مولانا فخر الدین هانسوی صحبت بود۔ جامع علم عقلی و نقلی بود و در امر دین صلابتے داشت۔ عاقبت کار مرید خواجه نظام الاولیاء شد و محلوق گشت و از میان متعلمان برآمد و در زمره درویشان قرار گرفت۔ و بعد وفات مرشد بر حق بر کنار آب جمن در آن مقام که بحال فیروز آباد دہلی است مشغول شد و هم به زیارت خواجه بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیاء با جمیر رفته خواجه نصیر الدین نصیر الاولیاء فرمود که آنچه ما را در یک ماه فتح شدے مولانا فخر الدین را در یک ساعت بدست آمدے و در آن زمان که مردم شهر را بدیوگیر بردند او هم برفت و هنگام بازگشت در کشتی که نشسته بود غرق شد و مطالب شهادت رسید رحمة الله علیه ❖

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت از کرمان به لاهور آمده چون بخواجه فرید مسعود ملاقی شد راه و رسم محبت در میان آورده در قصبه اجودهن قیام کرد و مرید شد و بعد از رحلت حضرت خواجه فرید بخدمت خواجه نظام الاولیاء تربیت کلی یافت و بتشریف خلافت مشهور و ممتاز گشته بصوب کشمیر روانه شد و هم در آنجا وفات یافت و مدفون شد رحمة الله علیه ❖

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیا است و آن کتابیست مشتمل بر احوال مشایخ چشتیه او را در زمان مبارک
شرف بیعت خواجه نظام الاولیا بدست آمده حاضر مجلسها بوده فیضها برده. و بعده از حضرت
خواجه نصیر الاولیا تربیت یافت. پدر و اعمام و اجداد او از نزدیکان خواجه نصیر الاولیا بوده اند و اکثر
از آنچه در آن کتاب نقل کرده بتصدیق آبای کرام خود کرده. رحمة الله علیه ٭

خواجه نصیر الحق والدین رضی قدس سره

قدوة الاولیا اسوة الاصفیا نصیر الاولیا خواجه نصیر الحق والدین رضی قدس سره العزیز خلیفه حضرت
خواجه نظام الاولیا است مظهر انوار الٰهی و مهبط برکات نامتناهی بود. و بزهد و ورع و فضائل
و تقوی موصوف. مرجع کافه اهل اسلام و ملجای انام در هدایت اهل یقین و اصحاب طریقت
و صوفیت مدام اشتغال داشت. بر حکم شرع بسیار صلابتی بکار میبرد. سماع بر دستک می شنید
روزی سیادان طریقت مجلس سماع بمزامیر مهیا کردند. او از میان برخاست. گفتند
سنت پیران ترک میدهی فرمود. برای ما حجت نیست. آورده اند که قلندری تبه کار در عین قیلوله
درون حجره در آمد و یازده ضرب کارد بر جسم پاکش زد. اما با آنهمه شدائد جراحت در حالت
سکر و استغراق خواجه خللی واقع نشد. و بحال خود مشغول ماند. چون از سوراخ حجره شرشر
خون بیرون تراوید. خدام آستانه درون آمدند. خواجه نصیر الاولیا را مجروح دیده در حالت
اضطراب و اضطرار تجسس بسیار کرده قلندر را پا بزنجیر نموده حاضر آوردند. اما حضرت نصیر الاولیا
بتقاضای خلق حسن از ترود جزا و سزا درگذشته بیست تنکه سرخ باو انعام فرمود. و به شیخ
صدر الدین و شیخ زین الدین وصیت بلیغ کرد که بعد ازین آزار بقلندر روا ندارند. آورده اند که سلطان
محمد تغلق با حضرت خواجه بمرتبه غایت خصومت کرد. و با این همه علو نسبت ایذا رسانیدی

و در سفرہا ہمراہ خود گرد انیست۔ گویند کہ وقتے اورا جامہ دار خود گردانیدہ بود۔ روزے سلطان محمد تغلق طعام فرستاد و در آوند ہائے زر و نقرہ۔ و باعث فرستادن طعام جز ایذا نبود۔ یعنی اگر ابا آرد و طعام نخورد ہمین سخن را مادہ ایذا سازد۔ و اگر بخورد الزام نامشروع کردن درمیان آرد۔ حضرت خواجہ نصیر الاولیا ہیچ نگفت و تختے طعام از کاسہ زرین در دست خود گرفتہ بخورد۔ بد اندیشان خائب و خاسر ماندند تفصیل اسمار خلفائے بزرگ کہ معلوم شد انیست۔

تفصیل خلفاء

خواجہ کمال الدین علامہ ہمشیرہ زادہ خواجہ سید محمد گیسو دراز میر سید محمد جعفر المکی الحسنی سید ملک زادہ احمد مولانا معین الدین۔ خواجہ معین الدین خرد نبیرہ خواجہ بزرگ معین الاولیا۔ سید علاء الدین شیخ یوسف۔ محمد وجیہ ادیب۔ سید علاء الدین گنتوری۔ قاضی محمد ساوی شیخ سلیمان ردولی۔ شیخ محمد متوکل کنتوری۔ شیخ دانیال۔ شیخ قوام الدین۔ قاضی عبد المقتدر مولانا خواجگی۔ مولانا احمد تھانیسری۔ شیخ زین الدین۔ شیخ صدر الدین۔ شیخ سعد اللہ۔

خواجہ کمال الدین علامہ

صاحب علم و اہل کمال بود بجہت وفور علم بلقب علامہ مشہور گشت۔ مدام بعبادت حق و ہدایت خلق مشغول جمعے از عالمان دین لدیائیمین بحضرت شیخ استفادہ میکردند بعضے از ایشان بودند علاء۔ بخواجہ نصیر الاولیا متحقق است بعد تشریف فتح خلافت بجانب احمد آباد رجوع کرد۔ و بہ فوائد عظیم و ارشاد تعلیم گم گشتگان منزل فقر و فنا را رہنمونی فرمود بعد از دیے بدہلی تشریف آورد۔ و بہ ہدایت و ارشاد توجہ فرمود۔ وسال آن برگزیدہ ایزد متعال درسال ہفتصد و پنجاہ و شش مذکور است رحمتہ اللہ علیہ۔

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفۂ مستند خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است۔ سر خیل عاشقان با سوز و گداز و ارباب راز و نیاز بود۔ و در ریاضت و مجاہدت غلو تمام داشت۔ و بسیار طالبان حق را بمقام و مرام خود رسانیدہ شان رفیع و مرتبہ وسیع داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا رضؓ بہ دیار دکن رفت۔ و قبولی عظیم یافت و سلسلۂ وے در تمام دیار دکن شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدۂ آفریدگار بہ لقب گیسو دراز ازین جہت است کہ مریدان خواجہ نصیر الاولیا رضؓ چوڈول وے بر دوش مے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہمدوش بود و چند گیسوے او بسبب طوالت در پایۂ چوڈول در آویختند۔ اما میر سید محمد بپاس ادب سکوت و تحمل کرد۔ و ہمان اذیت راہ دراز طے کرد۔ تا آنکہ موے سر شکست خوردند۔ و انواع عقوبت بروے کشاد۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد۔ تاسف خورد۔ و بر حسن عقیدت میر سید محمد تحسین و آفرین فرمود و گفت۔ ہر کو مرید سید گیسو دراز شد و اللہ خلاف نیست کہ او عشق باز شد۔ و شیخ محمد چشتی از ملفوظات وے جمع کردہ بجوامع الکلم موسوم کردہ است تاریخ وفات در سال ہشتصد و بست و پنج ۸۲۵ منقول است۔ خطیرۂ پاکش در قصبہ گلبرگہ نواح دکن مرجع مستمندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک نہاد او منصب مشیخت و ارشاد برقرار است۔ رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ سید معین الدین خُرد

نبیرہ بر حق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیا رضؓ است۔ وے را خرد بہ نسبت خواجہ بزرگ میگفتند۔ و این منقبت بس است۔ از بس عابد و مجاہد۔ صاحب مقامات علیہ و کرامات زکیہ بود۔ مدتے بے واسطہ کسے از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ میکرد۔ بالآخر باشارت جد پاک بشرف بیعت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقہ خلافت ہم دریافت۔ تاریخ وصال آن صدر الصدور صفِ اصحاب قرب۔ در سال ہفتصد و شصت و یک منقول است

رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہر او پائین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا در حجر سنگ سفید واقع است

شیخ صدرالدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا رضؓ است۔ خواجہ سلطان المشائخ او را بہ خواجہ نصیر الاولیا سپردہ بود۔ او آن او تصانیف عجب یادگار است۔ و سینہ زر از زمین مر او پیدا شدہ بود ہمہ را براہ خدا و مردان خدا صرف نمود۔ در سال ہفتصد و پنجاہ در سنہ ہجری وفات یافت ✦

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب خدمت خواجہ نصیر الاولیا رضؓ است۔ و بارو حانیت حضرت نظام الاولیاؓ۔ رابطہ قوی داشت۔ کتابے در باب احوال مشائخ چشتیہ جمع نمودہ است موسوم سیرالاولیا۔ در سال ہفتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت اختیار کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط در زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیا ہم مرقوم کرد ✦

شیخ یوسف چشتی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیا است ماہر علوم حدیث و تفسیر و کتابے نوشتہ است موسوم بہ تحفۃ النصائح از بس نافع و بہتر است۔ در سال ہفتصد و ہفتاد و چار وفات یافت ✦

شیخ عبد المقتدر

از اشہر خلفائے خواجہ نصیر الاولیا است دانشمند بزرگ بود۔ درویش صاحب باطن و کامل و اکمل در اوائل او را با فقرا و طریقہ فقر انکار بود۔ و در وسط بصحبت خواجہ نصیر الاولیا در افتاد و در آخر از برگزیدگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متبحر بود از

نوشتہ چنین است کہ این اواسط ہشتم محرم در سال ہفتصد و نود و یک ہجری فوت شد۔

قاضی سادی چشتی

عالم و فقیہ و درویش کامل بود۔ تقوے و تورع بسیار داشت۔ و خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است گروہ خلائق در سایہ توجہ او بخدا رسید۔ چنانچہ شیخ اختیار الدین خلیفہ او است۔ تاریخ وفات او در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ منقول است۔

شیخ سعد اللہ کیسہ دار

خلیفہ بزرگ خواجہ نصیر الاولیا رح است۔ و از شیخ متوکل اجازت و خلافت داشت۔ صاحب معارج الولایت آوردہ کہ خضر علیہ السلام کیسہ باو دادہ بود و ہر آنچہ کہ میخواست از کیسہ مییافت ازینجہت بعرف کیسہ دار معروف گشت و نیز خرقہ خلافت از شیخ جہانگیر سمنانی یافتہ بود۔ و در سال ہشتصد و شش ہجری فوت شد۔

شیخ داینال چشتی

از خلفاے حضرت خواجہ نصیر الاولیا رح است۔ نسب شریفش بحضرت عباس بن علی المرتضے منتہی میشود۔ و موجب قدوم او بہندوستان آنست کہ پدر بزرگوارش بوجہ منازعت برادران ترک وطن اختیار کردہ بود۔ ولادت شیخ داینال در مرز و بوم ہند واقع شد۔ و بخدمت قاضی عبد الکریم تعلیم یافت و بدختر قاضی مذکور منعقد شد۔ و از انجا بہ دہلی رسیدہ شرف بیعت و تشریف خلافت حاصل کرد۔ و بکمال صوری و معنوی مکمل گردید۔ و بعد از آنکہ از حضرت خواجہ نصیر الاولیا رخصت وطن یافت و از نواح لکھنو بہ دیار شرقی رفت قطاع الطریق از کمینگاہ پیدا شدند۔ و ہمہ مال و منال کہ قاضی عبد الکریم ہنگام رخصت دختر خود دادہ بود بمعرض نہب و تاراج آوردند۔ و شیخ داینال را شہید ساختہ

در آزار اہل و عیال شیخ تہیہ کردہ بودند کہ بیک ناگاہ ندائے مہیب از ہیکل شیخ پیدا شد بعد
راہزنان معدوم البصر گشتہ از رفتن و گریختن بستوہ آمدند تا آنکہ جماعت لشکریان در رسید
و ہمہ را در بند گرفتہ بجا لکم رسانید و خادمان شیخ جنازۂ او بر دوش بردہ بموضع ستر گہ مدفون کردند
سال شہادت او ہفتصد و چہل و ہشت بود ✦

مولانا خواجگی چشتی

از یاران خاص و خلفائے اعظم خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب اخبار الاخیار آوردہ کہ در آن زمانیکہ
مولانا خواجگی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاہر میکرد و باستفادۂ فیض باطن بحضرت
خواجہ نصیر الاولیا حاضر میشد۔ مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجہ نصیر الاولیا با ملالت
مے آمد۔ باتفاق وقت مولانا معین را مرض ضیق النفس عارض شد و نوبت بانجا رسید
کہ چارہ گران مایوس گشتہ دست کشیدند۔ و مولانا معین از حیات خود نا امیدی داشت روزے
مولانا خواجگی گفت کہ ہنگام دوا نماند۔ در باب استمداد و دعاے مردان حق باید کوشید
و فی زماننا حضرت خواجہ نصیر الاولیا برگزیدہ بارگاہ قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است
اگر در خدمت وے حاضر شدہ عذر و التجا در میان آرند شاید کہ نفس مراد بر مدعا نشیند۔
باستماع ایں معنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجہ نصیر الاولیا راہی شد و خواجہ نصیر الاولیا
باطلاع مقدم وے تا بدر خانقاہ برسم استقبال تکلیف فرمودہ درون خانقاہ بجائے برتر نشاند
و طبق برنج و جغرات کہ بعالم اسباب منافی امراض او بود پیش نہادہ بخوردنش تکلیف داد
مولانا باکراہ و شدت تمام لقمۂ چند خورد و ساعتے نگذشتہ بود کہ نوبت باستفراغ رسید و تمام
مواد و مادۂ ردیہ خارج شدہ مولانا معین الدین خوشحال گردید و صحت کلی یافت در سال
ہشتصد و نوزدہ وفات او منقول است ✦

شیخ احمد تهانیسری

خلیفهٔ خواجه نصیر الاولیا است زمانیکه لشکر امیر تیمور به دهلی رسید آنهم اسیر گشته بود چون فتنه
فرونشست و او از دوام اسیری رستگاری یافت و در مجلس بادشاه حاضر شد، در میان او
و نبیرهٔ مولانا برهان الدین صاحب هدایه در باب تقدیم و تاخیر مجلس گفتگوی درشت بوقوع رسید
شیخ احمد بر خطا صاحب هدایه گفت گو آغاز کرد و تلمیذان خود را اشاره کرد تا از محل خطا و
مقام اغلاط نشان دهند. اما بادشاه مصلحت وقت دیده هر یکی را از طول سخن باز داشت و
مباحثه ختم شد. بعد ازین مولانا شیخ احمد به کالپی رفت و در سال هشتصد و بیست بمقام کالپی
فوت شد، مرقدش مرجع عوام و مقام برکت و انوار است ◆

شیخ احمد کنتوری چشتی

خلیفهٔ اعظم حضرت خواجه نصیر الاولیا است وقتی او بطریق اعتکاف درون حجره نشسته بود
بدید که شخصی بلبس و صورت جوگیان خاک آلوده و موی ژولیده در گوشه حجره نشسته است
جوگی سلام بگفت و شیخ جواب سلام داد چون باهم مصافحه کردند جوگی سخن گفتن آغاز
کرد و در دیدهٔ شیخ همه دیوار و در حجره از سیم و زر نمودار شد. اما شیخ التفات نفرمود. مشاهدهٔ اینهمه
جوگی مذکور بر استغنای شیخ اعتراف کرده سر در قدم نهاد و مرید شد. وفات او در سال
هشتصد و بست و هفت منقول است ◆

شیخ قوام الدین چشتی سهروردی

مشهور خلیفهٔ حضرت خواجه نصیر الاولیا است صاحب تقوی و حال و اهل دل و شیخ وقت بود
و بعد وفات خواجه نصیر الاولیا بخدمت سید جلال الدین مخدوم جهانیان حاضر شده

اکتساب کرد +

سید محمد بن جعفر مکی چشتی

اشہر و اعظم خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا است - در توحید مقام بزرگ و مرتبہ سترگ داشت سخن با آنکہ مستانہ میگفت - اما خوب میگفت - تصنیف ہم دارد موسوم بہ بحر المعانی و رسالہ در بیان اسرار و آثار روح و بحر الانساب کہ در نسب پاک اہلبیت تذکرہ کردہ و نسبت آبا و اجداد خود ہم ثبت نمودہ - سن شریف وے قریب دو صد سال منقول است از آغاز حکومت تغلق تا بعہد دولت سلطان بہلول در صدر حیات بود - آبائے کرام او شرفائے مکہ معظمہ بودند - و بعد از ان بہ دہلی آمدہ در سرہند قیام کرد - در کتاب بحر المعانی میفرماید کہ مدت شصت سال در علم ظاہر بودم و در کسب کمال کوشیدم - اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم - حالائے ہم آنچہ پیش نظر مے آمد - بسیار حالات و مقالات ثبت نمودہ کہ فہرست آن موجب طوالت متصور است - وفات او در سال ہشت صد و نود و یک مذکور است +

شیخ علاء الدین علاء الحق

خلیفہ اعظم شیخ عثمان اخی سراج است در آغاز دولت علم ظاہر و سرمایہ دنیا فراوان داشت و بآخر در فقر و سلوک قدم نہاد نسب شریف او بحضرت خالد بن ولید میرسد - زہد و ریاضت او و عبادت و تقوے بدرجہ کمال بود - و از جملہ مال و منال دنیا ترک اختیار کردہ کمر ہمت در خدمت مرشد برحق چست و محکم بست - و چون شیخ عثمان اخی سراج بسیار بسفر مے ماند و طعام پختہ ہمراہ مے بردند - و دیگ طعام بر سر شیخ علاء الحق مے نہادند - و او پا برہنہ ہمراہ سواری شیخ میرفت برادران جلیبی او کہ امرائے عظیم الشان بودند بنظر اکراہ در حال وے نگاہ میکردند اما او اعتنا نمیکرد - روزے چند کس در خانقاہ شیخ علاء الحق فرود آمدند یک گربہ از ایشان گم شد قلندران از شیخ علاء الحق گربہ طلب کردند

گفت گر گربه شما از کجا آرم کسے با خشدا و گفت ماندہ ایم کہ از کجا پیدا کنی از شاخ آہو پیدا کن شیخ در غضب شد و فرمود بر و بیزلے خود از شاخ آہو خواہی یافت۔ و ہمچنان کہ چون از خانقاہ بیرون رفت گاؤ ے پیدا شد۔ و او را املاک ساختہ در مطبخ شیخ علاء الحق خرچ بسیار بود۔ و مساکین و فقرا از خوان انعام او بہرہ یاب میگشتند۔ و ہر اہل حاجت کہ مے آمد محروم نمیرفت و ہر آنچہ کہ از باغ و املاک و غیر آن بود ہمہ خود داشت بہ فقرا و محتاجان ایثار کرد وفات او در سال ہشتصد مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ٭

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامدار شیخ قطب الدین منور۔ ہانسوی است۔ مدام در زہد و ریاضت و محنت بسر بردے آخر۔ کارش بجائے رسید کہ وحوش و دود و دام رام او گشتند۔ و اکثر بسواری شیر تا بہ ہانسی میرفت و مار خونخوار بجائے تازیانہ در دست میگرفت روزے کہ او بسواری شیر بہ ہانسی آمد پیر روشن ضمیرش بر فراز دیوار نشستہ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن عجبے نیست مردان خدا اگر بخواہند سنگ و خشت در رفتار در آید میگویند کہ ہمو نوقت دیوار حرکت کرد و بہ رفتار آمد۔ قبر او بیرون نارنول نزدیک شہر است و از مرقد پاکش تا الآن آثار مبرات و خیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و۔ او را پسرے بود کہ او را شیخن ابدال میگفتند تارک دنیا بود۔ و از اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ دائم بہ یاد حق اشتغال داشت بر در خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون دہلیز خانہ موجود است۔ کاسہ چوبین بالائے آن سنگ مے نہاد۔ مردمان آیندہ و روندہ چیزے مے انداختند۔ و میان شیخن ابدال وقت شام ہر قدر کہ در کاسہ مے یافت در وجہ معاش قبول کردہ۔ صرف مے نمود در ان ایام کہ غلہ گران بودے فتوح بسیار آمدے۔ و اگر بہ نرخ ارزان بودے کمتر آمدے۔ گویند کہ شیخن ابدال مرید و خلیفہ پدر خود بود و در ستر احوال خود بسیار مے کوشید۔ و از نجہت کہ بہ ذکر خفی بیشتر اشتغال میداشت و بوقت

مشغولی در حجرۂ محکم میکرد و صحبت اہل دنیا گاہے نشست اگر از فقرا کسی بردر او میرفت البتہ بر سم خلق و تواضع نان خشک و کوزۂ آبے آوردہ عذر تقصیر میخواست رحمۃ اللہ علیہ ٭

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب مقامات علیہ و کرامات جلیہ و حسنات درد و محبت و اہل شوق و ذوق بود۔ و در ستورے خرق و کرامت در ربوبیت و الوہیت لبیار میکوشید پدر بزرگوار ہنگام رحلت او را در خلوت طلبیدہ شستہ از انعام اولین و آخرین نوازش فرمودہ بود از ان روز ہر کسے کہ او را میدید مست بادۂ خمخانہ وحدت میگردید۔ وصال آن برگزیدہ ایزد متعال در سال ہفتصد و شصت و دو ہجری منقول است رحمۃ اللہ علیہ ٭

میر سید یداللہ

نبیرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسودراز است بزمان غیر آگہی منصب ارشاد و خلافت یافت صاحب معارج الولایت آوردہ است کہ روزے خواجہ محمد گیسودراز اہتمام وضو میفرمود و بطریق سنت مسح عمامہ از سر مبارک بر آوردہ بر زانو نہاد سید یداللہ کہ ہنوز خرد سال بود عمامہ میر سید از زانو برداشتہ بر سر خود نہاد۔ حضرت میر سید گیسودراز مسرور شدہ فرمود۔ لائق تست مبارکباد و از ان روز ہر آنکس را کہ بیعت میفرمود مرید میر سید یداللہ قرار دادہ تربیتش سعے مے افزود صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ سید یداللہ با زنے جمیلہ و عجوزہ محبت در سر داشت و وارفتہ جمال و شیفتہ حسن بیمثال او بود۔ بالآخر بسلسلہ نکاح خود در آورد۔ و بحین بامداد کہ بمقتضائے رسم ہندیان مقنع مرصع از رخ زیبائے عروس برانداختہ جلوہ دادند نیرنگی عشق جلوہ دیگر نمود۔ و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید یداللہ آہے سرد از دل پر درد کشیدہ جان عزیز بشاہد حقیقی سپرد و عروس ہم مست او را۔ در کشیدہ دنبال او

او سفر کرد۔ و ہر دو را در پہلوئے یکدیگر مدفون ساختند ٭

شیخ علاء الدین قریشی

مرید و خلیفہ میر سید گیسو دراز است جامع علوم صوری و معنوی بود۔ و در گوشۂ قناعت و کنج خانۂ عبادت همہ عمر بسر برد۔ بغیر حق بہ چیزے کارے نداشت و حال خود مستور داشت از صحبت خلائق و ہجوم عوام نفور بود در تجرید و تفرید قدم استوار داشت وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و سہ مذکور است ٭

شیخ ابو الفتح علائی قریشی کالپوی

از مریدان نامدار خلیفہ باوقار میر سید محمد گیسو دراز است واقف علوم شریعت و ماہر رموز حقیقت بود و بزیارت حرم محترم مشرف گشتہ صاحب تصانیف عالی است و نسخہ عوارف المعارف از اشہر تصنیفات اوست۔ وفات او در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ ٭

شیخ شاہ میانجی چشتی

بیک واسطہ مرید سید محمد گیسو دراز است درویش کامل بود و صاحب تقوے و ورع و زہد و ریاضت و مجاہدت و محنت و در عصر خود در ولایت کالپی ہیچکس از و بزرگ تر نبود۔ او را شیخ الولایت میگفتند منتہی السن بود و صد و بست سالہ عمر داشت صاحب اخبار الاخیار مے فرماید کہ از آغاز ماہ رجب المرجب تا بروز عاشورہ در اعتکاف مے نشست و در حجرہ محکم مے بست و درین مدت شش روز یک اکل و شرب زندگانی مے کرد چون چلہ برآمدن او از حجرہ مے آمد ندا مے داد کہ ہمہ مردمان از روئے حجرہ دور تر بروند۔ چون فرصت مے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون مے نہاد احیاناً اگر کسے نزدیک بودے نظر شیخ بر او افتادے مے افتاد و تا دو روز در حالت بیہوشی و حیرت و غشی مے ماند آوردہ اند کہ

قاضی شهر با وے دعوے احتساب میکرد۔ روزے کہ شیخ از درون حجرہ بیرون آمد۔ قاضی شهر ترتیب
استادہ بود۔ چون نظر شیخ بر وے افتاد بحال خود نماند۔ افتاد و روز بعالم بیخودی وبیهوشی مبتلا
ماند۔ آوردہ اند کہ روزے قاضی شهر بتقریب احتساب بسر شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و بسوے
قاضی نظر کرد۔ حمالان کہ کفیل چوڈول قاضی بودند تا بزانو غرق زمین گشتند وجنبیدن نتوانستند
اما قاضی مذکور کہ در تعیب شیخ قدم مستحکم داشت۔ از چوڈول مفارقت کردہ۔ دُرّہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ بود قصد کرد۔ درین اثنا شیخ از در خانہ برون آمد و دست
قاضی گرفتہ درون خانہ برد۔ ناگاہ نظر قاضی بر مینا رسید۔ پرسید کہ چیست شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت دید کہ شربت ناب از قند و نبات است۔ همدرین محل حضرت
شیخ۔ بقاضی موصوف اشارت کردہ فرمود کہ بسم اللہ بنوشید اما قاضی مبادرت نوشیدن
نکرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آن جامع الکمالات در سال هشتصد و هشتاد و نہ هجری
مذکور هست +

مخدوم حسام الدین فتحپوری

از محبوب ترین خلفائے شیخ عبد المقتدر هست بمجاهدہ معرفت مشهور۔ و بخرق و کرامت مذکور۔ صاحب
معارج الولایت آوردہ است کہ او از اولیائے بزرگ و مشائخ باکمال است جمغفیر بفیض ارشاد
او بکمال رسید۔ و شیخ بدھن چشتی از برگزیدگان خدمت اوست منقول است کہ پدر شیخ بدھن او را در عمر
شش سال بخدمت مخدوم آورد و ببرکت عمر و علم صوری و معنوی استمداد همت خواست مخدوم
در حق وے دعا فرمود بحاصل شیخ بدھن عمر طویل یافت و از اکمل اولیاء شهر علما گردید وفات
مخدوم حسام الدین در سال هشتصد مذکور هست +

شیخ ابوالفتح جونپوری

مرید و خلیفه و شاگرد جد خود شیخ عبدالمقتدر است۔ دانشمند کامل و برگزیدهٔ روزگار بود در فقر و ریاضت مثالی نداشت۔ صاحب معارج الولایت آورده که شیخ ابوالفتح در بطن والدهٔ ماجدهٔ خود تا مدت چهارده ماه محمول بود۔ ازین جهت شیخ عبدالمقتدر جد او تعلق خاطر داشت و شبی که شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی در عالم خواب بشارت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد۔ چون شیخ جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح بر روز ولادت شیخ ابوالفتح وارد شد۔ و شیخ ابوالفتح را بدو نمود فرمود که خانهٔ شیخ عبدالمقتدر را از انوار و تجلیات این مولود مسعود منور و معمور خواهد شد۔ الحاصل شیخ عبدالحی در حیات شیخ عبدالمقتدر پدر خود فوت شد و شیخ ابوالفتح از انعام و حلاوت گلزار چشت گل مدعا بدست آورد۔ و صیغه دستار او لو ارباب گردید۔ وفات او در هشتصد و پنجاه و هشت مذکور است ٭

شیخ نور الدین معروف به نور قطب عالم بنگالی

فرزند رشید و خلیفهٔ اعظم شیخ علاء الدین علاء الحق بنگالی است از مشاهیر مشائخ هند و صاحب ذوق و محبت و حلاوت بود۔ آثار علیه و کرامات جلیه داشت۔ در عهد حیات پدر خود۔ کار خود کار عبادت و ریاضت و مجاهده و معرفت بمنزل نامتناهی رسانیده فائز مرتبهٔ الوهیت و مدارج قطبیت گردید۔ صاحب اخبار الاخیار می‌فرماید که خدمت درویشان خانقاه۔ و بردن نجاست و غلاظت باو مفوض بود۔ روزی درویشی را درد شکم در گرفت۔ و او به قضای حاجت بیت الخلا رفت۔ و شیخ نور الدین که بهر تحمل در شست و روب بیت الخلا مصروف بود و بول و غائط درویش در رسیده۔ بر اندامش افتاد و جامه و جسم او بهمه غلیظ گشت و در نجاست آلوده گردید چون حضرت شیخ علاء الحق فرزند دلبند را بایں حال بنگریست بسیار خوش دل و خوشحال گشت

فرمود که حالا بخدمت دیگر مشغول باید شد منقول است که روزے شیخ نور الدین بار هیزم بر سر کشید شیخ اعظم خان که از عمائد ندیمان بادشاه بود بدید و بگفت که تا چند در هیزم کشی و خدمت گزاری فقرا بسر خواهی برد بیا که بمنصب بزرگ برسانم شیخ نور الدین جواب داد که دولت و ثروت دنیا ناپائدار است و مرا نه شاید و خدمت فقرا بهتر از دولت و ثروت دنیا ناپائدار است و مرا نه شاید و خدمت فقرا بهتر از دولت تخم مے شمارم و وفات آن برگزیده صفات در سال هشتصد و پنجاه و یک منقول است و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رفعت الدین و شیخ انور که بعد وفات او بر مسند مشیخت و ارشاد جا نشستے یافتند *

سید اشرف جهانگیر سمنانی

افضل و اشهر عهد خود در مشائخ هندوستان است شرف خلافت از حضرت شیخ علاء الحق بنگالی دریافت و از دیگر پیران طریقت هم فیضها ربوده بود پدر بزرگوار او بادشاه سمنان بود چون نوبت بادشاهی باو رسید یکچند بسر برده تارک شد صاحب معارج الولایت از لطائف اشرفی حکایت آورده که سید اشرف جهانگیر ولی مادرزاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را بهفت قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی از علوم عقلی و نقلی فارغ گردید و بصحبت خضر علیه السلام مستفیض گشته و به اشارت غیبی سفر هندوستان اختیار کرد و بخدمت حضرت شیخ علاء الحق مشرف شده دولت خلافت حاصل نمود و از واصلان حق گردیده به یار جونپور رخصت یافت وفاتش در سال هشت صد و هشت هجری مرقوم است رحمة الله تعالے علیه *

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولانا خواجگی است و از سید اشرف جهانگیری نیز استفاده کرده در علوم ظاهر یکرم بود و در علوم باطن معظم بود تصانیف عالی داشت و از جمله تصنیفات خود یک رساله دارد موسوم به مناقب السادات

که دران ذکر عقیدت و محبت نسبت اهلبیت نبوت باحسن الوجوه بیان کرده و باعث تصنیف رساله این است که بسبیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تبجیل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر مدارج سادات بنظر فقدان اثبات بدیهه و غیر آن تصنیف کرده بود شبی در واقعه دید که بجهت تصنیف مذکور حضرت خواجه کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بجانب او نظر قهر و عتاب فرمود چون از خواب بیدار شد بکردار خود محجوب گشته تصنیف جدید در مناقب سادات ترتیب داد تصنیف سابق در دریا انداخت وفات او در سال هشتصد و چهل و هشت هجری مرقوم است ٭

شیخ اختیار الدین ایرچی

از خلفای نامی و مریدان گرامی قاضی چشتی است جد و پدر او از ناموران شهر ایرج بودند آثار او بسبب غلبه محبت و تجرید همه دولت و دنیا بر باد داده تارک گردید و تحصیل علوم ظاهر تکمیل ظاهر کرده بنظر کمال انوار حقیقت بخدمت قاضی محمد سادی حاضر شد و بتوجه باطن مرشد برحق بمرتبه کمال رسید خرقه خلافت و ارشاد حاصل کرد سال وفات هشتصد و نه ۸۰۹ رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودهی

خلیفه معظم و محب قدیم شیخ صدر الدین حکیم است در اوائل حال در مسجد دهلی درس میگفت چون دید که در ریاضت و عبادت فتح باب ندیده پیش شیخ صدر الدین شکایت آورد فرمود تدریس ترک کن و کتب درس در دریا بینداز چنانچه ترک تدریس کرده کتب درسیه در دریا انداخت و بالآخر از علوم حقیقت و معرفت کامیاب گشته اکمل اصفیاء زمانه گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانید چنانچه شیخ قاسم دهلوی و شیخ محمد عیسی از خلفای وی بودند وفات او در سال هشتصد و بست و یک هجری مرقوم است ٭

شیخ عین الدین قتال

مرید و خلیفه پدر خود شیخ سعد الله کیسه دار است و نیز از سید میر ماه استفاده کرد اول بیشتر مائل بشراب بود
و از هر چاه و دریا که برای اداب طلب داشتند غیر از شراب بدست نمی آمد - چون وقت ارتحال پدر
بزرگوارش نزدیک رسید او را نخواند - فرستاده در جستجوی او برفت و در میخانه یافته پیام طلب
شیخ بر زبان آورد و بمجرد استماع این سخن شیخ عین الدین از جای خود برخاست و جام شراب که در دست
داشت نوشیده بر زمین زد و بخدمت پدر عالیقدر حاضر شد - و خرقه خلافت و سرمایه نعمت و
حلاوت مشرب بهشت حاصل کرد - و از خاصان و برگزیدگان درگاه رب العزت گردید و بقیة العمر
در زهد و تقوی بسر برد و سال وفاتش هشتصد و بیست و دوم مرقوم است ۰

شیخ سارنگ چشتی سهروردی

صاحب مشغولیت و عزت از قوم هنود بود - چون باسلام مشرف شد همشیره او بعقد نکاح سلطان
محمد بن فیروز شاه در آمد - بلده سارنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید
و همه مال و اسباب دنیا ترک گفته بسفر حجاز رفت - چون باز آمد بصحبت یوسف بده ایرجی
مصاحبت اختیار کرده خرقه خلافت هم پوشید - وفات او در سال هشتصد و چهل و هفت مذکور است ۰

شیخ علم الحق و الدین چشتی

خلیفه اعظم و فرزند دلبند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است صاحب مقامات بزرگ و کرامات سترگ بود
در ریاضت و مجاهده علوی تمام داشت جمعی کثیر از ارباب دل برهنمونی او از ظلمت دار ناپایدار
اسباب بمنزل انوار و تجلیات رب حق فائز گشتند رحمة الله علیه وفات آن جامع کمالات در سال
هشتصد و پنجم [illegible] و بقولی دیگر هشتصد و یک منقول است قول آخر بشهرت درستی متحمل است ۰

شیخ محمد عیسےٰ جونپوری

خلیفہ شیخ فتح اللہ اودھے است۔ پدرش شیخ احمد عیسے از عماد دہلی بود۔ بزبان عربی ہنگام تاخت آمدن امیر تیمور ترک دہلی گفتہ سکونت جونپور اختیار کرد۔ صاحب اخبار الاخیار آوردہ کہ شیخ محمد عیسے در شغول بسیار غلو داشت۔ و ہمیشہ مستغرق می بود۔ از حال و احوال خود ہیچ خبر نداشت و استخوان مہرہ پشت او دوتا گردیدہ و شیخ بہ سینہ پیوستہ۔ وفات او در سال نہصد و یازدہ ۹۱۱ ہجری مرقوم است +

شیخ شمس الدین طاہر

خلیفہ اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است او شیخ بزرگ و کبیر السن بود۔ فیض باطن و استفادہ کامل از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیا دریافت و خرقہ خلافت از حضرت خواجہ بایزید فرزند نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہم پوشید۔ چنانچہ در سیر العارفین مذکور است صاحب سیر العارفین محقق و کامل ہمعصر شیخ شمس الدین طاہر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجہ بایزید در مقام اجمیر مشرف گشتہ۔ وفات او در سال ہشتصد و ہشتاد و یک ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالے علیہ +

شیخ حسام الدین مانکپوری

خلیفہ اعظم شیخ نور قطب عالم است و از اعیان مشائخ عہد خود است جامع بود درمیان علوم شرع و طریق و معارف بود صاحب کشف و تحقیق۔ او خداوند تصنیفات بود۔ رفیق العارفین از ملفوظات او است۔ صفیہ صیام بسیار مائل بود۔ و توکل مرغوب اکثر نوبت افطار بجرعہ آب مے سیاد و فرمود کہ چون بعزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمدم۔ بہر منزل در عالم واقعہ شیخ خود را میدیدم کہ در مقابل من مے بود۔ روزے در کشتی سوار شدم۔ درویشے صوف پوش ہمراہ من بود۔ چون بساحل دریا رسیدم۔ ہمون درویش در قعر آب فرو رفت و از چشم نہان شد آنگہ کہ بپائے پیش شیخ

مشرف شدم - نیک دیدم که جمال همان درویش که به آب افتاده بود - با منظر و پیکر شیخ یکسان بود و در خط و خال و چهره و مهره هیچ تجاوز و تفاوت نیافت - وفات در سال هشتصد و هشتاد و دو مرقوم است +

شاه کالو چشتی

خلیفه نامی گرامی شیخ نورالدین قطب عالم است و نسب وی بچند واسطه با حضرت خواجه فریدالدین فریدالاولیا می پیوندد - و از شیخ پیر محمد چشتی لاهوری فیض ها یافته بود - و به تلقین و تعلیم خلائق سعی موفور کرد - و در لاهور سکونت می ورزید و کشف و خرق بسیار از وی بوقوع آمد - وفات او در سال هشتصد و هشتاد و دو مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ یوسف ایرچی چشتی

آبای او از خوارزم بایرچ آمدند - و شیخ یوسف اگرچه خلیفه شیخ اختیارالدین بوده است - اما از خدمت سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال فیضها بوده صاحب تالیفات است - صاحب تاریخ محمدی از مریدان و معتقدان او است و آورده اند که روزی شیخ یوسف در خانقاه هنگامه سماع گرم داشت و هم دران محل جان داد - وفات او در سال هشتصد و سی و چار مرقوم است +

شیخ پیارا چشتی

از مریدان سید ید الله نبیره سید محمد گیسو دراز است و ترتیب و تکمیل بخدمت خواجه گیسو دراز یافته بود - آورده اند که چون او در ملازمت شیخ و ست او فرمود که اگر پیش ازین با کسی تعلق محبت داشته باشی در معرض بیان آری - التماس کرد که بنظر آموختن طریق عشق حاضر آمدم هیچ ندانم که عشق چیست و از کجا می آید فرمود در اظهار واقعات سابق اغراض نباید کرد - آخر الغرض دریافت نسبت

التماس کرد که در اوائل به زن هند و فریفته بودم و دولت دیدار دست نمیداد بالآخر نا گزیر قیم
و در صحن خانه نشستم که او را به بینم باستماع این معنی خواجه گیسو دراز او را در بر گرفت و فرمود که البته در
منزل عشق مقام عالی داری میخواستم که چون تو عشق طلب و محبت مشرب بدست آید با منزل عشق
شاهد حقیقی رهنمونی کنم. چنانچه او را در حباله بیعت کشید و در اندک زمان به رتبهٔ تکمیل رسانید
وفات او در سال هشتصد و شصت و پنج مرقوم است ✦

شیخ محمد المعروف به شیخ مینا چشتی سهروردی

صاحب ولایت دیار لکهنو بود و از زمان صغیر آگهی به طفیل حمایت و سایهٔ عاطفت شیخ قوام الدین
تربیت یافته به شرف بیعت و تشریف خلافت مشرف گردید. وجهت موسوم گشتن به لقب مینا
اینست که شیخ قوام الدین را پسرے بود موسوم به شیخ نظام الدین مینا و او بهوائے هوس و
تقاضائے نفس در زمرهٔ ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاه بادشاه دهلی منسلک گردید.
بدینوجه شیخ قوام الدین از وے نفرت تمام داشت. چون شیخ نظام الدین به قصد معذرت
و تالیف پدر خود به وطن رسید در صحن خانقاه بر اسپ گذشت شیخ قوام الدین ازین ادائے گستاخ
برآشفت و در حق او دعائے بد کرد همین که گامے چند نه پیموده بود از پشت فرس بروئے زمین
آمد و هلاک شد. در آنوقت شیخ قطب الدین که از مریدان خاص شیخ قوام الدین حاضر بود باو فرمود
که حق سبحانه تعالیٰ ترا پسر خواهد داد موسوم به محمد مینا گشته بجائے فرزند من معروف و مشهور خواهد
شد. الحاصل به برکت و تصرف دعائے شیخ همچنان بوقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردید و خرقهٔ
خلافت از شیخ سارنگ چشتی هم دریافت و جانشین و صدر آرائے سجادهٔ مشیخت و ارشاد گشت.
صاحب اخبار الاخیار آورده که شیخ محمد مینا ولی مادرزاد بود. چون به عمر پنجسالگی رسید و ابستان
نشاندند و استاد بگفتن بسم الله اشارت کرد بفور بخواند. چون گفتند بگو الف گفت که الف
را گفتند بگو ب. در جواب گفت که چون الف گفتم بگفتن ب حاجت نداریم و بدین مجمل

چند معانی حقائق بر زبان آورد منقول است که او به ترک و تجرد و غلو بسیار داشت و اہل عیال بحوالت شب ہا بر سر دیوار نشسته عبادت میکردند تا از غلبهٔ نوم محفوظ مانند و بر سطح فرش خار و خسک گستردہ منتظر مے نشست و در موسم زمستان پیرہن تن در آب سرد تر کردہ در صحن خانقاہ زیر سایہ بیابان و سقف مراقب مشغول میگشت القصہ در و مند و در طلب بود گاہے راحت و استراحت نیاسود وفات او در سال ہشتصد و ہفتاد منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ رفعت الدین

پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بس بزرگ صاحب حال بود او میگفت کہ واللہ من از سگ بازار کمترم و مدام متوکل و عسرت زندگی میکرد و از اہل دنیا نفرت کلی داشت رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ انور

پسر خورد شیخ نور قطب عالم بنگالی است و در حالت گدایانہ بسخاوت شہرت تمام داشت کہ صفدران را مے پرورد. و بزمان فرہبی ذبح کردہ بدل فقرا میکرد و خود از گوشت آن چیزے نمیخورد روزے شیخ حسام الدین از وے پرسید کہ مخدوم زادہ عشق چہ باشد فرمود مردان حق چشم فراز کردہ مے بینند کہ دوست مے آید یا پیام دوست دیگر بکشودن چشم چہ حاجت است +

شیخ محمود راجن قدس اللہ سرہٗ

خلیفہ پدر بزرگوار خود یعنی خواجہ علم الحق والدین است صاحب سلسلہ سہروردیہ شطاریہ بود و نیز بیک واسطہ سلسلہ خلافت وے بحضرت خواجہ گیسو دراز میرسد و نیز از جا ہا فیضہا دریافت صاحب مقام عالی بود بریاضت و ورع فقید المثال و فقر و فاقہ را بسیار دوست داشت صحبت

امراد اغنیا نفور بود و شبها العبادت و مشغولی بسر می برد۔ و از غایت بیداری و مشغولی چشمان او
عبرت گلستان بودند۔ و از جمال او عالم مستی مینائی وحدت و حقیقت ظاهر و باهر بود۔ جمعی از ارباب
دین و اصحاب یقین بذیل الیقین وارشاد او بمقام حق رسیدند۔ وفات او در سال نهصد مرقوم است۔

راجی حامد شاہ چشتی

خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری است بزرگ و صاحب نسبت درست بود در زمان سلطان
شمس الدین التمش جد بزرگوارش سید شہاب الدین از کرویز آمدہ سکونت دہلی
اختیار کرد۔ آوردہ اند کہ راجی حامد شاہ در اوائل وضع سپاہیانہ داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین مانکپوری پیوست و از جملہ اصفیاء زمانہ گردید۔ بعلم ظاہر بقدر احتیاج معرفت
داشت امّا عالمان دین و ارباب یقین در دائرہ ارادت و حلقہ اطاعت او بودند وفات او
در سال نہصد و یک مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ +

راجی سید نور

فرزند رشید حامد شاہ راجی است بسیار بزرگ و صاحب حال کریم النفس بود مدت العمر بعبادت
و ریاضت شاقہ گذرانید۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شاہ سید

خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری است باوائل صاحب دولت و ثروت بود و آخر بہ ترک مال
و منال برخاستہ در خدمت شیخ پیوست۔ و بعد تکمیل خرقہ خلافت یافت آوردہ اند کہ او را
باشیئے تعلق محبت بود۔ و او ہم ترک ہوس دنیا کردہ بہ فقر و توکل قناعت کرد۔ وفات او
در سال نہصد و سی و سہ مرقوم است +

شیخ بہاء الدین جونپوری

از مشاہیر مشائخ آن دیار است خلیفۂ شیخ عیسیٰ است در منزل تجرد پائے استوار داشت و بعبادت و ریاضت گذرانید۔ و خلافت او از حضرت راجی حامد شاہ ہم متیقن و معتبر است۔ وفات او در سال نہصد و چہل و ہفت ۹۴۷ مرقوم است ❖

شیخ دانیال چشتی

مرید و خلیفہ راجی حامد شاہ بود و صحبت حضرت خضر علیہ السلام۔ و فیض باطن از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والاولیا حاصل میکرد۔ و بثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ بزرگ او را باشارہ باطن بخضر علیہ السلام حوالہ کردہ۔ این ابیات ہندی در معارج الولایت شرح العروف العالیات ازو مذکور است ؎

جگ جگ عمر جو حضرت خواجہ   حضرت نبی رسول لولے
دانیال جو پرگھٹ کنیان   حضرت خواجہ حضرت دنیا

مخفی مبادکہ شاہزادہ دانیال بن اکبر شاہ بادشاہ در خانہ ہمین شیخ دانیال متولد شدہ بود و بادشاہ بہ ہمنامی شیخ پسر خود را معنون کرد۔ و شیخ دانیال در سال ہفتم جلوس اکبر شاہ کہ زمانہ تولد شاہزادہ دانیال است در اجمیر سکونت داشت۔ و بعد تولید شاہزادہ سالہا در صدر حیات بود۔ و آخر بسال نہصد و نود و نہ ۹۹۹ وفات یافت۔ شیخ دانیال از اجمیر نبود اما بسبب غلبہ محبت روحانیت خواجہ بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ باختر سوئے محل سکونت داشت۔ و در زمانیکہ حرم محترم بادشاہ را بہ جہت مصائب سفر ناگوار و بنظر آنکہ زمانہ وضع حمل قریب تر بود بحکم بادشاہ قیام اجمیر ناگزیر افتاد در قصر رفیع و مکان وسیع

برابر حجرهٔ شیخ بنیاد کرده بنظر همسایگی شیخ که خالی از خیر و برکت متصور نبود. برای مولود مسعود مخصوص ساختند هنوز از آن تعمیر شیخ نشان باقیست و مجاوران روضه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا که بجهت جهالت و ناواقفیت حال شیخ دهنیال را از اجداد خود قرار داده و جبه ولادت شاهزاده در منزل شیخ موجب افتخار و اعزاز خود ها برگزارند. غلط فاش و تقصیر تحقیق است. بر لاف و گذاف ایشان گوش نباید داد و سلسلهٔ پیران طریقت شیخ دانیال که از کتب ملا فیض الله بوضوح پیوسته اینست شیخ دهنیال مرید راجی حامد شاه خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفه شیخ علاء الحق بنگالی خلیفه شیخ عثمان اخی سراج خلیفه حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس اسرارهم ◆

شیخ حسن طاهر

خلیفه راجی حامد شاه از خدمت سید نور بن حامد شاه فیضها در ربوده. و از اوائل عمر در مندوی دهلی شعار کرده، و بمشائخ و فقرا صحبت گرم داشت. غلغله و شهرت مشیخت راجی حامد شاه شنیده حاضر خدمت شد. بسلسلهٔ ارادت پیوست و بطلب سلطان سکندر از جونپور به دهلی آمده سکونت اختیار کرده. و در عبادت و ریاضت شاقه بسر برده کافه انام را رهنمونی بمنزل حق فرموده و فاتش در سال نهصد و نه ۹۰۹ مرقوم است ◆

مولانا اله داد چشتی جونپوری

عالم با عمل و فقیه بی مثیل بود. هدایه و کافیه و مدارک را شرح فرمود. و شرف بیعت و خلافت از راجی حامد شاه دریافت. منقول است که مولانا و شیخ طاهر با وصلهٔ محبت مستحکم داشت و ایشان باهم هم دم بودند. روزی مولانا الله داد بطریق طنز در باب بیعت نسبت راجی احمد شاه سخن گفت شیخ حسن گفت که در صحبت حضرت راجی حامد شاه افتاده بسلامت بدر آمد. لیکن سخن شما

لائق گفتن و شنفتن مقصور است. الحاصل مولانا الهداد به بیعت مولانا حسن بخدمت راجی حامد شاه رسیده
مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و راجی حامد شاه از مقصود مولانا حکایت آورده
تفصیل اجمال و تسهیل اشکال بوجه احسن فرمود. همان دم مولانا الهداد سر در قدم آورد و بیعت کرد و
بریاضت و مجاهده اشتغال ورزید. وفات او در سال نهصد و بست و سه مرقوم است رحمة الله
تعالی علیه ۔

شیخ محمد حسن پسر شیخ حسن طاہر

جامع بود میان علوم حال و قال و آیتی بود در مشائخ نسبت و جمال چون از حجرهٔ خلوت بر فضای
مشیخت جلوه میکرد. هر آنکس که نظر بروی می انداخت تکبیر میگفت. و در محیط حیرت و محویت
غرق میگردید. به سلسلهٔ قادریه هم توسط داشت. سالها در مجاورت مدینهٔ نبوی بسر برده مدام
افطار شام زحمت کشیدی و بعد نماز شام درون حجره رفته بعبادت معبود حقیقی کارها کردی. وفاتش
در سال نهصد و چهل و چهار مرقوم است ۔

شیخ عبدالرزاق جهنجانه

مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاہر است صاحب کرامات و کشف و خداوند خوارق عادات بود. و به اہل بیت
نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تمام داشت و او را با شیخ امان پانی پتی مباحثه و مناظره بسیار بود. وفاتش
در سال نهصد و چهل و نه (۹۴۹) مرقوم است ۔

شیخ امان پانی پتی چشتی

اسم گرامی عبدالملک و لقب امان الله. مرید و خلیفه شیخ محمد حسن طاہر چشتی نبیرهٔ راجی حامد شاه است
و نسبتش با سید شاه نعمت الله ولی بواسطه دارد. و در باب مسئله توحید تقریر بلیغ و بیان وسیع داشت

در تصوف و توحید از وی کتب و رساله چند یادگار است بالخصوص رساله اثبات الاحدیت از وست و نیز بر لوایح مولانا جامی شرح دارد۔ و میفرمود اگر پایه انصاف در میان باشد مسئله توحید بر منبر و منار باید گفت و فرمود که در اوائل حال بر اثبات توحید دو دلیل داشتم اکنون شانزده دارم و کیفیت دیده و شنیده ما بر دو حال مبنی است۔ تهذیب اخلاق و محبت اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم وفات آن جامع صفات در سال نهصد و پنجاه و هفت مرقوم است۔ رحمة الله علیه ٭

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کبار است و بعلوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد شیخ اسحاق بن شاه کاکو چشتی است و از دیگر بزرگان طریقه چشتیه نیز نعمت فیض و صحبت حاصل کرده بزهد و ریاضت عدیم النظیر بود و مشغولی بسیار داشت وفات او در سال یکهزار و دهی مرقوم است ٭

سید علی قوام

از اهل کمال بود و اصل وی از سادات است و مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین جونپوری است مقبول و فتوح بسیار داشت۔ به هیچ خادم خدمت نمیگرفت و زحمت می کشید وفات او در سال نهصد و پنجاه هجری مرقوم است ٭

شیخ اجودهن جونپوری

پسر شیخ بهاء الدین جونپوری است بکبر السن ضعف بغایت داشت که بی دستیاری کسی قیام نمیتوانست اما در حالت وجد چنان رقص میکرد که جوانان تنومند متحمل بصادم او نمی توانستند وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش مرقوم است ٭

شیخ جمال الدین جمن چشتی

مرید و خلیفه پدر عالی قدر خود حضرت شیخ محمود راجن است و نیز خلافت خاندان مغربیه از شیخ احمد کهتو دارد و صاحب جذب و حال و اهل فضل و کمال بود. در یاد حق غلو بسیار داشت. و در توکل و حیرت سر و کار. جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محنت و محبت. دل داغدار داشت و در دین اصحاب معین و معاون شکسته دلان درد و محنت. و در اهتمام رهروان منزل هیبت بود و سودای عشق و سر و جلوه شاهد حقیقی در سر داشت. سالها در کنج اعتکاف نشست و حصار قلعه پندار و نفس به نیروی ریاضت و محنت بشکست. قبول عام و تالیف تمام داشت. جمعی ارباب دل با و مائل بود و صفت مشائخ دیار هند را به رهنمونی و ارشاد تا به سراپرده قرب و اتصال رسانید. مدام جویای رضای الهی و مقلد ارشاد رسالت پناهی بود رحمة الله علیه. زمان وصال سنه نهصد و هشتاد و دو ۹۸۲ مرقوم است و بعضی اختلاف نیز دارند۔

شیخ حسن محمد چشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ جمال الدین جمن است در علوم ظاهر کامل زمانه. و در امور حقیقت و معرفت یکتا و یگانه. آیتی بود از جمال شاهد ازل. و درّ یتیمی بود از بدائع علم و عمل. هدیه مشرب چشت و صدرنشین انجمن بهشت بود. صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه و آثار زکیه. مشتاق جمال و متحیر منظر حال. مجلس سماع دوست تر داشت. و دردمند بود و به احوال مستمندان و طلب پرداخت. زمان وصال پاک به سال نهصد و هشتاد و دو مرقوم است۔

حضرت شیخ محمد چشتی

مرید و خلیفه پدر خود خواجه شیخ حسن محمد است امین امانت های اولین و آخرین و صامت

احوال غرائب صفوت یقین صاحب زہد و ورع خلاصهٔ آفرینش و آرایش اصل و فرع برگزیده خاص
بارگاه الٰهی مهبط انوار و مظهر اسرار نامتناهی صاحب جمال جمیل الشیم کریم النفس کرم مجسم بود. شب زنده و دل بیدار
داشت. مدام در حالت سکر و ذوق زندگی میکرد. دوست محبت و عدو راحت بود. صاحب مرآت
ضیاء آورده است که چون بغایت سر محبت و ارادت بنظر زیارت عتبات عالیات در مصر دہلی
فائز شد و بر مرقد مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید و دولت پابوس
دست داد. و مصلای سنگ مرقد شگاف پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار داخل شد
چون بیرون آمد نان و حلوا در دست بود. و نعلین و عصا و خرقه و مصلی که در پهلوی خواجه نصیر الاولیا
پیوند زمین کرده بودند باو مفوض گشت. از آن روز هر آنکس که بروی او میدید بیا رفته حال
و بیدا از جمال میگردید. مولد او احمد آباد گجرات است. در زمان جمال خان و در سال نهصد و پنجاه ۹۵۶
و شش مذکور رحمة الله علیه +

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین اجودهنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا است. صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده
جامع علم و حلم و با اهل دنیا سروکار نداشت. و از جمله کالائی حظ النفس و آسایش چیزی نخود
راه نداده. او را فرید ثانی میگفتند و با روحانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
داشت. در سال هشتصد و هفتاد و دو فوت شد +

شیخ جلال الدین قریشی

بتحقیق نرسید که در بیعت کدام شیخ وقت بود. اما مشرب چشتیه داشت. و باطن سلوک و در
ظاهر جذب بیشتر. در ویرانه بسر می برد. و از لباس بقدر ستر عورت کفایت کرده بود. و علوم
معقول و منقول رسمی و حقیقی همه بر نوک زبان داشت. میگفت مرا یک مرید هشام نام دارم که

در کوه و جبال بسر میبرند - و اکثر میخواند ع

خام بدم پخته شدم سوختم

صاحب الاخبار الاخیار فرمود که در اوائل او را عشق مجازی در سر بوده - و در اندک زمان بعشق حقیقی گرفتار آمد - وفات او در سال نهصد و چهل و هشت منقول است ٭

سید سلطان بهرائچی

درویش صفا کیش و مرد با همت و مروت بود و مرید شیخ علاء الدین جودهنی است از خاندان شطاریه نیز تعلق داشت پیرهن قصیر و حشمت دستگیر او بود گویند هندو زنی در سر سودای ردای اسلام آورده بود - و قبیله او پیش پادشاه فریاد برد - پادشاه با دگر گفته فرستاد که آن زن مذکور مفارقت اختیار کند - آن شیخ در کمر بست و از خانه بیرون آمد - و جواب داد که آن زن مذکور مسلمان شده است باز بتصرف کافران دادن جائز نباشد پیادگان شاهی استماع این دم در خود کشیدند و دگر بشیخ نگفتند - وفات او در سال چهل و نهصد و نه مرقوم است ٭

شیخ یوسف معروف شاه جوهی

بحضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا نسبت آبای دارد خرقه و کرامت در ورثه داشت با شاه شبلی عازم بیت الله شد - و از آنجا بمدینه نبوی صلعم و بعد حصول شرف زیارت هنگام معاودت در آسیر آمد و اهل و عیال را از وطن طلبیده اشته سکونت بر آنجا نیز اختیار کرد وفات او در سال نهصد و پنجاه ۹۵۰ مذکور است ٭

شیخ نظام الدین چشتی

پسر شاه یوسف جوهی است گویند که او دوازده سال در شکم مادر معتکف ماند - او بسفر حجاز

هم رفته بود و بشرف بیت الله و بیت النبی مشرف گردید و صاحب خرق و کرامات بود و آثار جلیه
از وی بظهور آمده وفات او در سال نهصد و هشتاد و پنج مذکور است ٭

شیخ حمزه بهرسو قریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است و سلسله پیران او بخواجه سید محمد گیسو دراز
می پیوندد و صاحب کشف و کرامت و اهل عشق و محبت بود. در اوائل در خدمت ملوک منسلک
بود بالآخر بارادهٔ غیبی ترک گرفته بزیارت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء در مدینة الاولیا
اجمیر آمد و در آنجا به شیخ حمزه مجذوب که همنام او بود و طریقه مجذوبانه داشت ملاقی شد
و انعام باطن یافت بعد از آن بعد از شیخ احمد مجد شیبانی انتساب کرد. و در قصبه بهرسو که از
نارنول قریب سه فرسنگ است طرح اقامت انداخت و سادات بهرسو که از علوم بی بهره
و از پاسداری وضع آواره بودند تربیت فرمود. از کشف و خوارق او حکایتها دارند که درین
مختصر گنجایش ندارند وفات او در سال نهصد و پنجاه و هشت منقول است رحمة الله تعالی علیه

میر سید عبد الاول

مرید اولاد خواجه بنده نواز گیسو دراز است از علوم معقول بهرهٔ وافی داشت و تصانیف نیز دارد
و بر صحیح بخاری شرح و حاشیه نوشته اکثر به نواح دکن و گجرات رفت و بزیارت مدینه منوره
و مکه معظمه مشرف گردید وفات او در سال نهصد و شصت و هشت مرقوم است ٭

شیخ مهتا گاگرونی

درویشی کامل و صاحب حال بود تربیت از روحانیت خواجه بزرگ معین الاولیا حاصل
کرده آورده‌اند که او تا مدتی سال خدمت مزار کرده جاروب کشی اختیار نمود. بعد آن

باشارهٔ روحانیت حضرت خواجه بزرگ مرخص گشته قصبهٔ گرد آن فتح و سکونت ورزید

وفات او در سال یکهزار و سه (۱۰۰۳) بوقوع آمد +

مولانا عبد الله سلطانپوری

از اکابر علما و اعاظم فقرا بود و در شرع و عبادت و تورع و در استیصال کفر و بدعت بسیار کوشیده در اوائل زمان بخطاب مخدوم الملک ممتاز بود. اما چون اکبر بادشاه دین الهی احداث نمود و شمس پرستی اختیار کرد شیخ با او در جهاد سرگرم شده و از صحبت بحث او حکم اخراج از دیار هندوستان گشت بحجاز سفر حجاز اختیار کرد و چون باز آمد او را مسموم کردند. در سال یکهزار و شش وفات یافت رحمة الله تعالی علیه +

شیخ جلال کالپی

در عهد شیر شاه بادشاه بامارت منسوب بود اما همه دولت دنیا را ترک گفته بسلسلهٔ بیعت و خدمت حضرت شاه محمد چشتی مشرف گردیده و بجاهای دیگر نیز رفت و فیضها برد. وفات او در سال یکهزار و سیزده (۱۰۱۳) مرقوم است +

شیخ قاضی خان ظفرآبادی

مرید و خلیفهٔ شیخ حسن طاهر است صاحب استطاعت و کرامت بود بفقر موقنانه سی سال جا نهاکند یم بادشاه هفت دهات باو بخشید اما قبول نکرد و بتوکل بسر برد. در آخر شیخ عبد الله پسر او فرمان بطریق پیشکش فرستاد نداد هم انکار کرد و چیزی نگرفت قاضی خان در سال نهصد و هفتاد منتقل است رحمة الله تعالی علیه +

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر

خلیفهٔ اعظم قاضی خان است از مشاهیر شیوخ بوده است و در تقلید طریق و تکمیل شریع یگانهٔ روزگار و شهرهٔ آفاق بود و بر خلق خدا شفقت بسیار کرد و در پایهٔ علم و صبر بلند پایه بود و خلق کثیر به فیض صحبت او بمجد ارشاد رسید و جمعی در ذیل حمایتش از خصم بیداد مظفر و منصور گردید. وفات او در سال نهصد و هفتاد و پنج مذکور است رحمة الله علیه ۔

شیخ سعدالدین خیرآبادی

مرید و خلیفهٔ شاه محمد مینا است و در آداب بیعت و حد طریقت احتیاط تمام و دستگاهی عظیم داشت صاحب تصرف و تعلق باطن بود و بسماع بسیار غلو داشت و در علم نحو و فقه و اصول صاحب تصنیفات عالی است ۔ او را مریدان و متبعان بسیار بودند از جملهٔ ایشان شیخ صفی صاحب وجد و حال و اهل فضل و کمال بود ۔ و شیخ مبارک سندیلیه جامع شرع و طریق و صاحب صومعهٔ کشف و تحقیق بود ۔ وفات مخدوم شیخ سعد در سال هشتصد و هفتاد و دو مذکور است ۔

میر سید محمد کالپی

در اوائل از امیر ابوالعلی نقشبندی همصحبت بود چون بهندوستان آمد و بزیارت مرقد مطهر حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء در مقام اجمیر مشرف شد باشارهٔ روحانیت حضرت خواجه طریقهٔ چشتیه اختیار کرد و فیضها دریافت و بمراتب اعلی رسید و در وجد و سماع مشغولی تمام داشت و هر سال بزیارت مزار فیض آثار حضرت خواجه می‌آمد و خدمت می‌کرد وفات او در سال یکهزار و سی و یک مرقوم است ۔

سید عبد الجلیل چشتی

برگزیدهٔ آفاق بود و بظاهر دست بیعت بکسی نداد اما از روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا تربیت یافته در شجره که بمریدان خود میداد بلا واسطهٔ کسی بحضرت خواجه سلسلهٔ خود پیوند میکرد. وفات او در سال یکهزار و چهل و سه مذکور است ۔

شیخ محمد عبد الرشید جونپوری

سلسلهٔ ارادت او بچند واسطه به شیخ حسام الدین مانکپوری منتهی میشود و از دیگر حضرات طریقت نیز انعام و اکرام یافت. از اکمل مشائخ عهد خود بود. در آغاز تدریس میکرد. و در آخر از همه گذشت صاحب تصانیف بود. ذکر جهر دوست داشت. شیفتهٔ محبت و دلدادهٔ سماع بود. اشعار هم میسرود و تخلص شمسی میکرد. وفات او در سال یکهزار و پنجاه و پنج مرقوم است ۔

شیخ احمد گیسو دراز

صاحب حال و قال و وجد و سماع بود. بمباحثه و مناظره اکثر میپرداخت و مسائل علانیه میگفت. پیرو طریقهٔ چشتیه بود و با خواجه سید محمد گیسو دراز نسبتی خاص داشت. ازینجهت بدانسان جعد و گیسو مائل بود. وفات او در سال ۱۰۵۸ یکهزار و پنجاه و هشت مرقوم است ۔

پیر محمد سلون

جامع علوم صوری و معنوی بود. سلسلهٔ او بواسطهٔ شیخ عبد الکریم به شیخ حسام الدین مانکپوری میرسد. مریدان او صاحب کمال بودند. خلقی باو رجوع بود و قبول عام داشت. و از اجلهٔ مشائخ عهد خود بود. وفات او در سال ۱۰۷۴ یکهزار و هفتاد و چهار مرقوم است ۔

شیخ پیر محمد لکھنوی

شیخ کامل و متوکل و بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف. اصل او از جونپور است. اکتساب علوم دینیه از علماء دیار دہلی و لکھنو بحد نہایت رسانیده و بیعت شیخ عبد الله سیاح چشتی مشرف و بحکم مرشد شیخ کامل ربود. وفات او در سال یکہزار و ہشتاد ۱۰۸۰ ہجری بوقوع آمد۔

حضرت شیخ یحییٰ مدنی چشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ محمد چشتی است. تکمیل علوم دینیه در مدینه منوره بمرتبه رسانیده۔ صاحب وجد و حال، عادی فضل و کمال، مرجع اولو الالباب و ملجأ اصحاب صدق و اقتناب بود۔ صاحب تالیف و تصنیفات است. آیه نور و صدر نشین بزم قرب و حضور بود۔ دیده بینا و گوش شنوا که کمال مرتبه عارفی است او را حاصل بود و شکر راحت و شکایت محنت پیش او هموزن بود۔ هر آنچه میگذشت بران قانع بود۔ در یاد حق از خود فراموش۔ در سکر باده وحدت بیخود و مدهوش۔ سالها بریاضت و مجاهده کار فرمای میکرد۔ در گوشه تنهائی و زاویه اطاعت بنشست۔ جم غفیر و خلق کثیر از انعام و اکرام از مائده فیضش بہره ور بود۔ و بسیاران از کاملهٔ تیره و تار جهل و نکاره بر آمده او تا بمنزل عرفان و اقرار فائز گردیدند۔ مریدان و مستفیدان او از بس صاحب خرق و کمال بودند۔ در دیار گجرات علم صفوت و طریقت بر افراشته۔ در دیار هند شمع ایمان و ایقان را فروغ داده۔ آورده اند که از هر گروه هم مشتاق او بودند۔ و خدمت صحبت او را بہ غنا و برحق میدانستند۔ وفات آن جامع کمالات و خلاصه موجودات در سال یکہزار و یکصد و چهل و یک ۱۱۴۱ ہجری منقول و مذکور است۔ رحمة الله علیه۔

حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی

بن حاجی نور الله بن شیخ احمد بن شیخ حامد از اولاد حضرت امیر الاسلام شیخنا ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه. اصل آبائے وے از ترکستان است. پدر بزرگوار او بزمان دولت شاهجهان بادشاه در دهلی فائز شد. حضرت شیخ کلیم الله را شرف بیعت بواسطه حضرت شیخ یحیی مدنی است. در علوم دینی شهرهٔ آفاق و در ریاضت و عبادت طاق بود. آورده اند که با حضرت شیخ ابو الفتاح قادری هم نسبت داشت و یکچند در صحبت او بسر برد و نیز خرقهٔ نقشبندیه از خدمت امیر محترم لاهوری در بر راست کرد. در مجلس سماع بسیار خرم و احتیاط میفرمود. واحدے از سلسلهٔ غیر اندر آن وقت باریاب نمیشد. و در خانقاه مسعود و دیگر جمعے گم گشتگان راه و متفحصان غیر آگاه را چراغ هدایت نمود. و از تاریکی گم گشتگی و غیر آگهی بر آورده در طلعت جاوید کامرانی فائز گردانید. آثار عالی و اطوار متلالی داشت بتلقین و ارشاد اهل الله بسیار میکوشید. گرمی صحبت او احتراق عشق و التهاب محبت یاران جان پیدا مے کرد. دل مشغوف در بر و دقائق مکشوف پیش نظر داشت الراحت و استراحت بیزار. و باور دو محنت محبت سر کار. امام الطریق. سرشار بادهٔ تحقیق و جام رحیق بود. به رفاه استکراه و خصومت و منازعت با جمعیت جاه داشت زمان وصال او در سال یازده صد و چهل و دو مرقوم است. مرقد پاکش در شاهجهان آباد دو منبائے بازار خانم متصل به حصار سنگ سرخ است. بزمان شورش دهلی مجرد احاطه منهدم شده قبر باقیست. فهرست اسماء خلفایش اینست +

فهرست خلفاء

شیخ نظام الدین اورنگ آبادی. سید بدهن. حافظ محمود. شیخ جمال الدین. شیخ حامد سعید

قاضی شیخ عبدالولی۔ شاہ ضیاء الدین۔ شاہ اسد اللہ۔ شاہ جلال الدین شاہ مداری
ناگوری۔ محمد ہاشم۔ آوردہ اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود۔ تفسیر قران القرآن
سواء السبیل عشرہ کاملہ کشکول و واقعات کلیمی الہامات کلیمی وغیرہ۔ از حضرت شیخ چہار پسر
و پنج دختر بودند۔ حافظ حامد سعید۔ حافظ فضل اللہ۔ احسان اللہ خواجہ محمد۔ نام
دختران بی بی رابعہ کہ بہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت منسوب شد۔ بی بی فخر النساء کہ بہ شیخ عبدالرحیم
منسوب بود۔ بی بی زینب کہ در حبالہ عقد شاہ میر در آمد۔ و نیز دختر چہارم بعد فوت دختر اول
بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود۔ و حال دختر پنجم از نظر نگذشت و ایں ہمہ فرزندان
دو دختران از بطن خاتون دوم در معرض وجود آمدہ بودند۔ قطعات و ابیات در تاریخ وفات
حضرت شیخ رحمتہ اللہ علیہ

موسیٰ اُمت کلیم اللہ عصر — بود مقبول دو عالم از قبول
سال وصلش ہاتف از ملک جلی — زود رقم شد حشر با آل رسول

ایضاً

فضل و کمالش بیش بودہ — مرہم قلب ریش بودہ
سال وصالش گفت ہاتف — قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چو از دنیا بفردوس برین رفت — پئے گلگشت خلد جاودانی
دو تا ریخیست بہر سال وصلش — بر آید دعا از کے چو خوانی
یکے موسیٰ ثانی کاشف دین — دگر عرفان دین موسیٰ ثانی

حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی

جامع علوم شرع و طریق جامع اسرار عرفان تحقیق۔ مرجع الفقراء ملجاء العرفا بود۔

وجد و سماع را دوست می داشت۔ و در محیط حیرت و هیبت مستغرق۔ سلسلهٔ نسب پاک او
بحضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منتهی میشود۔ و از نبیرگان شیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی است۔ آورده اند که بطلب علم بخدمت حضرت شیخ کلیم اللہ حاضر شده
بعد از فراغ علوم ظاهر در تحصیل امور باطن اکتساب کرده محنت و ریاضت شاقه کشیده
مرتبهٔ کمال و تکمیل رسانید و به آثار رفیع و اطوار وسیع و مقامات بلند نشان ارجمند فرق
جبینت برافراشت مقبول عظیم و دستگاه کلیم داشت۔ و در دیار دکن بحکم ولی نعمت فرموده
در بلدهٔ اورنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود۔ و طالبان راه یقین و اعیان اشراف
دین را به رهبری تلقین و ارشاد بمنزل مقصود رسانید۔ صاحب تصانیف بود
اشهر تصانیف او رسالهٔ نظام القلوب است۔ فهرست نام نامی خلفای گرامی اینست

فهرست خلفا

خواجه کامگار خان۔ محمد علی۔ خواجه نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ سید شاه شریف۔ شاه
عشق اللہ۔ غلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علیشاه وغیره اینها که
فهرست ایشان معلوم نشد۔ زمان وصال پاک در سال یازده صد و چهل و دو مرقوم است و مرقد
مطهر در بلدهٔ اورنگ آباد ملک دکن مسجود انام و ملجأ عوام است۔ آورده اند که حضرت
او را با حضرت شیخ کلیم اللہ محبت و مؤانست بمرتبهٔ عشق بود۔ چنانچه بعد وفات شیخ
در گوشهٔ خمول و عسرت و محنت و در کنج تنهائی و فراق چندی بسر برده بودند که تقاضای
طلب از مطلوب حقیقی در رسید و مزید بر آن زحمت مفارقت مهاجرت شیخ پسندید لاجرم
بجهت اتمام محبت ظاهر امراض متعدد عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمان رحلت شیخ
محمل زندگانی از این سرای فانی بعالم قدس جاودانی بربستند رحمة اللہ تعالیٰ علیه۔ صاحب
مناقب فخریه آورده است که در آن زمان که شیخ نظام الدین بخدمت شیخ کلیم اللہ
اکتساب علوم میکرد روزی حضرت شیخ از مجلس تذکیر برخاسته و درون حرمسرای رفتن

میخواست که شیخ نظام الدین از جائے خود بجانب نعلین قدم حضرت شیخ نهاد و عرض کرد

سپردی بتو مایه خویش را　　تو دانی حساب کم و بیش را

حضرت شیخ را فرمان حضرت شیخ یحییٰ مدنی یاد آمد که بوقت عزیمت سفر حجاز
فرموده بودند که جوانے زیبا منظر نظام الدین پیش شما در مجلس تدریس خواهد آمد ـ و شعر مذکور
بر زبان حال خواهد آورد ـ شاید که او را تشریف خلافت و شرف بیعت مشرف
بکنید ـ و این همه نعمت و کرامت و نسبت که بشما رسیده است حق او است ـ ازان روز حضرت
شیخ بدرجه غایت متوجه گردیده در اندک زمان شیخ نظام الدین را بمرتبه کمال رسانید ۔

خواجه فخر الدینؒ فخر جهان چشتی دهلوی

سند الاصفیا ـ قدوة الاولیا امام المتقین صدر الولایت محبوب العالمین
محب النبی خواجه فخر الدین فخر جهان چشتی دهلوی قدس الله سره العزیز فرزند ارجمند و خلیفه حضرت
خواجه نظام الدینؒ اورنگ آبادی است ـ عالم علوم صوری و ماهر رموز معنوی بود ـ هنگام
ولادتش خواجه کلیم الله خرقه و کلاه خود بابا ارزانی داشته بود ـ و در سن شانزده سالگی
از علوم عقلی و نقلی بهره یاب شده بکسب ریاضت و عبادت اشتغال فرمود ـ و
به همگی کافه انام سعی موفور مرعی داشت و بذیل ظل اعطافش جهان جهان برکات و حسنات
بر جهان و جهانیان نزول فرموده خلائق از خوان نعمتش بهره یاب شده ناصیه ارادت
بر سنگ آستان پاکش می سودند ـ ازان زمانیکه بزیارت روضه حضرت خواجه بزرگ باجمیر
فائز شد بعد از ادائے فرائض خدمت مزار بسوئے خانقاه شریف که جانب دکن از مسجد
بزرگ اسبق شاهی واقع است توجه فرمود ـ با حضرت صاحب سجاده که از اولاد پاک حضرت
خواجه بزرگؒ بودند تا دیر پایه دوستی و قدم یکجهتی بر جا داشت و همدرین اثنا فضائل و حقیقت
آگاه شاه رشید الدین که از نبائر پاک حاجی حرمین شریفین حضرت خواجه یحییٰ مدنی و محبت

رحمة اللہ علیہ پاںج فرمود و با خواجہ فخر جہان و پیرزادہ بر جادہ مصافحہ و معانقہ کردہ بجا نشستند دران زمان و مکان از فیض کلام و اثر کمال و یار و در محو جمال و متحیر مقال بودند. و از بندگان خدمت ہر یکے را کسوت سعادت در بر و آئینہ صفا و صفوت پیش نظر بود و ہمہ را صحبت حضرت پیرزادہ بر جادہ شیخ المشائخ سید صبغۃ اللہ علی احمد چشتی اجمیری لنعمہ شرح تمامت حضرت خواجہ فخر جہان گزرانیدہ بود. لحیث قال فی مخبر الاولیاء. مریدان و معتقدان خواجہ فخر جہان را پایان نیست. وصال پاکش بہ سنہ یازدہ صد و نود و نہ ہجری بوقوع آمد و در دہلی کہنہ بجوار مزار فائض الانوار حضرت خواجہ بختیار یاسے یافت رحمة اللہ علیہ

آفتاب فلک ہدایت نیر اعظم برج ولایت شاہنشہ کشور غوثیت و قطبیت فخر العارفین مظہر انوار الصمد حضرت خواجہ نور محمد مہاروی قدس سرہ ؕ

اسم گرامی ہہل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند. نقل است کہ گوشہ چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود. چون این معنی مشتہر و مشہور شد زنے از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بجمال جمیل خواجہ نور محمد تسکین دیدہ را طلب نماید. تا بحیلہ دعوت خواجہ فخر جہان و کمین گاہ مدعا نشست. وقتیکہ ما حضر آوردند و ہر یکے بشغل خوردن استعداد کردند زن مذکور از حجاب غرفہ رسید. چون نظرش بجمال حضرت خواجہ مہاروی افتاد و بچشم ظاہر حسن صورت معزا دیدہ. در دل اندیشہ کرد کہ میلان خاطر خواجہ باین منظر و پیکر . . . از ہیبت لفور آن حضرت خواجہ مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود. مائی صاحبہ. خواجہ فخر جہان کہ بر حسن جنون تم فریفتگی و شیفتگی دارند. چشم ناقص بدین معذور است. لیلے را بچشم مجنون باید دید. نقل است کہ وقتے حضرت خواجہ مہاروی عریضہ بطلب اوراد کہ بخواندن آن لت یابی

مجلس رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روزے بخدمت حضرت خواجہ فخر جہان سال داشتہ
بود با بخشش ہر انچکہ از حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود بنسبت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
با تفصیل یاران و سلوک یاران در قید قلم خواہند آورد و صحبت بے اثر ہا ست از صحبت
خشک مزاجان متنفر خواہند بود۔ مے باید کہ صحبت شما در حق ایشان اثر کند۔ وا ز ورطہ
غفلت بدر آیند۔ یک آدم کہ از شما نام خدا آموزد۔ بہ از عبادت لازمی شما است۔ بیچارہ
محمد اکبر تکلیف کشیدہ تا اینجا آمد۔ و دو بار کہ مراسلہ شما آن صاحب سلامت رسانید
حق تعالیٰ جزائے خیرش دہد در دین و عقبےٰ۔ و ما ورا گاہے سماع مے شنوند۔ یا بالکلیہ
قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ نمے سازد عمل توجہ را اگر کشید یعنی مراقبہ ہمراہ
یاران مے کردہ باشند۔ بہ نسبت اینکہ گرمی ایشان در جلسہ اثر کند تعجب است کہ مرید کنید
شاگرد نمیکنند۔ عادت اللہ ہمین وتیرہ جاری شدہ است پس ہمین وتیرہ باید رفت کیفیت
خود چہ نویسد۔ قال ہم ضعیف چہ جائے حال۔ مگر از وما صاحب حال تمنا دارم ع
ہوائے وصل تو دارم اگر خدا خواہد + درودے کہ معتبر اسمئے رویت
جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود طریق خواندن این است نماز فجر
بوقت اول بخوانند۔ وبعد آن درود را خوانند۔ بلا تعیین عدد تا اشراق یک جلسہ کنند الا
دوم وسوم بوالدہ خود البتہ خواہند گفت درود شریف اینست۔ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَهْلِ بَيْتِهٖ كُلَّهُمْ بَارِكْ
وَسَلِّمْ وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ یعنی بغیر او بخوانند وبارک وسلم نخوانند محاری ایام محبت
خیر الانام صلوٰۃ اللہ علیہ موجب شکر وثنا است کہ حق تعالیٰ آن محب حقیقی را بہ فیوضات
ذاتی مستفید ساختہ اتباع حقیقت خویش سِرّاً وجہراً عنایت فرماید و بدرجہ تکمیل رساند
ایماے بیاے ترقی برزخ رفتہ لہذا برائے استرضاے شریف ورسالہ مفید میباند
حالا این قدر جرات نمیکند دوم بسم اللہ الرحمن الرحیم اول سالک بجانب مدینہ منورہ مشرفہ

زادہا اللہ شرفًا و تعظیمًا متوجہا بالقلب و الوجہ نشینند و از سائر اطراف شعور خود را کشیدہ بہان
یک طرف ہمت خود صرف نمایند۔ و از مدینہ منورہ و بروضہ مقدسہ کہ عبارت از سقف
و جدار است و ازان ہم بہ ضجیع متبرکہ و ازان ہم بجسد شریف متوجہ باشند و این درود بخوانند
اللھم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و اٰلہ واصحابہ و اھل بیتہ و بارک وسلم
وصل وسلم علیہ و علیھم۔ اول نفس خود را حبس کنند و در یک حبس بست و یکبار
ادا کنند۔ ہمچنین تا نہ نفس و طریق خواندن بہ نہج دیگر نیست کہ مستقبل قبلہ نشینند جسم نور
از خود جدا ساختہ در جسم نوری شیخ خود فانی کنند و صلوٰۃ مذکور را کہ ہزار مرتبہ بخوانند شغل مفید
امر شریف یا احمد را بطرف راست بگویند۔ یا محمد را بطرف چپ و در دل ضرب یا رسول اللہ
زنند و ضرب را بطور اسم ذات زنند و السلام و الاکرام میان محمد اکبر مرد غریب و محب صادق است
اعانت در حق ایشان خواہند کرد چندے در خدمت خود دارند۔ و مزاج ایشان دریابند
اگر توجہ فے الجملہ حاصل اعتقاد در خدمت شما بسیار دارد پس ہمہ دارند۔ و درین ہر دو عمل
مذکور شما مختار ند ہر کرا کہ خواہند تعلیم کنند فقط

حضرت خواجہ مہاروی این دوہرہ بسیار میفرمود

دوہرہ

ٹھلے ہونی ہر بھیری ستے ٹلی بلاے ۔۔۔ جیسے تھی ویسی بنی اب کچھ کہا نجاے

و این بیت ہم بسا اوقات بر زبان معجز بیان میفرمود . . . .

بیت

مگو کہ پیر شدی ذوق عاشقیت نماند ۔۔۔ شراب کہنہ ما مستی دگر دارد

و لہ

تا مست نگردی نکشی بار غم عشق ۔۔۔ آرے شتر مست کشد بار گران را

میفرمودند کہ انسان کامل جان عالم است۔ و فوت شدن او فنائے تمام عالم میفرمود

معصیت منافی وحدت نیست ہر کس را که اعتراف وحدت بزبان صداقت آن در دل باشد دیگر سببی نیست که موجب زوال وحدت او گردد۔ روزے کسے این بیت در خدمت التماس کرد۔ شعر حافظ

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ۔۔۔ نقاروپرده ندارد نگار دلکش ما

فرمودند اگر پرده باشد پرده پندار وغیر ہستی موہوم پرده دیگر نیست فرمود حصر انجام بایمان است شفاعت خواجه شفیع الانبیا ہم موقوف بر استقامت ایمان باشد شخصے پرسید که جسد اولیا در گور چه حالت دارد۔ فرمود جسد اولیا حکم بروح دارد۔ وجسد ایشان را مجاہدت روح نگاہ دارند چنانچه عالم ابدال آنکه طیار باشند جسد پرواز کنند۔ دلیل اینست که قوت روح ایشان بر گرانی جسد غلبه دارد۔ ازین رو مرگ اولیا محض از چشم ظاہر پوشیدن است فرمود اہل شہود آنانکه بوجود انکار دارند باز بمقام شہود منزل بعید جا دارند والا اگر بمقام شہود صعود بودے از وجود ہم انکار نکردے در آن وقت خلیفه اعظم حضرت غنی رحمه نارووالہ زمین خدمت بوسیده التماس نمود که کسانیکه مسلوب باشند از انکار وجود ہم خبر ندارند۔ فرمود این ہم درست باشد۔ اما مشاہده ایشان مظنه است که آنرا مشاہده پندارند۔ وگرنه ہمچنین از دائره امکان عقل خارج است که کسیکه ملتان ولاہور دیده باشد۔ از ان تجدید انکار گراید۔ شخصے پرسید که در دلفشانیت راہم دوائے ہست فرمود آرے اگر کسے بکند۔ اما بیقینے بہیچ کس طلب علاج کند۔ باز عرض کرد که من خود مریضم لیکن نمیشوم استعلاج کنم۔ فرمود این ہم غنیمت است کسیکه خود را مریض میداند گاہ بیگاه درمان پذیر باشد۔ فرمود که شغل پاس انفاس را باین ترتیب باید کرد که ضم ہاء الله را باشباع بخواند تا حرف واو پیدا آید و در وقت مد نفس الله به دم گویند یعنی دم لسان دل باشد و در وقت جذب نفس ہو بہ دم گویند ہمان معنی و ترتیب یعنی بوقت جذب نفس الله و بوقت دم بالا بردن ہو گویند۔ که مرغوب و مطبوع نیست حکمت الصاق زبان به ارتفاع کام ہنگام ذکر

پاس انفاس معنین توجه است فیض محمود خواجه کلیم الله جهان آبادی فرزندان را چند در سلسلهٔ قادریه
شرف بیعت بخشید. و میفرمودند که طریقهٔ چشتیه مبنی بر مشقت و ریاضت است و دامن
حضرت غوث الاعظم وسیع و فراخ است که همه را میپوشد. فرمود سؤر المؤمن شفاء مخصوص
بمومن کامل نیست بلکه بحق عوام گنجائش دارد. امّا امتیاز نیست که علی قدر ایمان شفا میرسد
زیرا که انا ایمان همچنین کلبه عاری نیست. شخصی پرسید که علما تعظیم کفار نمیکنند امّا اهل الله که تبجیل کافر و فجره
میکنند بیجا باشند. حالانکه در طریقت و شریعت مخالفت نیست فرمود آری در شریعت و طریقت خلاف نیست. امّا اختلاف
فهمیدن است. صنف علما و طائفهٔ اهل الله هر یکی را بر روشنی باید دانست آنانکه عظمت کفار نمیکنند نظر بر
کفر کرده ایشان میکنند که چشم عالمان عین فی غیر از اسباب ظاهر چیزی بدین نمیتوانند و اهل الله تعظیم بر حقیقت ایشان
روا دارند زیرا که در نظر اهل الله حقیقت ایشان نیک مینماید. نقل است وقتی حضرت خواجه مهاروی در کوٹ مٹھن
تشریف آوردند مولوی احمدی که فاضل عدیم المثال بود حاضر مستفید شد و التماس کرد حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین گیلانی
قدس الله سره فرموده است که طعام المرید حرام علی الشیخ. پس حضرت شمارا بکدام وجه
دعوت مریدان حلال باشد. فرمود که از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
رسول کسی کمتر باشد و از جملهٔ مشائخ به سید کائنات صلی الله علیه وسلم هیچکس نمیرسد
وا زان رو که حضرت سید البشر علیه الصلوٰة والسلام دعوت اصحاب بطیب خاطر
قبول میفرمودند. بنا بر علیه برای ما یاران طریق ما همین صحبت مرتبهٔ سنت است.
شنفتن جواب مولوی احمدی لب حسرت گزید. و مجال خود سکوت ورزید.

مولانا سید شاه نیاز احمد چشتی

خلیفهٔ معظم و محبوب محترم خواجه فخر جهان است صاحب راز و نیاز. و خدا سوز و گداز در علوم
ظاهر یکتای زمانه بود در باب کشف و کرامت فقید المثال و یگانه. بسماع بسیار شغلی داشت
و لوجد و استغراق بمرتبهٔ تمامیت مالوس بود. جمعی کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در رشتهٔ ارادت

قید محبت او گرفتار بودند. و بسیار طالبان جلوهٔ شاهد حقیقی را بمنزل حق رسانیده. آورده‌اند که
پدر بزرگوارش ازین کهنه رباط را به دارالسرور بهشت محمل زندگانی بربست حضرت شاه در زمان
غیر آگهی و خوردی بود. و زیر دامن پاک والدهٔ ماجدهٔ خود که رابعهٔ عصر بود تربیت و پرورش یافت
و چون زمان آگهی در رسید. در سن نوزده سال بخدمت حضرت خواجه فخر جهان شرف بیعت
حاصل کرد. و بالتفات و توجه خواجه در اندک زمان تکمیل کرده به تشریف خلافت و مثال اجازت
و ارشاد مامور گردید. و لوائے مشیخت و عظمت و فضیلت در عالم برافراشت و نیز حضرت شاه را
واسطهٔ ارادت به جناب شاه عبد الله بغدادی قادری متحقق و متیقن است حضرت شاه را
نظم بسیار است. کلام دل گداز و مضامین توحید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت در سلک تنظیم
دارد چنانچه دیوان نیاز که در زمان هند و عجم معروف است از حضرت او مرغوب عام
و مطبوع تمام است. و در مجلس صوفیان حق آگاه اکثر غزلیات دیوان بر زبان می آرند. و حظ
وافی و حلاوت کافی می یابند. وفات آن جامع کمالات در سال یکهزار و دو صد و پنجاه ۱۲۵۰
مرقوم است. رحمة الله علیه. خلفائے حضرت شاه بسیار بودند و هر یکے عاشق مولی و مولع
و متبع لقا بر جادهٔ خلافت و ارشاد جانشین و صاحب مقام حضرت شاه پسر بزرگ او حضرت شاه نظام الدین بلوی است که با وجود حسن
ولائے ربانی و لمعان یگانهٔ آفاق و در علوم ظاهر و باطن بریاضت و محنت و ذوق و حلاوت سر آمد
روزگار است و نام نامی و سلسلهٔ گرامی حضرت شاه بوجود با جود او بر جاده برقرار است و به
هدایت و ارشاد و رهنمونی و تربیت مستعدان سلسلهٔ طریقت مساعی جمیله و تردوات
جزیله مرعی دارد سلمه الله تعالی. برادر خورد او حضرت شاه نصیر الدین که تربیت و تکمیل در
حین پدر عالیقدر یافته در اکتساب مجاهده و محنت اقصی الغایت کوشیده بود
و جمال پاک و جلوهٔ بے مثال داشت و صاحب حال و اهل کمال بود. و به سبب بعضی حوادث زمانه
از خدمت برادر بزرگ مفارقت اختیار کرده بودن قصبه بداؤن پسند فرمود و مدتے در
تلقین و رهنمونی مشتاقان جلوهٔ حقیقت و وارفتگان بادیهٔ فقر و معرفت کار فرمائے کرد

وبالآخر قیام دار فانی غیر مطبوع شمرده سفر آخرت اختیار نموده در قصبه بداون مدفون شد رحمة الله علیه

و از خلفای حضرت شاه نیاز احمد یکی میان مسکین شاه بود. نام اصل غلام محمد. در اوائل از اغنیا بود. بالآخر ترک اسباب دنیا کرد. و طریقه قادریه اختیار کرد. بعد ازان باشارت روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الدین الاولیا در خدمت حضرت فائز گردیده بشرف خلافت سرافراز و نامزد شده و بستنوری بودن جبیپور مامور گردید. و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و همانجا وفات یافت

خواجه محمد سلیمان تونسوی قدس الله سره العزیز

سلطان الزاهدین برهان العارفین کنز السالکین سرتاج واصلان حبیب سبحان که نام نامی و اسم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن عبد الوهاب است. آورده اند که روزی والده پاکش مشکیزه آب بخانه خود می برد. درویشی که بلباس و زبان هندیان معرفی داشت در سر راه او رابدید و گفت سبحانه الله تعالی شانه که از بطن پاکت سلطان مشارق و مغارب بمنصه شهود خواهد آمد. و سلیمان زمان خواهد شد. میگویند که پدر بزرگوارش وقتیکه ازین دار ناپایدار بدار القرار رحلت فرمود. عمر شریفش بیش از چهار سال نبود. چون بسن آگهی رسید از علوم دینیه فراغ تام حاصل کرد. بدرین زمان غلغله تشریف آوری حضرت خواجه مهاروی و شکوه شهر شنیدند چنانچه به بیعت میان احمد علی بلده اوچ رفته بشرف بیعت پایه عزت برافراختند منقول است که حضرت خواجه سلیمان جهان را در لوازم مواجب عبیه ایام بود میگویند که خواجه فخر جهان خواجه مهاروی اشاره فرموده بود که شاهبازی از کوهستان مغرب به پرواز خواهد کشاد. باید که او را از دام علایق خود را ستن بهی زیرا که اتمام سلسله اولین و آخرین بنام نامیش رقم زده اند منقول است که خواجه سلیمان جهان بعد حصول تشریف بیعت با پیامر مرشد برحق قصد دهلی فرمود. اما به قصبه لواری رسیده بود که خبر وصال خواجه فخر جهان جاگزین گوش هوش گردید. باستماع اینمعنی خیلی تحسر و تفسر رسته داد. آورده اند که بعد اهتمام سفر بصوب مهار شریف توجه فرموده تا چند سال در یاد

و مجاهدات گذرانید. اکثر به ذکر جهر و شغل پاس انفاس و توقف قلبی اشتغال فرمودند و همدرین
زمان کتب صوفیه مثل آداب الطالبین و لوائح و عشره کامله و فصوص الحکم وغیره بخدمت
حضرت قبله صوری و معنوی خواجه مهاروی گذرانیدند. روزیکه در مسجد خدا بخش مهاروی دولت
پابوس دست آمد. خواجه سلیمان را دیوان حافظ در دست بود. حضرت خواجه بکمال لطف
بخواندنش ایما فرمودند. خواجه سلیمان جهان باین بیت آغاز کرد ؎

بکمال صنعت مشاطه نشاید | که روے زشت را زیبا نماید

باستماع این بیت خواجه مهاروی از بس خوشدل و مسرور گشته از راه وفور محبت و شوق فرمودند ؎

تو که پیر شدی ذوق عاشقیت نماند | شراب کهنه مستی دگر دارد

نقل است که روزے بر مکان نواب غازی الدین خان مجلس سماع برپا بود و قوالان غزل مولانا
جامی بنیاد کرده بودند ؎

از مدرسه به کعبه روم یا به میکده | اے پیر ره بگو که طریق صواب چیست

خواجه سلیمان جهان را ذوق غالب آمد و بوجد در آمدند. تا آنکه دست از کار و بار از اختیار
برفت و بهمان عالم حیرت و بیخودی گرد ذات پاک حضرت خواجه مهاروی میگردیدند و اشک
خون آلوده از دیدهٔ نم دیده مے تراویدند. و تا دیر بهمین حال و احوال درگذشت. آورده اند
که چون حضرت خواجه مهاروی را زمان آخر فرا پیش آمد. خواجه سلیمان جهان حاضر
خدمت نبودند. خواجه مهاروی از یاران جلسه استفسار فرمود که از روهیله کسی خبر دارد؟ عرض
کردند. هیچ آگاهی نداریم. فرمود خیر. ماشاء الله بخود خواهد آمد ؎

کشتهٔ که عشق دارد نگذاردت بدینسان | بجنازه گر نیائے بمزار خواهی آمد

میگویند که دران ایام خواجه سلیمان جهان بوطن مالوف قیام داشت. شبے در حالت
مراقبه اضطراب در خاطر و اشتیاق در دل جاے کرد و وله حصول ملازمت و دولت
دیدار زمام اختیار بدست بے اختیاری سپرد. و خواجه سلیمان جهان از بالاے سقف

خویشتن را بر پشت زمین بینداخت و دهان شسته بیره نثار کرد کش حلیه پیاله تا خان
مهر نگار گردید. بودی بارو بندگار پای اشتیاق در منزل طلب نهاد در اثنای راه زنی
ملاقی شد و گفت زود برو که سلسله تیار است. القصه بروز ششم سجان بقرار و قریه مهار
شریف رسیده و بیعت پایین خواجه مهاروی زانوی ادب بست فرمودند.
آنگاه خواجه مهاروی بسوی حاضران جلسه توجه کرده ارشاد فرمودند که من با این رو هیله
رازها دارم ساعتی چند خلوت مقصود است باستماع این یاران جلسه از هم جدا شدند
و بزم صحبت و انجمن خلوت گرم بازاری یافت. و خواجه سلیمان جهان از دولت وصال
سرمایه کمال مالامال شده عزرخصت و تشریف وداع دریافتند بعد ازین خواجه مهاروی سفر
قرب وصال ابدی و اتصال اختیار فرمود. و در تاج سرور مدفون شد. رحمة الله علیه. منقول است
که روزی در وقت انعقاد شریف پاک پتن مجلس سماع برپا بود که یک ناگاه خواجه سلیمان جهان تبسم فرمود
مولوی نور احمد صاحب تبسم استفسار کرد فرمود که زهی شان نیاکان و خواجگان ما که اینهمه
علو پایه حضرت علیه السلام را درین بزم عالی بار لای دم زدن مجال ایستادن نیست
حیف که از مصاحبت یاران جلسه جای قرار نمیگردد. اما شرف حضوری بزم گرامی از دست
نمیدهم باشاره ایشان خنده و خنده بی اختیاری می آید. نقل است که سید احمد مدنی حاجب حرم محترم
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بایماء حضرت ختمی پناهی در تونسه شریف آمده در سلسله
بیعت معزز و مباهی شد. و خواجه سلیمان جهان او را بتشریف خلافت مشرف کرده
وداع فرمود. نقل است که لعل خان بلوچ والی منگروته بزبان حکومت خود عجوزه از قوم بلوچ
همراه بیداد گرفته برد. و بادای نامشروع مصاحبت کرد. دیگر چهار قوم بلوچ بداد خواهی بیداد بخدمت حضرت
خواجه سلیمان جهان جمع آمدند حضرت اعلی بر حال و احوال ایشان اطلاع یافته بصحبت بیچگان از بندگان خدمت خان مذکور پیام فرستاد و از
تعدی و ظلم اجتناب کردن نصیحت فرمود. او عریضه طویل حیله و تزویر تحریر کرده فرستاد
چون بشرف مطالعه در آمد نشان نگین خان مذکور بر لفافه عریضه منقوش بود بدست خاص

بالیده دور انداختند. و در آن حالت قهر بر زبان آمد فرمودند که ملک به دست درویش است هر کرا
خواهد بسپارد. بعد از آن خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از سمت خراسان تاخت آورده
و مال مسلمانان غصب نمودند. لعل خان در معرض نهیب و تاراج رسید. و او خود هم به دست غنیم اسیر و
دستگیر شد. نقل است که اسد خان حاکم ملک سنگهر در خمار نشهٔ غرور و کبر آزار بندگان خدا و امیدوار
مظلومان چند بخدمت حضرت فریاد رسانیدند. روزیکه خان بخدمت حاضر بود به نظر انتباه
و تهدید سخنهای چند باو گفته فرمودند که اگر از آزار مردم دست باز نداری فرمانده ملک قوم
سکهه خواهد شد. اسد خان که از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود برگفته حضرت
گوش ننهاد. تا آنکه بعد از مرور ایام چند جنود سکهان با وی ستیز و آویز دلیرانه و جست و خیز
مردانه بکار آورده اسیر کردند. و حکومت ملک با نها قرار گرفت. نقل است فرمود خواجه سلیمان
جهان کرد عوی مرشدی و مولائی کسی را می رسد که در دور و حضور از خبرداری بندگان خود
غافل نباشد. و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت بپردازد. در این
محل مولوی سلطان محمود که صاحب ارشاد بود التماس کرد که با آنکه بنده را با جازت بیعت
گرفتن ممتاز فرموده اند تا اکنون هیچ صفت قوت در خود نمی بینم پس حال و مآل من چگونه خواهد شد. ارشاد فرمود چون اجازت
بیعت گرفتن شما بر دست یمن حضرت خواجه محمد حسن و استه اند حضرت خواجه سلیمان جهان واقع دیدند که سر قرآن استاده اند نتیجه خلیفه ترود فرمودند
از مولانا محمد عابد پرسیده اند تعبیر واقعه چیست عرض کرد که برای جهان آرا مبرهن و هویدا است که حضرت ایشان را به امر حق قدم محکم است
خواجه سلیمان جهان بسیار پسندیده و به شکر انعام حضرت واهب العطیات بجا آوردند. آورده اند که چون ماه صفر منور شد حضرت خواجه
سلیمان جهان فرمودند خدا خیر کند. از آن وقت مرض اسهال عارض شد. و روز بروز ترقی گشت با اینهمه ورد و وظائف
و خدمات واقع نشد تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد و ناتوانی و نحافت بحد نهایت رسید
وقتی که زمان وصال قریب تر بود. حضرت خواجه سلیمان به تکرار سلام میکردند و دست
حق پرست بر سر می نهادند. اما از کسی نشانی پیدا نبود که شایان چنین حرمت و سلام
باشد. چون وقت تهجد فرا رسید بشارات در اولیای نماز مشغول گشتند و آورد معمول خواندند

بعد ازان بروئے توجہ بسوئے حضرت خواجہ ما متوجہ فرمودہ استفسار کردند کہ کیست میان صالح محمد چشتی که حاضر جلسه بودند التماس کردند که قبله الٰهی بخش صاحبزاده شما است آنگه حضرت خواجه ما با دل دردرسیده عرض کردند که هنگام رحمت و انعام است بنده را قبول فرمایند که در خدمت فقرا و مجاورت مزار سعادت سرمدی و دولت ابدی دریابد - باستماع این معنی خواجه سلیمان جهان بسیار خوشدل و از بس مسرور گشتند - و حضرت خواجه ما را در کنار لطف و عاطفت تنگ تر گرفته و نعمتهائے اولین و آخرین تفویض فرموده لب پاک بر دهن مبارک حضرت خواجه ما نهاده و نفخت فیه من روحی بزبان حال ادا فرمودند و بعد ازین قامت پاک دراز کرده پائے مبارک دراز کردند - و جان خود را بجانان سپردند انا لله و انا الیه راجعون فهرست خلفائے حضرت خواجه سلیمان بسیار است - اما اشهر ترین خلفا که نجفت الله حقیقی علم مشیخت برافراشتند چهار یار بودند ✤

اول محمد باران که صاحب وجد و حال و خدیو کمال بود - در نشه بادهٔ رحیق محبت سرشار و در تقدمه خرق و کرامت نامور و نامدار ✤

دوم مولوی محمد علی هکتڈوی که دل داغدار محبت و جگر جراحت رسیده پیکان دوست و دلدادهٔ وجد و سماع جان باخته معارف حقیقت شجاع مطیع سلیمان جهان - و جهان مطاع مستغرق قلزم تفرید و تجرید پیشناور دریائے تعریف و توحید ✤

سوم حافظ محمد علی شاه خیرآبادی جامع محبت و عشق غواص دریائے فنا فی الله سیار اوج بقا بالله صوفی صفا کیش - درویش سینه ریش - به فقر و سلوک معروف و بخرق عادت مشهور ✤

چهارم مولانا احمد - حاوی شرع و طریق خازن خزینه کشف و تحقیق مخمور خمکدهٔ عرفان و سرمست کیف وحدت و ایقان رحمة الله تعالیٰ اجمعین ✤

مولانا نور محمد نارووالہ

خلیفه اعظم و محب محترم حضرت خواجه نور محمد مهاروی است. همراز و همساز و یار غار شیخ خود و عالم علوم نقلی ماهر رموز رسمی حقیقی. آورده اند که او در آغاز عریضه متضمن بر اشتیاق و فور طلب ارادت بحضرت خواجه فخر جهان فرستاد. جوابش دادند که اگر تمنائے شرف بیعت است بمیان صاحب نور محمد مهاروی درخواست باید کرد. بوصول جواب بامتثال امر قصد مهار نمود و شرف پابوسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بیعت حاصل کرد. و باندک زمان اکتساب کمال و استفاده کرده کار خود به تکمیل رسانید. نقل است که ایشان قبل از وقت مرگ بیاران خدمت فرموده بودند که دم آخر اول قوالان گفتن اشعار عاشقانه سرگرم باشند دوم گوسپند سپید ذبح کنند سوم دو چهار تن ذکر اسم ذات بطریق جهر جاری دارند چون هنگام در رسید و آن عاشق پاک باز جان بجانان سپرد تا مدتی لفظ هو هو از قلب پاک او جاری بود. و مردمان که جمع بودند صاف می شنیدند. تاریخ وفات آن برگزیده آفاق ششم جمادی الاول در سال دوازده صد و چهار [۱۲۰۴] مرقوم است. و از حضرت مریدان و پیران بسیار بودند و سلسله پاک او هنوز برقرار است رحمة الله علیه +

قاضی عاقل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفه راستین و محبوب و جانشین خواجه نور محمد مهاروی است صاحب علم صوری و معنوی کاشف رموز باطنی و ظاهری و مائل و شیفته وجد و سماع بود. از آبا و اجداد او مشیخت و خانقاه داری مستمره جاریست. آورده اند که او بعد تشریف بیعت در اندک ایام بمقام عالی و منصب گرامی فائز گردید و لقد تکمیل رسید و جمعی طالبان را در سایه تربیت خود به مقام قرب حق رسانید. خلفائے بسیار بودند که از تلقین و ارشاد ایشان زهد و ورع برافراشتند

وفات آن صاحب کمالات در سال دوازده صد و بست و نه ۱۲۲۹ھ مرقوم است و بعد وفات ایشان خلیفه و فرزند دلبند قاضی احمد علی بر سجادۂ مشیخت و ارشاد تمکین فرمود و به ہدایت و ارشاد خلق خدا رہنمونی کرد۔ درینولا حضرت شیخ غلام فرید که صاحب حال و اہل وجد و اہل درد و اضطرار است بر سجادۂ مشیخت قیام دارد و سلسلہ اجداد کرام را رونق تازه و زینت بے اندازه بخشید سلمه الله تعالےٰ ❖

حافظ مولانا محمد جمال

از اعاظم خلفائے خواجہ نور محمد مہاروی است عارف کامل صاحب وجد و حال و خدیو کمال و مقال بود۔ و تا مدتی دراز در خدمت شیخ بسر برد و بیعت او باشاره روحانیت شیخ ابو الفتح رکن الدین نبیره شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول است که حضرت شیخ قسمت جامہ و نان باو مفوض بود۔ احوال برکت اشتمال او بسیار است که درین مختصر گنجایش ندارد۔ وصال آن برگزیدۂ ایزد متعال در سال دوازده صد و بست و شش منقول است۔ و مثال خلافت او به شیخ خدا بخش نیز رسیده بود که بعد وصال شیخ در ادائے حق تلقین و ہدایت سعی جمیل بجا آورده رسانید۔ و در رساله اسرار کمالیه که اقوال حافظ مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق اقتصار ثبت است۔ فرمود در وضو مانند جوانان زودی باید کرد۔ و در نماز ہمچو ضعیفان بعجز و انکسار۔ روزے سید امیر شاه نماز بامداد بعجلت ادا میکرد۔ و آداب قیام و قیود ملحوظ نداشت فرمود۔ برخوردار تو در مدت قلیل نماز را در ضبط آوردی من بیچاره از صد سال بیچ نم و نیز زودی در ضبط آوردن نمیتوانم فرمود۔ الوضوء علی الوضوء نور علی نور است و میفرمود که شیخ رکن عالم را در سلسلہ چشتیه از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا اجازت است۔ و میفرمودند که از جمله یاران ما حق سبحانه تعالےٰ بحضرت تونسوی فضیلت توکل داده است ❖

حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی بارک الله تعالی بقاءه

گوهر شاهوار قلم حقیقت رقم پیرایهٔ سپهر اسرار حقیقت اسوهٔ اصفیا قدوهٔ اولیا صدر نشین اصحاب قرب و حضور شمع شبستان انجمن نور مرشدنا و مولانا حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی بارک الله تعالی بقاءه نبیره و صاحب مقام حضرت خواجه سلیمان جهان است آیتیست از انوار الٰهی و اسرار نامتناهی بر جادهٔ شریعت قدم استوار و بر سجادهٔ مشیخت و طریقت اقتدار دارد و گرمی بزم او سردمهری نفس و زمهریر هوا و هوس را معدوم ساخت و آئینه خودبینی پندار را از حرقت جمال او گداخت حلهٔ توحید و تفرید پیکر موزون او بی کم و کاست خلعت عرفان و معرفت بر قامت زیبای او راست آمد خلق حسن دارد و خوان پهن کسوت صوف او بر اطلس و دیبای شاهان حرف میزند و به دستیاری مایهٔ توکل و پایداری مایهٔ استغنا هند بادشاهیست بکند الحق ذات پاک او مستجمع صفات و مظهر کمالات است و از جمال و کمال اولیا صوف پوش و خرق و عادات اصحاب حق بین حق نیوش یاد میدهد ؎

ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آزری | هرچند وصفت میکنم در حسن زان بالاتری
آفاقها گردیده ام مهر بتان ورزیده ام | بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری
هرگز نه آمد در نظر چیزی نه رویت خوبتر | شمسی ندانم یا قمر یا زهره یا مشتری

فقیر مؤلف بشرف بیعت فخر دارد هرچند که هوس نیل بسی گزارد و از فیض خدمت و صحبت آن خلاصهٔ آفرینش و سرمایهٔ دانش باز میدارد و با وجود همه تن گستمندی و سراپا از زرد مندی جذب ناتمام و سعی ناکام با بحبل نمیرسد باشد که بخت مساعدت کند و توفیق حق رفاقت تا ازین دار و گیر خودی و خودآرائی و رگ و ستهٔ مشت استخوان ابدل سگان کوی تو لنده نما و کف خاک در اغبار راه ورزمندان حق آگاه کنم اما سر انجام اینهمه بر گوشهٔ چشم رعایت و درخواست خداوندگارم منحصر و موقوف است بقول حافظ شیراز ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن — که خواجه خود روش بنده پروری داند

درآن زمان که خواجهٔ ما بتقریب زیارت عتبات عالیات سرزمین دار الخیر اجمیر را سیراب
و شادات گردانیده بود بندهٔ نادرهم فرسیده. در خلوت‌ها و جلوت‌ها شرف حضوری داشت الله الله
نیکو زمان بود و خوش مکان که غیر از انوار و تجلیات و برکات و حسنات چیزے دیگر بهدف نظر نمود
و بوفور اکرام و انعام و بنده پروری و بنده نوازی آن مخدوم انام و خجسته چشتیه نوید کامیابی جاوید
متفردن حال داشتم. درین آن ایام موسم خیام کلبهٔ احزانم بود و گوشهٔ کلاه من را افسر شاه انجم سپاه همسری
میکرد. ساز آغاز بامداد تا بنصف شب آنقدر هجوم و ازدحام عام از کثرت زائران خدمت میشد
که یکی بر دیگرے مے افتاد. و بعضے اطفال و مردمان ضعیف الحال پایمال میشدند
درین محفل تماشائے قدرت خدا و تصرف مقبول خواجهٔ ما منحصر بدین داشت نه شنیدن
بعد آنکه از خدمت مزار حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا خلعت رخصت حاصل شد بنظر
زیارت حضرت خواجه سراج الاولیا عزم گجرات نمود. فقیر همرکاب بود چون به قصبه مهانه
رسیدند و اراده پاک پتن کردند ظاهر شد که راه آهن خراب است و جاے که کالسکه هموار در معرض
توقف باد. ازاک همینی خیلے تحیر و یاس عاید حال همراهیان خدمت گردید. و فقیر بسیادت
عرض حال نمود. فرمودند که رجوع ما بحضرت پیران ما است نه بر کالسکه سنجار شما. القصه بعد نماز
مغرب شخصے از قوم هنود که لاله رام نام دارد و اهتمام تعمیرات راه آهن باو مفوض است بحضور ملاقی
شد و از آن روکه پیش ازین باو شناسا بودم خیلے زحمت کشید و در تواضع باز کرد و گفت که یک
کالسکه دستی دارم اگر پیر شما پسند فرماید چهار تن را براحت تمام تا به پاک پتن مے برم باز مے آرم
با استماع اینمعنی مسرور شدم و بدل آوردم که خبر حضرت خواجهٔ ما. و صاحبزاده محمود نیز نابالغ کلی تا منزل
مقصود آمد و رفت خواهش فرمود. و در دیار غربت و مسافرت این هم غنیمت است.
چون شرف حضوری یافتم. و عرض داشت کردم. تبسم فرمودند. که اهل معرکه را از شرف زیارت
محروم داشتن و تنها رفتن خوش نمے آید. خبر خاطر فقیر فهمیدم جواب نگفتم تا آنکه قریب

بیک ربع شب نگذشته بود که همان لاله رام بر سبیل الیغم رسید و گفت که هشت منزل کالسکه دستی
بغیر طلب به بواعث ضروریه از چوکیات قرب وجوار در رسیدند و برای سفر بست و
هشت تن کفایت میکنند همین که او سخن تمام کرد بخدمت رفتم و عرض کردم مسرور
شدند و به بردان مهر که قریب به بست و چهار تن بودند امر فرمود که بعد از فریضه بامداد سامان
سفر درست کنند القصه علی الصباح برکات فیض انتساب تا به پتن رفتیم و دولت
زیارت مزارات پیران سلسله نصیب ما گردیده و از انجا عزم احمد آباد فرمودند و بعد زیارت
عتبات عالیات عنان عزیمت بصوب اورنگ آباد معطوف فرمودند و فقیر دستگیر و برادر
طریقت محمد یعقوب خان که از عمائد و اعیان اجمیر است عز رخصت دریافتیم و درین
چند روزه سفر حضرت خواجه ما چندان نوازش و اکرام فرمود که در گفتن نمی آید آری خواجه
را شاید که بر بندگان بخشاید

خوش آنکه تو باز آئی و من پائی تو بوسم — در سجده فتم خاک قدم هائی تو بوسم
آنجا که تو رفتی نفسی جائی گرفتی — آنجا روم و گریه کنان جائی تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجه علاء الدین احمد صابر

مهر سپهر توحید و استغراق سرخیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظاهر خواجه علاء الدین احمد صابر
خلیفه اعظم و داماد حضرت خواجه فریدالدین فرید الاولیا است و در اوائل حال خدمت
قسمت لنگر باو مفوض شد اما تا مدت دوازده سال از طعام مطبخ یک دانه در دهن ننهاد
به ادراک همین معنی حضرت خواجه فرید الاولیا مسرور گشته به لقب صابر ممتاز فرمود و به تشریف
خلافت مفتخر نموده در حکومت دهلی مثال نوشته باو مفوض کرد و گفت که اول [illegible]

جمال الدین ہانسوی رفتہ نقش نگین شیخ بمثال مذکور گرفتہ قصد دہلی کردند۔ آوردہ اند کہ
چون خواجہ صابر بہ ہانسی رسید۔ در حالت سکر و ذوق کہ مدام مزمن حال او بود۔ بہ سواری
چوڈول اندرون خانقاہ برفت و از چوڈول فرود نیامد۔ ہر چند کہ ازین ادائے غیر معمول
خواجہ جمال ملول شد۔ اما تا در خانقاہ استقبال کرد۔ و بر صدر جائے داد۔ و با ہمدگر نماز تمام
ادا کرد۔ بعد فراغ از نماز خواجہ صابر مثال حکومت از کیسہ بر آوردہ۔ بہ خواجہ جمال نمود۔ و نیز
نقش نگین ہم خواست کرد ہمین آن وقت بیکایک باد تند بوزید و چراغ گل شد۔ خواجہ صابر بطور بہت بسوئے چراغ دم کرد۔ چراغ
بر افروخت۔ خواجہ جمال بمشاہدہ اینچنین حال مثال از دست خواجہ صابر گرفت پارہ کرد و فرمود کہ بیچارۂ دہلی تاب آتشین خشم آن سوز
شما ندارد۔ خواجہ صابر بشنیدن این سخن در غضب آمد و فرمود کہ تو مثال من پارہ پارہ کردی و من سلسلہ ترا
پارہ پارہ کردم۔ پرسیدند از اول یا آخر گفت از اول۔ بعد ازین خواجہ صابر از آنجا مراجعت کردہ
بہ اجودہن رسید و حسب حال در خدمت خواجہ فرید الاولیا عرضداشت کرد۔ و بعد از مرور ایام
چند خواجہ صابر بہ اجازت خواجہ فرید الاولیا بسمت کلیر توجہ کرد و ہمونجا سکونت ورزید
در ہدایت خلق خدا سعی موفور بجائے رسانید و کارہائے نمایان کرد۔ سال وفات آن
صاحب کمالات ششصد و نود مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ شمس الدین ترک پانی پتی

مرید و خلیفہ بزرگ خواجہ علی احمد صابر است صاحب مقامات عالی بود۔ و بہ این قوی داشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید کہ او را نسبت خلافت بہ خواجہ فرید الاولیا ہم صادق است
چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافتہ در قصبہ کلیر رفت شیخ شمس الدین ہم معیت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد۔ چنانچہ بعد وفات خواجہ علی احمد سلسلہ صابریہ
بنام او انتظام یافت۔ سلسلہ نسب او بہ امام حنیفہ بن علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ منتہی میشود۔ و
آوردہ اند کہ از خطہ کلیر مفارقت کردہ۔ در قصبہ پانی پت سکونت اختیار کرد۔ و در صحبت

شاه شرف بو علی قلندر هنگامه محبت گرم داشت وفات او در سال هفتصد و پانزده و
بروایتی هفتصد و هیژده مرقوم است رحمة الله علیه ۰

شاه رباقی لاهوری

از اعاظم علما و خلفای شیخ شمس الدین ترک است بمرتبه غایت مشغولی و استغراق داشت غواص
دریای محبت و بادیه پیمای منازل فنا فی الله بود وفات او در سال هفتصد و چهل و نه [۷۴۹]
مرقوم است ۰

شیخ جلال الدین پانی پتی

صاحب حال و وجد و کمال بود خلیفه شیخ شمس الدین ترک است شناور دریای فنا فی الله و سیران
نبرد بقا بالله است. اصل نام محمد بن محمود است و از حضرت شیخ خود جلال الدین خطاب یافت
سلسله نسب او بحضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه منتهی میشود سماع بسیار
دوست داشت صاحب بیان بود. مدام بمراقبه و اعتکاف می ماند و کتاب زاد الابرار از
تصنیفات او است. دو کرت بشرف حرمین شریفین مشرف شده بود و خوان کرم او بس
وسیع بود. و بسیار فقرا و مساکین بهره می یافتند. وفات او در سال هفتصد و شصت و
پنج [۷۶۵] مرقوم است رحمة الله علیه ۰

شیخ احمد عبد الحق ردولی

خلیفه مستند شیخ محمد عرف شیخ جلال الدین پانی پتی است صاحب کشف و کرامت و خرق
و عادت بود. در مقام طریقت مقام عالی و منصب گرامی داشت از ابتدا دوار فته عشق
و گرفتار محبت بود. بالآخر بخدمت شیخ فائز گردیده بمقام بلند و پایه ارجمند رسیده التماس

علوم ظاهر بخدمت شیخ تقی الدین طے نموده - ودر صحرا و بیابانها مدتے سکونت ورزیده محنت کشیده و در لوائے ریاضت وطاعت حق سبحانه تعالے کوشیده منقول است که او در عبادت بود یک شب جمعه در مسجدے وارد شد مسلمانان محله اذان میگفتند - وباوجود گفتن اذان جماعت نکردند پرسید که سبب تکرار اذان چیست گفتند که بروایت قوی بما رسیده است که اگر شب جمعه هفت بار اذان بگویند حق سبحانه تعالے از آفات وبلا بندگان را محفوظ ومحروس دارد فرمود دین کار مراعتقاد در دارید زیرا که اگر کسے خدائے را بنظر آسائی و آسائش خود ستائش کند بنده خدا نباشد نقل است که او را با شیخ نور قطب عالم نوبت ملاقات دست داده بود - وبا شیخ فتح الله او دهی هم صحبت او موافق نیامد - زیرا که شیخ فتح الله طریقه زاهدی در پیش داشت وشیخ احمد در شرب عشق ومحبت مستغرق - چنانچه مدتے در گورستان تکیه زده بدست خود قبر کاویده قریب شش ماه در آن قبر مشغول ماند نقل است شیخ احمد میفرمود که متصور ظرف عالی نداشت از نجهت باده اسرار بیرون زد - مردان حق کسانند که دریاها نوشند و آروغ نیارند ونیز میفرمود که نظامی گنجوی شاعر ناقص بود از آنکه گفت شعر

صحبت نیکان ز جهان دور گشت ۔۔۔ خوان عسل خانهٔ زنبور گشت

ومیگفت صحبت مصطفی صلے الله علیه وسلم چنانکه صحابه را بود - صاحبان حال وخدیو مشربان کمال را اکنون حاصل است - آورده اند که او در مسجد جامع بیش از همه میرفت وحاضر میشد - اما نمیدانست که مسجد جامع کدام طرف است چون مریدان او - ذکر لفظ حق بجهر میکردند - بر صدائے ایشان میرفت در سلسله او معهود است که بهر کار حق حق گویند - ومیگفت که ذات پاک حق بے نام وبے نشان است اما اگر اسمے از اسماء آن ذات پاک را اطلاق کنیم بهتر از اسم حق نباشد که معنی اسم حق سزاوار همه کمالات وثابت بذات است ودر رساله انوار العیون شیخ عبد القدوس در توجیه این اجمال سخنان حسب اصطلاح ایشان گفته است ومشهور است که چند مریدان سلسله او برهمین کلمه جان داده اند ودر خانقاه او

از غیب سہ بین ندا مے آمد۔ وفات او در سال ہشتصد وسی وہفت مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ فہرست خلفائے نامدار وے این است ٭

فہرست

شیخ محمد عارف فرزند لبسند حضرت شیخ و شیخ محمد نبیرہ حضرت شیخ و شیخ عبدالقدوس و شیخ جلال الدین تھانیسری و شیخ عبدالغفور اعظم پوری۔ شیخ جان جونپوری وغیرہم رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ٭

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین پانی پتی

خلیفہ معتبر پدر بزرگوار خود است جامع علوم شریعت و طریقت در مشرب فقر اشان عالی داشت و بہ تجرد و تفرید یگانہ۔ در عشق و محبت یکتائے زمانہ بود۔ ہر دو پائے او بوجہ مرض بیکار بودند۔ اما در غلبہ سکر و وجد بنوعیکہ ہیچ آسیب بپائے او موثر نمے بود۔ نقص سکود روزے در سیالت عم بزرگوار او شیخ ادریس ورد رسید فرمود کہ با شبلی از بہ جا ستن تو در جلائق بشور بخیز ند و میگویند کہ شبلی کرامت خود آشکار میکند با ستماع این معنی شیخ شبلی بنشست و تا آنکہ در صدد حیات بود گاہے در عالم تواجد قیام نفرمود۔ و لبیلان تشنہ بادہ رحیق را سیراب و گم کردہ راہان منازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد و ہدایت و تلقین او عام بود کہ کسے محروم نہ رفت وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و دو مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ ٭

شیخ بہرام چشتی

خلیفہ شیخ جلال الدین پانی پتی است بعد تکمیل سکونت سنامہ اختیار کرد۔ و بار بحکم شیخ در سیدولی اقامت ورزید۔ صاحب سیر الاقطاب آوردہ است کہ حاکم قصبہ در تعدی سجادہ داران پرداختہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود۔ بارادہ ضبط کردن زمین مذکور وارد شد

مجاوران فریاد و آه آغاز کردند۔ بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شده و در هوا معلق استاد
و بعد ساعتے بر روی زمین افتاد و قریب بہلاک رسید۔ اما بالآخر بشفاعت و دعاے مجاوران
صحیح گشت و از ارادهٔ ناصواب خود باز آمده۔ در خدمت مجاوران سعی موفور بجاے رسانید
سال وفات او ہشتصد و پنجاه و چہار ہجری مرقوم است +

شیخ عارف چشتی

خلف الرشید و خلیفهٔ اعظم شیخ احمد عبد الحق است بعد وفات حضرت شیخ بر مسند مشیخت
جلوه فرمود و طالبان حق را بمقام مقصد رسانید صاحب معارج الولایت آورده است که شیخ
عبد الحق را چند پسران بوجود آمدند۔ اما در عهد حیات نماندند بالآخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یافت
و شیخ عارف صاحب حال و خدا پرست کمال عابد و متورع بود۔ از وے پسرے بوجود آمد۔ شیخ محمد که در تجرید و تفرید
مثال نمی داشت۔ بالخصوص شیخ عبد القدوس گنگوہی از مریدان او است وفات او در سال
ہشتصد و پنجاه و نه ہجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار چشتی

از مقربان یاران شیخ احمد عبد الحق است آورده اند که در آغاز حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار
شام و سحر در خدمت حضرت شیخ عبد الحق حاضر شد اما ہیچ التفات نکردند۔ پایان کار
روزے نظر لطف بسوے او کرد و بیقرار بر سطح زمین بینداخت و چندے حالت سکر و بیخودی
ماند۔ بعد ازیں حضرت شیخ یک جرعهٔ آب در کام و دهن او ریخت اورا دیده بفور از حال شورش
بیخودی در گذشته بمقام امتیاز رسید و بمعرفت فائز گردید۔ و به تکمیل و تربیت مشرف شد وفات او
در سال نهصد و دو مرقوم است +

شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی

مرید و خلیفه شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق است صاحب علم و عمل جامع اصول شرع و طریق سرشار بادهٔ تحقیق بود۔ اگرچه نسبت ارادت ظاهر به شیخ محمد داشت اما تربیت و تکمیل باطن از حضرت شیخ احمد عبدالحق متحقق است و به روحانیت حضرت شیخ پیوسته بود صاحب تصانیف است۔ آورده اند که زمین مے کاوید و وجه معاش میکرد و اگر چیزے زائد مے بود بذل فقرا میکرد و صاحب اخبار الاخیار میفرماید که او را مریدان و بندگان بسیار بودند از انجمله شیخ بهورو بود که در اوائل به حرفت رنگریزی صرف کار داشت بالآخر به فیض و التفات شیخ تکمیل یافته بمرتبهٔ اعلیٰ فائز شده و یکے از مریدان او شیخ عمر نام داشت که بسیار صاحب نسبت و محبت بود و در مقام عالی کار فرمائے میکرد و حضرت شیخ را اولاد بسیار است وفات در سال نهصد و چهل و پنج ۹۴۵ مرقوم است رحمة الله علیه

شیخ عبدالکبیر چشتی

فرزند ارجمند و خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی است صاحب بذل و کرم خدیو کمال فقیه محتشم آشنا و محیط فنا فی الله و غواص قلزم بقا بالله بود۔ آورده اند که سلطان سکندر بن بهلول با دو تن ندیمان خود بقصد امتحان در خانقاه شیخ وارد شد۔ حضرت شیخ تکه گوشت آهو پیش سلطان و نان و یخنی و حلوائی رطب پیش ندیمان سلطان بنهاد که سلطان و ندیمان او همین نیت کرده به ارادهٔ امتحان آمده بودند۔ بوقوع این معنی سلطان متحیر شد۔ حضرت شیخ فرمود۔ بابا جائے عجب و حیرت نیست حق سبحانه تعالیٰ دوستان خود را در معرکهٔ ارباب دنیا شرمسار نے پسندد وفات او در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ مرقوم است ❊

شیخ جلال الدین تھانیسری

خلیفه نامدار حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی است. اصل قصبه بلخ است. او هفت ساله بود که حفظ قرآن بهم رسانید و در هجده سالگی از علوم بهره مند گشته. و در سی سالگی بالآخر از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاهر و باطن در ربود. و بمقام بزرگ و منصب سترگ فائز گردید. آورده اند که او را در سماع غلو بسیار بود. روزی غزلی به الحان خوش گوش خورده از فراز بام بسطح زمین بیفتاد و هیچ گزند نرسید. از وجودش بسیار خوارق بظهور آمدند. وفات او در سال نهصد و هشتاد و نه (۹۸۹) مرقوم است ۔

شیخ عثمان بن بهیر

خلیفه سعادت پیوند فرزند ارجمند شیخ عبدالکبیر است. و در باب منصب سجادگی با برادران خود او را منازعت و مناقشه روی داد. تا آخر کار منصب مذکور بر ذات او قرار گرفت. وفات او در سال نهصد و نود (۹۹۰) هجری مرقوم است ۔

شیخ محمد صدیق لاهوری

صاحب علم و کمال بود و شان عظیم داشت. و در تدریس و تلقین طالبان علوم ظاهر و باطن میکوشید. و خلق بسیار از نواحی پنجاب از خدمت او فیضیاب بودند. و نسبت بیعت او بچند واسطه به شیخ شمس الدین ترک پانی پتی میپیوندد. وفات او در سال نهصد و نود هجری منقول است ۔

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان زنده پیر پانی پتی

مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است به صفت ریاضت و محنت متحقق و به فضائل خرق و کرامات مشهور
بود. اسباب دنیا سر و کار نداشت و به عسرت و توکل معمول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال
و حال بودند. شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت سکر و استغراق مشغولی داشت
وفات او در سال یکهزار و سیزده هجری [۱۰۱۳] مرقوم است ۞

شیخ نظام الدین تهانیسری

مرید و خلیفه شیخ جلال الدین تهانیسری بود. نام پدر بزرگوارش شیخ عبدالشکور است جامع علوم
ظاهر و باطن مستجمع کمالات صوری و معنوی حاوی رموز شرع و طریق و ماهر اسرار عرفان و
تحقیق صاحب صبر و رضا و دامن فقر و تسلیم بود. و فائض غیب پیش نظر داشت و از آنجا
که صرف کثیر و بذل وافر اختیار کرده بود. بادشاه وقت جلال الدین اکبر بادشاه حسد برد
و بنا حق در حق او حکم اخراج از دیار هند صادر کرد. اول بجانب حرمین شریفین رفت
و بعد حصول زیارت چون باز آمد. در برهان پور رسیده به هدایت خلق خدا مشغول شد
اما بادشاه مرتبه ثانی دست تطاول و تعدی دراز کرد. و شیخ معزالله ناچار به ماوراءالنهر شتافت
و از آنجا به مدینه منوره رجوع نمود. آورده‌اند که او صاحب تصانیف است شرح سوانح امام غزالی
شرح لمعات قدیم و جدید تفسیر نظامی رساله حقیقت رساله بلخیه از اشهر تصانیف اوست
و او در سلسله چشت مشرف خاص است که در سخن تصوف مقلد کسی نیست بلکه از کشوفات
و الهامات خود و فیض علم آورده. وفات او در سال یکهزار و بست و چهار هجری [۱۰۲۴] مرقوم است ۞

شیخ سلیم چشتی صابری لاهوری

خلیفه کامل شیخ محمد صدیق لاهوری است جامع بود میان عشق و محبت سماع و سکر و وجد و ذوق
و فقر مقام بلند و پایه ارجمند داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می بود حتی که نوبت باحتضار
روح میرسید و تا دو سه روز بحال خود نمی آمد و یاران جلسه او را تن بیجان میدانستند و به
تکفین و تدفین او می پرداختند صاحب تصانیف هم هست و کلام او از بس منزه
و لطیف و شیرین است و نیز اشعار دارد و وفات او در سال یکهزار و ده (۱۰۱۰) رقم نموده اند۔

شاه اعلی چشتی پانی پتی

صاحب مرتبهٔ رفیع و مدارج منیع و مرید و خلیفه شیخ نظام الدین پدر خود است و یک خرقه
خلافت از حضرت نظام نارنولی که سلسلهٔ او بحضرت شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری
منتهی میشود پوشیده بود چنانچه این بیت گواه عدل است ؎

نظامش پیر و هم پدرش نظام است   نظام در جهان بر وی تمام است

و شیخ اله دیا مرید وی ملفوظ او موسوم به بحر الجواهر ترتیب نموده است و در اصل نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب به شاه اعلی گردید
آورده اند که در اوائل شاه اعلی چشتی بقبیلهٔ سپاهگری بود و در سلک ملازمان امیر خراسان
تعلق داشت۔ بعد از یک چند بخت بیدار یاوری کرد و ترک علائق ملازمت گفته
بوطن مالوف آمد و باشارت پدر عالیقدر در زاویهٔ عبادت و کنج قناعت بنشست روزی
با آنکه در حجره محکم بود صورت مثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پدیدار آمد
و گفت که قسمت شما نزد ما محفوظ است۔ باید که خویشتن را در نارنول برسانی۔ از آن غلبهٔ
مستی و بیخودی در حال شیخ شاه اعلی مستولی گشت و بهمان حالت فائز نارنول گردید

بہ سعادت و شرف ملازمت حضرت شیخ معزز و مشرف شدہ درانک اوقات بہ سبیل ظاہر و باطن بہرہ ور کامیاب گردید۔ نقل است کہ در خانقاہ شیخ اعلی چشتی چاہے بود کہ آب آن قدرے شوریت و تلخی داشت۔ روزے حضرت شیخ چند کاک کہ معتبر تبرک آستانہ حضرت خواجہ قطب الاولیا است۔ درون چاہ بینداخت و فاتحہ گفت بعد ازین کہ آب از چاہ برآمد۔ ازبس لطیف و خوشگوار بود وفات آن مایہ برکات در سال یکہزار و سی و سہ منقول است۔ آوردہ اند کہ بعد وفات مدتے از متعلقان سلطان وقت تعمیر روضہ او بنیاد۔ داو۔ شبے متہم تعمیر در واقعہ دید کہ شیخ میفرمایند کہ از کرسنے سنگ چبوترہ مزار یخچہ تابوت شکست خوردہ و پارہ خشت بپائے من رسیدہ بامداد متہم تعمیر بہ تعبیر واقعہ پرداخت چنانچہ بمواجہ اکابر و اہالی شہر تختہ تابوت بر داشتہ پارہ خشت کہ در واقع تا بہ زانوے شیخ رسیدہ بود۔ برآوردند۔ درآنوقت سانیکہ نعش حضرت شیخ را بچشم حال دیدہ بودند۔ ہم میگفتند کہ ہیچ آسیبے نرسیدہ۔ و جلوہ جمال وجود خط و خال بصورت اصلی برقرار است۔ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

شیخ صادق گنگوہی چشتی

خلیفہ اعظم شیخ نظام الدین تھانیسری بلخی است در زہد و ورع عدیم النظیر و محسود معاصر بود افغانان را عزیز تر داشت و میفرمود کہ استحکام و اعتبار ایشان در مقدمہ دین بسیار است مریدان او اکثر صاحب تسلیم و رضا بودند۔ چنانچہ شیخ داؤد فرزند لبستہ او را باجمعے چند دوستان بجہت باطن جہانگیر بادشاہ دہلی در حبس شدید نگاہداشت و از غایت صبر تحمل کرد و تا مدت دراز در شدائد بند بسر برد۔ وفات حضرت شیخ صادق در سال یکہزار و سی و شش مرقوم است۔ و تفصیل خلفائے نامدارے اینست شیخ ابراہیم۔ شیخ عبدالہادی کہ در شاہ آباد است و از سیمائے او آثار انوار تجلیات طالع و ساطع بودند۔ و گاہے نیز دعائے او بہ ہدف مدعا خطا نکرد۔ شیخ عبد السبحان کہ در سہارنپور بود۔ و در عظمت خرق عادت شہرتے تمام داشت

از حضرت شیخ صادق یک رساله در باب سلوک یادگار است که از بس نافع و کارآمد است

سید علی غواص چشتی

مرید و خلیفه شیخ نظام الدین تهانیسری بود. از مرشدان با کمال و مشائخ صاحب حال و قال
و در مقام بلخ بشرف بیعت و صحبت حضرت اقدس مشرف شده بود و بعد از تکمیل در ملک
افغانستان اقامت گزیده در قوم افاغنه یوسف زئی مرید و معتقد او بسیار بودند. و بسیار سعی سید
چنانچه مولانا درویزه و پسر وی شیخ عبد الکریم در باب فضل و کمال شهرت کلی دارند. وفات او
در سال یک هزار و چهل مرقوم است.

حاجی عبد الکبیر چشتی

پدرش شیخ مخدوم الملک عبد الله انصاری در طریقه چشتیه صابریه مرید و خلیفه پدر خود است
چون پدر عالیقدر وی را اکبر شاه بادشاه دهلی از دیار هند خارج کرد. و او به حرمین شریفین
سفر اختیار فرمود. شیخ عبد الکریم هم همراه او بود. و مناسک حج بجا آورد چون به هندوستان
معاودت فرمود. پدر عالیقدر او را مقربان سلطنت مسموم کردند. و او در لاهور سکونت اختیار
کرد و بهدایت خلق و یاد خالق اکبر مشغول گردید. بمرتبه دیگر هم روانه سفر حجاز گشته بعد زیارت عتبات عالیات باز بهندوستان آمد
خوارق و کرامات شیخ اکثر مشهور میگویند که روزی شخصی ابریشم باف به شیخ ملاقی شد و متاسف گفت که امروز روز حج است زهی نیکبختی
کسانیکه در طواف و ادای فریضه حج حاضر باشند. شیخ فرمود میخواهی که همچنان باشی. عرض کرد
که چه باکرم منت بر سر ما از همه اعلی است. شیخ فرمود چشم بپوش همین که او چشم پوشید
خویشتن در معیت شیخ در مقام عرفات بدید. و بفراغ تمام مناسک حج بجا آورد. به ثبوت
پیوسته که از حضرت چهار پسران بودند. اول شیخ یحیی. دوم شیخ الله نور. سوم شیخ عبد الحق
چهارم شیخ اعلی حضور از ایشان شیخ یحیی از بس متورع و متشرع صاحب حال و صاحب قال بود

و جمعی کثیر بفیض ارشاد او بمرتبهٔ اعلی فائز شد. چنانچه شهرت دارد که شخصی خیر که در فن نقب زنی
و راهزنی ید طولی داشت به اهتمام کار خود در لاهور آمد. و بسیار سعی کرد تا کشود کار دست نداد
آخر شبی به خانقاه شیخ جرأت کرده نقب زد و دو سه پاس کاوش در راه نقب حالت
محو شد. اما چون از نقب بدر آمد قوت بصر تا مساعدت کرد و از رفتن براه عاجز شد. بالضرور
بر خویشتن بلرزید و از همان راه نقب هر دو گاو نر و اپس کرده در گوشهٔ خانقاه مایوس الحال
بنشست. چون صبح دمید و روز روشن شد خادمان درگاه او را دستگیر کرده بحضور
شیخ حاضر آوردند. و او همه احوال بی کم و کاست ظاهر کرد. حضرت شیخ بنظر ترحم
که مقتضای صفت صاحب دلی است دست حق پرست بر چشم او مالید بقوت قدرت
کامل العیار گردید. و دیدهٔ بینا یافت. و در سلک مریدان شیخ متعلق گردیده تائب تارک
شد. وفات شیخ عبدالکریم در سال یکهزار و چهل و پنج ۱۰۴۵ مرقوم است

مولانا درویزه پشاوری چشتی

مرید و خلیفهٔ میر سید علی غواص است جامع علوم ظاهر و باطن بود و پیکر ولایت [illegible]
تدریس و تعلیم مستور داشت. و در استیصال روافض و ملاحده بسیار میکوشید. و با اکثر
روافض و ملاحده مباحثه کرده الزام داد. چنانچه تفصیل این اجمال در کتاب مخزن الاسلام
بشرح و بسط مرقوم است و صاحب معارج الولایت بر کتاب مذکور حاشیه نوشته است. و
بشرح کلمات الواقیات موسوم ساخت. وفات مولانا درویزه پشاوری در سال یکهزار و
چهل و هشت مرقوم است رحمة الله تعالی علیه

مولانا عبدالکریم چشتی

فرزند مولانا درویزه پشاوری و مرید و خلیفهٔ میر سید علی غواص است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت - و او را آخوند کریم داد نیز گویند - و او هم این نام را اختیار کرده بود در کار شریعت بسیار استحکام داشت - و از مقال او کتاب مخزن الاسلام منتج است علو پایه و ظاهر و باهر و در کتاب خلاصة الجواهر محقق افغانستان نوشته اند منقول است که بعد وفات وی شخصی بقصد امتحان بسر نعش او آمد - چون بر وی نظر کرد تبسم فرمود و این علامت قطبیت رقم نموده اند - وفات او در سال یکهزار و هفتاد و دو هجری مرقوم است رحمة الله تعالیٰ علیہ ❋

شیخ پنجو چشتی

از مشائخ کاملین وقت بود - و در عبادت و محبت سرگرم و سرشار - و بطریق مولانا درویزه پشاوری شعار داشت - و در تعلیم و تعلم سر و کار - و اشعار هم میگفت - و شیخ چالاک و شیخو شاه جهانپوری وغیره اکثرها از خدمت او استفاده کرده فیض ها دریافتند - وفات او در سال یکهزار و هفتاد و سه مرقوم است ❋

شیخ ابو الخالق چشتی

از کاملان روزگار و مشائخ باوقار است - ارادت و محبت او به شیخ سلیم صابری چشتی متیقن - حسناً زهد و کمال اهل ورع بود - تمام عمر در ریاضت و ارشاد و هدایت بسر برد - وفات او در سال یکهزار و یکصد و هشت مرقوم است ❋

میران شاه بھیکه چشتی صابری

از مشائخ پایه بلند و مقام ارجمند بود - و سلسله عالیه وی بچند واسطه به شیخ احمد عبد الحق ردولی منتهی میشود - صاحب جذب و وجد و سماع و عشق و محبت - و با اصحاب دنیا سر و کار نداشت و اشعار بزبان هندی متضمن به حقائق و معارف بسیار گفت - وی را مریدان و متبعان صاحب حال و قال بسیار بودند - شیخ اعلم الدین جالندهری از اشهر خلفای اوست - و نواب بهکاری خان از مریدان اوست و مشهور است که نواب مذکور در اوائل حال مفلس و محتاج بود -

بالآخر به برکت دعاے شیخ شاه جهیکه همکنار عروس دولت کامرانی گردید بقول صحیح وفات
او در سال یکهزار و یکصد و بست و پنج مرقوم است رحمة الله تعالی علیه ❖

شیخ محمد سعید چشتی صابری

سرمست خمخانهٔ کشف و تحقیق بود۔ در شهر قصور من مضافات لاهور سکونت داشت لیکن اوائل حال بمزدوری
محنت و معاش میکرد۔ روزے بار غله بر پشت گاوے می برد۔ اتفاقاً پایش بلغزید و بشکست
و غله که بر پشت گاو بار کرده بود بیفتاد۔ حالا در بیابان که پر از شور و فساد بود۔ نه مجال
ماندن داشت۔ نه یارائے رفتن۔ چون نصف شب به کمر رسید۔ بیکبار ناگاه سوارے مرقع پوش
از پهنائے مرغزار نمودار شد۔ او در اضطراب افتاد۔ و دانست که کسے به قصد نهیب و
تاراج مے آید۔ چون سوار نزدیک تر شد به نوک نیزه که در دست داشت بر جراحت پائے
گاو اشارت کرد پائے گاو درست گردید۔ و نیز به اشاره نوک نیزه بار زمین افتاده را بر پشت
گاو محکم نهاد۔ و روان شد۔ بمشاهده این شیخ محمد سعید از جائے خود برپرید و دست او
در رکاب سوار زده چشم و رو بر پائے او مالیدن آغاز کرد۔ و بهزار تضرع و الحاح بدریافت
نام نامی و اسم گرامی التماس کرد۔ فرمودند که نام من علی ابن طالب اسد الله الغالب است این
بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید۔ از آن روز شیخ محمد سعید هرچه داشت در راه حق ایثار کرد۔
و بعبادت و ریاضت و محنت و مجاهدت مشغول گردید و بسلسله چشتیه صابریه ارادت آورده
در اندک زمان از مقبولان و واصلان الهی شد۔ خرق و کرامت او بسیار است مشهور دیار است
و سلسله عالیه او بچند واسطه به شیخ جلال الدین تهانیسری منتهی میشود۔ وفات در سال
یکهزار و دو صد و چهارده ۱۲۱۴ھ مرقوم است ❖

مولوی غلام مصطفےٰ چشتی صابری

در طریقهٔ چشتیه بزرگ صاحبدل و مستجاب الدعوات و در علوم ظاهر و باطن رفیع الدرجات سلسلهٔ ارادت او بچند واسطه بشیخ شمس الدین ترک پانی پتی مے پیوندد و وفات وے در سال یکهزار و دو صد و شصت و هفت مرقوم است۔ و سید شاه چراغ سبزواری از خلفاے وے در لاهور بود۔ مرد میدان صبر و محنت و خوشحال و صاحب کمال است ۔

شاه بهلول چشتی صابری

خلیفهٔ بزرگ حضرت شاه بهیکه چشتی صابری است صاحب علم و فراست و فهم و کیاست بود۔ و از معقول و منقول بهرهٔ وافی داشت۔ صاحب تصنیف است و صحبت مناظره و مباحثهٔ او به مولوی جان محمد ترک اکثر احیان بپا مے بود۔ وفات او در سال یازده صد و هفتاد منقول است ۔

شاه لطف الله صابری

از مریدان و ملتزمان میران شاه بهیکه چشتی صابری است مسکن او انباله من مضافات پنجاب بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخدمت پیر روشن ضمیر بهم رسانید و کتابے مشتمل بر احوال شیخ موسوم به ثمرة الفواد ترتیب داد۔ وفات او در سال یازده صد و هشتاد مذکور است ۔

سید علیم الله بن سید عتیق الله

زاد بوم او قصبه جالندهر از توابع پنجاب است مرید شاه ابو المعالی و خلیفهٔ میران شاه بهیکه صابری است مکثر التصنیف بسیار بود۔ و بتنظیم کلام هم مهارت تمام داشت۔ خلیفهٔ او

شیخ عبداللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ اسرار العلیم جمع نمودہ است وفات در سال دوازدہ صد ۱۲۰۲ و دو مذکور است ❖

سید علیشاہ چشتی صابری

خلیفہ سید علیم اللہ بود و بعد وفات بر مسند مشیخت تمکین یافتہ عمر گرانمایہ در تلقین ہدایت ارباب ارادت بسر برد۔ وفات او در سال دوازدہ صد ۱۲۱۳ و سیزدہ منقول است ❖

شیخ خیر الدین مشہور بہ بشیر شاہ

خلیفہ شیخ سلیم چشتی لاہوری است۔ در آخر عہد خود لوائے مشیخت برافراشت بسماع و وجد در اقصے الغایت غلو داشت۔ و بمہمانی فقرا بسیار اہتمام میکرد۔ مریدان بسیار بودند وفات او در سال دوازدہ صد ۱۲۲۸ و بست و ہشت منقول است۔ در لاہور مدفن دارد ❖

حافظ موسیٰ چشتی مانکپوری

از ملتزمان سلسلہ میران شاہ بھیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم چشتی است در دل او سودائے آگہی و خمار بادہ حقیقت ترک علائق عالم اسباب گفتہ در زاویہ عزلت و کنج عبادت نشست و بہ تکمیل کمال و تربیت حال گوئے سبقت بود۔ در جذب و تسخیر پایہ عالی داشت در عالم تحیر و تواجد بر ہر کسے کہ نظرے انداخت بسوئے خود میکشید و از جاے ربود۔ وفات او در سال دوازدہ صد و چہل و ہفت مذکور است ❖

غلام معین الدین عرف شاہ خاموش

مرید و خلیفہ حافظ موسی مانکپوریست بسیار عبادت و ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

دیار دکن تشریف نمود. امرا و اعیان آن دیار و میرا از بس عزیز و محترم داشتند. بخیرات و مبرات توکل و عسرت او به کامرانی و شادمانی همقرین می نمودند. بعد وفات او مقبره عالی بر سر مزارش بنا نموده اند. و دروازه بهشتی از پاک پتن آورده در حوالی مزار نصب نموده. والحال سجاده نشینی او سید محمد هاشم چشتی صابری که بشرف دامادگی هم امتیاز دارد. صاحب سجاده او ست مرد پاک طینت دنیا متنفر است. به صفت حسن اخلاق موصوف. اکثر در خدمت درویشان میگذراند. و به اسباب دنیا زیاد رغبت ندارد ❁

اصل دوم باب سوم از سلطان التارکین صوفی ناگوری چشتی

سالک مسالک تفرید و توحید عارف معارف توکل و تجرید شمع شبستان صدق و یقین شیخ حمید الدین قدس سره العزیز نسب پاکش بحضرت سعید بن زید میرسد. او از عشره مبشره بود. روزی حضرت خواجه بزرگ را وقتے خوش بود. به اهالی و موالی خدمت ارشاد فرمود که امروز دست دعا دراز و در اجابت باز است. هر یکه از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد بر زبان آرد. یکے دنیا طلبید. دیگرے عقبی خواست. آنگه حضرت خواجه بزرگ بسوئے خواجه تارکین توجه فرمود التماس نمود که غیر از رضائے حضرت خواهش دگر نیست. باستماع اینی حضرت خواجه بزرگ از بس خوشدل و مسرور گشته فرمود التارک الدنیا و الفارغ العقبی از ان روز خواجه حمید الدین به سلطان التارکین ملقب شد. خواجه تارکین درست به سوال مضاف ناگور داشت روزے خواجه بزرگ معین الاولیا فرمودند که اولاد معین الدین و حمید الدین یکیست. و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود و همچنان بظهور آمد. تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجه بزرگ بمعرض مقال خواهد آمد ان شاء الله تعالے. خواجه تارکین را تصنیف بسیار بود. میفرمود سلوک را مرتبه اول اینست که از هر دو جهان فارغ باشد و مقصود اینست که خود نماند سوائے

درپیش است از بس تاریک۔ امّا از مطلع وحدت ماہ منیر طلوع کردہ اند۔ بے خبر۔ و دولت جاوید
دریاب۔ و بستر استراحت بگذار۔ ادعائے محبت کسے را میسر نیاید کہ ہوس را دل و چشم را بخواب
آشنا نکند۔ پرسیدند کہ در طریقت و شریعت امتیاز چیست فرمود شریعت غیر طریقت
و طریقت غیر شریعت تن و جان است۔ اصل ہر دو یکیست۔ خواجہ تا کہین را با شیخ
بہاء الدین زکریا ملتانی در باب سلوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بودہ۔
شیخ بہاء الدین ہرچند بہ تجربہ جوابات قسے پرداخت۔ امّا از عہدہ جواب آن برنیامد
و بالآخر بعجز و اعتراف گرائید۔ او را تصانیف بسیار است۔ و اشعار نیز دارد۔ و اشہر تصنیفات
او اصول الطریقہ است آوردہ اند کہ او را در موضع سوال قریب دو طناب زمین بود کہ بہ زرعش
پرداختہ وجہ معیشت میکرد و کفاف اندک و عیال بسیار داشت۔ او صاحب مقامات
علیہ و کرامات جلیہ و براہین زکیہ بود۔ در تجرید و تفرید قدم مستحکم داشت ہمت عالیش
از دنیا و عقبے رفیع تر بود۔ و پایہ او در تصوف مقام عالی۔ و در توحید مکان منیع ست
و از متقدمین مشائخ دیار ہند بود و عمر طویل یافت و معمر بود کہ بعد از فتح دہلی ولادت اول
کہ بخانہ مسلمانان بوقوع آمد ہمسنم و از زبان حضرت خواجہ بزرگ تا اوائل سلطان المشائخ
شیخ نظام الدین محبوب الاولیا قدس سرہ در عہد حیات بود۔ و سلطان المشائخ
کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نمودہ بدست خود نوشتہ و از ان صاحب سیر الاولیا
نقل کردہ است۔ و آن اینست اول مرتبہ از مراتب راہ علم ست علم باید کہ بے علم
عمل درست نہ آید۔ دوم مرتبہ از مراتب طریقت عمل است کہ بے عمل نیت را وجود
نباشد۔ سوم مرتبہ از مراتب درگاہ نیت است کہ بے نیت صحیح عمل خیر باطل آید چہارم
مرتبہ صدق است۔ اگر صدق نباشد عشق روئے ننماید۔ پنجم مرتبہ عشق است
اگر عشق نباشد توجہ درست نہ آید۔ ششم مرتبہ توجہ است۔ اگر توجہ نباشد سلوک نہ آید
ہفتم مرتبہ سلوک است۔ اگر سلوک نباشد در پیشگاہ نکشاید۔ ہشتم در پیشگاہ کشادہ باید

تا مقصود روے نماند الغرض از کلمات فیض آیات او بسیاران از اہل سلوک و فقر ذوقے و حلاوتے دارند۔ وفات خواجہ تارکین در سال ششصد و ہفتاد و سہ تاریخ بست و نہم ربیع الثانی بوقوع آمد رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہرو مدفن پاکش در قصبہ ناگور ملجائے خواص و مرجع عوام است۔ و خواجہ تارکین را پسرے بود شیخ عبدالعزیز نام خرقہ خلافت از پدر بزرگوار خود پوشید۔ و بعین جوانی در حالت سماع برفت میگویند کہ روزے مجلس سماع برپا بود۔ و قوالان برین تکرار میکردند ؎

فائدہ در گفتن بسیار چیست — جان بدہ و جان بدہ و جان بدہ

شیخ عبدالعزیز نعرہ بے اختیار زدہ فرمود۔ دادم۔ دادم۔ دادم و جان بحق تسلیم نمود۔ او را سہ پسران بودند۔ از انہا حضرت شیخ فرید بمسند ارشاد تمکین فرمود و از اولاد پاکش بسا فرید عصر و وحید دہر بوجود آمدند تاریخ وفات شیخ عبدالعزیز ششصد و ہشتاد و یک ہجری است

شیخ فریدالدین بن شیخ عبدالعزیز

خرقہ خلافت از خدمت جد اعلی خواجہ تارکین دریافت عالم باعمل و فقیہ بےمثیل بود روز و شب بمجاہدت و ریاضت و اشتغال مے نمودند سینہ اعدار محبت و جگر برشتہ آتش مودت داشت تذکرہ سرور الصدور از ملفوظات خواجہ تارکین جمع کردہ اوست عمر شریفش قریب بصد سال بود۔ بزمان محمد تغلق بادشاہ بہ دہلی رفتہ بود۔ و از انجا بالعالم مستی بادہ محبت و وارفتگی و شوق زیارت مرقد جد پاک خود معاودت کرد و در سال ہفتصد و پنجاہ و دو ازین جہان بے بنیان درگذشت ؎

شیخ مخدوم کبیر چشتی

از اولاد پاک شیخ فریدالدین نبیرہ حضرت خواجہ تارکین است صاحب حالات عجیبہ و کرامات جلیلہ

جامع علوم منقول و معقول حاوے آئین فقہ و اصول صاحب التصنیف کتاب ضوء مصباح است
کافہ انام از فیض خدمتش کامیاب گشتہ بمقام اعلے رسید و آئین ہدایت و ارشاد
از وجود باوجودش آرائش و التزام زیبا یافت بالآخر بجہت تفرقہ کہ از دست مرد کفار
در نواح ناگور روے داد۔ و بر جمہور اہل اسلام استداد و بیداد غلبہ کرد۔ ترک سکونت ناگور
ورزیدہ بہ گجرات رفت و ہمو نجا بتاریخ پنجم ربیع الاول سنہ ہشتصد و پنجاہ و ہشت ازین
جہان بیمدار بدار القرار رحلت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ

مخدوم خواجہ حسین ناگوری چشتی

بسیار بزرگ بود۔ و میان شرع و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت جمہور خلائق
بر ولایت و عظمت او اتفاق است گنجینہ اسرار الٰہی و خزاین انوار رسالت پناہی
در نہانخانۂ دانش متمکن و یا مون بود موصوف و مشہور است بزہد و ریاضت و اتقا۔ و
از اولاد شیخ فرید الدین نبیرۂ خواجہ تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر در ولایت
گجرات سالہا بسر برد۔ و بعد از اکتساب علوم و حصول خلافت بوطن مالوف معاودت
فرمود۔ و در آن ایام کہ از چیرہ دستی بیکیہ پستان حوالے دار الخیر اجمیر مسکن و دوام
گشتہ بود۔ و از آثار اسلام و اہل اسلام علامتے پیدا نمود۔ مدتے مجاورت روضۂ
منیفہ خواجہ بزرگ معین الدین چشتی اختیار کرد۔ و بعبادت و مجاہدات مشغول شد و
من بعد باشارت روحانیت حضرت خواجہ بزرگ باز بہ ناگور آمد و لتعلیم علوم دین و تلقین
ارباب یقین سعے موفورہ بجا آورد۔ از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نور النبی
و رسائل و مکتوبات وغیرہ و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نمودہ است۔ و او را با حضرت
صدر النبوت سید کائنات علیہ الصلوٰۃ و السلام بدرجہ غایت محبت بود و ہر چہ
داشت از خانہ و باغ و چاہ ہمہ را در تسمیہ نسبت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم وقف نمودہ بود

نقل است که او روزے عرس جد بزرگوار خود ترتیب داده و طعام مردم قسمت نموده
بود و حصه خود بانتظار افطار نگاه داشت ناگاه چهار تن از عالم غیب که هیچکس
ایشان را نه شناخت در آمدند هر یک به مرض جذام مبتلا بآن حد که ریم و خون
از این انگشتان میچکید و طعام طلب کردند مخدوم خواجه حسین قسمت خود را بذل فرمود
و آن هر چهار تن با دائے نامطبوع خوردن آغاز کردند عقیب آنحضرت مخدوم مستور کردند
و او که غلبه حال طلب بکمال داشت بلا اکراه بطیب خاطر متوجه و مائل شده همه را در کشید
آورده اند که از همان روز به حضرت مخدوم فتح الباب گردید۔ نقل است که مخدوم خواجه حسین
جامه کهنه و شوخگن میپوشید و تبرک و تجرید زندگی میکرد۔ بیش از دو جریب قطعه اراضی
نبود که به ترددش میپرداخت۔ و وجه معیشت نمیکرد و کفاف اندک و عیال بسیار داشت
امّا به نذور و فتوح مائل نمی شد۔ و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت رغبت
میکرد۔ روزے در حالت سماع او را تواجد و تحیّر در گرفت و بیخودانه روئے بسوئے صحرا
نهاد۔ قوالان هم در عقبش میرفتند چون بر کنار حوض که بیرون ناگور واقع است
فائز شد به صورت حال نیندیشیده بالائے صفحه آب روان گردید۔ امّا اثرے
از نداوت آب بر قدم پاکش به پیده انگشت صاحب اخبار الاخیار مے آرد که سلطان
ماندو را با حضرت شیخ عقیدت و ارادت بسیار بود حتے که نادیده جمال در آتش
تمنائے وصال می سوخت و میخواست که حضرت او را مهمان کنند۔ امّا حصول
این موهبت گرامی موقوف بر دقت بود۔ روزے یکے از باریابان انجمن سلطنت و
ارکان دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم خواجه حسین را با حضرت صاحب النبوت
علیه التحیة و السلام محبت و تولا بمرتبه کمال است اگر به پیرایه زیارت موئے مبارک
پیغام طلب بحضرت شیخ فرستاده شود۔ البته حصول مدعا قرین قیاس است۔
سلطان که دلداده دولت پابوس و متمنّی مقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت موے مبارک باشارت مقدم خیر حضرت مخدوم سانید بمجرد
وصول و ادراک این معنی حضرت مخدوم بہ نہایت شوق بپاے طلب در وادی
صعوبت و سفر نہاد و راحت و استراحت را ترک داده ہمہ تن اشتیاق و ہمہ چشم انتظار
تا بہ ماندو رسید۔ و با آنکہ از مصاحبت سلطان مدام اباد انکار میکرد مضطربانہ بایوان
بادشاہ در آمد۔ و جائیکہ موے مبارک نگاہداشتہ بودند۔ بہ نہی جذب کامل و ارادہ صادق
خود را رسانید و تحیۃ و سلام گفتن آغاز کرد۔ ہمین کہ لفظ تحیۃ و سلام از لب معجز
نظام بر آمد موے مبارک از خود پرید۔ و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
نزول کرامت مشمول نمود۔ آورده اند کہ سلطان ماندو ہر انچہ کہ بطریق نذور و فتوح بحضرت
مخدوم گذرانیده بود۔ ہمہ را در تعمیر قبہ شریفہ حضرت خواجہ بزرگ صرف نمود و از بقیہ
آن دروازه بلند در آستانہ جد اعلی حضرت خواجہ تارکین بنا کرد۔ صاحب
سیر العارفین و خبار الاخیار۔ و گلزار ابرار۔ و سیر الاقطاب۔ و مراۃ الاسرار۔ و
مونس الارواح۔ و اکثر ناقلان آثار و اخبار چشتیہ نقل کرده است کہ وقتیکہ ارباب
عناد و فساد نسبت حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجہ بزرگ
از اولاد حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بزمان سلطان محمود خلج انکار کرده بودند
و سلطان خلج درباره تفتیش ہمین معنی در پرسش باز کرده۔ ہمین مخدوم خواجہ حسین
ناگوریست کہ باتفاق رستم اجمیری و دیگر اکابران ستوده حال و بزرگان صدق مقال
بدیوان سلطان ادای شہادت کرده بود کہ حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
لا ریب فیہ از نبائر پاک خواجہ قیام الدین بن خواجہ حسام الدین سوختہ بن خواجہ
فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجہ معین الحق و الدین حسنی الحسینی چشتی سنجریست قدس اللہ
اسرارہم۔ چنانچہ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد و احفاد حضرت خواجہ بزرگ رض
رحمۃ اللہ علیہ در گزارش فرو نگارش آمده است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نهصد و یک هجری نوشته اند و در آستانهٔ عالیه خواجه تارکین مدفون است رحمة الله علیه و اولاد
پاک او در قصبهٔ ناگور و حوالی و مضافات آن سکونت دارد۔ و تا الآن بنای ایوان مشیخت و ارشاد
بذات ستوده نهاد ایشان محکم و برقرار است ۞

شیخ خانو گوالیاری چشتی

از مریدانِ خویش نهاد خواجه مخدوم حسین ناگوریست از فحول صوفیان نامور ان عهد بود و بشغل
ریاضت و عبادت تشریف داشت و نیز خرقهٔ خلافت از شیخ اسمعیل خلف شیخ حسین
سرمست دارد۔ علاوه آن از روح پر فتوح حضرت شیخ الاسلام معین الاولیا خواجه بزرگ
استفاده میکرد۔ و ارادت و اعتقاد بمرتبه کمال داشت شیخ لعل نام نارنولی و شیخ
اسمعیل برادرش از وے شرف خلافت یافته اند۔ وفات او بقول صاحب شجره
چشتیه در سال نهصد و چهل و هفت (٩٤٧) منقولست۔ والله اعلم بالصواب ۞

شیخ احمد مجد شیبانی چشتی

شیخے بود جامع معقول شرع و اصول و بدرجه غایت مولع و متورع بود۔ و در علوم صوری و معنوی
تلمیذ و مرید خواجه مخدوم حسین ناگوری است۔ و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین[١]
بایزید بزرگ فیضها ربوده بود۔ آورده اند که در سر آغاز آگهی بعمر بیشتر ده سال از انواع
علوم درس میگفت۔ مولد او نارنول و منشاء او اجمیر۔ و مدفن او ناگور است۔ پدر
بزرگوارش قاضی مجد الدین بن قاضی تاج الافضل بن شمس الدین شیبانی از
اولاد پاک امام محمد شیبانی شاگرد و همصحبت امام اعظم ابو حنیفه کوفی بود رحمة الله علیه
شیخ احمد مجد باقوت علمی در مباحثه و مناظره به اوائل حال غلو داشت۔ اما بعد از آنکه

١۔ نبیرهٔ حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است ١٢

بخدمت خواجه مخدوم حسین رجوع کرد۔ از سر و سودائے شیخیت و قیل و قال درگذشته
به اجمیر آمد و هفتاد سال در آن مقام عرش احترام بزهد و ورع و تهذیب و تاراج
نفس نافرجام اشتغال ورزید۔ او را با اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بمرتبه
کمال محبت و ارادت بود۔ چنانچه در عشره محرم الحرام و آغاز ماه ربیع الاول تا دوازده
یوم جامه شسته و سفید نپوشیدے و دریں ایام بر بستر خاک استراحت کردے
و در مقابر سادات اعتکاف داشتے۔ و هر روز علی قدر مقدور بنظر ثواب ارواح پاک
رسول و اهلبیت رسول علیه الصلوٰة والسلام جنس طعام بفقرا و ایتام و مساکین رسانیدے
و بگریه ہائے و فریاد و آه سرد کار داشتے۔ گوئے که واقع کربلا را بچشم حال دیده
و علاوه آن اعراس صحابه کرام و اولیائے عظام را بیوم وفات ایشان
ترتیب میداد و بسماع بسیار راغب بود و دوست میداشت اما رقص نمیکرد
و در مجالس سماع و وعظ همچو شیر دلیرے نشست۔ قال الله و قال الرسول با یمن
عظمت و هیبتے میگفت۔ و با اهل جنون و جذب عقیدت واثق و اراده صادق
داشت و در مقام تسلیم و تجمیل خود بالکراه نظر میکرد۔ و احیاناً اگر کسے را مے شنید
که او حضرت ختم النبوت علیه الصلوٰة والسلام را در واقعه دیده است پیش آن
با ادب تمام مے نشست و ماجرائے خواب بکمال شوق اصغا نموده بر دست و پائے او بوسه
میداد و مضجع او را باحرمت تمام مے نگریست و خاک آنجا بچشم و روے مالید و اگر
کسے با سیدے دعوی و خصومت بودے بمنت و سماجت انفصال میکرد۔ در ان
زمان که در اجمیر غلبه کفر و سطوت کفار پدیدار آمد۔ و راناسانگا که گبر عظیم بود بر قلعه
اجمیر مسلط گردید پیش از هفت یوم ازیں واقعه باشارت حضرت خواجه بزرگ۔ همین
شیخ احمد مجد اعلان نموده بود که بیچند برین شهر نظر قهر و جلال است۔ فرمان حضرت
خواجه چنین است که جمله مسلمانان از شهر بدر آیند۔ چنانچه بروز دوشنبه سال نهصد و بست و دو ٩٢٢

جماعه اهل اسلام از حصار اجمیر بدر رفتند و رانا سانگا تاخت آورده به نهب و تاراج پرداخت
آورده اند که در آنوقت از اولاد حضرت خواجه بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن رفیع الدین
با نبیره خورد پنجساله عمر داشت. خدام و پرستاران او را از اجمیر بناگور بردند. و او بجانب نبیرگان
و نبیرگان حضرت خواجه تارکین مصئون و محفوظ ماند. و رفتن ناگور بجهت این بود که شیخ
معین الدین من الام نبیره خواجه تارکین بوده است. زیرا که پیوند خویشی حضرت خواجه
مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ باقوال مستند و معتبر
ثابت و صادق است. نقل است که چون شیخ احمد مجد هنگام نیم شب بروضه منیفه خواجه
بزرگ می آمد خود بخود فتح الباب میشد. شخصی بنظر امتحان خواست که بمعیت شیخ احمد
درون روضه عالیه درآید. تخته در ادرا تنگ تر گرفتند و او بهزار گریه و زاری توبه استغفار
گفت از آن بند سقیم رستگاری یافت. نقل است که شیخ احمد بعمر هژده ساله به اجمیر آمده
بود. و بعمر هشتاد سال رخصت شد. و بقصبه ناگور بجوار رحمت ایزد متعال فائز شده
در روضه خواجه تارکین مدفون گشت رحمة الله علیه

شیخ نظام نارولی چشتی

بکسب ریاضت و عبادت ممتاز و در مثال اقران صاحب اقبال همه تن غرق بحر محبت
و همه چشم حیرت جمال درد و محنت بود. خرقه خلافت از حضرت شیخ خانو گوالیاری یافته
و تا مدت چهل سال آئین رشد و ارشاد بدستیاری او زینت تازه و آرایش
بی اندازه پذیرفت. و جماعت کثیر طفیل صحبتش بهره ور شد و بحق رسید. او
هر سال بخدمت مرقد قدسی آیات حضرت خواجه قطب الدین قطب الاولیا مشرف
میشد. و از آنجا بغلبه محبت و وفور ارادت بزیارت آستانه عالی هند الولی حضرت
خواجه بزرگ میرفت. و از حضرت حق سبحانه تعالی شانه او را در زمان و زمانیان

نجیر قبول حاصل بود و بشیخ اسمعیل برادر شیخ نظام از بندگان خدمت شیخ خانواده الپایست۔ در سال ۹۹۹ ہزار نود و نہ بضجیع جنان استراحت فرمود۔ رحمۃ اللہ علیہ

شیخ اختیار الدین چشتی

نام گرامی اول اختیار خان بود۔ چون بمساعدت بخت زیارت مرقد بابرکت حضرت خواجہ بزرگ میسر آمد و در آستانۂ عالی معتکف ماند۔ بعد از یک چند باشارت و بشارت حضرت خواجہ بزرگ متوجہ بہ نارنول شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد بدید کہ شیخ بر فراز چارپایہ سرنگون و محزون نشستہ است۔ چون اینچنین مشاہدہ کرد در دل اندیشید کہ ہر آنکس کہ بحال خود مبتلا باشد بہ حمایت و مراقبت دیگران چگونہ خواہد پرداخت۔ شیخ بہ نور باطن و قوت مکاشفہ سر برآورد و فرمود۔ بیا و نیک بیا کہ فرستادہ حضرت خدیو مشرب چشت حضرت خواجہ بزرگ بودہ حسب الارشاد بیجا در معرض توقف مفگن۔ شیخ اختیار الدین باقتباس ہمینی از خود برفت باندک نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و واصلان حق گردید۔ و بعد تکمیل کمال و تربیت حال خرقہ خلافت و مسند ارشاد و اجازت از حضرت شیخ نظام گرفتہ اعزاز رخصت دریافت و بوطن مالوف کہ در حوالی کالپی بود معاودت کردہ در سال یکہزار و یازدہ برحمت حق پیوست۔

شاہ اعلیٰ چشتی پانی پتی

صاحب مدارج اعلیٰ و مراتب برتر بود۔ و خرقہ خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین داشت و ہم از شیخ نظام نارنولی خرقہ و خلافت دریافت۔

نظامش پیر و ہم پدرش نظام است نظام دو جہان بروے تمام است

و شیخ الله دیا مولف سیر الاقطاب کتابی از ملفوظات و منقولات شیخ موسوم به جواهر الاعلی
جمع نموده است۔ نام گرامی او عبدالسلام بود و از خدمت شیخ نظام نارنولی به شاه اعلی
چشتی موسوم شد میگویند که او بحوالی خطیرهٔ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی در درون
حجره معتکف بود یک ناگاه پیکر شیخ جمال نارنولی پدید آمد و گفت که حصهٔ باطن تو
محفوظ داشته ام در نارنول بیا و دریاب۔ همان دم شاه اعلی در حالت سکر و
بیخودی به نارنول رسید و فیض صوری و معنوی هر آنچه که بتقدیرش بود دریافت از
شاه دو پسر بودند شاه منصور و شاه نور۔ تا بیش پدر برحمت حق پیوستند رحمة الله علیه

شیخ اسمعیل چشتی نارنولی

برادر و مرید شیخ نظام است خلافت و اجازت هم دارد خواجگی نام فقیری ریا و
صوفی باصفا از مریدان خدمت او است۔ و دیگران از خوان نعمتش بهرها گرفته ذوق
تازه و حلاوتی بی اندازه یافته اند۔ رحمة الله علیه

شیخ کمال الدین حسین بن خالد اجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش و بینش داشت از خدمت شیخ ابراهیم اکتساب کمالات صوری و معنوی
نموده خرقهٔ خلافت دارد۔ او خلیفه شیخ عبدالعزیز ناگوری است و او خلیفه
شیخ فریدالدین ناگوریست و او از احفاد و خلفای شیخ حمیدالدین سوالی است
قدس الله اسرارهم۔ برخی برآنند که خالد از نژاد معینه است۔ تفسیر نور النبی که جامع
فراوان نکات و وجوه تفاسیر است و اصول الوارد و تذکرهٔ ابرار مشتمل بر بیان گزارش
احوال و انساب مشایخ چشتیه معینه تصنیف او است۔ و در احوال خویشتن همین
برنگاشته که خالد از کمترین مریدان خواجه بزرگ معین الدین الاولیا است۔ اما از نسب خود هیچ نگفت

مولانا عالم کابلی در تذکرہ خود آوردہ کہ من در اجمیر شیخ عبد القادر بن شیخ ابو الفتح را کہ نبیرہ خواجہ معروف بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق شنیدم فرمود پدر کلانم[1] را بہ چہار واسطہ بہ شیخ حمید الدین سوالی می رسد۔

مولف

کسیکہ شیخ کمال الدین را از اولاد معین الاولیا خواجہ بزرگ معین الاولیا پندا شتہ شاید از ینجہت بودہ باشد کہ از اولاد پاک خواجہ بزرگ ہم یکی شیخ کمال الدین حسن شیخ احمد[2] بودہ کہ خلف الرشید حضرت نجم الدین بن قیام الدین با بر بال است و یکی این را ہجہت تجنیس و توحد نام خلط گزارش در بر گرفتہ باشد۔ اما شیخ کمال الدین را کہ از مریدان شیخ ابراہیم در سلسلہ خلافت خواجہ تارکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری نوشتہ اند اسحق از اولاد و خلفاء شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری است۔ این گزارش بہر درستی محل است چنانکہ مولانا عالم کابلی در تذکرہ خود حوالہ نموده نیز بعینی از شجرہ انساب اولاد و احفاد خواجہ تارکین شیخ حمید بن بعمر صف تصدیق مے پیوندد۔ کذا فی مناقب الحبیب۔ کمال الدین بن شیخ عبد القادر بن شیخ ابو الفتح بن خواجہ معروف بن خواجہ مخدوم حسین بن شیخ خالد بن شیخ

---

[1] فائدہ: پدر کلان اشارت است بہ شیخ خالد کہ سلسلہ نسب او تا بہ خواجہ تارکین چہار واسطہ دارد۔ شیخ خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجہ تارکین ۱۲ منہ

[2] فائدہ: در زمانہ حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد نبیرہ خواجہ بزرگ معین الاولیا و شیخ کمال الدین خالد بعید کثیر است۔ زیرا کہ شیخ کمال الدین خالد ناگوری بہ چہار واسطہ از اولاد مخدوم حسین ناگوری است و شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجمیری ہمعصر اجداد مخدوم حسین ناگوری بودہ باشد۔ چنانچہ شیخ تاج الدین بانیرہ بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجمیری ہمصحبت مخدوم حسین ناگوری بود۔ تاج الدین بانیرہ ابن شہاب الدین بن شیخ کمال الدین احمد اجمیری نوشتہ اند ۱۲ منہ

نظام الدین بن شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری قدس اللہ اسرارہم

شیخ سعید میانہ چشتی

صاحب حال و مرد باکمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبہ داشت نسبت ارادت او بہ شیخ نظام نارنولی بواسطہ شاہ اعلیٰ چشتی مذکور است وفات او در سال نہصد و شصت و ... رقم نمودہ اند۔

خواجہ ضیا بخشی

در بلاد ن بود در زاویہ خمول بکار خود مشغول بتصنیف بسیار داشت سلک سلوک و عشرہ مبشرہ و کلیات و جزویات و طوطی نامہ از ان او یادگار است۔ آوردہ اند کہ وے مرید شیخ فرید است کہ نبیرہ و خلیفہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری است۔ وفات او در سال ہفتصد و پنجاہ و یک رقم نمودہ اند۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

در تذکرہ آستان عالی و بنائے دار الخیر اجمیر و تعمیرات بزرگ قدیم

ملک راجپوتانہ از اقلیم دوم و خطہ اجمیر ناف راجپوتانہ معروف و مشہور است و در آغاز آبادی نے اجمیر باسماء مختلف موسوم بود جمبیر و جمبید رگ و آدمیر و آجیانگر و جلوپور بانے اجمیر اجیپال بودہ است کہ چوپانے گوسفندان میکرد و ابتداً جانیکہ طرح تعمیر

اختیار کرده بودند۔ و دره کوه است که بنال اجیپال شهرت دارد۔ بعد آن بعهد راجگان
هنود نشاد و در دامن کوه بیتهلی آبادی شهر استقرار یافت۔ اما در سنولا جاییکه آبادی شهر است بعد تعمیر
و تدبیر روضه منوره حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء توقیر و تزئین یافته روز بروز فیوضاً
مترقی گشت بالخصوص دیوار شهر و بازار و دروازه هائے رفیع الشان و کاخ شاهی
و ایوان و طاق امرا و اعیان سلطنت در اندک زمان بطرز دلفریب و اطوار
مطبوع بحکم اکبر شاه بادشاه دهلی درست و تیار و معمور و هموار گشته بصفائی تازه و رونق
بے اندازه محسود شیراز و بغداد گردیده بود و بحال که زمان فرمانروائی و حکومت دولت
برطانیه است جلوه دگر بنظر مے در آید و تماشائے عمارتهائے عالی و منازل مصفا و
شارع و باغ و باغیچه دلکشا و کارخانه جات کالسکه بخار و راه آهن و منبع و مخزن آب
و دیگر اسباب صنعت و حرفت که کارنامه طلسم حیرت باید گفت در دیده دیده وران
دقیقه یاب خیرگی مے آرد۔ و دل نظارگیان پاکیزه نظر از جا مے رباید صاحب
اخبار الاخیار میفرماید که اول در ملک هندوستان بر سر کوهے که دیوار بنا کرده اند کوه بیتهلی
بود که در زمان حال بقلعه تاراگڈه معروف است ۔

ذکر آستانه شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب اخبار الاخیار فرموده است که مخدوم شیخ حسین
ناگوری که ولی کامل و مرتاض عهد و ممتاز عصر بود و بچند واسطه سلسله نسب پاکش بحضرت
خواجه حمید الدین معروف به سلطان التارکین ناگوری منتهی میشود۔ در آن زمان که
دور طوائف الملوکی بود و از غلبه بیکیپستان در نواحی دار الخیر اجمیر بنا اهانت و سستی
اسلام و ستاد و کفر غالب شده سالها در حفاظت و مجاورت قبر شریف حضرت
خواجه معین الاولیاء گذرانید و اکتساب صلاح حال و مآل بدست آورد۔ و نذر کثیره

سلطان مانڈو بسم ہدایا و فتوح باو رسانیدہ بود۔ قبۂ عالی تعمیر کرد کہ ہنوز بر مزار یادگار است و ہمیشہ معمورہ کہ بر سر مزار دیدہ می‌شود در سال ہشتصد و پنجاہ و نہ باختتام رسید بود و بعد آن قمقمۂ طلاء و شباک نقرہ و پنجرہ چوبین منقش و نگار صندوق صادق درست نمودہ اند۔ بہ زمین و قرن مستزاد گردید۔ و در زمان سلف کہ پنجرہ چوبین و شباک در گرد مزار شریف کہنہ و شکست خوردہ بود ہمان حال ہر گرد مزار حضرت خواجہ حسین اجمیری نبیرہ حضرت خواجہ معین الاولیاء موجود است۔ و نقش و نگار طلاء کہ بدیوار قبہ شریف بکار آوردہ اند نتیجہ اولوالعزمی حضرت خواجہ حسین اجمیری است از ابیات منقوش ظاہر و باہر است۔ ابیات

خواجۂ خواجگان معین الدین — اشرف اولیائے روئے زمین

در جمال و کمال آن چہ سخن — این مبین بود حصن حصین

مطلعے در صفات او گفتم — در عبادت بود چو در ثمین

اے درت قبلہ گاہ اہل یقین — بدرت مہر و ماہ سودہ جبین

خادمان درت ہمہ رضوان — در صفا روضات چو خلد برین

ذرہ خاک او عبیر سرشت — قطرۂ آب او چو ماء معین

جانشین معین خواجہ حسین — بہر نقاشی بگفت چنین

کہ شود رنگ تازہ کہنہ نو — قبۂ خواجہ معین الدین

گویند کہ پیش از چند سال کہ تجدید نقش و نگار کردہ بودند در ابیات مذکور تحریف شدہ اما بنظر ثبوت ابیات مذکورہ بالا نسخہ احسن السیر مولفہ منشی اکبر جہان گواہ عدل است کہ مولف معزا ابیات مذکور بچشم خود دیدہ و درج نسخہ مسطورہ نمودہ بود۔۔۔ جانب شرق ملصق بدیوار قبہ شریف والان خوشنما خوش طرح ساختہ جہان آرا بیگم بنت شاہجہان است۔ فرش و الان از سنگ بوقلمون و دیوار و در از سنگ مرمر بدرجہ غایت

لطیف و منزه تر است بانی آن جمیله عفیفه بود که محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب تصنیف بوده است. مونس الارواح در ذکر حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا
جمع نموده و بکمال شوق در آخر آن ولوله محبت و صدق ارادت خود بشرح لبسط در ضبط
تحریر آورده و نسبت خود بجانب حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بشرف
بیعت حضرت خواجه معین الدین ثانی نبیره حضرت خواجه معین الاولیا مشرف بوده
بسمت دکن پیوسته بدیوار روضه شریف جانب شرق قبه حضرت بی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
محترمه موجود که در زمان طفلی وفات یافته بودند و نیز بصوب دکن ملحق به دیوار قبه شریف
گنبد خورد و حور النسا بیگم بنت شاهجهان بادشاه است که بزبان عوام بنام چمنی بیگم
شهرت دارد و مزارات هر دو اهلیه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء اندرون قبه شریف
حجره های بیبی مبارکه باختر سوی از مزار فیض آثار نمودار اند به تحقیق و پایه ثبوت
رسیده. و جانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجدیست که به مسجد جهانگیری اشتهار دارد
اما محقق است که دران زمان که پیکر پتهان تاخت آورده بر اجمیر متصرف
شده بودند سلطان مانڈو حمله دلیرانه بکار آورده بنای اسلام مستحکم کرد همین
مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که بادشاه جهانگیر هم چیزی ترمیم و تجدید کرده باشد
در ینولا همه بجا صندل سفیدی می سایند و ازین جهت صندل خانه معروف است
و پیش صحن مسجد محاذ وسط مسجد مذکور احاطه که چبوتره از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است که درون احاطه و فضای آن مرقدهای مطهر مقدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و ازواج و اقربای آن از سنگ سفید مصلا دارند
و متصل بدیوار صندل خانه سمت شمال مزار حضرت شیخ فیض الدین بایزید خورد و
مستورات صاحبان آورده محقق است و به سه قبور شاهزادهای بانی آن شیبان [illegible]

کہ فضاے آن بصورت باب نقش سبز شباہت کلی دارد۔

و جانب پائین قبہ حضرت بی بی حافظ جمال در پہلوے دروازہ پا انداز مجر است از سنگ سفید کہ درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجہ معین الدین خورد و حضرت خواجہ قیام الدین بر بال ہٹیلا باگھ مرجع آنام و زیارت گاہ عوام است و نیز جانب پائین قبہ عالی احاطہ از سنگ سفید است کہ آن را احاطہ نور گویند محوط است بہ سہ دروازہ یکے کہ بسمت جنوب است۔ پا انداز دروازہ نام دارد و دیگرے کہ بسوے مغرب است۔ بہ یکے دروازہ بہشتی دروازہ و پیش دروازہ پا انداز صحن وسیع از سنگ سفید نمودار است و اشجار مہندی و مولسری کہ گل آن در اقصے الغایت لطیف و خوشبو باشد در فضاے صحن بقدر سائبان فائدہ میرساند۔

و بر خط انتہاے صحن بجانب سمت دکن دالان رفیع کہ از سنگ سفید است بغایت مطبوع و دلکش۔ و بہ دالان کرناٹک معروف بناے آن بر حسن عقیدت رئیس کرناٹک کہ از شاہ عالم بادشاہ بخطاب امیر الہند ممتاز بود دال است۔ چنانکہ از قطعات و ابیات کہ بر روے دالان کندہ اند متحقق میشود۔ ابیات

در حضور خواجہ ہر دو جہان | آن معین الدین شہ شاہنشہان
چون امیر الہند کان عدل و داد | بحر جود و آسمان اعتقاد
یعنی آن نواب والا مرتبت | نام والا جاہ عالی منزلت
کامران ملک کرناٹک بود | بندۂ خاص خدا بے شک بود
از خلوص نیت و صدق عفیف | بر نہادہ کرسی جاے لطیف
تا بیابند مردم اندر این | موجب برکات باشد بالیقین
سال تعمیرش ز دل کردم طلب | وجد در خود کرد دل وا کرد لب
سال تاریخش بجو در این دعا | باد دائم قائم این فرخ بنا

از جلوس شاه پنج و سی طلب   شد مرتب در مہ پاک رجب

و پس پشت دالان کرناٹک پشته حوض جھالره - و در گوشه جنوب و مشرق مقبره
میر شاه قلی خان است که از امرای نامدار بود و صوبه داری اجمیر با و تعلق داشت و در
پہلوی دالان کرناٹک بسمت مغرب بر فراز پشته حوض جھالره مرقد پاک حضرت
خواجه ضیاء الدین ابو سعید بن خواجه بزرگ معین الاولیا - و در پایین آن مزار
فرزند ولبند سید وجیه الدین مشهدی عم سید حسین خنگ سوار است مسجد شاہجہانی
بسمت مغرب از قبه عالی و دروازه بہشتی واقع است - نہے شان رفیع و پایه منیع و صفه
وسیع که در اقصای ہند نظیر خود ندارد - از صحن و کرسی و سقف و ستون و در همه
مرمر ناب و سنگ نایاب است - استحکام ستون ها بر استقامت آئین دین اسلام برہان
ساطع - و خم محرابها بر اقامت صلوٰة و رکوع و سجود ارباب نیاز گواه عدل و دلیل
قاطع رفعت و فراز سقف آیت است از علو پایه واقف و خیرات و مبرات وقف
و پایه منبر که در پہلوی محراب وسط بنا کرده اند - الحق قنطره الحقیقه است که از حضیض
عالم اسفل به اوج یقین و معراج حق الیقین میرساند - غیر ازینهمه در شب ماه که شعاع انجم
و ماہتاب و زمانه زبان شمع و چراغ به جلا و ضیای سنگ فرش معارض و
مقابل مے شود نظاره کرمک شب تاب و تماشای چراغان ساحل جویبار یاد میدہد
گوی که متلاطم انوار امواج تجلیات میریزند - سبحان الله تعالیٰ شانه که هر
تخته سنگ در صفا و جلا ہمچون قلب مومن از عیوب و قبوح داغ و سواد مطلقا
مطہر او در ظاہر و باطن مثل مشرب صوفیان صاف طینت منزه و مصفا گویا هر تخته
سنگ از ذکر و قوت قلبی اجتہاد و اکتساب نموده است - و بمرتبه معرفت رسیده و
ازینجہت است که روشنی چراغ پیش او پس پشت تخته سنگ ہو بہو و من و عن محسوس
و معلوم میشود - بیت

زہے صفائی عمارت کہ در تماشایش — نگاہ باز نگردید از در و دیوار

کلیم ہمدانی کہ قصیدہ در باب اتمام مسجد نوشتہ بود از و ابیات چند ثبت نمودہ شد

ابیات

وا دین حرم است اجمیر از فیض قدم — سر نوشت بیاکنانش ہست جنت خلد نشان

زین محل فیض ہر حاجت کہ میخواہی بخواہ — میتوان صد دستہ گل بست از یک گلستان

مسجدے کان کعبہ ثانیست تاریخش بود — کعبہ حاجات دنیا مسجد شاہجہان

و نیز دیگر مادہ تاریخ اینست

قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہجہان

و ابیات کہ بر سر پیشانی در ہائے مسجد نوشتہ اند و ہم اشعار ذیل بطریق انتخاب

گرفتہ شد ابیات

بہ فرمودہ سایہ کردگار — چو کرد این بنا را قضا استوار

نوشتند تاریخش اہل یقین — بنائے شہنشاہ روے زمین

عقب مسجد شاہجہانی مقبرہ حضرت خواجہ حسین اجمیری و در حویلے آن اولاد فخر خاندان

صاحب سجادہ معین و مقرر است و تعمیر قبہ حضرت خواجہ حسین بے کم و کاست

مانند قبہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است اما آن قدر زیبائش و نگارش ندارد

بانی قبہ شاہجہان بادشاہ بود کہ در زمان تعمیر مسجد شاہجہانی قبہ مذکور ہم در سال

یکہزار و چہل و ہفت باتمام رسیدہ بود بر سر لوح سنگ در قبہ مذکور قطعہ تاریخ منقوش است

قطعہ

شد از توجہ ہائے مرشد معین — بنائے مقبرہ با صفائے خواجہ حسین

شہنشہ و سرا خواجہ معین الدین — بلفظ مغز شدہ سال خاتمیت این

و پس پشت قبہ مذکور بر پشتہ حوض چہار مکان خوش طرز و مطبوع و زیبا از سنگ

سفید بمقبره حضرت شیخ علاء الدین برادر عم زاده خواجه حسین اجمیری نبیره و سجاده نشین
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است که بزمان حیات او بدیوانخانه شهرت داشت
و بعد وفات مدفن و مضجع او گردید. و از آنجهت که شانزده ستون دارد. بزبان عوام
بنام سوله کهمبه مشهور است. تاریخ سال تعمیرش بر سر محراب شرقیه منقوش کرده اند. بیت

قطعه

بنائے مقبره بنهاد شیخ علاء الدین — که باد عاقبت او بخیر ارزانی
چو او برفت آن شاهباز عرش نشین — که زیر شهپر او بیضه مسلمانی
چو کار در پے اتمام سال رفت خرد — بگفت روضه مرتب بخوان بآسانی

در سمت شرق از منزل آشخانه مطبخ مکان وسیع و پایدار متعلق به ملتزمان آستان
عالی است که در زمان حال بدفتر تولیت اوقاف علاقه دارد. اما در آن ایام سلطان
محمود خلجی در نواحی اجمیر لواے اسلام برافراشت و ظلمت کفر از میان برخاسته بود
حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان در تدریس و تلقین اهالی و موالی اسلام
اشتغال میفرمود. و شیخ احمد مجد شیبانی رحمة الله علیه و دیگر بزرگان این شاگرد
او بودند. مکان مذکور بجهت سفر و دوگاه صلحا و فقرا مستحقین مخصوص بود. در شمالا جانب
مسجد اکبر است در پہلوے خانقاه منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود. و در
فضاے صحن نقارخانه عمله و فعله حضرت شیخ مغفر الله قیام داشتند. و در
حجرات پیرامون صحن چراغ طالبان علم قرار میگرفتند. و در جماعت خانه که
الحال بجاے آن سماع خانه نواب سرآسمانجاه معمور شده است منزل مدرسه بوده
و حضرت شیخ به علوشان درس میگفت و از این وجه که در آنجا جماعت طلبا و علما
درس میگرفتند منزل مذکور به جماعت خانه هنوز معروف و مشهور بوده است +
بیرون صحن آستانه عالی جانب به شرق متصل بدروازه جنوبی مکانیست

بزبان عوام محل بادشاهی شهرت دارد و آن جائیست که در پهلوے آنخانهٔ شیخ دانیال بود۔ او از ملک پورب بوده است مرید راجی حامد شاه بود و در سلسله نسبتِ ایشان بواسطهٔ شیخ اخی سراج به سلطان المشائخ نظام الاولیا می رسد و بجهت آنکه شیخ دانیال را بروحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا ارادت و نسبت خاص بود تا مدت دراز به مجاورت آستان عالی گذرانید و در جوار آستانه عالی سکونت می داشت چنانچه از ابیات هندی که منقول او است بوضوح می پیوندد ابیات

حضرت رسول کریم نواجے	جگ جگ عمر جو حضرت خواجے
حضرت خضر هے تیج متهه دینا	دانیال جو پرگهٹ کنیان

و دوران زمان که اکبرشاه بادشاه دهلی در سال هفتم جلوس به اجمیر تشریف آورده یکے از حرم محترم او را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و تحمل نقل و حرکت نداشت لهذا بنظر حصول خیر و برکت در خانهٔ شیخ دانیال که از اعز معتکفان ظاهر و منتسبان باطن روضهٔ شریف و بقعهٔ منیف بود گذاشته بودند و بوجه آنکه مولد شاهزاده بخانهٔ شیخ دانیال بظهور پیوسته نام شاهزاده به شیخ دانیال همنام کردند و بجهت آنکه خانهٔ شیخ برائے عمله و فعله حرم شاهی کفایت نمی کرد۔ در اندک زمان عمارات و اطاق نو برابر خانهٔ شیخ بنیاد کردند۔ گویند که بعد از انکه حرم بادشاه از وضع حمل و سکون لازمی بمقر دار الخلافته مراجعت نمود منزل مذکور بطریق القاء انعام به شیخ دانیال تفویض کردند تا آنکه شیخ مغفر الله در حصهٔ حیات بود قبض و تصرف داشت۔ و پس از ارتحال شیخ مذکور بر خانه و روافع مجاوران متصرف گشتند۔ اما بزعم مولف مقالبضت مجاوران از جهت بوده باشد که بعد وفات شیخ از ورثهٔ او در دار الخیر اجمیر کسے نبود۔ و او در حالت تجرید و گذشت واصل حق است از ملک او و هیچ مستحق بوده است لهذا صفی از جماعت مجاوران که بوکالت اشتراک ملک او و همه جماعت مبادرت داشتند بشرط آنکه اگر هیچکس از ورثهٔ شیخ پیدا آید تر که شیخ باو مسترد نمایند خانه و

که بصحن چراغ تعبیر کنند۔ گویند که جلال الدین اکبر بادشاه از غنیمت فتوحات چتوڑ یک
چراغان بزرگ آورده درون قبۀ مذکور نصب کرده بود والله اعلم بالصواب محاذ قبۀ مذکور
آبدار خانه هست که عوام آب سبیل گویند۔ زیر دیوار سبیل بسمت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی
الاد هی است و بر سر قبر مصلائے سنگ سرخ هنوز باقیست و در فضائے آبدار خانه چبوتره
وسیع تر است و بر انتهائے آن حجرات و مطبخ آشخانه واقع است و جانب غرب از صحن چراغ
بر فراز صفه وسیع سماع خانه بنا نموده اند که از نتائج حسن اعتقاد و وثوق انقیاد نواب سر آسمانجاه
بهادر وزیر نظام دکن بوده است مکانیست نهایت منظر و دلکش و دلکشا و عماریست بغایت محکم
و خوش طراز و مطبوع و مصفا۔ بنائے آن از اجر و گچ نیست بلکه همه عمارت از سنگ سرخ و سفید
مملو است و درهمین جا مجلس اعراس حضرت شیخ المشارق و المغارب حضرت خواجه عثمان
و حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا قدس ارواحهم منعقد میشود و تونی سماع خانه جانب گوشه
شمال و مشرق دروازه کوچک است که بخانقاه شریف حضرت صاحب سجاده راه دارد و
متصل به عقب سماع خانه جانب غرب خانقاه مذکور است و آن جائیست متبرک و مقدس
که غسل میت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا همانجا بوقوع آمده بود۔ و الحال مقام
مسند نشینی صاحب سجاده مقرر است چنانچه بذیل ذکر آئین عرس در آخر باب اول الشرح و بسط
مرقوم شد۔ و در حوالی رواق خانقاه شریف ملتزمان متوسلان صاحب سجاده سکونت دارند ✦
و درهمین و یسار صحن چراغ دو تا دیک هائے بزرگ ساخت مس خالص بوده اند۔ اول که بجانب مغرب ست
خیلے بزرگ است و جلال الدین اکبر شاه بعد فتح چیتوڑ گزرانیده بود۔ میر علاء الدوله متخلص
به کافی قطعه تاریخ متضمن به گزرانیدن دیگ بسیار خوش گفت ✦

قطعه

شاه دین پرور و جمشید سریر خسرو عهد محمد اکبر
ساخت از بهر پئے فتح چتوڑ دیگ روئین تن اژدر پیکر
۹۷۴

بهر تاریخ وی از عالم غیب — دیگ چیتور کشا شد بکسر ۱۰۲۲

جانب مشرق دیگ خورد است که جهانگیر بادشاه در سال یکهزار بیست و دو ۱۰۲۲ بخلوص نیت و فرط عقیدت
نذر گذرانیده بود. و بروز اول برنج شیرین پخته بطریق دعوت ایثار فقرا کرد گویند که پنجهزار نفر از طعام
دیگ شکم سیر گشته بودند مادهٔ تاریخ اینست ع

نذر بیابا دوائم نعمت دیگ جهانگیری

اما بجهت امتداد زمانه و کثرت استعمال و قلت حفاظت هر دو دیگها صورت اندراس پذیرفته
بیکار شده بودند تا در سال یکهزار و دوصد و شصت و شش بتوفیق الهی رفیق حال مدار المهام
ریاست گوالیار گردیده او از سر نو تجدید پرداخته صلاح و فلاح دارین حاصل نمود میر جواهر علی
پیرزاده که در فکر تاریخ طبع آزمائی کرده اینست ◆

قطعهٔ تاریخ

صرف زر طلا مداری کرد در تجدید دیگ — باد نامش در جهان روشن به مثل آفتاب
بخت در رشته الهی چندش نموده اهتمام — گفت هاتف سال تاریخش جهان شد فیضیاب

و دیگ خورد را نیز بصرف نواب مستطاب خورشید جاه بهادر رئیس دکن در ترمیم و تجدید هر دو دیگ
کوشیده اند ◆

مخفی مباد که در زمان عرس و غیر آن اکثر اغنیا و امرا بخلوص محبت نذر و نیاز و بعضی بخیال نمود
و نمائش در اهتمام پختن طعام دیگ زر کثیر صرف میکنند صرف تخمینی دیگ کلان قریب [illegible]
و دیگ خورد از دو و ده صد متجاوز نباشد. چون طعام دیگ پخته شود بعد شام با مداد بدستور دیگ
صاحب طعام اهل استحقاق در غارت بردن طعام سبقت جسته تماشا بینند و بخار گرم که از سینهٔ دیگ
بر می آید در پست پا مردم آسیب رساند و در آن وقت تماشای خوب بنظر می آید و از خوان یغما قوم ترک یاد میدهد ◆
بلند دروازه که به داخل معروف است محاذ صحن چراغ بسمت شمال بشکل محراب نموده است
و آغاز بنای آن نتیجهٔ غلبهٔ اعتقاد سلطان محمود خلجی نوشته اند که هنگام فتح دیار اجمیر

اما به تحقیق نرسیده که از بنای کیست طرز تعمیر و رونق آن به عمارات شاهجهانی مناسبت تمام دارد۔

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال

چله حضرت خواجه بزرگ

در پهلوی دره که به گهاٹی آنا ساگر معروف است بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا در اجمیر پرتو ورود افگنده بودند همین جا در کنج قناعت و گوشه عافیت مشغولی داشتند و در پهلوی سنگ بزرگ غاری به شکل حجره نمودار است و در پیشانی آن تخته سنگ خارا نهاده است که آن را به تحقیق شمار تعمیر شد و در سال یکهزار و سی و هفت دولت خان شقدار به امتثال حکم نواب مهابت خان در دوران حصار مستحکم بنا نهاده است و بر سر دروازه حصار چند اشعار نوشته۔

اشعار

بزمان شه رفیع القدر　　حامی شرع و دین شهاب الدین

رونق عدل و جود داد جهان　　که بنازد ازو زمان و زمین

گشت والی صوبه اجمیر　　خانخانان بعزت و تمکین

پاک دین پاکباز دولت خان　　بود شقدار او برسم امین

ساخته این مکان چله چشت　　تا بود یادگار او بزمین

سال تاریخ طالبی گفتا　　سی و هفت و هزار بود سنین

الحق جلسه با فیض و برکت است و از اوقات شیوع آئین و اسلام یاد می دهد چله خواجه صاحب سوم است۔

چله خواجه قطب صاحب

در دامن پشته کوه چله خواجه صاحب واقع و به شکل سنگ بزرگ نشان دارد حضرت خواجه

قطب الاولیا در ان زاویهٔ قناعت باکثر ایام مونس تنهائی بوده است جائیست پر فیض و خوش آثار و مقامیست دلچسپ و خوشگوار در فضائے آن تعمیر زیبا مسجدی است که بنائے آن بنام مولانا شمس الدین خلیفه حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان قم نموده اند شعر

از پئے تاریخ سالش هاتف از روئے نوید
داد پاسخ گو مورخ ذکر محبوب مجید

در صحن زیرین بالائے صفه بزرگ درون حصار بلند محمد شاه خان که از عمائد نواب امیر محمد خان والی ٹونک بوده مدفون است - و بسمت شرق مسجد خوش طرح مقبره محمود خان یادگار و بر لوح سنگ قطعه تاریخ چنین منقوش است قطعه

بنا کرد محمود عالی نگاه
مزار محمد شه دین پناه

ز تاریخ تعمیر گو یا لطیف
زہے مقبره مسجد و خانقاه

از آغاز دوازدهم ماه ربیع الاول هر سال عرس حضرت خواجه قطب الاولیاء در همین جا خاص مقرر است و به روز چهاردهم محفل ختم عرس به معمول معین منعقد میشود - و به تاریخ چهاردهم هر ماه بعد نماز ظهر محفل سماع منعقد میکنند که بزبان عوام چهودهوین مشهور است +

تالاب آناساگر

بنائے آن پیش از هشت صد سال تعمیر نموده اند در زمان حکومت راجه آنا دیو که حاکم اجمیر بود - بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغیچه و تعمیرات زیبا بنا نموده اند ظرف تالاب بسیار بزرگ است و پهنا و که طولش قریب شش صد درعه و دور آن قریب سه چهار میل باشد و بر ساحل سمت گوشه جنوب و مشرق دولت خانهٔ شاهجهان است که مکانات صفه و رواق و اطاق مکلف از سنگ سفید دارد - و در فضائے عمارت مذکور باغ خوش و باغیچه دلکشا آثار ما حال باقیست ـــه

از نقش و نگار در و دیوار شکسته
آثار پدید است صنادید عجم را

چلۂ سالار مسعود

بر بلندی پشتۂ خرد که این چله حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است بر فراز صفۂ سنگ سرخ گنبدکی پختہ بنا نموده اند و در توی آن قبر حضرت شیخ موجود است بزبان عوام همین چله به سالار مسعود غازی شهرت دارد اما این مقبره سالار مسعود است که غیر سالار مسعود غازی است و خلیفه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بود

تعمیرات بیرون شهر جانب شرق

چلّه مدار صا

گویند که بدیع الدین شاه مدار که مرقد پاک او در مکن پور است در زمان حیات بر سر کوه که حال بنام چله مشهور است چندی بریاضت و عبادت گذرانیده جائیست ناهموار و خشک که اثر علامات و نباتات تنک تنک می بینند و بتاریخ هیجدهم هر سال مردان و زنان شهر جمع می آیند و یوم مشهور بنام میله مدار صاحب شهرت دارد

میو کالج

پیش ازین چند سال زمان که لارد میو صاحب وزارت ملک هند داشت بمقام ... بعدت شهر ... تجویز گشته شده بهنگام ورود آنصاحب بنای تعمیر نهاده بود جائیست خوشنما و در سواد و مقامیست پر فضا و مصفا که در نقش و نگار و سنگینی و تخته بندی و رفعت و وسعت و عمارت و آراستگی و آرایش مثال خود ندارد و در فضای آن تالاب بزرگ است که نزهت افزای اهل دل گلبن چمن آراسته و پیراسته و در حوالی آن دیگر بنا و بیش بناهای عالیشان

وکاخ سموءالمکان ایشان راجگان و نوابان بہ عمارات دلفریب مطراز مطبوع و انواع پسندیدہ بنا نمودہ اند۔ کہ نونہالان گلشن ہمت و اقبال و وارثان بخت و تاج در زمان سردی و غیر آنہمی بجہت تعلیم علوم مغربی و شائقی فنون شاہی و شاہسواری و اکتساب آداب آئین حکومت و حکمرانی درینجا قیام و سکون دارند۔

حوض مسمی معروف بہ سورج کنڈ

کرنیل ڈکسن کہ کمشنر اجمیر بود بجہت آنکہ مادۂ ترحم تخمیر طینت داشت بچشم فیض عام و آرام بنا نمود۔ آرام بنا نمود۔ آب آن بغایت منزہ و صاف و خوشگوار و شیرین گرد حال حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ سرخ است و بہ خلق خدا نفع عام میرساند۔

مقبرۂ عبداللہ خان

تعمیر خوش است و محکم کہ در اہتمام خواجہ دانش تعمیر یافت تاریخ بنا اینست سر دفتر غیب زسال بنائے آن شمار ہا بگفت رضوان عالی بگوش دل ہمسان گویند کہ پیشتر ازین حوالی آن باغیچہ پر فضا بود اما بحال بجائے آن سرائے وسیع بنا نمودہ اند و بسرائے عبداللہ پورہ معروف است و این عبداللہ خان از سیدان بارہہ بودہ است و بزمانہ فرخ سیر بادشاہ بہ عہدۂ وزارت و منصب پنجہزاری ذات ممتاز بودہ است۔

مقبرۂ حسین علیخان

اثر قبر شان باقی نیست و بحال بصورت فرودخانہ مستعمل است و بہ اداے کرایہ فرنگیان استقامت دارند۔ و این ہر دو مقبرہ در تصرف متصدی میر عبدالوہاب و میر عبدالعزیز

دیگر اکابر ایشان علیحده بر حصص قسمت بوده اند و سلسلهٔ نسب ایشان عما حسب مفصل بر
سر رسید. والله اعلم بالصواب

تالاب بیله

در مقام ... سنگ آهن است سمت شرق بنای آن بزمانهٔ حکومت راجه بلدیو
نوشته اند و پیرامون آن از بسیاری بت صنم خانه و معبد هنود علامات باقیست. با آنکه سلطان محمود
غزنوی و بعد از سلاطین غور بانهدام و معدومی آنها پرداخته بودند. بادشاه دهلی نور الدین محمد جهانگیر
کاخ چند در فضای ساحل آن تعمیر نموده بود. و معرفی بادشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور پیشکش گذاشته اند.

عیدگاه

صحن وسیع و فراخ فراش آن از گچ و حصار آن رفیع و بلند اما طاق و رواق ندارد.
بجهت عدم سایه سایبان فصل وسط تابستان پیش فرش و شدت آفتاب گرمی هنگامه عشره دارد.

تعمیرات سمت جنوب بیرون شهر

چله حضرت پیر صاحب

بالای کوه متصل بآبادی است گویند که شخصی سونڈا نام از بغداد باز آمده خشت آجر نمود
ظاهر کرد که از دیوار حصار آستان عالی حضرت غوث الاعظم قدس الله سره العزیز آورده است
چون زمان مرگ او نزدیک رسید بیاران خود وصیت نمود که خشت مذکور همراه نعش او دفن نمایند
چنانچه بعد وفات او همچنان کردند بعد مرور سالها بجهت لعبه زنان و بعضی بلند سایبان عوام

بنائے مستحکم و استوار بر سر کوه ناگ پہاڑ که در سلسله کوه اربلی بسمت شمال از قلعه تاراگڈه است
تعمیر وہ را نتوانست چندانکه سعی نمود بے سود بود و بنائے تعمیر ہر آنقدر که درست نموده بودند
جائے نگرفت و از پا مے افتاد چون بستوه آمدند و نتوانستند ناگزیر در ترقی استحکام و تزئید
استسلام قلعه تاراگڈه که بجہت قلت حفاظت شکست خورده بود اہتمام نمودند و در
اندک فرصت حصار و دیوار و برج و کمین گاه ہمپایه پاره کوه ساختند تا در زمان حال
که دوران امن و عافیت است نشیمن عصفور در پنجه شاہین و شیر مست را با شبل خشمگین ضجیع
قرار داده اند نظر بر آن به دیوار و حصار و پا و ناپائدار احتیاج نه ماند و نوبت بانیجا رسید
که برج و حصار آن ہموار کرده رواق و اطاق بنا کردند و منازل و ایوان ساختند و بیشتر
جاہا بجہت عدم مرمت و حفاظت منہدم و معدوم گشتند صاحب تاریخ فرشته و چہار
گلشن آورده است که حضرت میر سید حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاک او
بواسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیه السلام به علی مرتضی کرم الله وجهه منتهی میشود
او بزمان سلطان شہاب الدین غوری خداوند قشون اسلام بود چون سلطان شہاب الدین
بر سر راجه پتھورا تاخت آورد و تاج و تخت راجه بدبخت معرض زوال رسید و نواحی اجمیر در دست
قدرت و قبض و تصرف اولیائے دولت اسلام آمد امیر سید حسین و عمه سید وجیه الدین حسین
بسیار از زن و مرد بشرف اسلام مشرف گشتند بالآخر در آوان حکومت قطب الدین ایبک در حوالی اجمیر
بغلط شہرت دارند که قطب الدین ایبک ازین کہنه رباط فنا بعالم بقا خرامید از بجہت
جماعه راجپوتان که خار نفاق در دل و سودائے فساد در سر داشتند جمع آمدند و از سمت سنبل گڈھ
که الحال به سوملپور معروف است در ظلمت شب تا بزیر حصار قلعه رسیده به یاوری کمند و
قنطره چوبین درون قلعه داخل شدند سید میر حسین که پیش ازین از چگونگی احوال آگہی نداشت
از شور و شغب و دار و گیر آنہا متنبه شده سلاح جنگ در بر درست کرده جماعه قلیلی که در حفاظت قلعه
مامور بود آہنگ جدال و قتال نمود و با آنکه جماعت قلیل داشت در اقصی الغایت ہمت و جرأت

بکار برده جمعی کثیر را در حضیض خاک و خون مینداخت و دست استقلال از دست بداده تا آنکه هم آغوش عروس شهادت نگردید - کارهای نمایان کرد و انجام کار بتصدیق رضینا بالقضاء تسلیم در رشته تیغ رضا نهاده بمدارج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا که سوانح حال و استقبال مکشوف ضمیر عالی داشت هنگام بامداد شب واقعه با جماعه مریدان و معتقدان تکلیف فرمود - و بتکفین و تدفین پرداخت - آورده اند که در آغاز بر سر مرقد پاک از تعمیر پخته علامتی نبود - تا در سال یکهزار و بست و چهار (۱۰۲۴) نواب اعتبار خان که منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه بر سر دروازه جنوب رویه اشعار ذیل فقیر مولف بچشم خود دیده است ؎

شاهنشه زمانه جهانگیر بادشاه — کاندر زمانه او شده آسوده دل جهان
سال دهم ز عهد جلوس مبارکش — شد فتح ملک رانا از آن شاه کامران
وقتیکه اندر اجمیر آن شاه گنج بخش — بر تخت زر نشسته بود از فتح شادمان
بود از هزار افزون بست و چهار سال — گیتی ز عدل و داد شه چون روضه جنان
بود در روضهٔ مقدس سید حسین کرد — این پنجره ز صدق و صفا اعتبار خان

در روضه مقدسه سمت غرب دالان از سنگ سفید در سال یکهزار و بست و نه (۱۰۲۹) بفرط عقیدت و خلاص کماجی راؤ سندهیه تعمیر نموده است قطعه منظوم که از آن ماده تاریخ پیدا میشود اینست ✦

معدن نور منبع اسرار — هست درگاه شاه خنک سوار
ساخت دالان که هست خنک بهشت — راو کماجی سندهیه بوقار

و در سال یکهزار و دو صد و بست و دو (۱۲۲۲) بالاراو انگلیه سمت شمال روضه عالی دالان بنا کرده بود و نظم که از و ماده تاریخ پیدا میشود بر سر محراب منقوش است ✦

یک هزار و دو صد و افزون ازین کن بست و دو — سال هجرت خانه بیت العدن آمد بنا

و بر سر دروازه شرقی حصار روضه شریف بر فراز محراب قطعه تاریخ که دیده شد اینست ابیات

شه سوار ملک و شه باز ملک دین | قاتل کفار آن سید حسین حسین
گنج جود و سخا کان فتوت اتقا | واقف سر الهی آن مه سپهر نور حسین
سرور هر دو جهان مشکل کشای انس و جان | مفخر کون و مکان آن حاکم دنیا و دین
از پی تاریخ او کردم سوال از عقل کل | گفت جو تاریخ او از روضه سلطان دین

در احاطه دوم قبریست که بر آن چادر سبز پوشند و گویند که در زیر آن فرش حضرت امیر سید حسین مدفون است والله اعلم بالصواب و علاوه آن که مذکور بالا شد مسجدیست خوشنما و پر فضا که در ایام انتظام دولت انگلشیه به سبب ناراضی حکام آن گهی متعلق درگاه ناگره افتاده باهتمام مولوی محب الدین صدر اول تعمیر شده است و حوض آب در قسمت شمالی احاطه دوم بنا نموده که در زمان موسم باران آب آستانه عالی اندران جمع میشود و بکار می آید

بلند دروازه

افضل العمارات است در سال نهصد و هفتاد و شش باهتمام اصل سلطان ... شیخ سلیم ... در عهد جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه باختتام رسیده ارتفاع آن قریب یکصد ... در عه و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید که قطعه ماده تاریخ منقوش کرده اند ثبت قطعه

بعهد بادشاه آسمان قدر | پناه ملک و ملت ظل یزدان
جلال الدین محمد اکبر آن شاه | که دارد در نگین ملک سلیمان
بدین درگه که مسجد اکبر آمد | سوادش عین نور و عین ایمان
ز کلک و کشا تاریخ اتمام | اگر خواهی کسی یابد آسان

در احاطه سوم که در پاس بلند دروازه واقع است عمارت پخته از طاق و مسجد و غیره تا تکمیل دیده میشود و بیرون احاطه آستانه عالی ... و یک سنگ از ساخت ... از وفور ...

سلطان نور الدین جهانگیر و دیگرے از ارادت خاص ملا مداری مدار المهام گوالیار بطریق
ایشان درگذرانیده بود برقرار و دیگران بزرگ نهاده اند در ماه رجب از آغاز شانزدهم تا هجدهم
زمان عرس مسعود است جمعے از فقرا و غربا به هر گروه جمع مے آیند و در هر شب محفل سماع
برپا مے شود و بر سر صحن تالاب بزرگ چراغ کشیده بروشنی چراغان و کنول و فانوس ها در هم
آراسته و پیراسته مے نمایند. بالآخر در هجدهم بعد از وقت زوال اختتام عرس شریف با
که عوام قل گویند و این اشارت است از ادای رسم فاتحه که معروف و مشهور در دیار هندوستان است
و از عهد سلاطین دهلی که دیهات بطریق وقف مقرر نموده اند اخراجات عرس و غیره از حاصلات
آن بهم مے رسانند و در سمت جنوب از آستان عالی. احاطه است که به گنج شهیدان شهرت دارد
مسموع است مقبره جماعت پنج و چهل تن از همراهیان و لشکریان حضرت میران
سید حسین بوده باشند که در معرکه حق کشیده و به پایه شهادت رسیده و دیوار احاطه حسب الحکم
وزیر خان کلان که از اعیان دولت سلطان نور الدین جهانگیر بوده است فی الالف بیک جهانگیر
از کتبه منظوم مفهوم مے شود

کتبه

در زمان شه رفیع مکان — که بنازد بدور او دوران
آن شهنشه که ذات او آمد — باعث عدل و داد و امن و امان
شاه گیتی پناه نور الدین — که جهان است سایه یزدان
بانی این بنائے لطف آئین — یافت سال او خرد گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان — کم نشان حضرت ز دولت شان

مخفی نماند بر علوم یکیشان یاد که حضرت سید حسین قدس الله سره عابد و زاهد و صالح خلیفه
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است و نیز واسطه خویشی دارد که بنت عم او به حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیا منسوب بود تا حضرت میر سید حسین جنت مکان مشهور داند

بگذشت۔ جمعی کہ بر سر کوہ تاراگڈھ در جوار آستان عالی طرح اقامت دارند بہ یقین از سادات مشہد بودہ‌اند۔ و خدمت آستانہ عالی بایشان متعلق است و حصہ کثیر از دیہات اوقاف در وجہ مدد معاش دارند ✤

نور چشمہ

در دامن کوہ تاراگڈھ جائیست شاداب و مطرا ہوای آن در اقصی الغایت مفرح قلب و مفتح دماغ و مسکن ارواح است۔ گویند کہ در زمان سابق ہمین جا آبادی شہر بود کہ ہنوز از در و دیوار شکستہ اثر آن پیدا است۔ در سال ہم از جلوس خود کہ سلطان نورالدین جہانگیر بشرف عتبہ بوسی اجمیر مشرف شد بمشاہدہ درہ مذکور کہ از بس خوشنا بود امر فرمود کہ بہ عمارت خوب و مرغوب بست نمایند چنانچہ در مدت یکسال معمورہ دلفریب و دلچسپ بنا نمودند و سر چشمہ کہ از داغ کوہسار میرسید حوض بزرگ طرح دادہ۔ بہ فوارہ۔ و آبشار رونق تازہ و لطافت بے اندازہ اسنتراد کردند۔ بدیدن آن خاطر بادشاہ بسیار محظوظ گشت و بالتزام اہتمام خود کہ نورالدین است بہ نور چشمہ موسوم گردانید ہنوز از تعمیرات بالانقش و نگار و نشان جو و دیوار باقیست۔ مادۂ تاریخ کہ در سلک نظم کشیدہ بر سر تختۂ سنگ نقش کردہ‌اند انیست ✤

تاریخ

بلند اقبال شاہ ہفت کشور
کہ وصف او نہ گنجد بتقریر

فروغ خاندان شاہ اکبر
شہنشاہ زمان شاہ جہانگیر

ودین سر چشمہ چون آمد زفیضش
روان شد آب و خاکش گشت اکسیر

شہنشہ کرد نامش چشمہ نور
شدہ آب بقا ز و چاشنی گیر

دہم سال از جلوس شاہ غازی
بحکم بادشاہ نیک تدبیر

طلوع تاریخ اتمامش رقم کرد
محل شاہ نورالدین جہانگیر

در قرب محل شاهی جائیست خوشگوار که هنوز به باغ نور چشمه موسوم است اما در زمان حال بجز درخت
انبه و جامن که خاصیت زمین دیار اجمیر مناسبت کلی بآن دارد - دیگر از گلین و گلزار و ریحان
و سنبلستان که لازمه باغ و بهار است اثری پیدا نیست ⁂

چلهٔ بی بی حافظ جمال

متصل عمارت شاهی بر سر منفذ آب چشمه نور در کمر کوه واقع مقامیست مهیب جائیست
هولناک که دیگر در نواح از آبادی انسان نشان ندارد و بشبیه ندرت است که غیر از مردان شیر بیشه
و دیگرے جا گزیدن نتوانند بے علوی شان و یکتا کسے که درچنین زاویهٔ تنهائی از یگانه و
بیگانه روئے تافته بعسرت و محنت بسر برده آورده اند که بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء قدس درین جائے خاص مدتها در گوشه طاعت و کنج ریاضت نشست و
اکتساب خیر و برکت فرموده ازین جهت بنام بی بی چله معروف است بتاریخ نوزدهم
هر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبه انبوه کثیر جم غفیر از انس و مرد بتقریب
زیارت چله شریف جمع مے آیند ⁂

امیر تاتمان و امیر غان شهدا

متصل چشمه نور مائل بسمت غرب بر سر کوچه که سطح هموار دارد - توی احاطه چند جائے قدامت
و در حوالی آن نشان قبور زیاده دیده میشود که به گنج شهیدان تعبیر کنند جائیست با هیبت و
عظمت و همواره آثار حرارت و جلال پدیدار بروز پنجشنبه خلق کثیر بطریق زیارت مے آیند و
بروز نوزدهم ماه رجب که یوم عرس و زیارت چله صاحبزادی صاحبه مقرر و مشهور است بجهت
قرب مکان جمعے از زائران و تماشائیان بنظر حصول ثواب و تماشا بعضے آگاه دلان
با تجدید نیت قیام شب می هنگامه بپا دارند گویند که ایشان سالار لشکر اسلام بوده اند

ودر زفاف حضرت سید حسین شہید علیہ جام شہادت نوشیدند پیش از چند سال شخصے لق پوش
از سرزمین افغانستان بدولت مجاورت مزارات میکند و بجہت آنکہ خلیق و مخیر بالوجود است
بسیاران از عمائد شہر و ساکنان دیہات قرب و جوار بقدر احتیاج باو میرسانند لہٰذا کارہا
نمایان کردہ است یعنی در حوالی مزارات احاطہ پختہ از سر نو درست کرد۔ و الان و مسجد و حجرہ
وہر دو از انہا بسیار مستحکم و پایدار بنا نمودہ و حوض عمیق و وسیع در جوار حظیرہ گنبدیہ گویند کہ در
احیان ایں حوض ظروف کلی مثل آفتابہ و سبو وغیرہ از قعر زمین بر آمدہ بودند فقیر ہم بعضے
از ظروف را بچشم خود دیدہ در نقش و نگار و ساخت لطافت و خوبی و سنگینی بمرتبہ
نہایت مطبوع و خوشنما بودند کہ مثل آن در زمان حال دیدہ نشود و بعضے مردمان گفتند
کہ این ہمہ ظروف ہا بیک طلسم نقرہ مملو بودند کہ از سرمایہ آن در تعمیر مزار باسبق پرداختند
و اسباب ظاہری ہیچ بکمال راستی محال است بجہت آنکہ قدر اخراجات تعمیر بیش قرار بود و سرانجام
اسباب آن بخیر از فراہم آوردن زر کثیر کسے نمیتوانست نظر بر آن این ہمہ کہ مے گفت طلب
وقوع آمد از بضاعت غیب بودہ باشد ؛

سوت برج

متصل محاذ چشمہ نور بیرون قلعہ تارا گڈھ واقع است و بزبان عوام بنام روٹھی رانی کا محل
شہرت دارد و اصل حقیقت حال بپایہ ثبوت رسیدہ نیست کہ راجہ بالدیو راٹھور بدوران
حکومت خود بجہت بردن آب بالائے قلعہ تارا گڈھ مینار رفیع و چرخ بزرگ در دوران
بنا نمودہ بود امّا باتمام رسیدہ بحال خراب افتادہ است و از منزل اول اثر و علامات باقیست

اندرکوٹ

از کتب تاریخ ہند چنان مستنبط مے شود کہ پیش از چہار ہزار سال راجہ اندر سین بنا نہادہ بود

اوپر وی طریقهٔ مذهب سکر و بسیار شکده بتخانها در اطراف و کنف آن تعمیر نمود آبادان
زمان که راجه پتهورا مهربیت خورد و سلطان شهاب الدین غوری غلبه آورده و در حوالی
اجمیر تسلط یافته بسبب وقت بتخانها را مسمار و منهدم کرد و قریب به ده هزار زن و مرد
قوم هنود را مشرف به اسلام ساخت و صنم خانه بزرگ که بنام اڑهائی دن کا جهونپڑه مشهور است
از تصادم خرابی و انهدام محفوظ داشته به ترمیم مینار و محراب و به تجدید مرقع مثال و هیکل اصنام
متمثل بجنانه خدا کرد و آیات صحیفه ناطق بر پارهای سنگ نقش کرده در در و دیوار
محراب ها در نصب نمود و بروز جمعه به صد شوکت و هزار عظمت با جماعه اهل اسلام ادای
صلواة کرده دولت سعادت ابدی و سرمایهٔ افتخار سرمدی بدست آورد و کتبهٔ سر محراب اینست
بنا فی العاشر والعشرین جمادی الآخر سنه خمسة وتسعین وخمسمائة و عبارت دیگر این است
فی تولیت ابو بکر بن احمد جال الفضلة بتاریخ ذالحجه سنة وتسعین خمسمائة
و بعد از آنکه سکه و خطبه بنام سلطان شمس الدین التمش جاری شد مسجد معموره قدیم را بیفگند
و از سر نو بنا نمود و بطرز جدید بیاراست تا منظر اثبات دوام دارد و مانی تلمیعت یادگار سلطنت
رضی نشد و سنگ ستون و محراب که در نقش و نگار مطبوع و نادره کار بود به ترتیب جدید
بکار آورد و بجاهای مناسب و مواقع پسندیده نصب نمود در دور محراب راست
سورهٔ انا فتحنا و محراب یسار سورهٔ تبارک و محراب وسط کتبهٔ مندرجه ذیل بخط
طغرای جلی منقوش است امر بهذه العمارة السلطان العادل السلطان المعظم والخاقان
الاعظم ملک الترک شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب
الترک والعجم ظل الله فی العالم شمس الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین تاج
الملوک والسلاطین قامع الکفرة والملحدین قاهر الظلمة والمشرکین ناصر
الاسلام علاء الدولة القاهرة والملة الباهرة مالک العالم البر والبحر سلطان الشرق
المؤمن والساعی المظفر علی الاعداء ابی المظفر التمش السلطانی معین خلیفة الله

ناصر امیر المومنین علی اللہ فی کل شانہ واظہر فی کل ساعت زمانہ والتہ فی
العشرین من ربیع الآخر لنوشتہ بقلم ایشا احمد محمد العارض ؟

اصل جائیست وسیع وبزرگ وخوشنما وخوش طراز کہ مثل آن در قصبات عالم کمتر است
گویند بزبان حکومت چنیان جماعت فقرا کہ بفرقہ آزاد و بانوا مشہور است سوید و حصہ
خود ہا قرار داده مسمی بہ پنچ بادشاہ کہ سرگروه ایشان بود قسمے زر و محنت بہ باب حفاظت
مرمت صرف نموده وازینجہت تا بہ چند سال در تصرف خود آورده ـ و بجہت فرودگاه فقرا
کہ در زمان عرس حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا جوق جوق جمع مے آیند محفوظ
ومخصوص کرده وباعتبار آنکہ زمان و مکان عالم امکان سریع الزوال است فقرا آزاد در
محاورات خود ـ وجود ـ وجود و قیود عالم اسباب را اکثر بدو و نیم روز تعبیر کنند بحیثیت
ڈھائی دن کی بادشاہت) ڈھائی دن کا جھونپڑا) ازینجہت است کہ ڈھائی دن کا
جھونپڑا نام نہادند ـ وہمچنان درجہان شہرت یافتہ و در سال یکہزار و نہ صد و نود و سہ (۱۹۹۳) باہتمام
میر عمارت معلت انگلشیہ بنظر قیام و استحکام عمارت نصف کثیر درستی شکست و ریخت وبند و
پیوند نموده شد ؟

(کان سیسہ غرف)

سیسہ کان

متصل بدیوار شہر بشکل کوه چلہ ہے پیر واقع ورے آن مجا ذ دیوار شہر درون کوه چلہ
بزرگ وارد ـ جائے شاداب خیلے خنک است کہ در فصل تابستان بہ کالائے ہندوستان
احتیاج مے افتد ـ و در قعر آن چشمہ آب است از بس لطیف و شیرین وخوشگوار کہ براه مجرا
عملی در حوض گی میرسد کہ در فضائے آبادی شہر جانب جنوب است و آن حوض البتہ
بغایت مطبوع کہ از فوق تا بہ تحت بلہ خوشنما دارد و در اطراف آن عمارت است از قسم طرح

در سیاهه و منظر بیست بهلیت رونق و خوبی و صفا — و سال تعمیر آن دروازه صد و چهل و هشت
بهیت بلکه ... کرنیل ولسن که مقطع اجمیر بود رقم نموده اند ❖

مختتم شعر سازی و نغمهٔ مناجات به درگاه خواجه بزرگ معین الاولیا رحمة الله علیه

در خاتمهٔ کتاب

مرحبا شاهنشه اقلیم هند ‌ ‌ مرحبا ای باعث تعظیم هند

وارث شرع نبی علم جلی ‌ ‌ خواجه هند الولی[۱] هند الولی

آستانت کعبهٔ دنیا و دین ‌ ‌ خاک راهت سرمهٔ عین الیقین

ای بهار باغ عرفان روی تو ‌ ‌ سنبل گلزار حق گیسوی تو

جلوه طور از رخ زیبای تو ‌ ‌ مطلع الانوار حق سیمای تو

پاک صورت پاک باطن پاکباز ‌ ‌ بنده پرور بنده گر بنده نواز

مایهٔ آرام جان انعام تو ‌ ‌ آیهٔ تسکین دلها نام تو

گرد تو گردم بیا مهمان من ‌ ‌ جلوه فرما در حریم جان من

الغیاث ای تاجدار ملک هند ‌ ‌ الغیاث ای شهریار ملک هند

بیقدرت با آه و فریاد آمدم ‌ ‌ دادخواه دست بیداد آمدم

مرشد و مخدوم من آقای من ‌ ‌ خواجهٔ من شیخ من مولای من

در تن من نیست جانم غیر تو ‌ ‌ دیگری را من ندانم غیر تو

کار مشکل خواهی و آسان کنی ‌ ‌ بیدلی هم تو علاجم درمان کنی

گوش کن فریادم و فریادرس ‌ ‌ نیست در عالم مغیثم جز تو کس

---

[۱] هند الولی اگرچه بنا بر صحت ... صحیح نیست تا آنکه ... حضرت خواجه بزرگ را هند الولی میگویند ... که لقب شهرت عام شده ۱۲

بادشاها شرمسارم شرمسار — بگذر از عصیان و عصیان درگذار

خصم نفسم خوار مے سازد مرا — گر تو ننوازی که بنوازد مرا

سایهٔ سرو قدے باید مرا — گلشن جنت چه کار آید مرا

آرزو دارم گل گلزار چشت — خوش نمی آید مرا باغ بهشت

چشم بکشا حال زار ما ببین — گریهٔ بے اختیار ما ببین

عمر ما بگذشت در زاری مرا — تا بکے بینی باین خواری مرا

گر نه پردازی بروے حال من — وائے بر حال من و احوال من

کیست جز تو کان مددگاری کند — هان مگر لطف شما یاری کند

هان تغافل نیست شایان کرم — خوش نمے آید ز شاهان کرم

لطف کن لطفے شها الغیاث — از ره لطف و کرم یا مستغاث

بیش ازین مپسند ما را در فشار — تا توانی لطفها پاینده دار

حیف باشد گر روم جائے دگر — سر فرو دارم ته پائے دگر

از فنا گردد وجود پیکرم — همچنان باشد هوایت در سرم

مدفن ما خاک پاک کوئے تست — عاقبت ماییم و خاک کوئے تست

مهد جان از مهر تو معمور باد — درد هجران از دل ما دور باد

عرض حال خویشتن کردم تمام — بر روانت صد درود و صد سلام

تمت

قطعهٔ تاریخ و صنعت تحریر این تصنیف مصنف متخلص به انجم

سر نوشتم ذکر پاک اولیا — کاین سعادت داشتم در سر نوشت

چون بفکر سال سر بردم عجب — نغمه زن شد بلبل باغ بهشت

١٣٠٩

مصرعہ تحفہ جہر بر خوان اثر	بجۓ لکھا شد روان از نخل چشت
٤٢	١٣٦٣

دیگر از مصنف

منت خدا را کہ درین تیرہ روزگار | بنمود راہِ حق گہر شب چراغ چشت
رفتم بسعی شوق در ان منزلیکہ بود | گلزار معرفت تہ دیوار باغ چشت
چیدم گلِ حقائق و گلدستہ ساختم | گلدستہ کہ بست معطر دماغ چشت
زان بادہ کہ مستیِ عرفان فزون کند | انجم آستم ایاغ بکنج فراغ چشت
در آخرِ خمار صد از تمر و شب | ساقی بدہ بسال بکن در ایاغ چشت

١٣٩٢ھ

از نتائج افکارِ حمید میان السید افضا خان صاحب کفیل ابن برادر عبد الوحید خان صاحب مرحوم آلوی

١٣١٥ ١٤٤

سید مستند امام الدین | آفتابِ سپہرِ جاہ و جلال
قرۃ العین خواجہ اجمیر | صاحبِ علم و حلم و فضل و کمال
ختم فرمود کارنامہ چشت | کہ بود زیب نامہ اقبال
در پئے فکرِ سال بود کفیل | منظرِ فیض بین گفت ہاتف سال

١٣٢٩ھ

دیگر از کفیل

سید سادات امام الدین حسن | سال گلشن خیر الوریٰ
زبدہ اولادِ شاہنشاہِ ہند | قدوۂ اربابِ صدق و اتقا
جلوہ بود او ز حسن ذوالجلال | صورت و معنی خاصان خدا
در تلاشِ سال تالیفش کفیل | یافت از ہاتف چراغِ اولیا
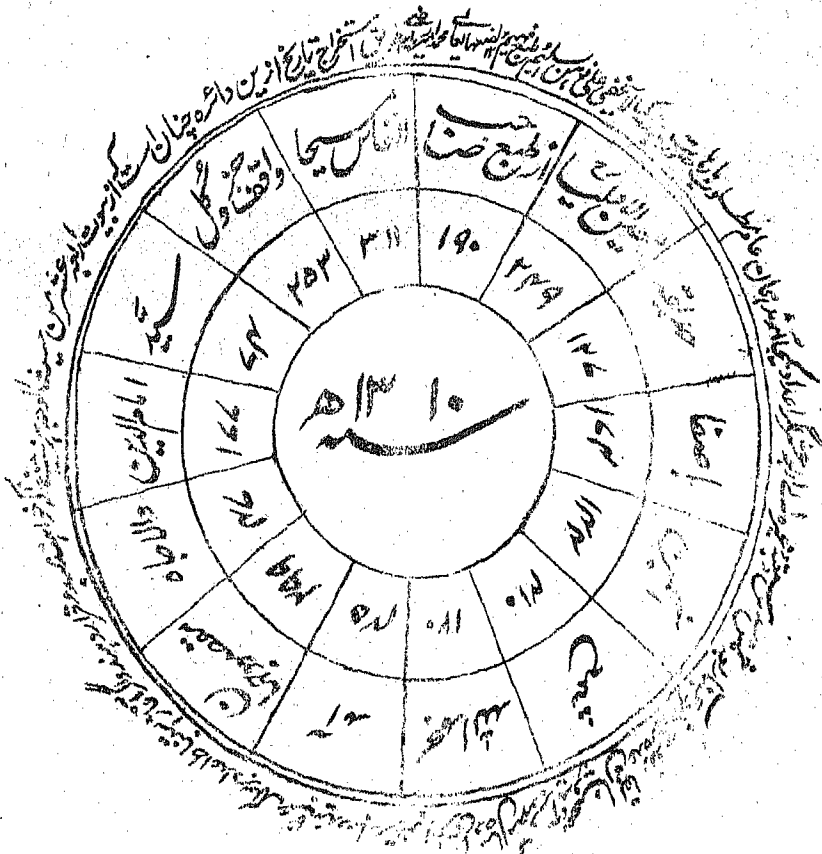
دیگر از کفیل
دائرۃ التاریخ
سنہ ١٣١٠ھ
تمام شد

True Copy

Deputy Manager Court of wards. A book called Mogi-nul ulia containing value-able historical information is to be printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court of wards Contingency Budjit will be charged with Rs 50/- In both cases the expenditure will be shown as "printing" You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 50/- from the District fund. For these two amounts you will give receipt as follows: Received on account of printing charges Rs The total amount of Rs 250 is to be paid to Munshi Imamuddin and the four receipts attached signed by him are to be recorded in the Court of wards office. When the book is printed he should be called on to supply.

For Durgah 10 copies, For Court of wards 2 copies
For Dewans estate 2 copies, For District fund 2 copies

6-11-92

Sd/. DeLaessoe
Assistant Commissioner
Ajmere

(ترجمہ چٹھی انگریزی مسطورہ بالا)

بنام ڈپٹی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الاولیاء جو قابل قدر تاریخی حالات پر مبنی جاتی ہے۔ پچھتر روپے جاگیر دیوان جی سے دئے جائیں اور کنٹنجنٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس سے پچاس روپے +

یہ خرچ بمد طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریف سے لئے جائیں اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ فنڈ

ان ہر دو رقومات کے لئے رسید حسب مضمون ذیل تب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے ..... وصول ہوا +

کل دوسو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو دئے جائیں اور ہر دو رسید پر انکے دستخط کرا کے دفتر کورٹ آف وارڈس مین رکھنا چاہئے +

جب کتابین چھپ جائین تو حسب ذیل جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریف کے واسطے .... ۱۰۰ جلد

کورٹ آف وارڈس کے لئے .... ۲ جلد

جاگیر دیوانصاحب کے لئے .... ۳ جلد

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لئے .... ۲ جلد

۲۶ نومبر سنہ ۱۸۹۲ عیسوی ء

دستخط

کپتان اے۔ ایف۔ ڈبلیو۔ سی۔ ایم۔ جی۔ سی۔ آئی۔ اے

کلکٹر اسسٹنٹ کمشنر ضلع اجمیر شریف

صورة ما كتب الفاضل الامجد والكامل الاوحد والعليم الذی لا يماثله احد مولانا مشتاق احمد الچشتی الصابری سلمه الله تعالی مقرظا علی هذا الکتاب المستطاب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا رب علی ان جعلتنا مراجمة افضل الانبیاء والمرسلین صلوات الله تعالی وسلامه علیه وعلی اله وصحبه اجمعین ۞ ونشکرک الهم علی ما انعمت علینا بالانتساب فی سلک خدام فخر الاولیاء فی العالمین امام ائمتنا وسید ساداتنا خواجه معین الملة والدین رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا امین ۞ **وبعد**

فقد اطلعت علی هذا الترصیف العظیم والتصنیف الفخیم المقبول عند کافة الصلحاء المسمی **بمعین الاولیاء** فوجدته فی کمال البلاغة وحسن البراعة کالدر النظیم وفی نفائس المبانی وعرائس المعانی مفقود المثل وعدیم السهیم تقر قلوب العاشقین الچشتیین بادراک مضامینها وتنشرح صدور الناظرین بمطالعة عباراتها فلله در حضرة المصنف حیث جهد غایة ما یکون حتی جاء کالدر المکنون جزاه الله عنا وعن جمیع اهل السلسلة العالیة الچشتیة خیر الجزاء وثوابا اوفی وبلغه الی غایة ما یهواه ویتمنی ۞

وانا العبد المذنب الراجی

العاصی مشتاق احمد الحنفی الچشتی الصابری

اشعار آبدار چکیدهٔ کلک شاعر جادونگار ناثر شیرین گفتار مورخ کامل الفن مولانا ابوالحسن صدیقی نانوتوی ناظم تاریخ وقدی سلمه الله تعالیٰ در تاریخ ختم کتاب ہذا

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا شان معین الدین حسن ع — خواجهٔ چشتی حبیب ذوالمنن
ماه برج معرفت مهر صفا — گوهر درج رضائے کبریا
سرفراز و پیشوائے اولیا — مقتدائے اتقیا و ازکیا
زبدهٔ ارباب ایقان و وفا — عمدهٔ دوران محب کبریا
مورد الطاف رب ذوالجلال — اسوهٔ قران و قطب بے مثال
افتاب ملت و دین نبی ص — ماهتاب شرع و آئین نبی ص
گوهر دریاے عرفان و وصال — جوهر کان جمال و هم کمال
دستگیر عاجزان و مستمند — چارهٔ بیچارگان و دردمند
صد هزاران رحمت رب مجید — باد بر روح گرامی آن رشید
سانحهٔ عمر شریف آن ولی — خوب بنوشتست مرد معنوی
آن امام الدین صفی و هم زکی — زبدهٔ اولاد آن هند الولی
در معین الاولیا نامی کتاب — زو نظیر ناید بجز راه صواب
ختم او شد اندر ایام سعید — از عنایات خداوند مجید
هم در ایامی که شد ختم کتاب — سال تاریخش حسن گفت از صواب

از سنین هجرت خیر الانام
سیزده صد یازده شد لاکلام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۷	عنوان	عنفوان	۱۱	۱۳	نالان	نادان
۳	۹	خواجہ اد	خواجہ زاد	۱۴	۵	اغنی	اغنیٰ
۳	۱۴	سعی وسلوک	سعی سلوک	۱۵	۱۹	ہمہ راساحل	ہمہ اور ساحل
۳	۱۵	دسین	وآستین	۱۵	۲۱	بخس	بخشش
۴	۲	انجام	انجام کار	۱۶	۳	حل	محل
۴	۱۹	از طرح او	از طرح اقامت	۱۶	۱۲	با مجمد وبال ثبات	با شهد ابی ثبات
۴	۲۰	قیام	قیام	۱۷	۲	بر	در بر
۴	۲۱	گوش وہوش	گوش ہوش	۱۷	۷	فضائیے	فضائیے
۶	۳	بن سید اولیس	بن سید ادریس	۱۸	۱۴	صدق ویقین	صدق ویقین را
۶	۶	صیفے را	صفے را	۱۸	۱۵	فاتح	فاتحہ
۶	۱۳	صفی السوال	صوفی السوالی	۱۸	۱۹	ایضاً	ایضاً
۶	۱۹	ابود	آبود	۱۹	۵	ایضاً	ایضاً
۷	۱۹	قنطر القرب	قنطرہ القرب	۲۰	۸	ایضاً	ایضاً
۷	۱۹	بہ بالا - بام	بہ بالائے بام	۲۰	۹	ایضاً	ایضاً
۸	۱	امراحت	استراحت	۲۰	۱۵	ایضاً	ایضاً
۸	۱	نطرش	نظرش	۲۱	۷	حاضروقبہ	حاضرقبہ
۹	۱	ازینہان	ازاینجا	۲۱	۹	باہ اگھہ	بیاہ بیت
۱۰	۸	جانقاہ	خانقاہ	۲۲	۱۸	فاتح	فاتحہ
۱۰	۱۴	کشادہ کار	کشادکار	۲۲	۱۹	نوبنیان	نوبتیان
۱۱	۴	سفائی	شفائیے	۲۳	۱۰	می رائید	می نمایند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۱۲	قریب	قریب
۲۸	۱۲	دختبری	دختری
۲۹	۴	پاک نہادند	پاک‌نہاد
۳۰	۱۹	کفوولود	کفو بود
۳۱	۴	وجیہ وجیہ الدین	وجیہ الدین
۳۱	[illegible]	اولاد خواجہ	اولاد بسیار آنچہ ست چنانکہ در سینہ بود از اولاد
۳۲	۴	فتو	فتور
۳۲	۷	سلطان بود	سلطان سند و
۳۴	۱۷	خوشی	خویشی
۳۳	۱۲	غائب	غائب شد
۳۴	۱۵	بیکے	بہ یکے
۳۴	۲۰	نبیر	نبیرہ
〃	〃	نبیرہ	قدس سرہ
۳۴	۷	کتب المشائخ	قطب المشائخ
۳۵	۴	سجدہا	بسجدہا
۳۶	۳ پیش	معین الدین معاولیا	معین الدین والاولیا
۳۶	۱۳ م	شیخ سرو الصمد	شیخ صدر الدین سرو الصمد
۳۶	۱۹	محض نہادند	محض نہادہ
۳۷	۱۲	خصت لیست	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۸	۱	بہر دینی	بہرہ وری
۳۸	۱۹	بہ فرزندان خویش	بہ فرزندان
۴۰	۲	اوزاو قبول	از اقبال نمودہ
۴۰	۱۴	در صدر	در صدد حیات بود
۴۰	۱۲	کمالات ایشانی	کمالات انسانی
۴۱	۱	افندفواحد فوائد	افند فوائد
۴۱	۸	نیز سلسلہ	بزرگان سلسلہ
۴۱	۹	نصیری	نصیر الدین
۴۴	[illegible]	دحیوۃ احمرار	در سنوۃ احرار
۵۱	۱۵	تخفیفہ	تحفیفہ
۵۱	۱۸	دایست	نا فرستا
۵۸	۱۱	بلافیض	بلا فیض
۵۹	۱۱	پرستش	پرسش
۶۰	۴	فرمان	فرمود
۶۰	۶	بانہ باہرگاہ	بارہ بارگاہ
۱۵۳	۲۱	دشمنے	دشمن
۱۵۵	۱۱	جمال	مجال
۱۵۷	۵	ایذا	ایذاہا
۱۵۸	۲	سیاقی	براتی
۱۶۰	۹	لقمہ	نقطہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۰	۲۰	ایکبہ	ایکبے	۱۹۰	۱۱	فتح شدیے	فتیاب شدیے
۱۶۲	۶	بہر اعتقاد	کہ اعتقاد	۱۹۱	۴	ادنیٔ دیکا	ادنیٔ دیکاں
۱۶۴	۹	بعد التفات	بعد عدم التفات	۔۔	۱۰	بصورت	وصورت
۱۶۵	۳	این ہمہ	ایں ہمہ	۱۹۴	۴	ہمراہ	بیراہ
۱۶۵	۶	پندارند	پندارد	۱۹۹	۴	ہیجان	ہیجان شد
۱۶۶	۵	کم رسیدہ	غم رسیدہ	۲۰۴	۹	جبہ دستار	جبہ و دستار
۔۔	۲	سنین مشہور	سنین شہور	۲۰۵	۱۵	در دیا	در دریا
۱۶۸	۱۸	دریدخل	دران مدخل	۲۰۶	۷	فلاوت	حلاوت
۱۶۹	۲	حد بربند	سد بربند	۲۰۷	۱۵	بہ صنام	بہ صیام
۔۔	۱۱	مجہول کرد	محمول کرد	۲۰۷	۱۶	بپایئے پوس	بپاپنج پوس
۱۷۱	۱۸	قسمت اباد	فسحت آباد	۲۱۵	۱۴	شیخ اجودہن	شیخ ادہن
۱۷۶	۸	دروازہ سال	دوازدہ سال	۔۔	۱۵	قوام	اقوام
۱۷۹	۵	مردمان غیب	مردان غیب	۲۱۸	۱۸	برشاہ	پیرشاہ
۱۸۰	۱۱	قرۃ لوجود	ذرہ ما لوجود	۔۔	۔۔	متکف	معتکف
۱۸۱	۱	سردہ	سپردہ	۲۲۰	۶	بیچاہ سفر	بیچارہ سفر
۱۸۳	۱۲	پون	چون	۲۲۱	۱۶	دیار ہنو	دیار لکھنو
۔۔	۱۳	موجود است	موجود است	۲۲۳	۸	حادی	وحادی
۱۸۴	۱۸	مقصد رسید	مقصد رسیدہ	۲۳۱	۹	استغنای	استغنا و قضای
۱۸۶	۸	رخصت سفر	رخت سفر	۔۔	۱۸	لوازم سلام	لوازم نیام
۱۸۷	۱	حضرت شیخ	حضرت شیخ!	۲۴۲	۳	شادات	شاداب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۵	خوید	خورید				
۲۴۹	۱۶	می کشند	می کشید				
"	۱۴	کدام طرب است	کدام طرف است				
۲۵۱	۱۰	جلال اکبر	جلال الدین اکبر				
۲۵۶	۱۰	ازاکار	از اکابر				
۲۵۷	۷	مرقع پوش	برقع پوش				
۲۶۰	۱۶	تاگور حاشت	تاگور سکونت داشت				
۲۷۳	۱۱	در عبادت	در عبارت				
۲۷۵	۵	بیعت حضرت	بیعت خواجه حسین حضرت				
۲۷۵	۲۱	مستورات محلّان	مستورات محلّات				
۲۸۹	۹	مدت	نداوت				

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیاء مالک مطبع
معین الہند اجمیر کے نام ہبہ کر دیا ہے لہذا حسب مراد قانون
بستم ۱۸۶۷ء کوئی صاحب بلا اجازت مالک مطبع مذکور قصد
طبع نہ فرماویں

العبد
قاضی سید امام الدین سبزوری